
بسم الله الرحمن الرحيم

پرهیزگاری و پارسایی

نویسنده: دوکتور یوسف قرضاوی

مترجم: معراج‌الدین جلالی

کابل؛ بهار ۱٤۰٤ش.

شناس‌نامۀ کتاب

عنوان: پرهیزگاری و پارسایی

نویسنده: دوکتور یوسف قرضاوی

مترجم: معراج‌الدین جلالی

بازنگری: دوکتور شاه‌رخ رؤوفی

برگ‌آرا: عبدالرحیم‌پویا سعیدی

ناشر: مرکز مطالعات استراتیژیک و منطقوی

تاریخ نشر: بهار ١٤٠٤ش.

چاپ نخست

تیراژ: یک‌هزار جلد

موضوع: تصوف و عرفان

چاپ و صحافی: مطبعه آرین

بهاء: ١٨٠ افغانی

قطع: وزیری

واتس‌اپ ناشر: ٠٠٩٣٧٨٠٦١٨٠٠٠

سایت: www.csrsaf.org

Email: info@csrsaf.org

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

در برگ‌های کتاب

مقدمه ۱
تمهید ۷
هدف مردم از زندگی دنیا ۷
فرق پرهیزگاری (ورع) با پارسایی (زهد): ۹
اهمیت پرهیزگاری و پارسایی: ۱۰
چرا خدای عزّو جل ما را آفرید؟ ۱۰
چگونه بندگی الله متعال را به جای آوریم؟ ۱۱
حقیقت دین: ۱۲
آزمون خدا با تکلیف بندگانش: ۱۲
تکلیف: انجام دادن و ترک کردن است: ۱۲
همنوایی پرهیزگاری و پارسایی در ترک فعل: ۱۳
پاک سازی مفهوم پرهیزگاری و پارسایی از آلودگی‌ها و برچسب‌ها: ۱٤
ترازوی استوار و معیار راستین: ۱٤
پیرایش (تخلیه) پیش از آرایش (تحلیه): ۱۵

باب اول

پرهیز گاری

فصل اول ۱۹
تعریف و حقیقت پرهیزگاری ۱۹
معنای واژه‌ای و اصطلاحی پرهیزگاری (ورع): ۱۹
ورع در لغت: ۱۹

در اصطلاح: ۱۹
فصل دوم ۲۱
درجات و مراتب پرهیزگاری ۲۱
راغب اصفهانی پرهیزگاری را به سه مرتبه دسته بندی کرده‌است:..... ۲۱
پرهیز از گناهان کبیره: ۲۱
تفسیر لَمَم: ۲۵
ترک گناهان بزرگ، تلافی گناهان کوچک است:..... ۲۵
خودداری از گناهان کوچک:..... ۲۹
آیا گناهان کوچک بیمناک است؟ ۳۱
پرهیزگاری دادگران: ۳۵

باب دوم

پارسایی

پیشگفتار ۵۷
واژه‌ی پارسایی (زهد) در قرآن و سنت:..... ۵۷
گسترش واژه‌ی پارسایی و کتاب‌های نوشته شده در آن: ۵۹
رابطه‌ی گوهر عنصر وجدانی با عنصر عقلی‌معرفتی: ۶۲
فصل نخست..... ۶۳
هشدار از فتنه‌ی دنیا..... ۶۳
نخست: نکوهش دنیا در قرآن: ۶۳
دوم: نکوهش دنیا در سنت پیامبر: ۷۰
فصل دوم ۸۷
هدف از دنیای نکوهیده در قرآن و سنت ۸۷
زمانِ دنیا نکوهیده نیست:..... ۸۷
رفت و آمد شب و روز از نعمت‌های الله متعال بر انسان است:..... ۸۷
جای دنیا و داشته‌هایش نکوهیده نیست:..... ۸۸
آنچه از دنیا نکوهیده نیست: ۹۰

ستوده‌ها و نکوهیده‌های دنیا را بینایان می‌شناسند: ۹۰
از سخنان علی رضی الله عنه در باره‌ی دنیا: ۹۱
فصل سوم ۹۳
چیزهایی که اسلام از دنیا نمی‌پسندد ۹۳
دنیا دوستی و آزمندی بر آن: ۹۳
برتری دین بر دنیا هنگام رویارویی‌آنها: ۹۳
حقیقت ناتوانی امت و خواست‌گاه‌های آن: ۹۴
ارزیابی مردم بر پایه‌ی دنیا: ۹۵
تغییر معیارها و دگرگونی ارزش‌ها: ۹۵
میان دنیا پرستی و خدا پرستی: ۹۶
کردارهای آخرت را ابزار درامد دنیا ساختن: ۹۷
فصل چهارم ۹۹
تعریف پارسایی نزد علمای سلوک ۹۹
توجه علمای سلوک به پارسایی: ۹۹
اختلاف در تعریف پارسایی و تعیین مفهوم آن: ۹۹
پرهیزگاری در دنیا از کردار سه‌گانه‌ی دل‌ها به میان می‌آید: ۱۰۰
شرح ابن رجب رحمه‌الله از این تعریف: ۱۰۰
باورمندی به آنچه که نزد خداست: ۱۰۰
شیفتگی برای پاداش خدا: ۱۰۲
یکسان بودن ستایش و نکوهش در برابر حق: ۱۰۳
به داشته‌ات مناز و از رفته‌ات مرنج: ۱۰۳
کوتاه کردن آرزوهای دنیا: ۱۰۴
فروتنی در برابر مردم: ۱۰۴
شکیبایی بر حرام و سپاس‌گزاری بر حلال: ۱۰۵
سپاس‌گزاری در آسایش و شکیبایی در آزمایش: ۱۰۵
پارسایی فرض، فضل و سلامت: ۱۰۵
دل بریدن از مردم و از نفس: ۱۰۶

اسلام دین اجتماعی است: ۱۰۶
کار برای پیروزی اسلام: ۱۰۷
هدف از دل بریدن از مردم: ۱۰۸
پرهیزگاری نخستین گام پارسایی است: ۱۰۸
اهمیت پافشاری بر حلال پاکیزه: ۱۰۹
پارسایی تنها در حلال است: ۱۰۹
رهایی از فُضول دنیا: ۱۱۰
سبک باری پارسایان صحابه رضی الله عنهم از دنیا: ۱۱۰
روی برتافتن از سیم و زر: ۱۱۱
جستجوی خشنودی خدا در همه کردارها: ۱۱۳
دست کشیدن از چیزهای بی‌فایده: ۱۱۳
پارسایی کوچک شمردن دنیا است: ۱۱۴
یکی ساختن نگرانی‌های پراگنده: ۱۱۴
در این سخن برخی پذیرفتنی و برخی دیگر نیاز به پژوهش دارد. ۱۱۵
بررسی سخن عامر بن عبد قیس در نیاز نداشتن به دارایی و زن: ۱۱۶
رها کردن آنچه که از خداوند غافل می‌سازد: ۱۱۷
بررسی سخن دارانی که ازدواج، سفر و حدیث نویسی را دلبستگی به دنیا شمرده است: ۱۱۸
پارسایی نزد ابن اعرابی: ۱۱۹
برترین پله‌های پارسایی: ۱۲۰
پارسایی نزد امام احمد رحمه الله: ۱۲۱
پارسایی، رهسپاری دل از دنیا به آخرت است: ۱۲۲
آیا پارسایی در این زمان ممکن است؟ ۱۲۲
پژوهش ابن قیم رحمه الله پیرامون موجودیت حلال در دنیا: ۱۲۳
حسن بصری رحمه الله دنیا گریزان را بهتر از کسانی می‌داند که دنیا را از راه حلال ۱۲۴
نکوهش قارون به دلیل رعایت نکردن حق خدا در مال: ۱۲۴
ستایش یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام: ۱۲۵

دودمان سبا در میان سپاس‌گزاری و ناسپاسی: ۱۲۵
احادیثی که معنی و دلالت آن واضح است: ۱۲۶
فصل پنجم..... ۱۲۹
حقیقت پارسایی در دنیا و عناصر آن ۱۲۹
نخست: آخرت خواهی و برتری دادن آن بر دنیا: ۱۳۰
برتر دانستن دنیا: ۱۳۲
دوم: روی برتافتن از پیروی هوس‌ها:..... ۱۳۸
فصل ششم ۱۴۳
نگاه مردم به زندگی دنیا ۱۴۳
آبادی زمین: ۱۴۳
چه چیزهای دنیا نکوهیده است؟ ۱۴۴
گروه‌های اهل دنیا که از آخرت ناآگاه‌اند:..... ۱۴۴
آزمندانِ خوراک و خوردن: ۱۴۴
آزمندان خواهش‌های شکم و شرمگاه: ۱۴۵
آزمندان ثروت‌اندوزی: ۱۴۵
آزمندان تعریف و ستایش: ۱۴۵
آزمندان جاه‌طلبی و مقام: ۱۴۶
هدف از خوراک، پوشاک و خانه:..... ۱۴۶
گروه‌های روی‌گردان از دنیا:..... ۱۴۶
خود کشی: ۱۴۷
سخت‌گیری بر خود: ۱۴۷
دست کشیدن از عبادت: ۱۴۷
نگاه گروه رستگار به دنیا و خواهش‌ها: ۱۴۸
روش میانه‌ی صحابه رضی الله عنهم: ۱۴۸
حافظ ابن رجب رحمه‌الله گوید: فرزندان آدم در دنیا دو گروه‌اند:..... ۱۴۹
تفاوت مؤمنان در دانستن حقیقت دنیا: ۱۴۹
ستمگر بر خود:..... ۱۴۹

میانه رو..... ۱۵۰
پیشتاز در نیکی‌ها:..... ۱۵۲
پیشتازان دو گروه‌اند: ۱۵٤
چشم‌دیدهای گوناگون پارسایان: ۱۵۵
ترس پارسایان از اینکه دنیا آنان را از خدا به خود سرگرم سازد:..... ۱۵٦
هدف از دنیای نفرین شده: ۱۵۸
فصل هفتم..... ۱۵۹
موانع فرا راه پارسایی..... ۱۵۹
نخست: غفلت ۱۵۹
دوم: آرزوهای دراز:..... ۱٦۲
سوم: سیطره‌ی ارزش‌های مادی: ۱٦۷
فصل هشتم..... ۱۷۵
انگیزه‌های پارسایی ۱۷۵
نخست: یاد مرگ: ۱۷۵
دوم: پند گرفتن از سرنوشت دنیاگرایان:..... ۱۷۸
درنگ‌ها و تاملاتی در داستان قارون:..... ۱۸۰
سوم: به یاد آخرت بودن:..... ۱۸۲
چهارم: شناخت ارزش دنیا:..... ۱۸۸
فصل نهم ۲۰۱
آنچه از خواسته‌های پارسایی نیست..... ۲۰۱
نخست: روی گردانی از همسرگرفتن، پارسایی نیست: ۲۰۱
دوم: گوشه‌گیری از جامعه، پارسایی نیست: ۲۱۵
سوم: کار برای درامد دنیا نه نکوهیده است و نه منافی پارسایی: ۲۱٦
چهارم: زندگی فقیرانه از خواسته‌های پارسایی نیست:..... ۲۲۱
پنجم: روی گردانیدن از زندگی پاکیزه، پارسایی نیست: ۲٤٤
فصل دهم ۲۵۷
اندازه‌ی پارسایی در نیازهای زندگی از نگاه امام غزالی ۲۵۷

تفصیل پارسایی در چیزهایی که از نیازهای زندگی است: ۲۵۷
نیازهای شش‌گانه‌ی زندگی: ۲۵۷
فصل یازدهم ۲۷۱
درنگی نقادانه بر زیاده‌روان در پارسایی ۲۷۱
تلاش صوفیان راستین در بندگی خدا: ۲۷۱
نخست: واژه‌ی پارسایی و پارسا، نه واژه‌ی قرآنی است و نه نبوی: ۲۷۲
دوم: پارسایی زمان‌های گذشته با زمان ما هم‌خوانی ندارد: ۲۸٦
سوم: بررسی روش امام غزالی: ۲۹۱
چهارم: اسلام با زندگی در ستیز نیست: ۲۹۷

باب سوم

پارسایی و پرهیزگاری خلفاء و دانشمندان

فصل اول ۳۱۱
پارسایی و پرهیزگاری عمر بن خطاب رضی الله عنه (۲۳هـ) ۳۱۱
خوراک عمر رضی الله عنه: ۳۱۱
سخت‌گیری بر خانواده‌اش: ۳۱۱
پوشاک عمر رضی الله عنه: ۳۱۲
سخنان عمر رضی الله عنه در باره‌ی پرهیزگاری و پارسایی: ۳۱۲
آرایش برای همسر: ۳۱۳
رفع خستگی مسلمانان: ۳۱٤
رفتار ویژه‌ی عمر با خودش: ۳۱٤
آگاهی از سنگینی بار مسؤولیت: ۳۱۵
فصل دوم ۳۱۷
پارسایی و پرهیزگاری علی بن ابی طالب رضی الله عنه (٤۰ هـ) ۳۱۷
سخت‌گیری بر خود و آسان‌گیری بر دیگران: ۳۱۷
نگاه او به پارسایی عاصم بن زیاد: ۳۱۸
والیان الگوی مردم هستند: ۳۱۹

گواهی معاویه رضی الله عنه، عمر بن عبدالعزیز و حسن بصری رحمهما الله: ۳۱۹
از سخنان علی رضی الله عنه در پارسایی: ۳۲۱
پیشوایانِ رهنمایی و چراغ‌های دانش: ۳۲۳
ویژگی‌های دلبریدگان از دنیا: ۳۲٤
فصل سوم ۳۲۷
پارسایی عمر بن عبدالعزیز رحمه الله (۱۰۱هـ) ۳۲۷
مسؤولیت خلافت او را از دوست داشتنی‌هایش باز داشته بود: ۳۲۷
سنگینی پاسخ‌گویی زمامدار: ۳۲۷
مسؤولیت‌پذیری و ترس او از پروردگارش: ۳۲۸
پارسایی او در پوشاک: ۳۲۸
حسابگیری و بازرسی امت از وی: ۳۲۸
ابراهیم بن ادهم و عبدالله بن مبارک رحمهما الله: ۳۲۹
فصل چهارم ۳۳۱
ابراهیم ادهم رحمه الله (۱٦۲هـ) ۳۳۱
نشانه‌های پارسایی ابراهیم: ۳۳۱
تصمیم او برای تغییر شیوه‌ی زندگی خود: ۳۳۱
از خوش گذرانی به زندگی کارگران رنجبر: ۳۳۱
از نخستین پارسایان بزرگ: ۳۳۲
ستایش پیشوایان از ابراهیم ادهم رحمه الله: ۳۳۲
جایگاه بلند او در پارسایی: ۳۳۳
پارسایی سه گونه است: ۳۳٤
پایه‌های پارسایی نزد ابن ادهم رحمه الله: ۳۳٤
فصل پنجم ۳۵۹
عبدالله بن مبارک (۱۱۸-۱۸۱هـ) ۳۵۹
نکات همسان و ناهمسان شخصیت ابن مبارک و ابن ادهم رحمهم الله: ۳۵۹
پیشوایی او در چندین میدان: ۳۵۹
زندگی‌نامه‌ی ابن مبارک رحمه الله از نگاه ذهبی و ابن کثیر رحمهماالله: ۳٦۰

ابن مبارک دروازه‌های خیر: ٣٦١
جایگاه او در میان دانشمندان: ٣٦١
پادشاه بی‌تاج:..... ٣٦٤
سروده‌ی ابن مبارک رحمه‌الله: ٣٦٤
نشانه‌های پارسایی نزد ابن مبارک رحمه‌الله:..... ٣٦٦
١. سختگیری او در پرهیزگاری:..... ٣٦٧
٢. ترس از خدای متعال و بازپرسی رستاخیز:..... ٣٧١
٣. تلاش زیاد در عبادت‌های پنهانی: ٣٧٣
٤. جوانمردی و بخشندگی او بر برادران اهل علم خود:..... ٣٧٤
٥. جوانمردی او در حج و جهاد: ٣٧٥
٦. آزمندی او بر جهاد و مرزبانی: ٣٧٦
٧. برخورد و تربیه‌ی نیک او با یاران و شاگردانش:..... ٣٧٩
٨. دانایی در دین و جستجو و نشر دانش: ٣٨٢
٩. دوری از بدعت‌گران و درباریان: ٣٨٩
پایان ٣٩٣

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش، زیبنده‌ی خداوند متعال است، و درود و رحمت خدا بر رهبر، پیشوا و معلم‌مان فرستاده‌ی خدا، و بر خانواده و یاران و پیروان راهش باد.

و بعد: خدای متعال ما را آفریده است تا او را بشناسیم و به یگانگی بپرستیم و به خلافت او تعالی در روی زمین همت گماریم. این جایگاهی است که فرشتگان برای دست یابی به آن قد بر افراشتند، چنانچه آنان گفتند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۖ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾. (بقره: ۳۰).

[آیا کسی را در زمین می‌گماری که در آن فساد کند، و خون‌ها بریزد؟ و حال آن‌که ما همواره تو را ستایش و تسبیح می‌گوییم؛ و به تقدیست می‌پردازیم، فرمود: من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید].

انسان را ویژه‌ی جانشینی خود در زمین گردانید، برایش توانایی داد و ابزار زندگی‌اش را فراهم ساخت. در زمین خیر فراوان نهاد و مواد خوراکی‌اش را در آن پدید آورد. چنان‌چه انسان را در آن به آزمایش گرفت. ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ (انسان: ۲)

[ما آدمی را از نطفه‌ای آمیخته بیافریدیم، تا او را بیازماییم و شنوا و بینایش ساخته‌ایم].

از میان آزمون‌های خدای متعال امانت تکلیف است، و آن عبارت از واداشتن به چیزی است که در آن دشواری و رنج باشد. این همان امانتی است که بر او پیش شد: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ ۖ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا، لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) (احزاب: ۷۲ -۷۳.)

[ما این امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت بر دوش گرفت، به راستی که او ستمگری نادان بود. تا خدا مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را عذاب کند و توبه‌ی مردان و زنان با ایمان را بپذیرد، و خدا همواره آمرزنده‌ی مهربان است].

از جمله نعمت‌های خداوند برای انسان که به پایه‌ی اکمال رسیده این است که هر آنچه برای ادای تکلیف بندگی، جانشینی در زمین و رسیدن به اوج کمال و برتری تعیین شده بود، را برایش میسر گردانید؛ برایش عقل بخشید تا بیندیشد، اراده داد تا به وسیله‌ی آن برگزیند، توانایی داد تا با آن اجرا کند، و برایش چنان مهارت‌ها و توانایی‌های جسمی و روانی بخشید که برای هیچ آفریده‌ای دیگری نداده‌است. بر او کتاب فرود آورد و فرستادگانی را مژده دهنده و بیم دهنده برایش فرستاد؛ تا پس از فرستادن پیامبران، دیگر دلیلی برای مردم باقی نماند.

چنانچه آزمایش انسان نیز بدین‌گونه به پایه‌ی اکمال می‌رسد که نفسی درون سینه‌اش را خداوند بر او چیره ساخت. نفسی که دستور دهنده بر بدی‌هاست، دنیا دوست و آخرت گریز است. شیطان نفرین‌شده و سوگند خورده را با لشکریانش را بر او چیره ساخت: ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ، ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ ۖ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ اعراف: (١٦-١٧).

[گفت: حالا که مرا نومید ساخته‌ای، من بر سر راه راست تو خواهم نشست؛ آنگاه از پیش و از پس و از چپ و راست بر آن‌ها می‌تازم و بیشترین‌شان را شکرگزار نخواهی یافت].

از آن روز آتش نبرد میان اهریمن و انسان گرم است و خداوند انسان را خیلی سخت از آن بیم داده‌است: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ۚ إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ (فاطر: ٦).

[شیطان دشمن شماست، او را دشمن گیرید، او فرمانبران خویش را فرا می‌خواند تا از دوزخیان باشند].

پیامبران و جانشینان آنان از دانشمندان به وظیفه‌ی خویش برای بیداری مردم از غفلت‌شان برخاستند. آنان را با اسلحه‌ای مجهز ساختند که در این نبرد به دردشان بخورد و شیطان بر ایشان سیطره نیابد، یاد خداوند را فراموش کرده به گروه شیطان نپیوندند و راه جفا و دشمنی با گروه رحمن و کاروانیان ایمان را در پیش نگیرند. پیامبران الهی پیمانی را که خداوند متعال

از عبادت خود و دشمنی با دشمنانش به ایشان سپرده بود، برای مردم بیان کردند: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ۖ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ،وَأَنِ اعْبُدُونِي ۚ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾. (یس: ٦٠- ٦١)

[ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید زیرا او دشمن آشکار شماست؟ و مرا بپرستید که این است راه راست].

الله متعال از بندگان خود می‌خواهد تا او را به یگانگی بپرستند و در بندگی‌اش کسی یا چیزی را همتا نیاورند؛ این کار تنها در پیروی از روش ربانی دست یافتنی است که بر زبان پیامبرانش بیان شده و آخرین شان حضرت محمد ﷺ است، اما شیطان از مردم می‌خواهد پیرو راه او شده و روش الهی را رها کنند؛ هدایت و نور را ترک گفته به سوی گمراهی و تاریکی بروند.

از این‌رو در هر نسلی خداشناسانی به پیروی از پیامبر گرامی اسلام به پا خواسته و از مشعل نبوت توشه برداشتند تا مردم را به سوی خدا رهنمون شوند، آنان را به بهشت فرا بخوانند و به آنان امید و بیم دهند تا فریفته‌ی دنیا نشوند و شیطان فریبکار آنان را از خدا دور نسازد، در راه بندگی او گام برداشته و بندگی خالصانه برای خدا را در پیش گیرند. اینجا بندگی در برگیرنده‌ی بندگی پیدا و پنهان است.

اگر هدف دانش فقه عبادات ظاهری مانند نماز، زکات، یاد خدا، تسبیح و دعا باشد؛ پس هدف دانش سلوک یا فقه سلوک عبادات باطنی است؛ مانند: نیت، اخلاص، توکل بر خدا، توبه، امید، بیم، سپاس‌گزاری، شکیبایی، پاکدامنی، پرهیزگاری، خود نگهداری، بازپرسی از خویشتن و غیر این‌ها که به تعبیر امام هروی رحمه الله[1] از مراتب ره‌جویان و درجات رهروان راه خدا به سوی مقامات ﴿إياك نعبد و إياك نستعين﴾ می‌باشد.

می‌دانیم که قرآن رستگاری آخرت را وابسته به سلامت دل دانسته است: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ (شعراء:۸۸-۸۹).

---

[1] ابوحامد، محمد غزالی شافعی رحمه الله، ملقّب به حجت‌الاسلام و زین‌الدین (٤٥٠-٥٠٥) ه.ق متکلم، فقیه، از پیشوایان بلند قامت و یکی از بزرگ‌ترین مردان تصوف سدهٔ پنجم هجری بوده‌است، زادگاهش شهر طوس از توابع نیشاپور مربوط به قلمرو خراسان بزرگ می‌باشد. (مترجم).

[روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌رساند، مگر کسی که با دلی پاک به نزد خدا بیاید].

و دل پاک آن است که از شرک، نفاق، خودفریفتگی، کینه، خودنمایی و نشانه‌های بدعت و گناهان پاک باشد.

چنانچه تنها کسی وارد بهشت شده می‌تواند که قلب منیب داشته باشد: ﴿هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِكلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ، مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ، ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ۖ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ﴾ (ق: ٣٢-٣٤).

[این همان چیزی است که به هر توبه‌کننده و پرهیزگاری وعده‌اش داده بودند، آنکه در نهان از خدای بخشنده بترسد و با دلی توبه‌کار آید. به سلامت در آن وارد شوید، امروز روز جاودانگی است].

در حدیث متفق علیه آمده‌است «هشدار که در پیکر انسان گوشت پاره‌ایست، هرگاه پاک و اصلاح شود همه‌ی پیکر پاک و اصلاح شود و اگر گندیده شود همه‌ی پیکر گندیده شود»[1]. این در حالی است که در گذشته چهار کتاب در سلسله‌ی (فقه سلوک) یا (راه به سوی خدا) پیرامون: ربانیت و معرفت، نیت و اخلاص، توکل و توبه به دربار خدا را به نشر- سپرده‌ام و امروز پنجمین آن‌را زیر نام (پرهیزگاری و پارسایی) به نشر می‌سپارم، اگرچه می‌بایست این را پیش از برخی کتاب‌های یاد شده می‌نوشتم، ولی عادتم چنین است که هر چه را خدا برایم آسان گردانید همان را می‌نویسم و چنانی‌که هست به نشر- می‌سپارم، اگرچه به گونه‌ی دلخواهم نباشد. شاید هم ترتیب‌بندی آن پس از تکمیل این سلسله صورت گیرد، اگر خدا خواست خودم، ورنه بازماندگانم به گردآوری آثارم همت گمارند[2]، و هرچیز نزد خدا به اندازه‌ی تعیین شده است.

این جزء پنجم در (پرهیزگاری و پارسایی) از سلسله‌ی پر برکت (راه به سوی الله) را به یک پیشگفتار، سه بخش و خاتمه دسته‌بندی کردم.

در پیشگفتار پیرامون اهداف مردم در زندگی دنیا صحبت کردم.

باب نخست را به دو فصل دسته‌بندی کردم:

فصل نخست: در شناسایی پرهیزگاری (ورع) از لحاظ واژه و مفهوم سخن گفته‌ام.

---

[1] متفق علیه از حدیث نعمان بن بشیر ﷺ، تخریج آن به زودی در صفحه‌ی ٤٥ می‌آید.

[2] دکتور یوسف قرضاوی روز دوشنبه به تاریخ ٢٦ دسمبر ٢٠٢٢ وفات یافت و فردای آن روز در شهر دوحه پای‌تخت قطر به خاک سپرده شد (مترجم).

در فصل دوم: حقیقت و مراحل پرهیزگاری را بیان کرده‌ام.

اما در باب دوم از پارسایی (زهد) سخن گفته‌ام و آن‌را به یازده فصل دسته بندی کرده‌ام:

فصل نخست: در بیم از آزمون دنیا؛ بسیاری از آیات قرآن و سنت پیامبر ﷺ را آورده‌ام.

فصل دوم: درباره‌ی مراد از دنیای نکوهیده در قرآن و سنت.

فصل سوم: پیرامون آنچه که اسلام از دنیا نمی‌پسندد.

فصل چهارم: تعریف پارسایی نزد دانشمندان سلوک.

فصل پنجم: حقیقت پارسایی در دنیا و پایه‌های آن که بر دو پایه‌ی بنیادین استوار است: نخست: آخرت خواهی و برتری آن بر دنیا و دوم: روی گردانیدن از پیروی شهوت‌ها.

فصل ششم: نگاه مردم به پارسایی در زندگی دنیا.

فصل هفتم: چالش‌های مسیر پارسایی؛ که از چهار چالش یادآور شدم: غفلت، آرزوهای دراز، گسترش مادی گرایی و نبود الگو.

فصل هشتم: انگیزه‌های پارسایی؛ که چهار انگیزه را یادآور شدم: یاد مرگ، پند گرفتن از سرنوشت دنیا پرستان، آخرت را پیش روی داشتن، و شناخت ارزش دنیا.

فصل نهم: آنچه از خواسته‌های پارسایی نیست و در آن چهار چیز را یادآور شدم: خودداری از گرفتن همسر، گوشه‌گیری از جامعه، ترک کارهای دنیا و روی برتافتن از زندگی پاکیزه.

فصل دهم: چهارچوب پارسایی در نیازهای زندگی دنیا از نگاه امام غزالی رحمه‌الله.

فصل یازدهم: نگاهی انتقادی بر زیاده‌روان در پارسایی؛ که در آن سه درنگ داشتم: یک: واژه‌ی پارسایی (زهد) و پارسایان نه قرآنی است و نه نبوی. دوم: پارسایی زمان‌های گذشته با زمان ما سازگار نیست و در درنگ سوم: روش امام غزالی را به نقد گرفتم.

اما در باب سوم کتاب نمونه‌های پارسایی و پرهیزگاری خلفای راشدین و دانشمندان را آوردم و آن را در پنج فصل جای دادم، نخست: پرهیزگاری و پارسایی عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه، دوم: پرهیزگاری و پارسایی علی بن ابی طالب رضی‌الله‌عنه، سوم: پرهیزگاری و پارسایی عمر بن عبدالعزیز رحمه‌الله ، و چهارم: پرهیزگاری و پارسایی ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله، پنجم: پرهیزگاری و پارسایی عبدالله بن مبارک رحمه‌الله. در خاتمه نیز مهم‌ترین نتایج، برداشت‌ها، پژوهش‌های علمی و دیدگاه‌های ره‌گشا را گردآوری کردم.

این کتاب در این سلسله از چند جهت برتری‌هایی دارد؛ برادران موظف در این دفتر علمی‌ام، سخنان منقول و احادیث را مطابق روشی که در کتاب‌های خود و برخی مقدمه‌ها بیان داشته‌ام، مرجع گذاری و تخریج کردند. برادرم شیخ ولید ابوالنجا نیز به بازنگری و ویرایش کتاب همت گماشتند.

همچنان این کتاب از بازنگری برادرم آقای مجد مکی بهره‌مند شده است که به تصحیح و شماره‌گذاری آن اقدام کرده و همچنان در ترتیب آن بازنگری و تعدادی از عنوان‌های جانبی را در مباحث مهم این کتاب افزوده است تا خواننده را پیش از خواندن موضوع به آن رهنمایی کند و هنگام رجوع به آن به درک کامل و شناخت آسان دست یابد.

از خداوند آرزوی برکت در وقت و عمر دارم تا این سلسله‌ی مبارک (راه به سوی خدا) را کامل کنم، و به زودی کتاب های: مراقبه و محاسبه و در ادامه‌ی آن رجاء و خوف سپس رضا و شوق و انس و محبت به یاری خداوند نشر می‌شود.

از خداوندی که یادش گرامی و نام‌هایش خجسته است می‌خواهم که با این سلسله‌ی مبارک از (فقه سلوک) و دیگر بخش‌هایی که نوشتم هر خواننده و شنونده و بیننده را بهره‌مند گرداند و آن را روشنایی ره‌پویان و گلوبند رهایی از آتش برای آنانی بگرداند که به آن چنگ زده‌اند و رهنمای راه خدا به اجازه‌ی خودش گرداند و ما را از بندگان پذیرفته و شادمانش بگرداند ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا ۖ إِنَّک أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (بقره:١٢٧).

[ای پروردگار ما، از ما بپذیر که به راستی تو شنوای دانایی].

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۚ رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ،رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾ (ابراهیم: ٤٠-٤١).

[پروردگارا، مرا و از ذرّیه‌ام نیز کسانی را نمازگزار گردان، و بار الها دعای مرا بپذیر،ای پروردگار ما، مرا و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در روزی که حساب برپای می‌شود بیامرز.

نیازمند درگاه خدا

یوسف قرضاوی

دوحه محرم ١٤٣١ برابر با نومبر ٢٠١٠

تمهید

هدف مردم از زندگی دنیا

مردم در این دنیا اهداف گوناگون دارند و نگاه آنان به دنیا چند گونه است:

برخی کسانی اند که نه هدف زندگی را می‌دانند و نه هم معنای زندگی خود را، اینگونه افراد با آنکه زنده به شمار می‌روند ولی مرده‌اند. این‌ها کسانی‌اند که غزالی در باره‌ی شان گفته‌است: برای کار کردن می‌خورند و برای خوردن کار می‌کنند! این شیوه‌ی دهقانان و پیشه‌وران و کسانی است که نه لذتی از دنیا برده‌اند و نه گامی در راه دین نهاده‌اند، روزها خود را خسته می‌کنند تا شب بخورند و باز می‌خورند تا روز خود را خسته بسازند! و این‌ها مانند چهارپایان رهسپار راهی شده‌اند که جز با مرگ پایان نمی‌یابد[1].

برخی دیگر در زندگی خود اهداف کوتاهی دارند و آن اینکه از زندگی بهره‌مند شوند و خواهش‌های خود را برآورده بسازند. می‌خورند و می‌آشامند، سرگرمی و بازی می‌کنند و به لذت‌های حسی و خواسته‌های مادی دنیا دلبسته‌اند؛ سپس زندگی‌شان پایان می‌یابد. این‌ها کسانی است که الله متعال در باره‌ی آنان فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾ محمد: ۱۲).

[از متاع زودگذر دنیا بهره می‌گیرند و همچون چهارپایان می‌خورند، و سرانجام آتش دوزخ جایگاه آنهاست].

برخی هم کسانی‌اند که می‌دانند برای هدفی آفریده شده‌اند و برای پیامی زندگی می‌کنند، با آن زندگی می‌کنند و با آن می‌میرند، با آن و برای آن کار می‌کنند. این‌ها شایسته‌ی زندگی در دنیا و خوشبختی در آخرت می‌باشند.

---

[1] إحیاء علوم الدین از غزالی رحمه‌الله جـ۳ صـ ۲۲۸

این گروه هم چند دسته‌اند و در میان خویش درجاتی دارند، این‌ها کسانی‌اند که قرآن در باره‌ی شان فرموده است: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ۖ فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾ (فاطر: (۳۲).

[سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم. بعضی- بر خود ستم کردند و بعضی راه میانه را برگزیدند و بعضی به فرمان خدا در کارهای نیک پیشی گرفتند. و این است بخشایش بزرگ].

این‌ها کسانی‌اند که در مسیر رهسپاری‌شان به سوی الله متعال با نفس خود در ستیز اند تا به بهشت و خشنودی او در آخرت برسند و آرامش جان و زندگی پاک دنیا را بیابند، چنانچه الله متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً ۖ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (نحل: ۹۷).

[هر زن و مردی که کاری نیکو انجام دهد و ایمان آورده باشد زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد].

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ ۗ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (رعد: ۲۸).

[همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هاي‌شان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد].

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ ۗ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (فتح: ٤).

[اوست که بر دل‌های مؤمنان آرامش فرستاد تا بر ایمان‌شان بیفزاید. و از آن خداست لشکرهای آسمان‌ها و زمین، و خدا دانا و حکیم است].

این سلسله (فقه سلوک) را برای این گروه اخیر می‌نویسم، تا کنون چهار جزء آن طی چندین سال زیور چاپ یافته است ولی به دلیل اینکه به موضوعات دیگری مشغول شدم، این سلسله متوقف گردید، از آن‌جمله کتاب (فقه جهاد) که از الله متعال خواهان این هستم که امت ما را در مسیرشان با آن سودمند گرداند و دین و رسالتش را بفهماند و بر کلمه‌ی هدایت گردآورد و دل‌های شان را بر پرهیزگاری بیاراید و در بین آن برای یاری دین خود با جهاد حق الفت اندازد، چنانچه پیامبر گرامی ﷺ را برای آن فرستاد و بر او کتاب روشنگر فرو فرستاد نه چنانی که غلوکنندگان و زیاده‌روان گمان می‌کنند.

فرق پرهیزگاری (ورع) با پارسایی (زهد):

در این بخش، از دو مقام از مقامات مهم راه به سوی خدا و یا به گفته‌ی اهل طریقت: دو منزل از منازل راهیان درگاه خدا و بندگی او، سخن خواهیم گفت، و آن دو: ورع و زهد است؛ فرق میان این دو چیست؟

امام ابوالولید بن رشد قرطبی مالکی رحمه الله (ت: ۵۲۰ هـ) گفته‌است: ورع: خودداری از چیزهای حرام و شبهه برانگیز می‌باشد. رسول الله ﷺ فرمود: «حلال آشکار است و حرام نیز آشکار است، و میان این دو چیزهای شبهه برانگیز است، پس هرکه از چیزهای شبهه برانگیز بپرهیزد، دین و آبروی خود را نگهداشته است»[1]، پس خودداری از حرام فرض و خودداری از شبهات، کار پسندیده است.

واژه‌ی ورع تنها بر کسی به کار می رود که از چیزهای حرام و شبهه بر انگیز خودداری کند.

زهد عبارت است از: آن‌چه بر خودداری از چیزهای حرام و شبهه برانگیز و ترک لذت‌ها و خواهش‌های مباح بر می‌انگیزد. پس هر پارسا پرهیزگار است ولی هر پرهیزگار پارسا نیست و پرهیزگاری از پارسایی عام‌تر است[2].

همچنان پرهیزگاری پیش از پارسایی به دست می‌آید و مقدمه‌ی آن می‌باشد.

علامه ابن قیم رحمه الله می‌گوید: از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله شنیدم که گفت: پارسایی ترک چیزی‌هایی است که سودی در آخرت نرساند. و پرهیزگاری ترک چیزهایی است که بیم آسیب دیدن از آن در آخرت باشد.

ابن قیم رحمه الله گوید: این بهترین و جامع‌ترین سخنی است که پیرامون پرهیزگاری و پارسایی گفته شده است[3].

---

[1] تخریج این حدیث پسان‌تر می‌آید.

[2] الجامع من المقدمات، از ابوالولید محمد بن رشد (رح) ، تحقیق مختار بن طاهر تلیلی.

[3] مدارج السالکین جـ۲ صـ ۱۰، چاپ دار الحدیث، قاهره.

اهمیت پرهیزگاری و پارسایی:

حسن رحمه الله گوید: ذره‌ای از پرهیزگاری بهتر از هزار برابر روزه و نماز است[۱]! که اشاره‌ی او به اهمیت اعمال دل نسبت به اعمال سایر اعضاء می‌باشد.

سلمان فارسی رضی الله عنه گوید: فردا هم‌نشینان خدا مردمان پرهیزگار و پارسا می‌باشند[۲].

ابوواقد لیثی گوید: به جستجوی اعمال پرداختم، هیچ کرداری را بهتر از پارسایی برای آخرت‌جویی نیافتم[۳].

همچنان گفته‌است: برای اخلاق ایمانی هیچ خدمتگزاری برتر از پارسایی نیافتیم[۴].

ابن مبارک رحمه الله گوید: برای عبادت هیچ چیزی را نیروبخش‌تر از گرسنگی و پارسایی نیافتم[۵].

چرا خدای عزّو جل ما را آفرید؟

از کارهای تردید ناپذیر و آنچه که اسلام در قرآن و سنت نبی کریم ﷺ به ما آموخت این است که: خداوند ما را آفرید تا ما را بسنجد و با ایمان به خودش و سرسپردن در برابر او و به جای آوردن بندگی‌اش بیازماید تا تنها او را بپرستیم و جز در آستان او سر نسراییم: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾ (ذاریات: ٥٦).

[جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا پرستش کنند].

همچنان جانشین او در زمین شویم، حق، عدل، نیکی و رستگاری را در روی زمین برپا داریم، و بساط ناروایی، ستم، بدی و بی‌بندوباری را از آن برچینیم. چنانچه پروردگار برای

---

[۱] ابن قیم رحمه الله آن‌را در مدارج السالکین آورده‌است، جـ۲ صـ ۲۲.

[۲] سیوطی رحمه الله آن‌را در جامع الصغیر (۳۵۹۷) یادآور شده و آن‌را به ابن لال از سلمان رضی الله عنه نسبت داده و البانی رحمه الله آن‌را در ضعیف الجامع (۲٦۳۲) ضعیف شمرده است و ابن قیم رحمه الله آن‌را در مدارج السالکین (جـ۲ صـ ۲۲) به ابوهریره رضی الله عنه نسبت داده‌است.

[۳] هناد رحمه الله آن‌را در زهد (۵۵۸)، وکیع رحمه الله در زهد (۲)، ابن ابی شیبه رحمه الله در زهد (۳۵۷٦۷) و بیهقی رحمه الله در شعب باب زهد (۱۰٦۸۲) روایت کرده‌اند.

[۴] ابن اعرابی رحمه الله آن‌را در زهد (۵۸)، بیهقی رحمه الله در شعب باب زهد (۱۰٦۸۳) و ابن عساکر رحمه الله در تاریخ دمشق جـ٦۷ صـ ۲۷۸ روایت کرده‌اند.

[۵] ابن اعرابی رحمه الله آن‌را در زهد (۵۹) روایت کرده‌است.

فرشـــتگان فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰).[من در زمین جانشـــینی خواهم گماشت].

از سوی هم ما را آفرید تا زمین او را آباد و آراسته سازیم، چنانچه او تعالی فرموده است: ﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ (هود: ٦١).

[او خدایی است که شما را از زمین بیافرید و برای عمارت و آباد ساختن آن برگماشت].

و معنی "استعمرکم" یعنی: از شما آبادی زمین را خواسته است نه ویرانی آن‌را، و اینکه آن‌را بیارائید نه اینکه آن را برهم بزنید، چنانچه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تُفْسِـــدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾ (اعراف: ٥٦).

[و در زمین پس از اصـلاح آن فسـاد مکنید]، یعنی پس از آنکه خداوند آن‌رابرای سـکونت و زندگی شما و برای ادای رسالت‌تان آماده ساخت. چنانچه می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ ۗ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ﴾

(اعراف: ۱۰).

[و شـــما را در زمین جای دادیم، و در آن برای شـــما وســـایل و ابزار زندگی قرار دادیم، ولی بسـیار اندک سـپاس می‌گزارید]. و او که نعمت‌هایش خجسـته اسـت فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ ۖ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾ (ملک: ۱۵).

[اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید، پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی خدا بخورید و رستاخیز به سوی اوست].

چگونه بندگی الله متعال را به جای آوریم؟

برای اینکه بتوانیم بندگی او را به جای آوریم، جانشین او شویم و زمین او را آباد سازیم، چاره‌ای نداریم جز اینکه روشـــی را در پیش گیریم که او برای‌مان در کتاب خود دســـتور داده و بر زبان همان پیامبرش بیان کرده که او را با پیام رهنمایی و دین راسـتین فرسـتاده اسـت. خواسـته‌اش این است که از بندگی خواهش‌های خود و دیگران آزاد شویم و تنها خدای یگانه را بپرستیم، از شریعت او با همه اوامر، نواهی، باورها و دستورهایش فرمان بریم.

کار دین این اســـت که انســـان را از خواهش‌های خود و دیگران به پیروی رهنمایی خدا رهنمون شـــود، ﴿وَمَنْ أَضَـــلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (قصص: ۵۰).

[و کیســت گمراه‌تر از آنکه بی‌راهنمایی خدا از هوس خود پیروی کند؟ بی‌تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی‌کند].

حقیقت دین:

حقیقت دین این است که: به سوی خدا رو بیاوری و کردارت را برای خدا نیکو بسازی، ﴿وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ ۗ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ (لقمان: ۲۲).

[هر که روی خویش به خدا کند و نیکوکار باشد هرآینه به دستگیره استواری چنگ زده است، و پایان همه کارها به سوی خداست].

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ۗ وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ (نساء: ۱۲۵).

[دین چه کسی بهتر از آنکه خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد و از دین حنیف ابراهیم پیروی کند؟ و خدا ابراهیم را به دوستی برگزید].

آزمون خدا با تکلیف بندگانش:

دین بر تکلیف‌هایی استوار است که خدا با آن‌ها بندگانش را می‌آزماید، و آن عبارت از پایبندی به چیزی است که دارای تکلیف و رنج باشد: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ﴾ (انسان: ۲).

[ما آدمی را از نطفه‌ای آمیخته بیافریده‌ایم، تا او را بیازماییم] . و آن امانتی است که بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها پیشکش شد، اما آنها از برداشت آن خودداری کردند و از آن ترسیدند ولی انسان آن‌را به دوش گرفت. این امانت تکلیف است و مسؤولتی است بس سنگین!.

فرزندان آدم را خداوند با آن آزمود تا آنان را صیقل کند و در دنیا آماده‌ی جاودانگی آخرت سازد. برای چنین کاری تاج خرد را بر سر آنان نهاد، با زیور اراده بیاراست، پیامبرانی را به سوی‌شان روان کرد و کتاب هایی را برای‌شان فرو فرستاد.

تکلیف: انجام دادن و ترک کردن است:

تکلیف، کردن و نکردن است زیرا؛ اوامر و نواهی است. پس آنچه دستور آمده، خواسته‌اش

انجام دادن آن است و آنچه باز داشته شده، خواسته‌اش نکردن آن است، اگرچه در مراتب خواسته اختلاف است. همین‌گونه همه پله‌های راه به سوی خدا، کردن و نکردن است.

همنوایی پرهیزگاری و پارسایی در ترک فعل:

پرهیزگاری و پارسایی در بنیاد خود در نکردن و خودداری هم نوایند، زیرا؛ کنه پرهیزگاری رها کردن چیزهایی است که خدا حرام گردانیده است، یا نکردن آنچه خدا از آن بازداشته است یا آن‌را از بندگانش دوست ندارد، و این گونه‌ای از خداپرستی است، چنین نیست که همه عبادات تنها نماز و حج و قربانی باشد تا به خدا نزدیک شوی، بلکه از آن میان: پرهیز از گفتار و کردار پیدا و پنهانی است که خدا را خشمگین می‌سازد، چنانچه فرموده است: ﴿وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ ۚ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ﴾ (انعام: ۱۲۰).

[و گناه را، چه آشکار باشد و چه پنهان، ترک گویید، آنان که مرتکب گناه می‌شوند، به سزای اعمال خود خواهند رسید].

حدیثی هم در باره چنین آمده‌است: «از چیزهای حرام بپرهیز، خدا پرست‌ترین مردمانی[1]» در اینجا حدیث، خدا پرستی را در ترک چیزهای حرام نمایش داده و گفته‌است: «از چیزهای حرام بپرهیز».

و در برخی روایات حدیث آمده که: «پرهیزگار باش خدا پرست‌ترین مردمانی» به لفظ (ورع) آمده‌است.

پارسایی (زهد) نیز به معنی نکردن است، زیرا؛ بنیادش خودداری از بهره‌ی دنیا و زیبائی‌های آن و دلبستگی به چیزهایی است که نزد الله متعال می‌باشد، برابر است که دست برداشتن از چیزهای حرام باشد، یا شبهه برانگیز یا هم حلال بیش از قدر نیاز. به عبارت دیگر: دست برداشتن از هر آنچه که تو را از خدا باز دارد.

---

[1] احمد ﷺ آن‌را (۸۰۹۵) روایت کرده و تخریج کنندگانش گفتند: حدیث جید است، و این سند به دلیل مجهول بودن ابوطارق، ضعیف است، ترمذی ﷺ در زهد (۲۳۰۵) روایت کرده و گفته که غریب است، ابویعلی ﷺ (٦٢٤٠)، طبرانی ﷺ در اوسط (٧٠٥٤)، بیهقی ﷺ در شعب باب اکرام جار (٩٥٤٣) از ابوهریره ﷺ روایت کرده و البانی ﷺ آن‌را در صحیح الجامع خود (۱۰۰) حسن گفته‌است.

پاک سازی مفهوم پرهیزگاری و پارسایی از آلودگی‌ها و برچسب‌ها:

ما در روشنی این ارزش‌های پذیرفته شده، پیرامون هر یک از واژه‌های پرهیزگاری و پارسایی بحث می‌کنیم تا آنچه در این باره از رهنمایی‌های پروردگار در کتابش و رهنمودهای پیامبر گرامی ﷺ در سنت و سیرتش آمده را بشناسیم.

به همین گونه آنچه را که دانشمندان راه خدا و کسانی‌که پیروی از آنان موجب راه‌یابی است، پیش از پیدایش بدعت‌ها و گسترش گمراهی و نوآوری‌ها، گفته‌اند، از آن پیروی کنیم، تا حق آشکار شود، دورنما هویدا گردد و راه بر رهروان پوشیده نماند.

ترازوی استوار و معیار راستین:

هرگاه سخنی را می‌آوریم، داستانی را بازگو می‌کنیم یا دیدگاهی را که بیان می‌داریم؛ بر ماست که آن‌را در ترازوی استوار و معیار راستین بسنجیم که همانا آیات محکم کتاب پروردگارمان و سنت پیامبرمان ﷺ می‌باشد: ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (آل عمران: ١٠١).

[و هر کس به خدا تمسّک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است]؛ زیرا گفتار و کردار بندگان با آنکه از پرهیزگاران و نیکو کاران باشد، در دین خدا دلیل بوده نمی‌تواند چونکه امکان خطا از ایشان می‌رود، جز کسی‌که هیچ سخنی از خواهش‌های نگفته: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (نجم: ٤).

[آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست]. به ویژه در چنین جایی که امکان زیاده‌روی و گزافه‌گویی در آن می‌رود؛ زیرا این امر به وجدان انسانی بستگی داشته و در آن مفاهیم و ارزش‌های امت‌ها، آئین‌ها و فلسفه‌های غیر اسلامی داخل شده و بر مسیر و رهروان آن بخواهیم یا نخواهیم اثرگذاشته است.

از این‌رو می‌سزد که: از فهم ناب اسلامی غبارهایی که بر آن نشسته است را بزداییم، تا آن‌را به برداشت اسلامی ربانی قرآنی و محمدی برگردانیم. این همان برداشتی است که ما را به پیروی آن و رفتار به شیوه‌ای که رهنمایی کرده‌است وا می‌دارد.

ما این بحث یا کتاب خود را به دو بخش تقسیم کردیم: یک بخش پرهیزگاری و دیگر پارسایی.

پیرایش (تخلیه) پیش از آرایش (تحلیه):

در آغاز پرهیزگاری را بیان می‌کنیم؛ زیرا پیش از پارسایی بوده و همچون مقدمه‌ی آن می‌باشد، و به تعبیری دیگر پرهیزگاری از پیرایش نمایندگی می‌کند و زهد از آرایش، و پیرایش پیش از آرایش است.

برای همین، ابن اعرابی در کتاب خود (الزهد و صفة الزاهدین) از ابوسلیمان دارانی که یکی از پیشوایان تربیت و سلوک می‌باشد، روایت کرده که گفت: قناعت در برابر رضایت مانند پرهیزگاری در برابر پارسایی است. فرموده: پس این یعنی قناعت، اول رضایت است و پرهیزگاری آغاز پارسایی[۱].

همچنان ابن اعرابی از عثمان بن عماره روایت کرده‌است: می‌گویند که پرهیزگاری بنده را به دل بریدن از دنیا می‌رساند و پارسایی او را به دوستی خدا[۲].

---

[۱] ابن ابی دنیا ﷺ آن را در ذم الدنیا (۳٦٥)، ابن اعرابی ﷺ در زهد (۲٤) و ابونعیم ﷺ در حلیه (۲۷٤/۹) روایت کرده‌اند.

[۲] ابن ابی دنیا ﷺ آن را در ذم الدنیا (۳۰۱) و ابن اعرابی ﷺ در زهد (٦۲) روایت کرده‌اند.

باب اول

پرہیزگاری

فصل اول

تعریف و حقیقت پرهیزگاری

معنای واژه‌ای و اصطلاحی پرهیزگاری (ورع):

ورع در لغت: مصـــدر گفتار وَرِعَ یَرِعُ بوده و از واژه‌ی (وَرع) گرفته شـــده که باز ایســـتادن و خودداری را می‌رساند.

ابن منظور گوید: ورع یعنی پرهیز از گناه و ورِع به کسره‌ی (ر) انسـان پرهیزگاری که از گناه دوری کند.

در اصـطلاح: مناوی گوید: در تعریف آن گفته شـده: ورع دسـت کشـیدن از آنچه که تو را در شـــک بیاندازد، و دور کردن آنچه که برایت ایراد برانگیز باشـــد، پای‌بندی بر آنچه قابل اعتماد است و سخت‌گیری بر خویشتن.

گویند: متوجه پوشـــاک و خوراک خود بودن و ترک چیزهای باک‌دار، و چنانچه گفته‌اند: خودداری از شبهات و مواظب بودن به آنچه که بیم تباهی دارد[1].

راغب رحمه‌الله گوید: ورع ترک شتاب برای خوردن چیزهای زودگذر دنیا است[2].

گفته‌اند: رها کردن آنچه که باک ندارد از ترس چیزهای باک دارد.

گفته‌اند: رها کردن چیزهای شبهه برانگیز که این همان پرهیزگاری پسندیده است و به ترک چیزهای حرام هم به کار برده می‌شود[3].

سخنان گذشتگان در تعریف پرهیزگاری:

گفتند: پرهیزگاری یعنی گرفتن حلال ناب و رهایی هر آنچه شبهه برانگیز باشد.

فضـــیل رحمه‌الله گوید: هرکه دانســـت که چه در شـــکمش فرو می‌رود، نزد الله راســـتگو نوشـــته می‌شود.

---

[1] التوقف علی مهمات التعاریف (۳۳۷).

[2] الذریعة إلی مکارم الشریعة (۳۲۳)

[3] دلیل الفالحین از ابن علان صدیقی جـ ۳ صـ ۲٦.

سهل تُستری رحمه‌الله گوید: هرکه حلال بخورد، خواسته یا نخواسته از خدا پیروی کرده‌است، و هرکه حرام بخورد، خواسته یا نخواسته نافرمانی خدا را کرده‌است.

یونس بن عبید رحمه‌الله گوید: پرهیزگاری: برون رفت از هر شبهه و ارزیابی هر لحظه‌ی خویشتن است.

یاران پیامبر ﷺ گفتند: ما هفتاد گونه از حلال را رها می‌کردیم تا مبادا در حرام بیفتیم.

پرهیزگاری پیدا و پنهانی دارد: پیدایش: آن‌که جز به سوی خدا حرکت نکنی، و پنهانش: آنکه هیچ چیزی جز او بر دلت راه نیابد.

فصل دوم

درجات و مراتب پرهیزگاری

ما به کنه پرهیزگاری پی بردیم، چیزی که مانده این است که درجات و مراتب آن را بشناسیم:

نزد دانشـــمندان راه خدا پرهیزگاری مراتب و درجاتی دارد که یکی بر دیگری برتری دارند، مانند بیشـــترین مقامات دین و منازل رهروان (ســـالکان) راه خدا. در این میان بالاترین، پائین‌ترین و منزل میانه نیز دارد و هر که بکوشد بهره‌ای دارد و هرکه در مسیری گام برداشت خواهد رسید.

پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (عنکبوت: ٦٩).

[و کسانی که در راه ما کوشیدند، به یقین راه‌های‌مآن‌را بر آنان می‌نماییم و به راستی خدا با نیکوکاران است].

راغب اصفهانی پرهیزگاری را به سه مرتبه دسته بندی کرده‌است:

۱. **واجب:** و آن خودداری از حرام است که این بر همه‌ی مردم است.

۲. **مستحب:** باز ایستادن از چیزهای شبهه برانگیز و این برای مردمان میانه است.

۳. **فضیلت:** دست نگهداشتن از بسیاری از چیزهای مباح و بسندگی بر کمترین نیازهاست که این برای پیامبران، راستان، شهیدان و نیکوکاران است.

پرهیز از گناهان کبیره:

کمترین مرتبه‌ی پرهیزگاری: پرهیز از گناهان کبیره اســـت، چیزی که پیامبر اکرمﷺ آن را موبقات یعنی تباه کنندگان نامیده اســـت، و آن هم تباه کننده‌ی فرد و جامعه اســـت و هم تباه کننده‌ی دنیا و آخرت. حدیث متفق علیه در این باره آمده‌اســـت که: «از هفت تباه کننده بپرهیزید» گفتند: ای فرســـتاده‌ی خدا آنان کدام‌هااند؟ فرمود: «شریک آوردن به خدای متعال، جادو، کشـــتن کســـی‌که خدا حرام گردانیده اســـت، برچســـب زدن بر زنان پاکدامن و ناآگاه،

ســـودخوری، خوردن دارایی یتیم و روی گردانیدن در روز نبرد[1]» یعنی گریز هنگام رویارویی با دشمن. باید گفت که همه‌ی گناهان کبیره تنها همین هفت تباه کننده نیست.

تعریف گناه کبیره:

دانشـمندان در اینکه گناه بزرگ چیسـت اختلاف دارند و برگزیده‌ترین دیدگاه‌ها این اسـت که: هر نافرمانی خدا که در دنیا برایش حد تعیین شـده باشـد یا در آخرت برایش بیم سـخت داده شده باشد گناه کبیره است.

مراد از بیم سخت اینکه: هشـدار به شـکنجه با آتش دوزخ باشـد یا هم خشـم و نفرین خدا با خود داشته باشد یا محرومیت از دخول بهشت باشد یا مانند این‌ها.

پس گناهانی که در دنیا برایش حد تعیین شـــده باشـــد مانند: دزدی، زنا، تهمت زدن زن یا مرد، رهزنی و باده گساری است. اگرچه هستند دانشمندانی که سزای می‌گساری را تعزیری می‌دانند و پیداست که این دیدگاه امام بخاری ﷺ است[2].

با آنکه برای هر یک از این گناهان بیم سختی داده شده است مانند نابودی ایمان از انجام دهنده‌ی آن، چنانچه در صحیح آمده‌است: «زناکار هنگام زنا با ایمان نیست و باده‌گسار هنگام باده‌گساری با ایمان نیست[3]» و گمان نمی‌رود که به انجام دادن یکی از گناهان کوچک ایمان نابود شود.

الله متعال در باره‌ی زنا فرموده اســت: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا ۖ إِنَّهُ كانَ فَاحِشَــةً وَسَــاءَ سَــبِيلًا﴾ (اسراء: ۳۲)

[و نزدیک زنا نشوید که کاری بسیار زشت و راهی بد است.] و در باره‌ی شراب فرموده است:

---

[1] متفق علیه: بخاری ﷺ آن‌را در وصایا (۲۷٦٦) و مسلم ﷺ در ایمان (۸۹) روایت کرده‌اند، چنانچه ابوداود ﷺ (۲۸۷٤) و نسایی ﷺ (۳٦۷۱) هر دو در وصایا از ابوهریره ﷺ روایت کرده‌اند.

[2] ابن حجر ﷺ گوید: گمان می‌کنم که دیدگاه نخست یعنی اینکه پیامبر ﷺ برای شراب نوشی حد معینی در نظر نگرفته‌است، دیدگاه بخاری ﷺ است؛ زیرا نه هیچ عدد را آورده و نه هم عدد آشکاری را اینجا به گونه‌ی مرفوع آورده‌است. فتح الباری جـ۱۵ صـ ۵۳۵، تحقیق نظر محمد فاریابی، چاپ دار طیبة، ریاض.

[3] متفق علیه: بخاری ﷺ در مظالم (۲٤۷۵) و مسلم ﷺ در ایمان (۵۷) روایت کرده‌اند، همچنان احمد ﷺ (۸۸۹۵) و ابوداود ﷺ در السنة (٤٦۸۹) و ترمذی ﷺ در ایمان (۲٦۲۵) و نسائی ﷺ در أشربة (۵٦۵۹) و ابن ماجه ﷺ در فتن (۳۹۳٦) از ابوهریره ﷺ روایت کرده‌اند.

﴿قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾ (بقره: ۲۱۹).

[گو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی است برای مردم. و گناهشان از سودشان بیشتر است].

پس همین‌که قرآن گفته در این دو گناه بزرگی است، همین بسنده است که از گناهان بزرگ شمرده شوند.

گناهان کبیره‌ای که بسیاری ها آن را نمی دانند:

گناهان بزرگ اخلاقی و اجتماعی زیادی هست که مردم از آن ناآگاه‌اند؛ زیرا همین‌که از گناهان بزرگ یاد شود تنها بالای زنا، مستی و مانند آن چشم می‌دوزند. و این گناهان مانند: نافرمانی پدر و مادر، بریدن با خویشاوندان، گواهی دروغ، سخن‌چینی در میان مردم، و گناهان دل‌ها: مانند خود بزرگ بینی و خود شیفتگی، رشک بردن و چشم تنگی، خودنمایی، کینه و بد بینی، دنیا دوستی و پیروی خواهش‌ها.

در صحیح از ابوبکره ﷺ آمده‌است: «آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره آگاه نسازم؟» گفتند: آری ای فرستاده‌ی خدا، فرمود: «همتا آوردن به خدا و نافرمانی پدر و مادر»، در حالی‌که تکیه زده بود راست نشست و فرمود: «هشدار! و گواهی دروغ، هشدار! و گواهی دروغ، هشدار! و گواهی دروغ» این را چنان پی‌هم می‌گفت که گفتیم ای کاش خاموش شود[1].

همچنان فرموده است: «قطع کننده، بهشت رفته نمی تواند»[2] و به کسی تفسیر نموده‌اند که با خویشاوندان خود قطع رابطه می‌کند. و این لفظ حدیث روایت مسلم است.

الله متعال فرموده است: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ، أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ﴾ (محمد: ۲۲- ۲۳).

[آیا اگر روی گردان شدید، می‌خواهید در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی‌تان را ببرید؟ اینان کسانی‌اند که خدا لعنت‌شان کرده‌است و گوش‌های‌شان را کر و چشمان‌شان را کور ساخته است].

---

[1] متفق علیه: بخاری ؒ در شهادت (٢٦٥٤) و مسلم ؒ در ایمان (۸۷) و همچنان احمد ؒ (۲۰۳۸۵) و ترمذی ؒدر بر و صله (۱۹۰۱) روایت کرده‌اند.

[2] متفق علیه: بخاری ؒ در ادب (٥٩٨٤) و مسلم ؒ در بر وصله (٢٥٥٦) و احمد ؒ (١٦٧٣٢) ابوداود ؒ در زکات (١٦٩٦) و ترمذی ؒ در بر و صله (۱۹۰۹) از جابر بن مطعم ﷺ روایت کرده‌است.

پیامبر ﷺ فرموده است: «سخن‌چین داخل بهشت نمی‌شود»[1] یعنی: خبرچین. همچنان فرموده است: «کسی که به اندازه‌ی ذره‌ای در دلش خودبزرگ‌بینی باشد، داخل بهشت نمی‌شود.»[2]

و فرموده است: «سه چیز تباه کننده است: در پی بخل رفتن، پیروی از خواهش‌ها و خودکامگی»[3] و فرموده است: «از ستمگری بپرهیزید؛ زیرا ستمگری تاریکی‌هاست در روز رستاخیز. و از ناسزا گفتن بپرهیزید؛ زیرا خدا ناسزا گفتن و بدزبانی را دوست ندارد، و از بخل ورزیدن بپرهیزید؛ زیرا مردمان پیش از شما را نابود کرده‌است؛ آنان را بر بخل (تنگ‌چشمی) واداشت و آنان هم بخل ورزیدند و آنان را به بدکاری واداشت و آنان بدکاری کردند»[4].

گناهان کبیره، انجام ممنوعات را چون: زنا و مستی در بر می‌گیرد چنانچه ترک دساتیر را در بر می‌گیرد به ویژه آنچه از پایه‌ها و زیربناهای دین باشد، مانند: نماز و زکات، که برای ترک نماز و منع زکات بیم سختی آمده‌است.

خودداری از گناهان کبیره:

هدف این‌که نخستین مرتبه‌ی پرهیزگاری برای رهروان راه خدا این است که: از گناهان بزرگ و زشتی‌ها خودداری کنند، الله متعال مؤمنان برخوردار از چنین ویژگی‌ها را اینگونه ستوده است: ﴿ وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ (شوری: ٣٧).

[و کسانی که از گناهان بزرگ و زشت‌کاری‌ها خودداری می‌کنند و چون به خشم آمدند

---

[1] متفق علیه: بخاری رحمه الله در ادب (٦٠٥٦)، مسلم رحمه الله در ایمان (١٠٥) و همچنان احمد رحمه الله (٢٣٢٤٧)، ابوداود رحمه الله در ادب (٤٨٧١) و ترمذی رحمه الله در بر و صله (٢٠٢٦) از حذیفه رضي الله عنه روایت کرده‌است.

[2] مسلم رحمه الله آن‌را در ایمان (٩١)، احمد رحمه الله (٤٣١٠)، ابوداود رحمه الله در لباس (٤٠٩١)، ترمذی رحمه الله در بر و صله (١٩٩٩) و ابن ماجه رحمه الله در مقدمه (٥٩) از ابن مسعود رضي الله عنه روایت کرده‌اند.

[3] بزار رحمه الله آن‌را (٧٢٩٣)، طبرانی رحمه الله در اوسط (٥٤٥٢)، ابونعیم رحمه الله در حلیة (١٦٠/٢)، بیهقی رحمه الله در شعب باب ترس از خدا (٧٤٥) از انس بن مالک رضي الله عنه روایت کرده‌اند، و البانی رحمه الله در صحیح الترغیب و الترهیب گوید: حسن لغیره می‌باشد، منذری رحمه الله در ترغیب و ترهیب باب ترغیب به اذان و آنچه در فضیلت آن آمده‌است (٦٥٤) گوید: از گروهی از صحابه روایت شده و اگرچه هیچ یک از اسنادش خالی از اشکال نیست، ولی إن شاءالله مجموع آن حسن است.

[4] احمد رحمه الله به شماره‌ی (٥١٧٦) روایت کرده و تخریج کنندگانش گفتند: اسنادش صحیح است، طیالیسی رحمه الله به شماره‌ی (٢٣٨٦) و ابن حبان رحمه الله در غضب (٥١٧٦) از عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما روایت کرده و أرناؤوط گوید: اسنادش صحیح است و البانی رحمه الله آن‌را در صحیح الترغیب و الترهیب باب بر الوالدین به شماره‌ی (٢٦٠٤) صحیح گفته‌است.

درمی‌گذرند] و در جای دیگر: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ ۚ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ ۖ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ ۖ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ﴾ (نجم:۳۷).

[کسانی که از گناهان بزرگ و زشتی‌ها خودداری می‌کنند -جز گناهی کوچک- بدانند که آمرزش پروردگار تو گسترده است و او به شما، آنگاه که از زمین بیافریدتان و آنگاه که در شکم مادران‌تان پنهان بودید، آگاه‌تر است. خویشتن را بی‌گناه مدانید. اوست که پرهیزگار را بهتر می‌شناسد» نجم: ۳۲.

تفسیر لَمَم:

لمم را در اینجا به یکی از این دو معنی تفسیر کرده‌اند:

نخست: گناهان کوچکی که بیشتر زمینه ساز گناهان بزرگ می‌شود، مانند: دیدن زن به شهوت، بوسیدن، دست زدن و تنها شدن با او.

دوم: اینکه یکی دو بار گناه بزرگ را انجام دهد، سپس توبه کند و دو باره به آن بر نگردد.

ترک گناهان بزرگ، تلافی گناهان کوچک است:

خدای عزّو جل که انسان را ناتوان آفریده است، می‌داند که ناچار او دامن به گناهان کوچک می‌آلاید، پس به بزرگی و مهربانی‌اش او را بخشیده است، آنگاه که از گناهان بزرگ و زشتی‌ها بپرهیزد.

همین‌که از گناهان بزرگ با وجود توانایی و دلبستگی به آن، از ترس خدا، شیفتگی پاداش آن و هراس از پیامد آن خودداری کرد، همین دست کشیدن و خودداری کردن، تلافی گناهان کوچک می‌شود. چنانچه الله متعال فرموده است: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾ (نساء: ۳۱).

[اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی شده‌اید دوری کنید، گناهان کوچکتان را از شما محو می کنیم، و شما را به جایگاهی ارجمند در می‌آوریم].

امام مسلم رحمه‌الله در صحیح خود حدیث ابوهریره رضی‌الله‌عنه را آورده‌است که پیامبر ﷺ فرمود: «نمازهای پنج‌گانه، جمعه تا جمعه‌ی دیگر و ماه روزه تا ماه روزه‌ی دیگر تلافی گناهانی است

که در میان آنها انجام یافته است، هرگاه که از گناهان بزرگ دوری جسته باشد»[1].

گناهان کبیره‌ی ترک اوامر، سخت‌تر از گناهان بزرگ انجام ممنوعات است:

در این مرتبه‌ی پرهیزگاری: باید از گناهان بزرگی که از ترک چیزهای امر شده سر می‌زند، دوری گزید. حتی این‌ها سخت‌تر و بزرگتر از گناهان کبیره‌ای است که از انجام دادن کارهای بازداشته شده سر می‌زند، مانند: ترک نماز از روی تنبلی.

گناه کبیره‌ی ترک نماز:

سخت‌گیری در این باره از اینجا آغاز شده که قرآن کریم حتی خواندن نماز با سستی و تنبلی را از ویژگی‌های منافقان دانسته است، چنانچه فرمود: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (نساء: ١٤٢).

[منافقان، با خدا نیرنگ می‌کنند، و حال آنکه او با آنان نیرنگ خواهد کرد؛ و چون به نماز ایستند با کسالت برخیزند، با مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند].

پس چه فکر می‌کنید در باره‌ی کسی‌که نه از روی شوق و نه هم از روی تنبلی هیچ نماز نمی‌خواند؟

این‌ها همان خوی مشرکان را دارند که قرآن چنین معرفی کرده‌است: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ﴾ (مرسلات: ٤٨). [و هنگامی که به آنها گفته شود رکوع کنید رکوع نمی‌کنند!].

چنانچه قرآن کریم داستان گنهکارانی را بیان کرده که در دوزخ شکنجه می‌شوند و هنگامی که بهشتیان از آنان می‌پرسند که: ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ، قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ﴾ (مدثر: ٤٢-٤٤).

[چه چیز شما را به عذاب دوزخ کشاند؟ گویند: ما از نمازگزاران نبودیم و به درویشان طعام نمی‌دادیم].

قرآن کسانی را که در نماز سهل انگاری کرده و به کارهای دیگر خود را سرگرم می‌سازند و نماز از دست شان می‌رود، هشدار داده می‌گوید: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ

[1] مسلم رحمه‌الله آن‌را در طهارت (٢٣٣)، احمد رحمه‌الله (٨٧١٥) و ترمذی رحمه‌الله در صلواة (٢١٤) آورده‌است.

سَاهُونَ﴾ (ماعون: ٤-٥). [پس وای بر نمازگزارانی که در نماز خود سهل انگارند].

بلکه در حدیث صحیح واژه‌ی کفر را بالای بی‌نماز به کار برده‌است. او علیه السلام فرموده است: «پیمانی که ما با آنان داریم نماز است، پس هر کسی آن‌را ترک کرد بی‌گمان کافر شده است»[۱] و فرموده: «فاصله‌ی مرد با شرک یا کفر ترک نماز است»[۲].

یاران پیامبر علیه الصلوة و السلام به غیر از نماز، ترک هیچ کرداری را کفر نمی‌دانستند[۳].

کسانی از علما بر پایه‌ی ظاهر این حدیث، ترک کننده‌ی نماز را کافر شمرده‌اند، چنانچه این نگاه از امام احمد رحمه‌الله مشهور است، برخی این حدیث را چنین تأویل کرده که کسی اگر فرضیت نماز را انکار کند یا آن‌را سبک بشمارد. با آنهم ترک نماز را از بزرگترین گناهان کبیره‌ای دانسته‌اند که گاهی به کفر می‌انجامد.

گناه کبیره‌ی نپرداختن زکات:

زمانی‌که جایگاه نماز این باشد، پس زکات در قرآن و سنت همتای آن آمده‌است، از این‌رو قرآن کریم در بیست و هشت جای آن‌را با نماز یکجا آورده‌است، سرورمان ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه در باره‌ی کسانی‌که از پرداخت زکات سرباز زده بودند، فرمود: سوگند به خدا قطعا با کسانی می‌جنگم که میان نماز و زکات جدایی آورده‌اند[٤].

پس نماز ستون دین و زکات گنجینه‌ی اسلام است، قرآن می‌فرماید: ﴿ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ ۗ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (توبه: ١١).

[پس اگر توبه کرده و نماز به پا داشتند و زکات بپردازند، برادر دینی شمایند و ما آیات خود

---

[۱] مسلم رحمه‌الله در ایمان (۸۲)، احمد رحمه‌الله (۱۵۱۸۳) و ترمذی رحمه‌الله در ایمان (۲٦۱۸) از جابر روایت کرده‌اند.

[۲] ترمذی رحمه‌الله (۲٦۲۲) و حاکم رحمه‌الله (۷/۱) هردو در ایمان روایت کرده‌اند و ذهبی رحمه‌الله گوید: حرفی ندارد و اسنادش نیکو و از عبدالله بن شقیق عقیلی رحمه‌الله می‌باشد و شیخ البانی رحمه‌الله آن‌را در صحیح الترغیب (٥٦٥) صحیح دانسته است.

[۳] احمد رحمه‌الله (۲۳۰۰۷)، ترمذی رحمه‌الله در ایمان (۲٦۲۱) روایت کرده و گفته‌است: حسن، صحیح و غریب است، نسائی رحمه‌الله در صلوة (٤٦۳) ابن ماجه رحمه‌الله در إقامة الصلوة (۱۰۷۹) روایت کرده و البانی رحمه‌الله در مشکات آن‌را از بریده رضی‌الله‌عنه صحیح دانسته است.

[٤] متفق علیه: بخاری رحمه‌الله در الإعتصام بالکتاب و السنة (۷۲۸٤۹ و مسلم رحمه‌الله در ایمان (۲۰) روایت کرده‌اند، چنانچه که احمد رحمه‌الله (۲۳۹)، ابوداود رحمه‌الله در زکات (۱٥٥٦)، ترمذی رحمه‌الله در ایمان (۲٦۰۷) و نسائی رحمه‌الله در زکات (۲٤٤۳) از عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند.

را برای اهل دانش مفصّلا بیان می‌کنیم].

پیامبر گرامی ﷺ فرمود: «کسی را که خداوند برایش دارایی داد و او زکات آن‌را نپرداخت، در روز رستاخیز همانند اژدهای کل (بی موی) از گریبان او گرفته می‌گوید: من دارایی تو هستم، من گنج تو هستم» سپس این فرموده‌ی پروردگار را تلاوت کرد: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ ۖ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ ۖ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (آل عمران: ۱۸۰).

[و کسانی که به آنچه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده، بخل می‌ورزند، مپندارند که بخل ورزیدن برای شان خوب است، بلکه آن برایشان بد است، به زودی آنچه که به آن بخل ورزیده‌اند، روز رستاخیز زنجیر گردنشان می‌شود. میراث آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است].

ترک روزه‌ی رمضان هم همین‌گونه بوده و حج نکردن کسانی‌که توانایی دارند هم چنین است، هدفم این است که پافشاری بر ترک آن شود.

گناهان بزرگ و زشتی‌های رایج زمانه‌ی ما:

در اینجا لازم است برای مسلمانان معاصر برخی گناهان بزرگ تباه کننده و زشتی‌های ویرانگر رایج زمانه‌ی مان را آشکار سازیم که گاهی بر برخی از مردمانی پوشیده می‌ماند که گناهان کبیره را بیشتر در زنا و شراب‌نوشی و مانند این‌ها خلاصه کرده‌اند. این‌ها گناهان بزرگ فردی هستند که گاهی زیان‌ها و پیامدهایش تنها بر خود افراد یا خانواده‌های شان بر می‌گردد. اما گناهان بزرگ این زمانه ناگواری‌های بسیار زننده، دامنه‌های گسترده و زیان‌های فراوان دارد. از میان این گناهان کبیره یکی هم پیروی‌های کورکورانه‌ای است که با اندوه فراوان در جوامع ما رواج یافته و بر آن سایه افگنده است که زندگی سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و تربیتی ما را تباه می‌کند و بلکه از بین برده و ریشه کن می‌سازد.

جعل در انتخابات از گناهان بزرگ زمانه‌ی ماست، حتی از بزرگترین گناهان کبیره به شمار می‌رود، انتخاب بازرگانان مواد مخدر و مانند این‌ها برای مجلس نمایندگان از گناهان کبیره بوده و بلکه از بزرگترین آنان به شمار می‌رود. بازاریابی برای زمامداران ستمگر و تبه‌کار از مردمان رسانه‌ای، سیاسی و ثروت‌مندان از گناهان کبیره و بلکه از بزرگترین گناهان کبیره است.

بدون محاکمه در بند انداختن مردم و کشـــانیدن آنان از خانه‌های شـــان به زندان‌ها و بر پایه‌ی تهمت‌های بی بنیاد و در برابر دادگاه‌هایی که بر اریکه‌ی آنها قضـــات تکیه نکرده‌اند از گناهان کبیره و بلکه از بزرگترین گناهان کبیره است.

تعدیل قانون اساسـی مطابق خواهش‌های زمامداران و برآوردن خواسـته‌های آنان از گناهان کبیره و بلکه هم از بزرگترین گناهان کبیره است.

وارد کردن خوراکی‌های گندیده یا آلوده با شـعاع یا تاریخ گذشـته توسـط بزرگان کشـور یا خویشاوندان آنان از گناهان کبیره و بلکه از بزرگترین گناهان کبیره است.

وارد کردن تخم‌های بذری که خاک را نا بارور می‌سـازد وبه کشـاورزی آسـیب می‌رسـاند از گناهان کبیره و بلکه از بزرگترین گناهان کبیره است.

به کار نبردن سـیخ و سـمنت به اندازه‌ی نیاز در سـاختمان‌ها که به فرو ریختن آن بر سر باشـندگانش می‌انجامد (سـاختمان‌های مرگ) از گناهان کبیره و بلکه از بزرگترین گناهان کبیره است.

احتکار چیزهای مورد نیاز مردم مانند مواد خوراکی، داروها، پوشیدنی‌ها یا مواد ساختمانی برای اینکه گروه یا افراد خاصـی از آن سـود ببرند، از گناهان کبیره و بلکه از بزرگترین گناهان کبیره است.

پدید آوردن فلم‌ها، نمایش‌نامه‌ها و سریال‌های ویرانگر که رونق دهنده‌ی برهنگی بوده و به هرزه‌گی و بی‌شرمی فرا می‌خواند از گناهان کبیره و بلکه از بزرگترین گناهان کبیره است.

خودداری از گناهان کوچک:

دومین مرتبه‌ی پرهیزگاری خودداری از حرام‌های کوچکی اسـت که حرمت آن قطعی اسـت. مانند چیزهایی که بر چشم، گوش، زبان، دست، پا و دیگر اعضا حرام گردانیده شده است. این‌ها حرام‌هایی اند که در زندگی مردم زیاد رخ می‌دهد و بیشـتر می‌بینی که آن‌را ناچیز می‌شمارند، مانند چشم چرانی به زن نامحرم، همچنان دست زدن یا تنها شدن با او که حرمت بیشتری دارد.

یاوه گویی و فرو رفتن در سخنان بیهوده:

این مانند: سـخنان یاوه و فرو رفتن در بیهوده‌گویی اسـت که هیچ سـودی ندارد، و خداوند

مؤمنان را چنین ستوده است: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾ (مؤمنون/۳). [و کسانی که خود از سخنان بیهوده روی‌گردانند]. ﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ﴾ (قصص: ۵۵).

[و چون سخن لغوی بشنوند، از آن اعراض کنند و گویند: کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شما. به سلامت بمانید. ما خواستار جاهلان نیستیم].

نُقل مجالس: غیبت و گوش دادن به آن:

خطر بیشتر از مورد بالا، سخن گفتن از مردم و آنان را نُقل مجالس ساختن است که گاهی برخی از این‌ها گناهان کبیره است. خدای عزّو جل گفته‌است:﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ ۖ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ ۖ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ ۚ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ۖ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا ۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴾ (حجرات: ۱۱-۱۲).

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید گروهی از مردان گروه دیگر را مسخره کند، شاید آن مسخره‌شدگان بهتر از آنها باشند. و نبیاد گروهی از زنان گروه دیگر را مسخره کند، شاید آن مسخره‌شدگان بهتر از آنها باشند. و از هم عیبجویی مکنید و یکدیگر را به القاب زشت مخوانید. بد است عنوان فسق پس از ایمان‌آوردن، و کسانی که توبه نمی‌کنند خود ستمکارانند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است، و جاسوسی مکنید، و یکدیگر را غیبت نکند؛ آیا کسی‌ـ از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. پس از خدا بترسید، که خدا توبه‌پذیر مهربان است].

تنها گفتن سخنان ناپاک حرام نیست، بلکه شنیدن آن‌هم چنین است، شنونده همتای گوینده است، چنانچه او تعالی فرموده است: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ (نساء:۱۴۰).

[و از این پیش، در این کتاب بر شما نازل کرده‌ایم که چون شنیدید کسانی آیات خدا را انکار می‌کنند و آن را به ریشخند می‌گیرند با آنان منشینید تا آنگاه که به سخنی دیگر پردازند.

وگرنه شما نیز همانند آنها خواهید بود و خدا همه منافقان و کافران را در جهنم گرد می‌آورد].

این آیت، ما را به یاد آیت دیگری می‌اندازد که در سوره‌ی انعام آمده‌است: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (انعام: ٦٨).

[و چون گروهی را دیدی که برای خرده گیری و طعن زدن در آیات ما گفتگو می‌کنند از آنان دوری گزین تا در سخنی دیگر وارد شوند، و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند، چون به یادت آمد با آن مردم ستمکاره منشین].

از همین‌رو دانشمندان در باره‌ی غیبت گفته‌اند: شنونده همتای غیبت کننده است. و گفته‌اند: نفرین بر نوحه‌سرا و شنونده‌ی آن.

شنیدن آهنگ‌های ناپسند:

مانند شنیدن آهنگ های هرزه که با عقیده، شریعت یا اخلاق اسلامی سازگار نیست، یا آهنگ‌هائی که با ناز و کرشمه سروده می‌شود یا همراه با حرام باشد مانند: شراب و برهنگی یا پای‌کوبی برهنه و مانند این‌ها[1].

مرتبه‌ی این‌ها بالاتر از چیزهای گذشته بوده و در مرتبه‌ی خودداری از گناهان کبیره است، هرکه این مرتبه را پیمود، چنان است که در راه خدا راه درازی را پیموده است. این دشوارتر از ستیزه با خویشتن در ترک گناهان کبیره است؛ زیرا مردم گرفتار آن شده و آنان‌را از هر سو فراگرفته است.

آیا گناهان کوچک بیمناک است؟

گاهی برخی مردم گمان می‌کنند که ترس از گناهان تنها در گناهان بزرگ است و بس، با آنکه گناهان صغیره نیز خطرناک است. بیم گناهان کوچک در چند چیز نمایان می‌شود:

بیم پافشاری بر گناهان کوچک و زیاد کردن آن:

نخست: در پافشاری بر آن یا زیاده روی در آن، و پابندی برآن، کم کم زیاد می‌شود. برای

---

[1] به کتابم (فقه ساز و سرود) فصل ضوابط سرود مباح صـ ۱۸۵-۱۹٤، مکتبه‌ی وهبه قاهره، چاپ چهارم ۱٤۲۷ هـ ۲۰۰٦م بنگرید.

همین گفته‌اند: هیچ گناهی با پافشاری صغیره نیست و هیچ گناهی با استغفار، کبیره نیست.

حدیث در باره‌ی انجام دادن گناهانی که ناچیز شمرده می‌شوند از زیاد شدن و بزرگ شدن آن هشدار داده‌است، و پیامبر ﷺ فرموده است: «از گناهان ناچیز بپرهیزید؛ زیرا آن‌ها بالای انسان گردآمده و او را تباه می‌سازد»[۱]. سپس برای آنان مثالی آورد. «از گناهان ناچیز بپرهیزید که از سوی پروردگار بازخواست دارد»[۲].

گناهان کوچک به گناهان بزرگ می‌کشاند:

دوم: ترس این می‌رود که آن به گناه بزرگ بکشاند، زیرا؛ اهریمن دشمن انسان است و اکثراً او را گام به گام به سوی گناه می‌کشاند و آهسته آهسته او را دلبسته‌ی بزهکاری می‌سازد، و این همانی است که قرآن آن‌را (گام‌های اهریمن) نامیده و می‌فرماید: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ۚ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ (بقره:۲۰۸).

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی به اسلام درآیید، و گام‌های شیطان را دنبال مکنید که او برای شما دشمنی آشکار است].

از همین‌رو مردم در ضرب المثل دارند که قطره قطره جمع شود دریا شود. و شاعری گوید:

همه رخدادها برخواسته از نگاه است و آتش‌های بزرگ برخواسته از آتش پاره است.

برای همین، رونق دهندگان مخدرات و زهرهای کشنده، کار خود را با جوانان از سیگار آغاز می‌کنند، همین‌که با آن خوی گرفت؛ آنان را در چاله‌ی مواد مخدر می‌اندازند.

بیم کوچک شمردن گناهان:

سوم: هرگاه مسلمان با گناهان کوچک وابسته شد، ترس این می‌رود که احساس او را ناتوان

---

[۱] احمد ؒ (۳۸۱۸) روایت کرده و تخریج کنندگانش گفتند: حسن لغیره می‌باشد، طبرانی ؒ در الکبیر (۲۱۲/۱۰) اوسط (۲۵۲۹) از عبدالله بن مسعود ؓ و هیثمی ؒ در مجمع الزوائد گوید: احمد ؒ و طبرانی ؒ در اوسط روایت کرده‌اند و رجال هردو رجال صحیح است، منهای عمران بن داور قطان و در (۳۰۸/۱۰) توثیق کرده و البانی ؒ در صحیح الترغیب و الترهیب (۲٤۷۰) آن‌را صحیح لغیره گفته‌است.

[۲] احمد ؒ آنرا به شماره‌ی (۲٤٤۱۵) روایت کرده و تخریج کنندگانش اسناد آن‌را قوی گفته‌اند، ابن ماجه ؒ در زهد (٤۲٤۳)، دارمی ؒ در رقائق (۲۷۲٦)، طبرانی ؒ در اوسط (۲۳۷۷) و بیهقی ؒ در شعب باب معالجة کل ذنوب بالتوبة (۷۲٦۱) از عایشه ؓ روایت کرده و البانی ؒ آن‌را در الصحیحه (۵۱۳) صحیح خوانده است.

سازد و حرمت آن را سبک شمارد و نهی خدا از آن‌را و کیفردهی بر آن‌را ناچیز شمارد و با این حال بیم این می‌رود که دل مؤمن احساس خود را کم کم از دست داده بمیرد. این همان چیزی است حدیث پیامبر هشدار داده‌است.

در حدیث ابن مسعود رضی الله عنه آمده‌است: «مؤمن گناه خود را مانند کوه دانسته و می‌ترسد که بر سرش فرو نریزد، اما منافق گناهش را همانند مگسی می‌داند که بر بینی‌اش نشسته است و آن‌را این‌چنین می‌کند»[1] یعنی او را به دست خود می‌راند.

برخی بزرگان گفته‌اند: تنها گناهی که ترس نابخشودنش می‌رود همان است که انجام دهنده‌اش بگوید: کاش همه گناهانی که کردم همانند این می‌بود!!.

درک زنده‌دلان از بیم گناهان:

هرگاه دل زنده شود خطر گناهان را درک می‌کند و هرگاه درکش ضعیف شود، به خطر آن کمتر پی می‌برد. چنانچه انس رضی الله عنه فرمود: شما کارهایی می‌کنید که در چشم‌تان باریکتر از موی است ولی در زمان پیامبر ﷺ آن‌را از تباه کنندگان می‌شمردیم[2]. این از اثر کاهش مراتب روحانیت بالایی بود که در زمان نبوت داشتند.

قرآن کریم نیز هنگام سخن گفتن از رخداد افک و بافندگان آن، این سوژه را نشانه رفته و به سختی کسانی را نکوهش می‌کند که به آن گوش سپرده و در آن فرو رفتند، و با نیرومندی آن‌را رد کرده نگفتند: این برچسب آشکاراست. او تعالی فرمود: ﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾ (نور: ۱۵).

[آنگاه که آن سخن را از دهان یکدیگر می‌گرفتید و چیزی بر زبان می‌راندید که در باره آن هیچ نمی‌دانستید و می‌پنداشتید که کاری کوچک است، و حال آنکه در نزد خدا کاری بزرگ بود].

یکی از نیکان بیمار شد، برخی دوستانش به دیدارش شتافتند، دیدند گریه‌ی سوزناکی

---

[1] متفق علیه: بخاری رحمه الله در دعوات (۶۳۰۸ و مسلم رحمه الله در توبه (۲۷۴۴) و همچنان احمد رحمه الله (۳۶۲۷) و ترمذی رحمه الله در صفت قیامت روایت کرده‌اند.

[2] بخاری رحمه الله آن‌را در رقائق (۶۴۹۲)، ابویعلی رحمه الله (۴۲۰۷) و بیهقی رحمه الله در کتاب شهادات کبری (۱۸۷/۱۰) از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

دارد، پرسیدند: چرا این همه گریان، ما ندیدیم که هیچ فرضی را رها کرده باشی، یا هیچ حرامی را انجام داده باشی! برای شان گفت: سوگند به خدا که نه برای ترک فرضی گریان می‌کنم و نه برای شکستن حرمتی، ولی از این می‌ترسم که گناهی را ناچیز شمرده باشم و آن نزد خدا بزرگ باشد!.

ابزارهایی که گناهان کوچک را بزرگ می‌سازد:

چهارم: ابزارهایی هستند که گناه کوچک را بزرگ می‌سازد، مانند خوشحال شدن به آن، همچنان آشکار سازی آن، در حدیث آمده‌است که: «همه‌ی امتم بخشوده‌اند، جز آنان که آشکارا گناه می‌کنند»[1]. همچنان است اگر از یک دانشمند پیشوا سر زند؛ زیرا او چنان است که گناه را برای دیگران می‌آراید، و چیزهای دیگری هم است که آن‌را در کتاب "توبه" شرح کردیم.

بیم بی‌پروایی از گناهان و فراموشی استغفار:

پنجم: خطر هنگامی فزونی می‌یابد که انسان در برابر گناه بی‌پروایی کند و بخشش خواستن از خداوند را فراموش کند، در حالی‌که بر او لازم است تا اگرچه گناه کوچکی را هم مرتکب شده باشد، شتابان خدا را به یاد آورده از او پوزش بخواهد. چنانچه گویند: کوچکی گناه را نگاه مکن، بزرگی کسی را ببین که نافرمانی‌اش را کرده‌ای[2]. از دعاهای پیامبرﷺ این بود: «پروردگارا! تو که بیامرزی، همه را می‌آمرزی! و کدام بنده‌ی تو باشد که لغزشی از او سر نزند!»[3] و می فرمود: «من روزانه صد بار از خدا آمرزش می‌خواهم»[4].

آورده‌اند که اهریمن نفرین شده گفته‌است: فرزندان آدم را با گناهان تباه کردم، ولی آنان

---

[1] متفق علیه: بخاری رحمه‌الله در ادب (٦٠٦٩) و مسلم رحمه‌الله در زهد از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند.

[2] خطیب رحمه‌الله در تاریخ بغداد (٢٨٠/٣) از بلال بن سعد رحمه‌الله روایت کرده‌است.

[3] ترمذی رحمه‌الله آن‌را در تفسیر (٣٢٨٤) روایت کرده و گوید: حسن صحیح و غریب است، حاکم رحمه‌الله در تفسیر (٤٦٩/٢) آورده و آن‌را آورده و به شرط بخاری رحمه‌الله و مسلم رحمه‌الله صحیح دانسته و امام ذهبی رحمه‌الله هم با او موافقت دارد، بیهقی رحمه‌الله در باب معالجه‌ی کل ذنب بالتوبة کتاب شعب (٧٠٥٥) آورده و شیخ البانی آن‌را در صحیح الجامع خود (٢٢٧٩) از ابن عباس رضی‌الله‌عنهما صحیح شمرده است.

[4] مسلم رحمه‌الله در ذکر و دعاء (٢٧٠٢)، احمد رحمه‌الله (١٨٢٩١) و ابوداود رحمه‌الله در الصلوة (١٥١٥) از أغر بن یسار مزنی رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند.

مرا با آمرزش‌خواهی تباه کردند!.

الله متعال برای بندگان پرهیزگارش که بهشت‌های به پهنای آسمان‌ها و زمین را برای آنان آراسته، آفرین گفته و اینگونه ستوده است: ﴿ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ، أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾ (آل عمران: (۱۳۵-۱۳٦).

[و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند؛ و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده‌اند، پا فشاری نمی کنند؛ پاداش اینان آمرزش پروردگارشان است و نیز بهشت‌هایی که در آن نهرها جاری است. در آنجا جاویدانند و چه نیکو است پاداش نیکوکاران].

این آیت به ما نشان می‌دهد که پرهیزگاران نه فرشتگان پاک سرشت اند و نه پیامبران پاکیزه از گناه، بلکه کسانی اند که هم لغزنده‌اند و هم راستکار، هم فرمان‌پذیر اند و هم فرمان گریز، ولی روی هم رفته هر زمان که به خود آمدند پند می‌گیرند، پشیمانی و توبه می‌کنند و به سوی پروردگارشان بر گشته از گناهان خویش آمرزش می‌خواهند.

پرهیزگاری دادگران:

امام غزالی رحمه‌الله پرهیز از کوچک و بزرگ حرام را پرهیزگاری دادگران می‌نامد. یعنی کسی‌که به ویژگی دادگری آراسته است، همانی که گواهی گواهان در قضایا و سخن روایتگران با آن پذیرفته می‌شود، چنانچه او تعالی فرموده است: ﴿وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾ (طلاق: ۲).

[و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید].

حرام در اینجا از فتاوای دانشمندان و کارشناسان شناخته می‌شود و آنان همان دانشمندان فقه در حلال و حرام می‌باشند.

پرهیز از شبهات (پرهیزگاری نیکان):

سومین مرتبه‌ی پرهیزگاری: رهایی چیزهای شبهه برانگیز است، این‌ها همان‌های‌اند که در حدیث صحیح به روایت شیخین از نعمان بن بشیر رضی‌الله‌عنه آمده‌است که پیامبر ﷺ فرمود: «حلال آشکار است و حرام نیز آشکار است و در میان این‌دو چیزهای شبهه برانگیز است که بسیاری از

مردم آن‌را نمی‌دانند، پس هرکه از شبهات خودداری کرد دین و آبرویش را نگهداشته است و کسی‌که در چیزهای شبهه برانگیز افتاد، در حرام افتاده است، همانند چوپانی که گوسفندان خود را در اطرف قدغن می‌چراند، نزدیک است که در آن درآید، هشدار که هر پادشاه قدغنی دارد و قدغن خداوند حرام‌های او است، هشدار که در پیکر گوشت‌پاره‌ای است که هرگاه پاکیزه شد همه‌ی پیکر پاکیزه شود و اگر آن گندید همه‌ی پیکر می‌گندد، آگاه باشید که آن دل است»[1].

پیامبر گرامی ﷺ با این حدیث مراتب سه‌گانه را بیان فرموده است:

مرتبه‌ی حلال آشکاری که هیچ گمان‌برانگیز نیست، و روا بودنش در شریعت هویداست.

مرتبه‌ی حرام آشکاری که هیچ شکی در آن نبوده و ناروایی آن در شریعت آشکاراست.

مرتبه‌ای که بر بسیاری از مردم پوشیده است و اگرچه حرمت آن آشکارا و آفتابی نیست ولی انسان مؤمن آن‌را از نوع دوم می‌داند، بلکه برای نگهداری دین و آبرویش از آنها پرهیز و خودداری می‌کند، دینش را از گزند و آبرویش را از آسیب نگه می‌دارد. این در حدیث: «از چیزهای شبهه برانگیز دست بردار و به چیزهای بیامیز که تو را در تردید نمی‌اندازد»[2] شامل می‌باشد. به ویژه هنگامی که شبهه نیرومند بوده و سینه‌ات را می‌خراشد چنانچه در حدیث آمده‌است: «گناه آن است که سینه را بخراشد و از آگاهی مردم بر آن ناخشنود شوی»[3].

شبهه از کجا می‌آید؟

گاهی شبهه از دلیل گمان بر انگیز و نا استوار به میان می‌آید؛ زیرا برای کسی‌که در آن

---

[1] متفق علیه: بخاری ﷺ در ایمان (۵۲) و مسلم ﷺ در مساقات (۱۵۹۹) و همچنان احمد ﷺ (۱۸۳٦۸)، ابوداود ﷺ (۳۳۲۹)، ترمذی ﷺ (۱۲۰۵) و نسایی ﷺ (٤٤٥۳) و هر سه آنان در بیوع و ابن ماجه ﷺ در فتن (۳۹۸٤) روایت کرده‌اند.

[2] احمد ﷺ (۱۷۲۳) روایت کرده و تخریج کنندگانش اسناد آن‌را صحیح گفته‌اند، ترمذی ﷺ در صفة القیامة و الرقائق (۲۵۱۸) روایت کرده و آن‌را حدیث صحیح گفته‌است، نسائی ﷺ در اشربه (۵۷۱۱)، از حسن بن علی ﷺ روایت کرده و آن‌را در إرواء (۱۲) صحیح گفته‌است، و حافظ هم اسناد آن‌را در تغلیق (۲۱۱/۳) صحیح گفته‌است. و آنچه درباره دشواری و آسانی درمان پرهیزگاری نگریسته شود.

[3] مسلم ﷺ آن‌را در بر و صله (۲۵۵۳)، احمد ﷺ (۱۷٦۳۱) و ترمذی ﷺ در زهد، (۲۳۸۹) از نواس بن سمعان ﷺ روایت کرده‌اند.

بیندیشد و بخواهد از آن حکم بیرون کند، دو یا چند برداشت را می‌رساند.

گاهی هم از اختلاف دیدگاه‌های دانشمندان در دانستن آن به میان می‌آید، کسانی بر پایه‌ی روش، برداشت یا مکتب خود آن‌را حرام، کسانی مکروه و کسانی هم حلال می‌دانند. مکتب اهل حدیث از مکتب اهل رأی و مکتب ظاهری‌ها از مکتب مقاصد متفاوت است.

گاهی شبهه از تطبیق حکم بر یک رویداد به میان می‌آید که آیا در این حکم می‌درايد یا نه؟ در اینکه گوشت خوک حرام است، دیدگاه‌مان یکی است، ولی در اینکه آیا گوشتی که در آشپزخانه است، گوشت خوک است یا نه؟ و آیا این همان ظرفی است که در آن گوشت خوک پخته شد و دوباره شسته نشده یا نه؟ همچنان در حرمت شراب و در اینکه از گناهان بزرگ است، دیدگاه‌مان یکی است. ولی آیا این نوشیدنی مست کننده است یا نه؟

اینکه با پوشاک ناپاک نماز نمی‌شود هم‌نظریم، ولی آیا آبی که بر این پوشاک رسیده ناپاک بود یا نه؟ و چیزهای مانند این‌ها. اینجاست که زمینه‌ی زیاده‌روی و سخت‌گیری برای برخی‌ها تا سرحد وسوسه و برای برخی‌ها تا اندازه‌ی سهل انگاری و فروگذاشتن هموار می‌شود. امام غزالی پرهیز از شبهه را پرهیز نیکان می‌نامد[1].

پرهیز از مکروه تحریمی:

این مرتبه‌ی پرهیزگاری چیزهایی را در بر می‌گیرد که فقهاء آن را مکروه تحریمی می‌نامند و آن چیزی است که به حرام نزدیک باشد، جدا از مکروه تنزیهی که آن به حلال نزدیک است.

به ویژه برخی بزرگان از کاربرد واژه‌ی (حرام) پرهیز می‌کردند مگر آنکه حرمتش قطعی دانسته می‌شد.

از همین‌رو با آنکه این آیه: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ ۖ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا ۗ وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ (بقره: ۲۱۹).

[تو را از شراب و قمار می‌پرسند. بگو: در آن‌دو گناهی بزرگ و سودهایی است برای مردم. و گناهشان از سودشان بیشتر است. و از تو می‌پرسند، چه چیز انفاق کنند؟ بگو: آنچه افزون بر

[1] إحیاء (۱۸/۱).

نیاز باشـــد، خدا آیات را این‌چنین برای شـــما بیان می‌کند، باشـــد که در کار دنیا و آخرت بیندیشید].

و این آیت نازل شده بود: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾ (نساء: ٤٣).

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آنگاه که مست هستید به نماز نزدیک نشود تا بدانید که چه می‌گویید].

ولی یاران گرامی رضی الله عنهم آسوده خاطر نشده و خواستار این شدند که الله متعال دستور آشکارا در حرمت شراب فرو فرستد، تا که این آیه نازل شـد: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ مائده: ۹۰).

[ای اهل ایمان، شراب و قمار و بت‌پرستی و تیرهای قرعه همه این‌ها پلید و از کردار شیطان است، از آن البته دوری کنید تا رستگار شوید].

این هویدا اســـت که حنفی‌ها در اثبات فرض و حرام ســـخت‌گیر اند و نمی‌گویند: این چیز فرض از جانب خدا اســـت مگر اینکه اســـتوار بر دلیل قطعی تردید ناپذیر باشـــد، همچنان نمی‌گویند: این حرام اســـت مگر به دلیل مانند آن. و آنچه را که بر دلیل پائین‌تر از قطعی استوار باشد را واجب و آنچه از منهیات که در همین رده باشد را مکروه تحریمی می‌گویند.

سخنان بزرگان در باره‌ی خودداری از شبهات:

یونس بن عبید رحمه الله گوید: پرهیزگاری: بیرون شـدن از همه شـبهات و هر لحظه حسـابگیری از خویشتن است[1].

سفیان ثوری رحمه الله گوید: هیچ چیزی را آسان‌تر از پرهیزگاری نیافتم، هر آنچه دل را می‌خراشد ترک کن[2].

این چیزی که امام سفیان ثوری رحمه الله آسان‌تر از آن نمی‌یابد، چقدر بر مردم دشوار است؟!

---

[1] بیهقی رحمه الله آن‌را در زهد الکبیر (۸٤۰) روایت کرده‌است.

[2] مدارج السالکین (۲۲/۲). و ثوری رحمه الله این سخن را از مشکاة النبوت برگرفته است، در حدیث نیکی و گناه آمده‌است: «گناه چیزی است که دلت را بخراشد و نپسندی که مردم از آن آگاه شوند» تخریج آن‌را در صفحه‌ی گذشته بنگرید.

ابراهیم ادهم رحمه‌الله گوید: پرهیزگاری: ترک شبهات و چیزهای غیر مفید است و آن رها کردن یاوگی‌هاست[۱].

پرهیز از برخی حلال‌ها (مرتبه‌ی متقین است):

چهارمین و بلندترین مرتبه‌ی پرهیزگاری که امام غزالی آن‌را مرتبه‌ی متقین[۲] نامیده است: رها کردن برخی حلال‌ها می‌باشد، چنانچه سرورمان عمر رضی‌الله‌عنه فرمود: نود در صد حلال را از ترس سودخوری رها کردیم[۳]!.

در حدیثی که ترمذی رحمه‌الله آن را روایت کرده آمده‌است: «انسان به مرحله‌ی تقوی پیشه‌گان نمی‌رسد تا چیزهایی که باک ندارد را از ترس چیزهای باک‌دار رها نکند»[٤]

پرهیز از مکروهات تنزیهی:

این مرتبه در گام نخست مکروهات تنزیهی را در بر می‌گیرد و آن چیزهایی است که به حلال نزدیک باشد، منهای مکروه تحریمی که به حرام نزدیک است، چنانچه در بالا یاد کردیم. پس این‌ها را به دلیل نزدیک بودن‌شان به حلال می‌توان به مرتبه‌ی پرهیز از گناهان کوچک یا به مرتبه‌ی پرهیز از شبهات پیوند داد؛ زیرا حلال ناب نیست و شاید هم همین دیدگاه برتر و بهتر باشد.

پرهیز از برخی چیزهای حلال و از زیاده روی در مباح:

چنانچه این مرتبه نیز شامل مرتبه‌ی متقین بوده و پرهیز از برخی چیزهای حلالی را در بر می‌گیرد که فقهاء آن‌را خلاف اولی می‌نامند.

---

[۱] مدارج السالکین (۲۱/۲).

[۲] احیاء علوم الدین (۹۵/۲).

[۳] عبدالرزاق رحمه‌الله در بیوع (١٤٦٨٣) روایت کرده و اسناد آن میان شعبی و عمر منقطع است.

[٤] ترمذی رحمه‌الله در صفة القیامة (٢٤٥١) روایت کرده و آن‌را حسن و غریب گفته‌است، ابن ماجه رحمه‌الله در زهد (٤٢١٥، حاکم رحمه‌الله در رقائق (٣١٩/٤) روایت کرده و اسنادش را صحیح گفته‌است و ذهبی رحمه‌الله نیز با وی موافقت دارد، طبرانی رحمه‌الله (١٦٨/١٧) و بیهقی رحمه‌الله در کتاب بیوع الکبری (٣٣٥/٥) از عطیه‌ی سعدی روایت کرده و البانی رحمه‌الله آن‌را در ضعیف الترغیب (١٠٨١) ضعیف گفته‌است.

برای همین همان‌گونه که امام احمد رحمه‌الله در کتاب ورع خود آورده‌است، میمون پسر- مهران می‌فرماید: انسان از حلال پوره برخوردار شده نتواند تا میان خود و حرام پرده‌ای از حلال بیفگند. از همین‌رو یاران پیامبر ﷺ از ترس افتادن در حرام، حلال‌های زیادی را رها می‌کردند.

دانشمند حدیث شناس و بزرگوار عبدالفتاح ابوغده رحمه‌الله در یادداشت گران‌بهایش بالای کتاب (رسالة المسترشدین) سخن علامه زین الدین پسر- منیر در شرح صحیح البخاری را هنگام این رویات «کسی که در شبهات افتاد در حرام افتاده است» را آورده که: استاد و پیشوای پرهیزگارش آقای ابوالقاسم پسر- منصور قبّاری اسکندرانی چنین فرمود: مباح سدّی میان بنده و مکروه است، و هر کسی در مباح زیاده‌روی کند، درب مکروه را گشوده است، و هرکه در انجام دادن مکروه زیاده‌روی کند، درب حرام را گشوده است.

حافظ بن حجر رحمه‌الله پس از آوردن این سخن در (فتح الباری) ۱:۱۱۸ گوید: این والامنشی زیبایی است، و فرموده‌ی او را روایت ابن حبان رحمه‌الله پذیرا می‌سازد که آن‌را مسلم رحمه‌الله با ذکر اسناد و بدون لفظ آن آورده که چنین افزودنی دارد: «میان خود و حرام پرده‌ای از حلال بیاویزید؛ زیرا هرکه چنین کرد، آبرو و دین خود را نگهداشته است، و اگر کسی با آن بیامیخت بدان ماند که در پهلوی قدغن به چریدن پرداخته و نزدیک است که در آن درآید».

سپس حافظ بن حجر رحمه‌الله می‌گوید: معنی حدیث این است که: هرگاه بیم آن رفت که انجام دادن حلال به مکروه یا حرامی بینجامد، شایسته است که از آن خودداری شود، مانند کار گرفتن از پاکیزگی‌ها به گونه‌ی فزاینده؛ زیرا آن به زیاده‌خواهی می‌کشانید که در ناشایستگی‌ها می‌اندازد، یا تنبلی به بار می‌آورد و کمترین پیامدش این است که از بندگی خدا دور و سرگرم خود می‌سازد، چیزی که خود عیان است و آشکارا دیده می‌شود، اما با اختلاف حالات مردم متفاوت می‌باشد:

پس دانشمند هوشیار: شناسایی حکم بر او پوشیده نمانده و در چنین دامی نمی‌افتد مگر اینکه چنانچه پیشتر گفته شد در مباح یا مکروه زیاده‌روی کند.

و کسانی‌که پائین‌تر از آن باشند: بنا بر اختلاف حالات مردم در همه آنچه که گفته شد دچار شبهه می‌شوند.

بی‌پرده و کوتاه اینکه زیاده‌روی کنندگان در مکروه، جسارت ارتکاب چیزهای نهی شده را

می‌یابند یا هم خوی گرفتن به انجام چیزهایی نهی شـــده‌ی غیر حرام او را به ارتکاب نهی شـده‌ی حرام از همان جنس می‌کشـاند، یا هم از وی شـبهه سر می‌زند؛ و چنین اسـت که هر کسی ناشایستگی‌ها را پیشه کند دلش می‌میرد؛ زیرا روشنایی پرهیزگاری را از دست می‌دهد! و ناخواسته در حرام می‌افتد.)!

نمونه‌های پرهیزگاری گذشتگان:

همچنان شـیخ در (إرشـاد السـاری شرح صـحیح البخاری) سـخن علامه قسـطلانی را در شرح حدیث: ۱۹۱:۱ آورده‌اســت که: «تو را به خدا ســوگند هرچه که حلال بودنش را به یقین ندانستی رها کن، همانگونه پیامبر ﷺ از خوردن خرمایی دست کشید تا مبادا از صدقه باشد، و برترین پرهیزگاری: واگذاشــتن حلال از ترس افتادن در حرام اســت، مانند ابراهیم بن ادهم رحمه الله که چون در پوره انجام دادن کار خود شــک کرد، با آنکه از گرســنگی رنج می‌برد از گرفتن مزد خود دست برداشت»[1].

پرهیزگاری خواهر بشر حافی:

خواهر بشر- حافی نزد احمد بن حنبل رحمه الله رفته پرسـید: ما در حویلی خود ریسـمان می‌بافیم و زمانی که نگهبانان درگاه طاهری با چراغ‌های شـان در بغداد از کنار ما می‌گذرند، روشـنی آنان بر ما می‌تابد، آیا برای ما بافندگی در روشنی آن رواست؟ پرسید: خداوند از گناهان تو درگذرد، تو کیستی؟ گفت: من خواهر بشر حافی هستم. گریان شد و فرمود: از خانه‌ی شما پرهیزگاری راستین می‌درخشد، در روشنی آن بافندگی مکن.

پرهیزگاری بانو بدیعه‌ی ایجیّه و پدرش:

در این سـده‌ی بیسـتم در زمانه‌ی ما بانو بدیعه‌ی ایجیه بیش از سـی سـال در مکه زیسـت و در این مدت از گوشـت و میوه و دیگر چیزهای آن نخورد؛ زیرا شـنیده بود که آنان به دختران شـان میراث نمی‌دهند.

همچنان پدر او نورالدین همین‌که شــنید آنان زکات نمی‌دهند از خوردن میوه‌های مدینه خودداری کرد. و هر که از رخصــت‌ها کار گرفت پشــیمان شــود و هرکه پرهیزگارتر شــد روز رستاخیز از پُل شتابان بگذرد.

---

[1] در پایان این کتاب نمونه‌ی بی‌مانند پرهیزگاری و پارسایی ابراهیم بن ادهم رحمه الله ذکر خواهد شد.

پرهیزگاری پدرحافظ بن عقده:

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (۵/۱۵) در زندگی‌نامه‌ی حافظ بن عقده آورده‌است که پدر او محمد بن سعید مشهور به عقده انسان پرهیزگار و نمازگزاری بود: روزی چند دینارش بر درب خانه‌ی ابوذر خزّار افتاد، رفته کسی را که او با خود ابزاری شبیه آهن‌ربا داشت و می‌توانست دینارها را از میان خاک پیدا کند آورد تا دینارهایش را بازیابد. عقده می‌گوید: آنها را یافتم، سپس با خود اندیشیده و گفتم: مگر در دنیا کسی دیگری غیر از تو دینار ندارد؟ برای یابنده‌ی دینار گفتم: این از تو باشد و او را تنها گذاشته به راه افتادم.

پرهیزگاری امام ابواسحاق شیرازی رحمه‌الله:

همانند داستان گذشته برای امام ابواسحاق شیرازی که پیشوای شافعیان در زمان خود بود و نویسنده‌ی کتاب (المهذَّب في المذهب) می‌باشد رخ داده‌است، او با ناداری، تهی‌دستتهی‌دستی و رنج فراوان دست و گریبان بود، در کمال پرهیزگاری و پاک نفسی می‌زیست. روزی در مسجد درامد تا در آن چیزی بخورد، هنگام برامدن دیناری را فراموش کرد! در راه یادش آمد و برگشت، ولی هنگامی‌که او را یافت، به آن دست نزد و گفت: شاید از کسی دیگری افتاده باشد و دینار من نباشد. این را نووی در تهذیب الأسماء (۱۷۳:۲) آورده‌است.

اگر باب پرهیزگاری را در رساله‌ی قشیریه بخوانید، داستان‌های شگفت انگیز و درخشانی را خواهید یافت.

کتاب ورع از امام احمد بن حنبل رحمه‌الله کتاب ارزشمندی است که در آن نشانه‌های آشکار از پرهیزگاری پیش کسوتان دین آمده‌است که خواننده گمان می‌کند امام احمد رحمه‌الله به بهشت درامده و از خوی بهشتیان سخن می‌گوید. باید آن‌را بخوانی؛ زیرا بدون تردید از آن بهره‌ها خواهی گرفت[1]. پایان.

ترک همه چیزهایی که از خدا و آخرت دور می‌سازد (مرتبه‌ی متقین):

غزالی مرتبه‌ی دیگری را در کتاب احیاء خود آورده که از مرتبه‌ی گذشته تفاوت دارد و آن دست کشیدن از چیزهایی است که باکی ندارد از ترس چیزهای باک‌دار، با آنکه بدون هیچ آمیختگی

[1] رسالة المسترشدين، پژوهش: شيخ عبدالفتاح ابوغده رحمه‌الله، صـ۷۵-۷٦.

این یک مصروفیت مباح است وباکی ندارد اما از رستاخیز و از خدای بلند مرتبه دور کرده و به خود سرگرم می‌سازد، پس این در مرتبه‌ی بالاتر از گذشته قرار دارد و به این گفته می‌ماند که: خوبی‌های نیکان، با لغزش‌های نزدیکان برابر است. امام غزالی آن‌را پرهیزگاری راستان نامیده است[1]. و آن پرهیز از هر چیزی است که از الله متعال و سرای آخرت دور بسازد.

بدین ترتیب سیر رو به بالا و آفتابی درجات پرهیزگاری برای ما آشکار می‌شود:

پرهیز از گناهان بزرگ؛

پرهیز از گناهان کوچک؛

پرهیز از چیزهای شبهه بر انگیز و مکروه‌های تحریمی؛

پرهیز از مکروه‌های تنزیهی و برخی حلال‌ها؛

پرهیز از خلاف اولی؛

پرهیز از حلال‌های نگران کننده؛

پرهیز از حلال‌های که نگران کننده نیست، ولی از خدا دور می‌سازد.

نمونه های درجات چهارگانه‌ی پرهیزگاری و گواهی های بر آن:

امام غزالی رحمه‌الله در کتاب حلال و حرام احیاءعلوم الدین خود بخش (ربع عادات) در باره‌ی پرهیزگاری و درجات آن، از پرهیزگاری دادگران گرفته تا پرهیزگاری نیکان، پرهیزگاری متقین و پرهیزگاری راستان سخن رانده است. سپس فصلی را برای آوردن نمونه‌ها و گواهی‌های تاریخی و عملی پرهیزگاری گشوده و در آن داستان‌ها و رخدادهای یاران گرامی، تابعین و گذشتکان نیک را آورده که پله‌های پرهیزگاری یاد کرده‌اش را با نمونه‌های آن به تصویر کشیده است.

پرهیزگاری دادگران:

(نخستین پله، پرهیزگاری دادگران است: هر آنچه که فتوای فقها به حرمت آن است و بنا بر نبود یکی از شرایط آن در حرام‌های شش گانه‌ای که یادآور شدیم می‌دراید، پس این حرام

[1] إحیاء (۹۷/۲).

مطلق است و کسی‌که خود را به آن بیالاید فاسق و گنهکار نامیده می‌شود و هدف ما هم از حرام مطلق همان است که نیازی به آوردن نمونه و گواه ندارد.

پرهیزگاری نیکان:

این دومین پله است و نمونه‌اش: هر شبهه‌ای که خودداری از آن واجب نه، بلکه پسندیده است و چنانچه که در باب شبهات می‌آید پرهیز از برخی شبهات واجب است چون به حرام می گراید.

نمونه‌ی دیگر: آنچه که خودداری از آن مکروه نیست ولی پرهیز از آن، پرهیزگاری وسوسه‌شدگان است، مانند کسی‌که از شکار بپرهیزد تا مبادا شکار از دست و ملکیت کسی دیگری گریخته باشد که این یک وسوسه است.

نمونه‌ی دیگر: آنچه که خودداری از آن واجب نیست اما پسندیده است و این همانی که این فرموده‌ی پیامبر ﷺ بر او درست می‌نشیند: «از چیزهای شبهه بر انگیز دست برداشته به چیزهای بیاویز که تو را در تردید نمی‌اندازد»[1].

آورده‌اند که ابن سیرین تنها به خاطر نگرانی که در دلش پیدا شده بود، چهار هزار درهم را برای شریک خود واگذار کرد. با آنکه دیدگاه دانشمندان در این باره یکی است که آن باکی ندارد. نمونه‌های این درجه را هنگامی برشمردن درجات شبهه می‌آوریم. پس مثال این درجه هر شبهه‌ای است که خودداری از آن واجب نباشد.

پرهیزگاری متقین:

اما سومین پله که پله‌ی متقین است، پیامبر ﷺ با این سخن خود گواهی می‌دهد که: «بنده به درجه‌ی متقین رسیده نتواند تا از چیزهای باک‌دار دست برداشته و به چیزهایی که باکی ندارد نیامیزد»[2]، عمر رضی الله عنه می‌فرماید: از ترس افتادن در حرام، از نود در صد حلال دست برمی‌داشتیم[3]. و گویند که این سخن ابن عباس می‌باشد.

---

[1] تخریج آن در صفحه‌ی ٤٥ گذشت.

[2] تخریج آن در صحفه‌ی ٤٩ گذشت.

[3] عبدالرزاق آنرا در البیوع (١٤٦٨٣) روایت کرده و اسنادش میان شعبی و عمر رضی الله عنه منقطع است.

ابودرداء رضی الله عنه گوید: از کمال تقوا این است که: بنده در اندازه‌ی یک ذره هم تقوا پیشه کند و از برخی چیزهایی که می‌داند حلال است اما از ترس اینکه مبادا حرام باشد دست بردارد تا آن، پرده‌ای باشد میان او و آتش[1]. برای همین، کسی از آنان صد درهم برای شخصی قرض داده بود، هنگامی که بدهکار پولش را آورد او نود و نه درهم را گرفت و از ترس زیاده‌ستانی، از دریافت کل آن پرهیز کرد.

برخی‌ها چنان بودند که هرگاه چیزی از مردم می‌گرفتند یک دانه کمتر می‌گرفتند و هنگام پرداخت یک دانه بیشتر می‌پرداختند؛ تا این، پرده‌ای میان آنان و آتش باشد.

خودداری از آنچه که مردم نادیده می‌گیرند:

در این پله: خودداری از چیزهایی است که مردم از آن چشم پوشی می‌کنند؛ زیرا فتوا بر حلال بودن آن است ولی ترس از این است که اگر کسی این دروازه را گشود او را به جای دیگری ببرد و نفس به دوری از راه انس گرفته و پرهیزگاری را رها کند.

از آن‌جمله: روایت شده که از بحرین برای عمر رضی الله عنه مشک آوردند، عمر رضی الله عنه گفت: سوگند به خدا کاش زنی را می‌شناختم که وزن کردن را بهتر بلد بود و این خوشبویی را وزن می‌کرد تا میان مردم توزیع می‌کردم، همسرش عاتکه گفت: من وزن کردن را خوب بلدم، بیار که وزن کنم، عمر پاسخ او را نادیده گرفته سخن خود را تکرار کرد. عاتکه دوباره پاسخ داد گفت: نه. پرسید: چرا؟ گفت: نه، می‌خواهی آن‌را بر کف دست خود گذاشته و بگویی بر دستانم غبار نشسته است و با آن گردنت را لمس کنی و من ببویم و بیشتر از دیگر مسلمانان بهره ببرم.

پیش روی عمر بن عبدالعزیز مُشک مسلمانان وزن می‌شد، بینی خود را بست تا بوی آن به او نرسد، همین‌که آن‌را از پیش رویش برداشتند، فرمود: تنها بهره‌اش بوئیدن آن است[2].

حسن بن علی رضی الله عنهما که کودکی بیش نبود، یکی از خرماهای صدقه را گرفت، پیامبر ﷺ فرمود: «کخ کخ»[3] یعنی آن‌را بینداز.

---

[1] ابن مبارک رحمه الله آن‌را در زهد (٧٩) و احمد رحمه الله در ورع (٤٨) روایت کرده‌اند.

[2] ابوطالب مکی رحمه الله آن دو را در قوت القلوب (٤٦٠/٢)، چاپ دارالکتب العلمیة، بیروت، ١٤٢٦هـ ٢٠٠٥م نقل کرده‌است.

[3] متفق علیه: بخاری رحمه الله آن‌را (١٤٩١) و رحمه الله مسلم (١٠٦٩) و هردو در زکات آن‌را روایت کرده‌اند، چنانچه احمد رحمه الله (٩٣٠٨)

از آن‌جمله: برخی آورده‌اند که: یکی هنگام جان کندن شخصی حاضر بود، همین که چشم از جهان فرو بست، گفت: چراغ را خاموش کنید که وارثان در روغن این چراغ حقدار شدند.

سلیمان تیمی آورده‌است که نعیمه‌ی عطر فروش گفت: عمر رضی الله عنه به همسرـ خود مقداری از خوشبویی مسلمانان را داد که بفروشد، او هم مقداری را به من فروخت و آن‌را وزن می‌کرد و زیاد می‌کرد و کم می‌کرد و به دندانش آن‌را می‌شکست تا اینکه اندکی از آن در انگشتش چسپید، به انگشت خود چنین اشاره کرده و در چادرش مالید، در این هنگام عمر رضی الله عنه وارد شد، پرسید این بوی چیست؟ او در پاسخ جریان را بازگفت. فرمود: تو خوشبویی مسلمانان را گرفتی؟! چادر را از سر او گرفته و کوزه‌ی آب را برداشت و پی‌هم آب را بر چادر می‌ریخت و آن‌را در خاک می‌مالید و باز می‌بوئید و باز آب می‌ریخت و در خاک می‌مالید تا اینکه هیچ بوی در آن نماند. نعیمه گفت: بار دیگر که نزد او رفتم هرگاه خوشبویی را وزن می‌کرد و بر انگشت او چیزی از آن می‌چسپید، انگشت خود را در دهانش تر کرده و در خاک می‌مالید.

پس این از پرهیزگاری و تقوا پیشگی عمر رضی الله عنه است که مبادا به چیزهای دیگری بینجامد، ورنه شستن چادر، خوشبویی را برای مسلمانان بر نمی‌گردانید ولی از روی سرزنش و نکوهش آن‌را از بین برد و برای پرهیز از این‌که به کار دیگری نینجامد.

از آن‌جمله: هنگامی که از احمد بن حنبل رحمه الله در باره‌ی مردی پرسیدند که به مسجد آمده و آتش‌دان پادشاه را باخود دارد و مسجد را با عود خوشبو می‌سازد، فرمود: شایسته است که از مسجد برايد؛ زیرا که از عود به جز از بویش بهره‌ای دیگری گرفته نمی‌شود! و این نزدیک به حرام است؛ زیرا ممکن همان اندازه‌ای که پوشاک خود را از آن عطرآگین کرده مورد نظر پادشاه باشد که گاهی در آن بخل ورزد، پس دانسته نمی‌شود که او از آن اندازه‌ی استفاده شده درگذر شده است یا نه؟

از امام احمد بن حنبل رحمه الله پرسیده شد: کاغذی از کسی افتاد و در آن احادیث نوشته بود، آیا یابنده می‌تواند از آن رونویسی کند و دوباره به صاحبش برگرداند؟ پاسخ داد: نه، بلکه نخست اجازه بگیرد سپس بنویسد[1]؛ زیرا گاهی در این تردید پیدا می‌شود که او به این کار

و نسائی رحمه الله در الکبری کتاب السیر (٨٥٩١) از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

[1] ابوطالب مکی رحمه الله آن‌را در قوت القلوب (٤٦٦/٢) روایت کرده‌است.

رضـایت دارد یا نه، پس آنچه که مورد تردید باشـد و اصـل آن حرمت باشـد، آن نیز حرام اسـت و دست کشیدن از آن برترین پله‌ی پرهیزگاری می‌باشد که همانا پرهیزگاری دادگران است.

پرهیز از آرایش از ترس کشانیدن به چیزهای دیگر:

از آن‌جمله: پرهیز از آرایش است و اگرچه آراستن مباح می‌باشد ولی از ترس اینکه مبادا به غیر آن فرا بخواند. احمد بن حنبل رحمه‌الله از پوشیدن کفش‌های سبتی پرسیده شد، گفت خودم آن‌را نمی‌پوشم، اگر برای گِل و لای باشد که بلی! اما کسی به نیت آرایش بخواهد نه[1].

از این میان: عمر رضی‌الله‌عنه زمانی که به خلافت رسید، همسری دوست داشتنی خود را طلاق داد، تا مبادا او در کار ناروایی سـفارش کند و او برای به دسـت آوردن دل او خواسـته‌اش را براورده سازد[2]. این دست برداشـتن از چیزی است که باکی ندارد ولی از ترس گیر افتادن در چیزهای باک دار می‌باشد، یعنی از ترس اینکه بدانجا کشانیده شود، و بیشتر چیزهای مباح به چیزهای ممنوع فرا می‌خواند، حتی پرخوری و کاربردن خوشـبویی برای مجردان؛ زیرا که آن شـهوت برانگیز اسـت و شـهوت به اندیشـیدن و اندیشـیدن به نگاه کردن و نگاه کردن به چیزهای دیگر فرا می‌خواند.

همچنان نگاه به درگاه ثروت‌مندان و زیبایی‌های آنان به ذات خود روا اسـت، ولی آزمندی را بر می‌انگیزد و به تلاش برای داشـتن همانند آن فرا می‌خواند. او هم برای نیل به آن، چه ناروایی‌ها که نمی‌کند.

کار گرفتن از مباح به قدر نیاز:

هرگاه از همه‌ی مباحات به اندازه‌ی نیاز و در هنگام نیازمندی و همراه با پرهیز از تبه‌کاری‌های آن کار گرفته نشود، که لازمه‌ی آن در گام نخست شناخت و پس از آن پرهیز می‌باشد، پیامدش به ندرت بی‌آسـیب می‌ماند. همچنان هر آنچه که به خواسـته نفس باشـد، به ندرت بی‌آسـیب

---

[1] ابن تیمیه رحمه‌الله آن‌را در اقتضاء الصراط المستقیم صـ ٨٤ روایت کرده‌است.

[2] سندی برای این روایت نیافتم، و این کار در ترازوی شرع ناپسند است؛ زیرا این پرهیزگاری ستم بر حق دیگران است، گناه آن زن چیست که ار ترس کاری که شاید هیچ رخ ندهد، دل او را با طلاق دادن می‌شکند، مگر اینکه زن با طلاق راضی باشد.

خواهد ماند، حتی احمد بن حنبل رحمه الله گچ‌کاری دیوارها را مکروه گفته[1] و فرموده است: گچ کردن زمین مانع خاک می‌شود و گچ کردن دیوارها آرایش بی‌بهره است. حتی گچ‌کاری و آراستن مسجدها را ناپسند گفته و روایتی را دلیل آورده که پیامبر ﷺ در باره‌ی رنگ کردن مسجد با چیزی شبیه سرمه پرسیده شد، فرمود: «نه، کلبه‌ای همانند سایه‌بان موسی باشد»[2] با آنکه چیزی شبیه سرمه بود که با آن رنگ آمیزی می‌شد ولی پیامبر ﷺ اجازه نداد.

بزرگان، پوشاک نازک را نپسندیده و می‌گفتند: هرکسی پوشاک نازک به تن کرد دینش را نازک کرده‌است[3]! این همه از ترس آن است که پی‌روی خواهش‌ها در چیزهای مباح به چیزهای دیگر نکشاند؛ نفس انسان چیزهای ممنوع و مباح را با یک غریزه می‌خواهد و هرگاه خواهش‌ها به چشم پوشی‌ها خو گرفت افسار گسیخته می‌شود که خواسته‌ی پرهیزگاری دوری از همه‌ی این‌هاست. پس هر حلالی که از این ترس‌ها بی آلایش بود، حلال پاکیزه و در سومین پله قرار دارد و آن همه چیزهایی است که هیچ‌گاه به گناه نینجامد.

پرهیزگاری راستان:

چهارمین پله، پرهیزگاری راستان است، از مثال‌های آن: آورده‌اند که ذو النون مصری گرسنه و زندانی بود، خانم نکوکاری به دست زندان‌بانان برایش خوردنی فرستاد، آن‌را نخورده پوزش خواست و گفت: در کاسه‌ی ستمگر آوردند[4]. یعنی دستی که خوردنی را برایم رساند ناپاک بود، این اوج بلندای پرهیزگاری است.

نمونه‌ی دیگر بشر حافی رحمه الله است که آب از جویباری که فرماندهان کشیده بودند، نمی نوشید؛ زیرا جوی ابزار روان شدن آب و رسیدن آن به وی بود و اگرچه آب به تنهایی خود مباح است، ولی بدان می‌ماند که از جویباری بهره گرفته است که توسط کارگران کنده شده و

---

[1] احمد رحمه الله آن را در ورع صـ ۱۸۲-۱۸۳ آورده‌است.

[2] عبدالرزاق رحمه الله آن‌را در صلوة (۵۱۳۵) از أبی بن کعب رضي الله عنه و ابودرداء رضي الله عنه روایت کرده و البانی رحمه الله آن‌را در صحیح الجامع (٤٠٠٧) صحیح گفته‌است.

[3] دولابی آن‌را در الکنی و الأسماء (۸۹۸/۲) از ابوغدیر ملیکی روایت کرده‌است، تحقیق نظر محمد فاریابی، چاپ دار ابن حزم، بیروت، ١٤٢١هـ ۲۰۰۰م.

[4] ابوطالب مکی رحمه الله آن‌را در قوت القلوب (۳۱۲/۲) یادآور شده‌است.

مزدشان از حرام پرداخته شده باشد.

از همین‌رو برخی از خوردن انگور حلالی که از تاک حلال چیده شـــده خودداری کرده به صـــاحب آن می‌گفتند: با آبیاری از جویباری که ســـتمگران کنده‌اند آن را ناپاک کردی! این از نوشیدن آن آب کرده هم دورتر از ستمگری است؛ زیرا که این خودداری از انگوری است که از آن آب بهره گرفته است.

دقت پرهیزگاری راستان:

هرگاه برخی از آنان به حج می‌رفتند، از سردابه‌های ساخته‌ی ستمگران آب نمی‌نوشیدند، با آنکه آب مباح بود، ولی در سردابه‌ای نگهداری می‌شـد که با دارایی ناپاک ســاخته شــده بود، گویا این بهره‌مند شدن از آن است. خودداری ذوالنون از خوردن خوراک به دست زندانبان از همه‌ی این‌ها کرده برتری دارد؛ زیرا دســـت زندان‌بان حرام گفته نمی‌شـــود، منهای کاســـه‌ی غصبی که خوراک را در آن بردند، ولی خوراک با نیروی کمایی شده از حرام، برایش رسیده بود.

برای همین صدیق رضی الله عنه شیر را قی کرد تا مبادا از حرام نیرو بگیرد، با آنکه نادانسته نوشیده بود[1] و بیرون کردن آن لازم هم نبود ولی تهی کردن شـــکم از ناپاکی‌ها از پرهیزگاری راســـتان است.

پرهیز از درآمد حلال خیاطی که در مسجد خیاطی می‌کند از همین قماش است. احمد بن حنبل رحمه الله نشستن خیاط را در مسجد ناپسند می‌دانست.

برده‌ی یکی از آنان چراغ را از چراغ مردمانی که دارایی آنان را او نمی‌پسندید روشن کرد ، او رفته آن‌را خاموش کرد. و از روشـن کردن تندور برای نان پختن خودداری کرد؛ زیرا در آن قوغی برجای مانده از هیزم مکروهه بود.

برخی نیز از بستن بند بوت خود در روشنی چراغ پادشاه پرهیز می‌کردند.

این از باریک بینی‌های پرهیزگاری راهیان راه رستاخیز است.

---

[1] بخاری رحمه الله آن‌را در فضائل الصحابة (۳۸۴۲) و بیهقی رحمه الله در سنن الکبری کتاب غصب (۹۷/۶) و در شعب باب مطاعم و مشارب (۵۷۷۰) از عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند.

آغاز و انجام پرهیزگاری:

بررسی چنان است که پرهیزگاری آغازی دارد و آن خودداری از چیزهایی است که فتوا به حرمت آن باشد، و این پرهیزگاری دادگران است. و انجامی دارد که پرهیزگاری راستان است و آن خودداری از هر چیزی است که برایش شایسته نباشد، چه به خواسته‌ی دل آن‌را گرفته باشد یا از راه مکروه به آن دست یابد یا هم وسیله‌ی آن آلوده به مکروه باشد. و در میان این‌ها پله‌هایی از احتیاط است، پس هرکه بر نفس خود سختگیر شد روز رستاخیز شانه‌اش سبک بار است و از پُل شتابان بگذرد و هرگز پله‌ی ترازوی گناهانش از پله‌ی نیکی‌هایش سنگین‌تر نباشد.

جایگاه مردم در روز رستاخیز بر پایه‌ی همین رده‌ها متفاوت است، چنانچه رده‌های ستمگران بر پایه‌ی تفاوت درجات حرام در ناپاکی‌ها متفاوت باشد.

حالا که به حقیقت پی بردی، اختیار داری، اگر خواستی احتیاط پیشه کن و اگر نخواستی کاستی کن، احتیاط به سود تو و کاستی به زیان تو است، همین و بس[1].

دشواری و آسانی درمان پرهیزگاری:

از جمله کارآمدترین راه‌های دستیابی به پرهیزگاری همان است که حسان پسر ابوسنان بصری، یکی از بهترین خداپرستان در زمان تابعین و شاگرد حسن بصری رحمه‌الله، فرموده است: هیچ چیزی را آسان‌تر از پرهیزگاری نیافتم، از چیزهای شبهه برانگیز دست بردار و به چیزهایی بیاویز که تو را در تردید نمی‌اندازد. بخاری رحمه‌الله آن‌را در صحیح خود در کتاب بیوع، باب تفسیر مشبهات آورده و شرح آن‌را حافظ بن حجر در "فتح الباری" ۴:۲۵۰ گفته‌است: ابونعیم رحمه‌الله در کتاب الحلیة از زهیر بن نُعیم بابی سلولی مصری که یکی از بهترین پارسایان خداپرست و ریاضت پیشه بود روایت کرده که: یونس بن عبید (عبدی بصری و شاگرد حسن بصری رحمه‌الله متوفای ۱۳۹ هـ) و حسان بن ابی سنان گرد هم آمدند، یونس گفت: درمان هیچ چیزی برایم دشوارتر از درمان پرهیزگاری نیست، حسان گفت: ولی برای من درمان هیچ چیزی آسان‌تر از پرهیزگاری نیست، پرسید: چگونه؟ گفت: از چیزهای شبهه بر انگیز دست برداشته به چیزهای

[1] بنگرید: إحیاء (۲/۹۵-۹۸).

آویختم که مرا در تردید نمی‌اندازد و در نتیجه آسوده خاطر شدم.

برخی دانشمندان گفته‌اند: حسان به اندازه‌ی جایگاه خود سخن گفت است؛ زیرا دست برداشتن از چیزهایی که او اشاره کرده بر بسیاری از مردم دشوارتر از تحمل رنج‌هایی برخواسته از انجام دادن کاری باشد[۱].

پژوهش ابن تیمیه در باره‌ی اوج پرهیزگاری:

ابن تیمیه رحمه‌الله گوید: اوج پرهیزگاری این است که انسان از میان دو بهتر بهترینش را و از میان دو بدتر بدترینش را بداند و این‌را هم بداند که بنای شریعت بر دست‌یابی مصلحت‌ها و تکمیل آن و از کار انداختن فسادها و کاستن آن می‌باشد، ورنه کسی‌که سود و زیان شرعی را در کردن یا نکردن کاری نسنجد، گاهی واجبات را واگذاشته به محرمات دست می‌زند و کار خود را پرهیزگاری می‌پندارد، مانند کسی‌که از جهاد با فرماندهان ستمگر سرپیچی می‌کند و این را پرهیزگاری می‌داند، جمعه و جماعت در پشت پیشوایانی را که در ایشان بدعتی یا ناروایی دیده می‌شود را رها می‌کند و این کردار خود را از پرهیزگاری می‌پندارد، از پذیرش گواهی بندگان و آموختن دانش از دانشمندانی که بدعت‌های اندکی دارند، خودداری کرده و دست برداشتن از شنیدن این ندای حق را که شنیدن آن واجب است پرهیزگاری می‌پندارد[۲].

پیشوایان، درس پرهیزگاری می‌دهند:

خدا نگاه کند تو را، یک بار زنی را که پیشتر داستانش را گفتیم و به اوج پرهیزگاری رسیده بود ببین، از امام احمد رحمه‌الله می‌پرسد که: ما در حویلی خود ریسمان می‌بافیم و زمانی‌که نگه‌بانان درگاه طاهری با چراغ‌های شان در بغداد از کنار ما می‌گذرند، روشنی آنان بر ما می‌تابد، آیا برای ما بافندگی در روشنی آن رواست؟ پرسد: خدا تو را نگهدارد تو کیستی؟ گفت: من خواهر بشر- حافی هستم. گریان شد و فرمود: از خانه‌ی شما پرهیزگاری و راستی می‌درخشد! این خواهر بشر- حافی رحمه‌الله است که می‌گوید: سی سال می‌شود که در هوس شوربا هستم ولی تا

---

[۱] رسالة المسترشدین صـ۱٤۰-۱٤۱ و شیخ عبدالفتاح ابوغده پس از آوردن روش حسان رحمه‌الله برای درمان پرهیزکاری گفته‌است: "خوشا به حال کسی‌که همت بلندش او را به جایگاه حسان بن ابی سنان رحمه‌الله برساند که در نتیجه در دنیا و آخرت آسوده خاطر باشد".

[۲] فتاوی (۵۱۲/۱۰).

هنوز پولش را نیافتم.

این هم نمونه‌ی دیگری از پرورش بی‌مانند پرهیزگاری، حماد بن زید گوید: با پدرم روان بودم، کلوخی را از دیواری برداشـــتم، برایم گفت: چرا گرفتی؟ گفتم این که تنها یک کلوخ اســت! گفت: اگر هر کســی از این دیوار کلوخی بردارند، آیا کلوخی در این دیوار می‌ماند؟! به فرزند خود یاد می‌دهد که حتی یک کلوخ را هم اندک نشــمارد؛ تا در آینده بزرگ‌تر از آن را ناچیز نپندارد.

این حســن بن عبدالعزیز جروی اســتاد امام بخاری رحمه‌الله اســت که هیچ چیزی از میراث پدر خود را نپذیرفت؛ زیرا که آن آمیخته با شبهه‌ای شده بود.

عبدالمجید بن عثمان نویسنده‌ی "تاریخ تِنِّیس"گوید: حسن انسان نیک و پرهیزگاری بود و پدرش پادشــاه تنیس بود و پس از وی برادرش علی پادشــاه شــد، ولی او از میراث پدر خود که دارایی‌اش را با قارون مقایسه می‌کردند هیچ چیزی نگرفت.

این خوبی‌های خداداد امام ابوحنیفه رحمه‌الله او را چقدر پرهیزگار ساخت که از پاک نفسی بدان پای‌بند ماند، برای شریک خود کالای عیب‌داری را فرستاد تا بفروشد و هنگام فروش عیب آن‌را نیز بگوید، ولی شریک او کالا را فروخت و فراموش کرد که عیب آن‌را بگوید و از ســوی هم مشــتری را نیز از یاد برد، همین‌که ابوحنیفه رحمه‌الله آگاه شــد، همه پول کالا را که ســی هزار درهم بود صدقه داد و از شریک خود جدا شد[1].

اما این امام بن مبارک از شهر مرو خراسان راهی شام شد تا قلمی را که آنجا از کسی امانت گرفته بود برگرداند، زمانی که به مرو برگشت دید هنوز قلم نزدش است، دوباره رهسپار شام شد تا قلم را برگرداند[2].

این امام شــمس الدین محمد بن عبدالرحیم مقدســی حنبلی دمشــقی رحمه‌الله متوفی ٦٨٨ اســت، در کوه صــالحیه جایی را برای کاری می‌کند و همسرــش نیز او را در کندن همکاری می‌کرد، کوزه‌ی پر از دینار یافت، گفت: إنا لله و إنا إليه راجعون، چون این را برای خود فریبنده

---

[1] الخيرات الحسان في مناقب الإمام أبي حنيفة النعمان، از ابن حجر هیثمی رحمه‌الله صـ ٤٣.

[2] خطیب آن‌را در تاریخ بغداد ١٠:١٦٧ و حافظ ابن حجر رحمه‌الله در تهذیب التهذیب ٥:٨٧ آورده‌است و در پایان کتاب سخن از پرهیزگاری و پارسایی ابن مبارک رحمه‌الله در صـ ۳۱۳ خواهد آمد.

و آزمون دانســت، آنجا را همان‌گونه که بود پر کرد و برای همسرــش گفت این آزمایش اســت و شاید کسانی نیازمند آن باشند که ما نشناسیم و از همسرِ خود پیمان گرفت که نه کسی را از آن آگاه سازد و نه خودش به آن دست بزند، زنش هم مانند خودش نیکوکار بود، هردو با آن همه رنج ناداری و نیازمندی آن‌را رها کردند. این انتهای پرهیزگاری و پارسایی است[۱].

پس آیا امیدی هســت که برای رفتن به راه پرهیزگاری تلاش ورزیم تا با این پرهیزگاران بپیوندیم[۲]، و شکوه از دست رفته‌ی این امت را برگردانیم. راه روشن است ولی رهروان کجاست؟

[۱] شذرات الذهب ٥: ٤٠٦.

[۲] شاید این داستان برایت باورنکردنی باشد و آن‌را پذیرفتنی ندانی، آری این در زمان ما و در مقایسه با زندگی ما و زندگی کسانی مانند ما و جوامع ما پذیرفتنی نیست، ولی زندگی مردم پیش از بیش از دوازده صد سال با زندگی ما به پیمانه‌ی این تفاوت زمانی، از نگاه فضیلت، برتری، اصلاح، پرهیزگاری و پارسایی تفاوت زیادی دارد.

باب دوم

پارسایی

پیشگفتار

واژه‌ی پارسایی (زهد) در قرآن و سنت:

واژه‌ی زهد و مشتقات آن جز یک بار در قرآن کریم نیآمده‌است و آن‌هم در داستان یوسف صدیق علیه السلام، هنگام فروخته شدنش توسط کاروانیانی که او را از چاه یافتند[1]: ﴿وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً﴾ (یوسف: ۱۹).

[و او را چون کالایی پنهان داشتند]، و خدای عزّو جل حال آنان را چنین توصیف کرد: ﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾ (یوسف: ۲۰).

[او را به بهای اندک، به چند درهم فروختند، که هیچ رغبتی به او نداشتند].

این واژه در سنت نبوی در چندین حدیث آمده که برخی از راه صحیح و برخی هم از راه ضعیف و برخی حدیث شناخته شده در پارسایی است که تعدادی از دانشمندان کوشیدند تا آن‌را به درجه‌ی حدیث حسن لغیره برسانند، و آن حدیثی است که ابن ماجه، حاکم، طبرانی، بیهقی و ابونعیم رحمهم الله از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که مردی از وی پرسید: ای فرستاده‌ی خدا ﷺ مرا به کرداری رهنمایی کن که هرگاه آن‌را کردم خدا و مردم مرا دوست بدارند! فرمود: «در دنیا پارسا باش خدا تو را دوست دارد، و در دست‌داشته‌های مردم پارسایی بگزین مردم تو را دوست دارند»[2] و این از احادیث کتاب مشهور (اربعین نووی) می‌باشد.

ضعیف‌تر از آن حدیث ابوذر رضی الله عنه از پیامبر ﷺ است که فرمود: «پارسایی در دنیا به حرام گردانیدن حلال و هدر دادن دارایی نیست، بلکه پارسایی در دنیا این است که: به دست داشته‌ی خودت باورمندتر از دست داشته‌ی خدا نباشی، و اینکه هرگاه برایت مصیبتی رسید،

---

[1] درست همین است، نه آنچه که برخی مفسرین آن‌را برادران یوسف گفتند، به دلیل این فرموده‌ی تو تعالی پس از آن: «و آن کس که او را از مصر خریده بود گفت» (یوسف: ۲۱)، زیرا ممکن نیست که برادران یوسف به مصر رفته و او را آنجا فروخته باشند.

[2] ابن ماجه رحمه الله در زهد (٤١٠٢)است و حاکم رحمه الله در رقائق (٣٤٨/٤) روایت کرده و اسنادش را صحیح دانسته است، امام ذهبی رحمه الله گوید: خالد بن عمرو قریشی از سازندگان احادیث دروغین است، طبرانی رحمه الله (١٩٣/٦)، بیهقی رحمه الله در شعب باب زهد (١٠٥٢٣) و گوید: خالد بن عمرو ضعیف است، ابونعیم رحمه الله در حلیة (١٩٣/٣) و البانی رحمه الله در صحیح ابن ماجه (٣٣١٠) آن‌را از سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه صحیح گفته‌است.

شیفتگی تو در دریافت پاداش بیشتر از ماندن آن‌چیز در نزدت باشد»[1] ولی درست آن است که این از سخنان برخی تابعین باشد.

از میان احادیث صحیح: حدیث ابن عباس رضی الله عنه است که گفت: فرستاده‌ی خدا ﷺ فرمود: «آنگاه که اندوه احد برای برادران‌تان رخ داد، خداوند جان‌های آنان را در شکم پرندگان سبز گذاشت که در میان جوی‌بارهای بهشت پرواز می‌کنند و از میوه‌هایش می‌خورند و در قندیل‌های زرین و آویخته در سایه‌ی عرش می‌آسایند، همین‌که پاکیزگی‌های خورد و نوش و خواب‌گاه خود را دیدند، می‌گویند: چه کسی به برادران ما پیام دهد که ما در بهشت زنده‌ایم و روزی داده می‌شویم؛ تا از جهاد دل زده نشوند و هنگام پیکار روی بر نتابند؟ سپس خدای پاک فرمود: من پیام شما را به آنان می‌رسانم، فرمود پس خدا این را فرستاد: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا ۚ بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (آل عمران: ۱۶۹)[2].

[هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندارید، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند].

ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که: پرسیدیم: ای فرستاده‌ی خدا ﷺ ما را چه شده که هرگاه نزد تو باشیم دل‌های‌مان نرم می‌شود و از دنیا دل بریده شده و شیفته‌ی آخرت می‌شویم، ولی همین‌که از نزد تو بیرون شدیم و با خانوادهای خود آمیختیم، و فرزندان‌مان‌را بوئیدیم، خود را فراموش می‌کنیم. فرستاده‌ی خدا ﷺ فرمود: «اگر همان‌گونه بمانید که هنگام بیرون شدن از نزد من بودید، بی‌گمان فرشتگان به دیدار شما در خانه‌های‌تان می‌آیند، و اگر گناه نکنید، خدا آفریدگان دیگری را می‌آورد تا گناه کنند و آنان‌را بیامرزد...»[3].

---

[1] ترمذی رحمه الله (۲۳۴۰) روایت کرده و گفته‌است: این حدیث غریب است، عمرو بن واقد منکر الحدیث است و ابن ماجه رحمه الله (۴۱۰۰) و هردو در زهد از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده‌اند، البانی رحمه الله آن‌را در ضعیف الترمذی (۴۰۵) ضعیف شمرده است.

[2] احمد رحمه الله آن را (۲۳۸۸) روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: حسن است. ابوداود رحمه الله در جهاد (۲۵۲۰)، ابویعلی رحمه الله (۲۱۹/٤)، حاکم رحمه الله (۹۷/۲) روایت کرده و صحیح به شرط مسلم دانسته‌است، و ذهبی رحمه الله با وی موافق است، بیهقی رحمه الله در شعب باب جهاد (٤۲٤۰) روایت = = کرده و هردو جهاد آورده‌اند، و در الکبری تمامی ابواب سیر (۱٦۳/۹)، از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده و البانی رحمه الله آن را در صحیح ابوداود رحمه الله (۲۱۹۹) صحیح گفته‌است.

[3] ترمذی رحمه الله آن‌را در صفة الجنة (۲۵۲٦) آن‌را روایت کرده و گوید: سندش از قوت برخوردار نبوده و آن نزد من متصل نیست، ابن مبارک رحمه الله در زهد (۱۰۷۵)، طبرانی رحمه الله در اوسط (۷۱۱۱) از ابوهریره رضی الله عنه رویت کرده و البانی رحمه الله آن‌را در ضعیف الترمذی صحیح شمرده به جز این سخن او: گفت: پرسیدم: ای فرستاده‌ی خدا آفریدگان از چه آفریده شدند؟ فرمود: «از

همچنان حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که فرستاده‌ی خدا ﷺ فرمود: «شما را از بازدید گورستان‌ها بازداشته بودم، اکنون از آن بازدید کنید؛ زیرا که آن از دنیا دل بریده می‌سازد و به یاد رستاخیز می‌اندازد»[۱].

ابوتمیمه از مردی از دودمان خود روایت کرده که مردی نزد فرستاده‌ی خدا ﷺ آمده گفت: مرا اندرز ده. فرمود: «هیچ کسی را دشنام نده و از هیچ کار خوبی دست بر ندار»[۲].

ابوخلاد که دیدار پیامبر ﷺ نصیب او شده گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه مردی را دیدید که پارسایی در دنیا و کم حرفی برایش داده شد، نزدیک او بنشینید؛ زیرا او خردمندی و فرزانگی پیشکش می‌دارد»[۳].

ربیع گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «برای پارسایی در دنیا و شیفتگی به رستاخیز مرگ بسنده است»[٤].

گسترش واژه‌ی پارسایی و کتاب‌های نوشته شده در آن:

واژه‌ی پارسایی پسان‌ها رایج شد، تا جایی که واژه‌ی بارز سلوک گردید و بر روی برتافتن از شیرینی‌های دنیا بنا می‌شود، و زیر نام همین واژه کتاب‌ها نوشته شد، مانند (الزهد و الرقائق) از ابن مبارک رحمه الله (ت۱۸۰ هـ) و (زهد) از معافی بن عمران موصلی رحمه الله (ت ۱۸۵ هـ) و از وکیع رحمه الله (ت ۱۹۷ هـ) و از اسد بن موسی (ت۲۱۲هـ) و از احمد بن حنبل رحمه الله (ت۲٤۱هـ) از

آب»...(٤٥٤).

[۱] ابن ماجه رحمه الله در جنائز (۱۵۷۱)، عبدالرزاق رحمه الله در جنائز (٦٧١٤) و ابن حبان رحمه الله در رقائق (۹۸۱) روایت کرده‌اند و ارناؤوط گوید: اسناد آن ضعیف است، حاکم رحمه الله در جنائز (۵۳۱/۱) و بیهقی رحمه الله در الکبری کتاب جنائز (۷۷/٤) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند و منذری رحمه الله آن‌را در ترغیب (۱۸۹/٤) صحیح گفته و البانی رحمه الله در ضعیف ابن ماجه (۳٤۳) آن‌را ضعیف گفته‌است.

[۲] احمد رحمه الله (۲۰٦۳٦) روایت کرده و تخریج کنندگانش گفتند: حدیث صحیح است، نسائی رحمه الله در الکبری کتاب زینت (۹٦۱۱) روایت کرده‌اند.

[۳] ابن ماجه رحمه الله در زهد (٤۱۰۱)، طبرانی رحمه الله (۳۹۲/۲۲) و بیهقی رحمه الله در الشعب باب زهد (۱۰۵۲۹) روایت کرده و البانی رحمه الله آن‌را در ضعیف ابن ماجه (۸۹٤) ضعیف گفته‌است.

[٤] ابن ابی شیبه رحمه الله در زهد (۳۵٤۷۰) روایت کرده و عوامه گوید: اسناد در چوکات حسن است، بیهقی رحمه الله در الشعب باب زهد (۱۰۵۵۵) روایت کرده و گوید: این مرسل از ربیع است.

ابوداود سیستانی رحمه‌الله (ت۲۷۵هـ)، از ابوحاتم رازی رحمه‌الله (ت۲۷۷هـ)، از ابن ابی دنیا رحمه‌الله (ت۲۸۱هـ)، ابن ابوعاصم (ت۲۸۷هـ)، از هناد بن السّری رحمه‌الله (ت۲۴۳)هـ)، و (زهد و ویژگی زاهدان) از احمد پسر بشر مشهور به ابن اعرابی رحمه‌الله (ت۲۴۰هـ)، الفوائد و الزهد و الرقائق و المراثی از جعفر خلدی رحمه‌الله (ت۳۴۰هـ) و الزهد الکبیر و الصغیر از حافظ بیهقی رحمه‌الله (ت۴۵۸هـ).

کاربرد واژه‌ی پارسایی بر گروهی از گذشتگان:

پیش از آن‌که مردم واژه‌ی صوفی را بشناسند، مردمانی در گذشته با ویژگی پارسایی شهره بودند و ایشان را پارسایان می‌گفتند، آغاز آن به زمان صحابه رضی‌الله‌عنهم بر می‌گردد چنانچه گروهی از آنان به پارسایی شناخته شده بودند، مانند: عمر بن خطاب، علی بن ابی طالب، ابوذر غفاری، سلمان فارسی و ابودرداء رضی‌الله‌عنهم. و کسانی هم پس از ایشان مانند: اویس قرنی، حسن بصری، عمر بن عبدالعزیز، مالک بن دینار، ابراهیم بن ادهم، فضیل بن عیاض، عبدالله بن مبارک و دیگران رحمهم الله[1].

آیا کاربرد واژه‌ی (پارسا) رواست؟

اینکه واژه‌ی زهد به معنی شناخته شده‌اش در علم سلوک نه در قرآن آمده و نه در سنت به جز یک حدیث واحد –با ایرادهایی که دارد-، این را نمی‌رساند که مفهوم آن در قرآن و حدیث نیآمده‌است، هرگز، بلکه چنانچه که به آن می‌پردازیم قرآن کریم و سنت، دل بریدن از دنیا و دل بستن به آخرت را می‌ستاید.

نکوهش دست درازی و زیاده روی:

با این حال، کار برد واژه‌ی زهد ایرادی ندارد مشروط بر اینکه معنایش تشریح و مفهومش محدود شود تا در حدگذری‌ها و زیاده روی‌هایی نیفتیم که گروه‌ها و کسانی پیش از اسلام و پس از آن افتادند، کسانی‌که با زندگی و پیکر انسانی به ستیز و دشمنی پرداخته و توجه به جسم را سبب نگونساری روان پنداشتند، و اینکه سرنگونی روان در سرافرازی جسم است و

[1] کتاب (الزهاد الأوائل) از دکتور مصطفی حلمی، چاپ: دار الدعوة اسکندریه چاپ نخست ۱۴۰۰هـ ۱۹۷۹م را بنگرید.

برعکس، و تکاپوی دنیوی کاستی در دین و دشمنی با آخرت است.

ما این را آشکارا در فلسفه‌ی برهمنان هند، بوداییان چین، مانیان فارس، رواقی‌های یونان و گوشه‌نشینی‌های ترسایان می‌بینیم.

فلسلفه‌ی همه‌ی این‌ها بر ایستادگی در برابر جسم و شکنجه کردن آن استوار است و اینکه هرگاه جسم در بند محرومیت و رنج گرفتار شد جان برتری یافته و پله‌های پختگی را می‌پیماید.

حکم پارسایی:

امام ابوالولید بن رُشد قرطبی مالکی رحمه الله (ت٥٢٠هـ) گوید: پارسایی نفل پسندیده است نه فرضی که پارسایان با آن خشنودی خدای عزّو جل و پله‌های برتری در بهشت برین را به دست آرند، اگرچه همه‌ی واجبات جز به پارسایی به دست نمی‌آید؛ زیرا هر کدام این‌ها با نام‌های شایسته‌تر از پارسایی اختصاص یافته اند، نمی‌بینی که ایمان تنها با دوری از هر معبودی جز خدا به دست می‌آید، نماز درست شده نمی‌تواند جز با دوری از هر آنچه که او را به خود سرگرم می‌سازد و مانع آن می‌گردد؟ و همچنین دیگر فرض‌ها و عبادت‌ها[1].

پایه‌های حقیقت پارسایی[2]:

پارسایی یکی از مقامات دین است و به گفته‌ی علامه‌ی هراتی (عبد الله انصاری) یکی از پله‌های رهروان سیر در مقامات (إیاک نعبد و إیاک نستعین) است، و هر یک از مقامات دین نزد امام غزالی، آمیخته‌ای از عنصری است که آن را دانش، حال و کردار نامیده است.

هرگاه بخواهیم در باره‌ی این تعریف سخن بگوییم یا آن‌را به عبارت امروز برگردانیم می‌گوییم: هر مقام از سه عنصر- شکل گرفته است: عنصر- عقلی، معرفی و ادراکی، عنصر- وجدانی، واکنشی و احساسی و عنصر حرکی، کرداری و رفتاری.

پارسایی در واقع همان حال یا وجدان یا شعوری است که چنان در درون نفس انسانی نقش می‌بندد که با آن آگاه می‌شود که دنیا بهره‌ای است اندک، بهره‌یه‌ی فریبنده و نابود شدنی و این‌که این سرای رفتن به سوی سرای ماندگار است، و این آخرت است که زندگی‌اش واقعی

---

[1] الجامع من المقدمات از ابوالولید بن رشد قرطبی رحمه الله، پژوهش از مختار بن طاهر تلیلی صـ ١٨٤.

[2] سخن از حقیقت پارسایی و پایه‌های آن در فصل پنجم این باب بیان خواهد شد.

اســت و آن پایان کار بوده و بهتر و پایدارتر اســت، و کامیابی در آن رســتگاری بزرگ اســت و ناکامی در آن تاوانی کمرشــکن دارد، و همه‌ی خوبی‌ها در برتری آخرت بر دنیا اســت، و این‌که انسان این‌جا بکارد تا در آنجا درو کند، و نفس در این وجدان گریزان از دنیا و شتابان به سوی آخرت به سر برد.

رابطه‌ی گوهر عنصر وجدانی با عنصر عقلی‌معرفتی:

پایگاه و خواستگاه این حال یا این عنصر وجدانی یا شعوری، همانا شناخت بلند و دانش پایدار از کنه دنیا و کوچکی جایگاه آن و ناچیز بودن آن نزد الله و اینکه خدا آن‌را سرای آزمون برای پیامبران و فرســتادگان و بندگان نیک خود گردانیده و اینکه دشــوارترین آزمون‌ها از پیامبران گرفته شـده و سـپس هرکه در جایگاه نزدیکتری با آنان باشـد[1]. و اینکه در دنیا کسـی رسـت‌گار است که از آن برای آخرت خود توشه بردارد و بهترین توشه پرهیزگاری است، و این‌که زیان‌دیده در دنیا کســی اســت که تنها برای دنیا زیســته باشــد، و اینکه نزد خردمندان زندگی واقعی در آخرت اســت، چنانچه او تعالی فرموده: ﴿وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ ۚ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ ۚ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (عنکبوت: ٦٤).

[این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیســت، اگر بدانند، سرای آخرت سرای زندگانی است].

تاثیر عنصر وجدانی احساسی بر عنصر کرداری رفتاری:

وقتی که حالت وجدانی بر عنصر معرفتی تأثیر داشته باشد، پس آن بر عنصر کرداری و رفتاری نیز اثرگذار اســت که در روی گرداندن از دنیا، روی آوردن به آخرت، تلاش در کارهای نیک، خودداری از بدی‌ها، پرهیز از حرام و شــبهات و مکروهات و حتی در اســتفادهٔ زیاد مباحات از ترس لغزیدن در فراتر از آن و کشیده شدن به چیزهای نگران کننده، جلوه‌گر می‌شود.

---

[1] اشاره به حدیثی دارد که احمد ﷺ آن‌را به شماره‌ی (١٤٨١) روایت کرده و تخریج کنندگانش گفته‌اند: اسنادش حسن و رجال آن ثقه و از رجال شیخین است به جز عاصم بن بهدله که او هم راستگوی است، ترمذی ﷺ در زهد (٢٣٩٨) روایت کرده و آن‌را حسن و صحیح گفته‌است، ابن ماجه ﷺ در فتن (٤٠٢٣) از سعد بن ابی وقاص ﷺ به این لفظ روایت کرده‌است: ای فرستاده‌ی خدا، کدام مردم سخت‌ترین آزمون‌ها را دارند؟ فرمود: "پیامبران، سپس نیکان، سپس آنانی که به آنها نزدیک‌اند و آنانی که به این‌ها نزدیک‌اند".

فصل نخست

هشدار از فتنه‌ی دنیا

نخست: نکوهش دنیا در قرآن:

کسی‌که سوره‌های مکی و مدنی قرآن را از آغاز تا انجام خوانده باشد، به این باور می‌رسد که از مقاصد اصلی آن همین است که: مردم را به پارسایی در دنیا بخواند، برای‌شان فرومایه‌گی دنیا، اندک بودن، گسستگی، زودگذری و ناچیزی بهره‌ی آن‌را بفهماند و آنان‌را شیفته‌ی آخرت سازد، از برتری و پایداری آن آگاه سازد، از اینکه آن نزد خدا بهتر و ماندگارتر است، و هرگاه رستگاری بنده‌ای را بخواهد روزنه‌ای را بر دلش باز می‌کند تا با آن کنه دنیا و آخرت را ببیند و از این دو هر کدام که سزاوارتر است را برگزیند.

همین آیات برای ما بسنده است: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ۖ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا ۖ وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ ۚ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾ (حدید: ٢٠).

[بدانید که زندگی دنیا بازیچه است و بیهودگی و آرایش و فخرفروشی و فزون‌خواهی در دارایی و فرزندان؛ همانند بارانی است که روییدنی‌هایش کشاورزان را به شگفتی افکند، سپس پژمرده می‌شود و ببینی که زرد گشته و خاشاک شده است و در آخرت نصیب گروهی عذاب سخت است و نصیب گروهی آمرزش خدا و خشنودی او و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست].

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ ۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (یونس: ٢٤).

[داستان زندگی دنیا مانند بارانی است که از آسمان فرو ریختیم، تا بدان هر گونه رستنی‌ها از زمین بروید، چه آنها که آدمیان می‌خورند و چه آنها که چارپایان می‌چرند. چون زمین پیرایه‌ی خویش برگرفت و آراسته شد و مردمش پنداشتند که خود قادر بر آن همه بوده‌اند، شبی یا

روزی فرمان ما برسد و چنان از بیخش برکنیم که گویی دیروز در آنجا هیچ چیز نبوده است، آیات را برای مردمی که می‌اندیشند اینچنین تفصیل می‌دهیم].

آنچه نزد خداست پایدار است].

﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا،الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾ (کهف: ٤٥-٤٦).

[برای‌شان زندگی دنیا را مثَل بزن که چون بارانی است که از آسمان ببارد و با آن گیاهان گوناگون به فراوانی بروید، ناگاه خشک شود و باد بر هر سو پراکنده‌اش سازد، و خدا بر هر کاری تواناست؛ دارایی و پسران پیرایه‌های این زندگانی دنیاست و کردارهای نیک که همواره بر جای می‌مانند نزد پروردگارت بهتر و امید بستن به آنها نیکوتر است].

﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا، أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ ۗ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۖ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ ۚ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۖ فَمَالِ هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ (نساء: ٧٧-٧٨).

[بگو: متاع دنیا اندک است و آخرت از آن پرهیزگاران است و به شما حتی به قدر رشته‌ای که در میان هسته خرماست ستم نمی‌شود، هر کجا باشید مرگ شما را در می‌یابد ولو در کاخ‌های استوار باشد، و اگر خیری به آنها رسد می‌گویند که از جانب خدا بود و اگر شری به آنها رسد می‌گویند که از جانب تو بود، بگو: همه از جانب خداست؛ چه بر سر این قوم آمده‌است که هیچ سخنی را نمی‌فهمند؟].

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ (أعلی: ١٦-١٧).

[آری، شما زندگی این جهان را بر می‌گزینید، حال آن‌که آخرت بهتر و پاینده‌تر است].

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ (طه:١٣١).

[دیدگانت را به آنچه برخی از اصناف آنان را بهره مند کردیم مدوز، زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم و روزیِ پروردگار تو بهتر و پایدارتر است].

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا، وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا

جُرُزًا﴾ (کهف: ۷-۸). [ما هر چه در روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا امتحان‌شان کنیم که کدامشان نیکوکارترند؛ و ما آنچه را که بر آن است، قطعاً بیابانی بی‌گیاه خواهیم کرد].

﴿وَاصْبِرْ نَفْسَک مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۖ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاک عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ (کهف: ۲۸).

[و همراه با کسانکه هر پگاه و بیگاه پروردگارشان را می‌خوانند و خشنودی او را می‌جویند، خود را به شکیبایی وادار و نباید چشمان تو برای یافتن پیرایه‌های این زندگی دنیوی از اینان منصرف گردد و از آنکه دلش را از ذکر خود بی‌خبر ساخته‌ایم، و از پی هوای نفس خود می‌رود و در کارهایش اسراف می‌ورزد، پیروی مکن].

﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ،وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ،وَزُخْرُفًا ۚ وَإِنْ كُلُّ ذٰلِك لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۚ وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّك لِلْمُتَّقِينَ﴾ (زخرف: ۳۳).

[و اگر نه آن بود که همه مردم یک امت می‌شدند، سقف‌های خانه‌های کسانی را که خدای رحمان را باور ندارند از نقره می‌کردیم و بر آنها نردبان‌هایی می‌نهادیم تا بر آن بالا روند. و برای خانه‌هایشان نیز درهایی از نقره می‌کردیم و تختهایی که بر آن تکیه زنند. و از هر گونه زینت و همه اینها برخورداری ناچیز دنیوی است، حال آنکه آخرت در نزد پروردگار تو برای پرهیزگاران است].

﴿كلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ۗ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۖ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ ۗ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾ آل عمران: ۱۸۵).

[هر جانداری چشنده‌ی مرگ است، و روز رستاخیز پاداش‌های‌تان به شما پوره داده می‌شود و هر کس را از آتش دور سازند و به بهشت درآورند به پیروزی رسیده است. و این زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست]. ﴿مَنْ كانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ،أُولٰئِک الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ ۖ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (هود: ۱۵-۱٦).

[آنان که زندگی و زینت این دنیا را بخواهند، پس همه مزد کردارشان را در این جهان می‌دهیم و در آن هیچ کاستی نمی‌بینن، اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش نصیبی

ندارند و هر چه کرده‌اند ناچیز شود و هر چه به جای آورده‌اند باطل است].

﴿مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا،وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾ (اسراء: ١٨-١٩).

[هرکه خواهان این جهان باشد هر چه بخواهیم زودش ارزانی داریم، آنگاه جهنم را جایگاه او سازیم تا نکوهیده و رانده شده بدان درافتد، و هر که خواهان آخرت باشد و در جستجوی آن بکوشد و مؤمن باشد، جزای سعیش داده خواهد شد].

﴿مَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ۖ وَمَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾ (شوری: ٢٠).

[هرکه کشت آخرت را بخواهد به کاشته‌اش می‌افزاییم و هرکه کشت دنیا را بخواهد به او می‌دهیم، ولی دیگر در آخرت نصیبی ندارد].

﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ۚ فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾ (اعرفا: ٥١).

[کسانی که دین خود را سرگرمی و بازی پنداشتند، و زندگی دنیا فریب‌شان داد، پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند، و آیات ما را انکار می‌کردند، ما امروز آنان را از یاد می‌بریم].

﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا ۚ قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا ۖ وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾ (انعام: ١٣٠).

[ای گروه جنیان و آدمیان، آیا بر شما پیامبرانی از خودتان فرستاده نشده تا آیات مرا برایتان بخوانند و شما را از دیدار چنین روزی بترسانند؟ گویند: ما به زیان خویش گواهی می‌دهیم، زندگی دنیایی آنان را بفریفت و به زیان خود گواهی دادند، که از کافران بودند].

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ ۖ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (انعام:٣٢).

[و زندگی دنیا چیزی جز بازیچه و سرگرمی نیست و پرهیزگاران را سرای آخرت بهتر است، آیا به نمی‌اندیشند؟].

﴿وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ ۚ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ ۚ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (عنکبوت: ٦٤). [زندگانی این دنیا چیزی جز سرگرمی و بازیچه نیست، اگر بدانند سرای آخرت سرای زندگانی است].

یکی از اسباب بی‌راهی از حق، برتری دادن دنیا بر آخرت است:

در نگاه قرآن از اسباب مهم بی‌راه شدن از حق به سوی باطل و از دین به سوی خواهش‌ها، همانا برتر پنداشتن دنیا بر آخرت است، و قرآن کریم بنی اسرائیل را برای تحریف دین‌شان و بازی با دستورات آن که در پی دنیا پرستی آنان رخ داده بود نکوهش کرده‌است: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ،ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ ۚ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ۚ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (بقره: ٨٤-٨٥).

[و آن هنگام را که با شما پیمان نهادیم که خون هم مریزید و یکدیگر را از خان‌ومان آواره مسازید و شما به پیمان گردن نهادید و خود بر آن گواه هستید. باز این شما هستید که یکدیگر را می کشید، و گروهی از خودتان را از خانه هایشان آواره می کنید و بر ضد آنها به گناه و بیداد به همدستی یکدیگر بر می‌خیزید و اگر به اسارت شما درآیند در برابر آزادي‌شان فدیه می‌گیرید و حال آنکه بیرون راندنشان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از کتاب ایمان می‌آورید و بعض دیگر را انکار می کنید؟ پاداش کسی- که چنین کند در دنیا جز خواری نیست و در روز رستاخیز به سخت‌ترین وجهی شکنجه می‌شود و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست].

دنیا بهای اندک است:

قرآن همه‌ی دنیا را «بهای اندک» بقره:٤١ نامیده و کسانی را که آیات خدا، دین، پیمان و ایمان خود و همه ارزش‌های دینی و اخلاقی را به بهای اندک می‌فروشند نکوهش کرده‌است، چنانچه فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۙ أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (بقره: ١٧٥).

[آنان که کتابی را که خدا نازل کرده‌است پنهان می‌دارند، تا بهای اندکی بستانند، در

شکم‌های خود جز از آتش نمی‌ریزند. و خدا در روز قیامت با آنها سخن نگوید و پاکشان نسازد و بهره‌ی آنها عذابی دردآور است].

چنانچه قرآن کریم گروهی از اهل کتاب را ستوده که چنین روشی را نپذیرفتند، می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ (آل عمران: ۱۹۹).

[و البته از میان اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و بدانچه به سوی شما نازل شده و به آنچه به سوی خودشان فرود آمده ایمان دارند، در حالی که در برابر خدا خاشعند، و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی‌فروشند. اینانند که نزد پروردگارشان پاداش خود را خواهند داشت. آری! خدا زودشمار است].

نصیحت مؤمن خانواده‌ی فرعون:

قرآن هویدا ساخته که پرهیز از دنیا راه پیامبران و مؤمنان است، چنانچه پند دادن مؤمن خانواده‌ی فرعون را آورده‌است که او برخواست و تبار خود را اندرز داده و چنین ترسانید: ﴿وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ،يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾ (غافر: ۳۸-۳۹).

[و آن مرد مؤمن گفت: ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه راست هدایت کنم، ای قوم من! این زندگی دنیا فقط کالایی بی ارزش و زودگذر است، و بی تردید آخرت سرای همیشگی و پایدار است].

هشدار از خوردن فریب دنیا و شیطان:

از همین‌رو قرآن بارها از نیرنگ دنیا هشدار داده و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ۖ وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ﴾ (فاطر: ۵).

[ای مردم، وعده خدا حق است. زندگی دنیا شما را نفریبد، و آن شیطان فریبنده به خدا مغرورتان نگرداند]۵. و فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا ۚ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ﴾ (لقمان: ۳۳).

[ای مردم، از پروردگارتان بترسید و از روزی که هیچ پدری کیفر فرزندش را به دوش نگیرد و هیچ فرزندی کیفر پدر را به دوش نگیرد پروا کنید، وعده خدا حق است، زندگی دنیا فریبتان ندهد و زنهار که اهریمن شما را نفریبد].

در این دو آیت می‌بینیم که: این هشدار همه مردم را نشانه رفته است چه مؤمن باشند و چه کافر تا فریب زندگی دنیا را نخورند، و در دام زرق و برق و زیبائی‌های آن نیفتند که مبادا کافران را از ایمان آوردن و مسلمانان را از فرمانبری پروردگار باز دارد.

چنانچه می‌بینیم این دو آیت از افتادن در دام زندگی دنیا و خوردن فریب آن و از شیطان فریبنده که دشمن انسان است باز می‌دارد که هردوی این‌ها برای گمراه سازی انسان کمر بسته اند.

بهره‌ی دنیا:

هم‌چنان قرآن کردن یا نکردن برخی کارها را ناپسند گفته‌است، چنانچه رأی مسلمانان در زمان نبوت مبنی بر پذیرش فدیه از اسیران را سر زنش کرده‌است: ﴿مَا كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ ۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكيمٌ﴾ (انفال: ٦٧).

[برای هیچ پیامبری نسزد که اسیران داشته باشد تا که در روی زمین کشتار بسیار کند. شما متاع اینجهانی را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد. و او پیروزمند و حکیم است].

همچنان کسانی را سرزنش کرده که در برخی غزوات به خاطر دنیا، خواندن کلمه‌ی شهادت را دلیل مسلمان شدن ندانستند، فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثيرَةٌ ۚ كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا﴾ (نساء: ٩٤).

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون راهی جهاد شدید نیک تفحص کنید و به آن کس که نزد شما اظهار اسلام کرد، مگویید که مؤمن نیستی، شما برخورداری از زندگی دنیا را می‌جویید و حال آنکه غنیمت‌های بسیار نزد خداست، شما پیش از این چنان بودید ولی خدا بر شما منت نهاد، پس تفحص کنید].

دوم: نکوهش دنیا در سنت پیامبر:

سنت نبوی سرشار از احادیث فراوانی است که از خوردن فریب دنیا و زیبایی‌های آن و از افتادن در دام بهره‌ی ناچیز آن هشدار داده و به دلبستگی به آخرت که بهتر و پایدارتر است فرامی‌خواند. در اینجا به آنچه از احادیث صحیح و حسن که حافظ منذری در کتاب خود (الترغیب و الترهیب) آورده‌است اکتفا می‌کنم که آن‌را در کتاب خودم (المنتقی من الترغیب و الترهیب) برگزیده‌ام و در تخریج آن دیدگاه خود را افزوده‌ام که حجم بزرگی دارد:

۱. ام درداء می‌گوید از ابودرداء پرسیدم: تو را چه شده که مانند فلان و فلان تلاش نمی‌کنی؟ پاسخ داد: از فرستاده‌ی خدا ﷺ شنیده‌ام که فرمود: «شما گذرگاه دشوارگذری را پیش رو دارید که سنگین بارها از آن گذشته نتوانند؛ پس من دوست دارم در آن گذرگاه سبک بار باشم». طبرانی رحمه الله آن‌را با اسناد صحیح روایت کرده‌است[1].

۲. از ابواسماء روایت شده که او به دیدار ابوذر رضی الله عنه در "ربذه" رفت، نزد او زن سیاه و زشتی بود که هیچ نشانی از زیبائی و خوشبویی در او نبود. گفت: نمی‌بینید که این زن سیاه به من چه دستور می‌دهد؟ می‌خواهد به عراق برگردم، چون به عراق برگردم با دنیای خود بر من چیره می‌شوند، و دوستم ﷺ با من پیمان بسته که: «روی پل دوزخ راهی است لغزنده و لرزان، و آنگاه که بر سر آن برسیم و بارهای‌مان اندک و سبک باشد امید رهیدن دارم نسبت به اینکه بر سر آن برسیم و سنگین بار باشیم». احمد رحمه الله آن‌را روایت کرده و راویانش صحیح‌اند[2].

۳. ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «خدای خجسه‌فر بنده‌ی مؤمن خود را از دنیا باز می‌دارد ودر حالی‌که او آن‌را دوست دارد، چنانچه که شما بیمارتان را از

---

[1] ابن اعرابی رحمه الله در زهد (۱۱۰) و حاکم رحمه الله در أهوال (٥٧٤/٤) روایت کرده و اسنادش را صحیح گفته‌است، ذهبی رحمه الله نیز با او همنواست، ابونعیم رحمه الله در حلیه (۲۲٦/۱) و بیهقی رحمه الله در الشعب باب زهد (۱۰٤۰۸) روایت کرده و هیثمی رحمه الله در مجمع الزوائد گوید: طبرانی رحمه الله آن‌را در الکبیر روایت کرده و رجالش ثقه‌اند (۲٥۹/۳).

[2] احمد رحمه الله به شماره‌ی (۲۱٤۱٦) روایت کرده و تخریج کنندگانش گفتند: اسنادش صحیح است به شرط مسلم، و رجالش ثقه و از رجال شیخین هستند، منهای ابواسماء که از رجال مسلم رحمه الله است، ابونعیم رحمه الله در حلیه (۱٦۱/۱) روایت کرده و هیثمی رحمه الله در مجمع الزوائد گوید: احمد رحمه الله آن‌را روایت کرده و رجالش رجال صحیح‌اند (٤٥۳/۱۰).

خوردنی و نوشیدنی باز می‌دارید». حاکم رحمه‌الله روایت کرده و گفته اسنادش صحیح است[۱].

٤. از رافع بن خدیج رضی‌الله‌عنه آمده که گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه خدای عزّ و جلّ بنده‌ای را دوست بدارد او را از دنیا باز می‌دارد، چنانچه یکی از شما پیوسته بیمار خود را آشامیدن آب باز می‌دارد». طبرانی رحمه‌الله آن‌را با اسناد حسن و ابن حبان رحمه‌الله در صحیح خود روایت کرده‌اند و حاکم رحمه‌الله آن‌را به لفظ خود از حدیث قتاده رضی‌الله‌عنه[۲] روایت کرده و گفته: اسنادش صحیح است[۳].

٥. عبدالله بن عمرو بن عاص رضی‌الله‌عنهما از رسول الله ﷺ روایت کرده که فرمود: «آیا می‌دانید نخستین کسی‌که از بندگان الله متعال به بهشت می‌درآید کیست؟» گفتند: خدا و پیامبرش داناتر اند. فرمود: «تهی‌دستان مهاجری که مرزها توسط آنان نگهداری می‌شود و در سختی‌ها به آنان پناه برده می‌شود و آنان آرمان به دل می‌میرند ولی از تنگ دستی توان براورده ساختن آن‌را ندارند، پس خدای متعال به تعدادی از فرشتگان دل‌خواه خود می‌گوید: به بدرقه‌ی آنان رفته و بر آنان سلام دهید. فرشتگان می‌گویند: ای پروردگار! ما در آسمان تو به سر می‌بریم و از بهترین آفریدهای تو هستیم، آیا با این حال به ما دستور می‌دهی که به بدرقه‌ی ایشان رفته و بر آنان سلام دهیم؟ می‌فرماید: آنان همان بندگان من هستند که مرا می‌پرستیدند و چیزی را با من شریک نمی‌ساختند، مرزها با آن‌ها نگهداری می‌شد و در هنگام دشواری‌ها به آن‌ها پناه برده می‌شد و آرمان به دل از دنیا می‌رفتند ولی از تنگ دستی توان پوره کردن آن‌را نداشتند». فرمود: «پس آنگاه فرشتگان آمده و از هر دروازه بر ایشان درامده می‌گویند: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ ۚ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾ (رعد: ٢٤). [درود بر شما به خاطر آن همه شکیبایی که ورزیده‌اید، چه سرایی نیکوست سرای آخرت]»، احمد و بزار رحمهماالله این را روایت کرده‌اند و راویان هردو ثقه

---

[۱] حاکم رحمه‌الله آن‌را در طب (۲۰۸/٤) روایت کرده و صحیح الاسناد می‌باشد و ذهبی رحمه‌الله با او موافق است.

[۲] در الترغیب: ابوقتاده آمده ولی در "موارد" و "مستدرک" درست همان است که وی همان قتادة بن نعمان است.

[۳] ترمذی رحمه‌الله آن‌را در طب (۲۰۳٦) روایت کرده و گوید: حسن و غریب است، ابن حبان رحمه‌الله در رقائق (٦٦٩) روایت کرده و ارناؤوط گوید: اسنادش صحیح است، طبرانی رحمه‌الله (۲۵۲/٤) و حاکم رحمه‌الله در رقائق (۳۰۹/٤) روایت کرده و اسنادش را صحیح شمرده‌است و ذهبی رحمه‌الله با او موافق است.

هستند و ابن حبان ﷺ در صحیح خود آن‌را روایت کرده‌است[۱]

٦. از ثوبان روایت است که گفته: رسول الله ﷺ فرمود: «اندازه‌ی حوض من از عدن تا عمان است، جام‌هایش به تعداد ستارگان است و آب آن سفیدتر از برف و شیرین‌تر از شهد است، و بیشترین راه یافتگانش تهی‌دستان مهاجر اند» گفتیم: ای فرستاده‌ی خدا آنان‌را به ما معرفی کن. فرمود: «ژولیده‌مویان و چرکین‌جامه‌گانی که زنان نازپرورده را به همسری‌شان در نیاورند، و دروازه‌های{فرمان‌روایان و بزرگان} بر روی‌شان باز نمی‌شود، کسانی‌که آنچه بر دوش آنان است را می‌پردازند ولی حقوق آنان برای‌شان پرداخته نمی‌شود». طبرانی ﷺ روایت کرده و راویانش صحیح است و این حدیث در ترمذی ﷺو ابن ماجه ﷺ مانند آن آمده‌است[۲].

۷. از عبدالله بن عمر ﷺ آمده که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «تهی‌دستان امتم چهل خزان پیش‌تر از سرمایه‌دارانش به بهشت می‌درایند» گفته شد: آنان را برای ما معرفی کن. فرمود: «لباس‌های شان چرکین است، سرهای شان ژولیده است، کسانی‌که بر دروازه‌ی {فرمان‌روایان و بزرگان} بار داده نمی‌شوند، زنان نازپرورده را به همسری آنان در نمی‌آورند، مرزبانی خاوران و باختران زمین به ایشان سپرده می‌شود، هر آنچه بر دوش‌شان باشد را می‌پردازند ولی هیچ یک از حقوق آنان برای‌شان پرداخته نمی‌شود»[۳]. طبرانی ﷺ

---

[۱] احمد ﷺ آن‌را به شماره‌ی (٦٥٧٠) روایت کرده و تخریج کنندگانش گفتند: اسنادش بهتر است، بزار ﷺ (٢٤٥٧)، ابن حبان ﷺ در مناقب صحابه (٧٤٢١) روایت کرده‌است و ارناؤوط گوید: اسنادش صحیح است و شاگر به شماره‌ی (٦٥٧٠) آن‌را صحیح شمرده است و هیثمی ﷺدر مجمع الزوائد گوید: احمد و بزار و طبرانی رحمهم الله آن‌را روایت کرده‌اند و رجالش ثقه هستند (٤٥٥/١٠).

[۲] ترمذی ﷺ در صفة القيامة (٢٤٤٤) روایت کرده و گوید: حدیث غریب است، ابن ماجه ﷺ در زهد (٤٣٠/٣) و طبرانی ﷺ (٩٩/٢) و هیثمی ﷺ در مجمع الزوائد گوید: رجال او رجال صحیح‌اند (٤٥٧/١٠).

[۳] این حدیث و ماقبل آن مردمانی را به تصویر می‌کشد که خود را فراموش کرده به فکر دیگران هستند و به جای ظاهر خود به باطن‌شان و به جای حقوق خود به واجبات‌شان پرداخته‌اند؛ برای همین چنین توصیف شدند که: "هرچه حقوقی‌که بر دوش آنان است را می‌پردازند ولی هیچ‌یک از حقوق خودشان برای شان پرداخت نمی‌شود" چنانچه در حدیث بخاری ﷺ آمده‌است: "خوشا به حال بنده‌ای که افسار اسپ خود را به دست گرفته و موهایش ژولیده و قدم‌هایش غبارآلود است". جهاد او را از شانه کردن موهایش و شستن پایاهایش به خود مصروف ساخته‌است، و از این حدیث به هیچ وجه دانسته نمی‌شود سنت ضد پاکی و زیبایی است.

در الکبیر و الاوسط روایت کرده و راویانش ثقه اند[۱]. و مسلم آن‌را کوتاه روایت کرده که: از فرستاده‌ی خدا شنیدم که می‌فرمود: «تهی‌دستان مهاجر امتم چهل خزان پیش از سرمایه‌داران به بهشت می‌درایند» و ابن حبان رحمه‌الله نیز آن‌را در صحیح خود کوتاه روایت کرده و به جای چهل خزان گفته: "چهل سال"[۲].

۸. اسامه رضی‌الله‌عنه از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: «بر درب بهشت ایستادم، بیشترین کسانی‌که وارد شدند درویشان بودند ولی ثروت‌مندان زندانی بودند[۳]، مگر دستور داده شده بود که دوزخیان را در آتش اندازند. و بر درب دوزخ ایستادم، بیشترین کسانی‌که در آن می‌درامدند زنان بودند» این را بخاری و مسلم رحمهماالله روایت کرده‌اند[٤].

۹. از ابوسعید خدری رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: از فرستاده‌ی خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «بار خدایا! مرا زندگی درویشانه بده و درویش بمیران و با درویشان بر انگیز»[٥] این را ابن ماجه رحمه‌الله روایت کرده‌است[٦].

۱۰. از عائذ بن عمرو رضی‌الله‌عنه آمده‌است که ابوسفیان با تنی چند نزد سلمان و صهیب و بلال رضی‌الله‌عنهم آمد: آنها گفتند: هنوز شمشیر خدا گردن دشمن خدا را نبریده است. ابوبکر رضی‌الله‌عنه گفت: آیا

---

[۱] طبرانی رحمه‌الله در کبیر (۳۱۵/۱۲) و اوسط (۳٤۷۷) روایت کرده و هیثمی رحمه‌الله در مجمع گوید: طبرانی رحمه‌الله آن را در کبیر و اوسط روایت کرده و راویانش ثقه‌اند (٤٥٨/۱۰).

[۲] مسلم رحمه‌الله در زهد (۲۹۷۹)، احمد رحمه‌الله (٦٥۷۸) و ابن حبان رحمه‌الله در رقائق (٦۷۷) روایت کرده‌اند.

[۳] زندانی یعنی تا هنوز اجازه‌ی ورود به بهشت برای شان داده نشده بود.

[٤] متفق علیه: بخاری رحمه‌الله در نکاح (٥۱۹٦)، مسلم رحمه‌الله در رقائق (۲۷۳٦) و احمد رحمه‌الله (٦٥۷۸) روایت کرده‌اند.

[٥] منظور از درویشی فقر نیست، و در احادیث زیادی از شر آن به خدا پناه برده‌است؛ بلکه اینجا فروتنی و دوری از زرق و برق دنیای مادی است.

[٦] ابن ماجه رحمه‌الله در زهد (٤۱۲٦)، حاکم رحمه‌الله در رقائق (۳٥۸/٤) روایت کرده و اسنادش را صحیح گفته‌اند، ذهبی رحمه‌الله هم با او موفق است، بیهقی رحمه‌الله در شعب باب قبض الید علی الأموال (٥٤۹۹) و در الکبری کتاب قسم الصدقات (۱۳/۷) روایت کرده‌است، ولی ابن جوزی رحمه‌الله اسراف کرده و آن‌را در موضوعات (۱٤۰/۳) آورده‌است، ابن حجر رحمه‌الله گوید: موضوع چنین نیست، ضیاء آن‌را در "المختارة" صحیح گفته و بار دیگر گفته‌است: شاید به این دلیل به چنین اقدامی دست زده که آن‌را مخالف حالتی دیده که پیامبر ﷺ از دنیا رخت بسته‌است، چون او کفایت شده بود. در "الفیض" (۱۰۲/۲) هم همین‌گونه است، و البانی رحمه‌الله آن‌را در صحیح الجامع (۱۲٦۱)، صحیح گفته‌است، شاید کسانی‌که آن‌را صحیح گفته‌اند به دلیل داشتن گواهی از انس و عایشه و عباده بن صامت رضی الله عنهم می‌باشد.

شما برای یک بزرگ و پیشوای قریش چنین سخن می‌گوئید؟ سپس نزد پامبر ﷺ رفت، آن‌حضرت وی را به حضور پذیرفت و فرمود: «ای ابوبکر، شاید آنان را خشمگین کرده باشی، اگر آنان را خشمگین کرده باشی در واقع پروردگارت را خشمگین کرده‌ای» ابوبکر نزد آنان رفت و گفت: ای برادرانم، شما را خشم‌گین ساختم؟ گفتند: نه، ای برادر خدا تو را بیامرزد. مسلم و دیگران این را روایت کرده‌اند[1].

١١. ابوذر رضی الله عنه گفته‌است: مرا رسول الله ﷺ به چند ویژگی از خوبی‌ها نصیحت کرده‌است: نصیحت کرده به کسانی‌که بالاتر از خودم ننگرم و به کسانی پائین‌تر از خودم بنگرم و مرا به دوست داشتن درویشان و نزدیک شدن با آنان نصیحت کرده، و نصیحت کرده صله‌ی رحم کنم اگرچه از من روی گردانند. این حدیث را طبرانی رحمه الله و ابن حبان رحمه الله در صحیح خود روایت کرده‌اند[2].

١٢. حارثه بن وهب رضی الله عنه گوید: از فرستاده‌ی خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «آیا شما را از بهشتیان آگاه نسازم؟ هر ناتوانِ از چشم افتاده که هرگاه بر خدا سوگند بخورد، حتماً سوگند او را پوره می‌سازد. آیا شما را از دوزخیان آگاه نسازم؟ هر تندخوی سنگدل و خودفریفته» بخاری و مسلم و ابن ماجه رحمهم الله آن‌را روایت کرده‌اند[3].

عُتُل (تندخوی) یعنی زورگوی تندخوی، جَوّاظ: شخص چاقی که خودخواهانه راه می‌رود، گفته شده: شخص کوتاه شُکَم بزرگ. گفته شده: آنکه حریص گردآوری مال و همزمان بخیل باشد.

١٣. از ابوسعید خدری رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود: «بهشت و دوزخ با هم گفتگو کردند، دوزخ گفت: در من ستمگران و متکبران است. و بهشت گفت: در من مسلمان‌های

---

[1] مسلم رحمه الله آن‌را در فضائل (٢٥٠٤) و نسائی رحمه الله در الکبری کتاب مناقب (٨٢١٩) روایت کرده‌اند.

[2] احمد رحمه الله آن‌را به شماره‌ی (٢١٤١٥) روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: حدیث صحیح است و این اسناد حسن است، طبرانی رحمه الله در الکبری (١٥٦/٢)، در اوسط (٧٧٣٩) و در صغیر (٧٥٨)، ابن حبان رحمه الله در البر و الإحسان (٤٤٩) روایت کرده و ارناؤوط گوید: حدیث صحیح است و هیثمی رحمه الله در مجمع گوید: طبرانی آن‌را در صغیر و کبیر روایت کرده و رجال آن رجال صحیح است، منهای سلام بن منذر رحمه الله که او نیز ثقه است (٥٢٣/٧).

[3] متفق علیه: بخاری رحمه الله در التفسیر (٤٩١٨)، مسلم رحمه الله در الجنة و صفتها (٢٨٥٣)، ابن ماجه رحمه الله در زهد (٤١١٦) و همچنان ترمذی رحمه الله در صفة جهنم (٢٦٠٥) روایت کرده‌اند.

ناتوان و درویش است. پس خدا میان آنان داوری کرد: تو بهشت، مهربانی منی و کسی را که بخواهم با تو می‌نوازدم، و تو آتش، شکنجه‌ی منی و کسی را که بخواهم با تو کیفر دهم و پر کردن هر دوی‌تان به دوش من است». مسلم آن‌را روایت کرده‌است[۱].

۱۴. از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «روز رستاخیز مرد بزرگ و چاقی آورده می‌شود در حالی‌که نزد خدا به اندازه‌ی بال مگس ارزش ندارد». بخاری و مسلم رحمهما الله آن‌را روایت کرده‌اند[۲].

۱۵. از سهل بن سعد آمده که گفت: مردی از کنار پیامبر ﷺ گذشت، آن‌حضرت ﷺ از مردی که کنارش نشسته بود پرسید: «از نگاه تو او چگونه است؟» گفت: او مردی از اشراف مردم است، سوگند به خدا او را می‌سزد که هر جا به خواستگاری برود برایش بدهند و هرگاه سفارش کند بپذیرند. پیامبر خدا خاموش ماند، سپس مرد دیگری گذشت، باز فرستاده‌ی خدا ﷺ پرسید: «از نگاه تو او چگونه است؟» گفتم: ای فرستاده‌ی خدا این یکی از بی‌نوایان مسلمان است، او را نسزد[۳] که هر جا به خواستگاری برود برایش بدهند و هرگاه سفارش کند بپذیرند و هرگاه سخن بگوید به حرف‌هایش گوش دهند. رسول الله ﷺ فرمود: «این بهتر از آن است اگر چه روی زمین پر از کسانی چون او باشد».[۴] بخاری و ابن ماجه رحمهماالله آن‌را روایت کرده‌اند[۵].

۱۶. از ابوذر رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ برایم فرمود: «بلندپایه‌ترین مرد را در مسجد پیدا کن» می‌گوید: نگاه کردم چشمم به مردی خورد که لباس نو به تن داشت.

---

[۱] مسلم رحمه الله لفظ آن‌را روایت نکرده، بلکه پیش از آن حدیث ابوهریره رضی الله عنه را روایت کرده و سپس حدیث ابوسعید رضی الله عنه را با سند خود به صالح یادآور شده که در آغازش چنین است: بهشت و دوزخ با هم گفتگو کردند.. گوید: پس مانند حدیث ابوهریره رضی الله عنه را یادآوری کرد تا به اینجا که: "و لکلیکما علیّ ملؤها" حدیث (۲۸۴۷). خواسته‌ی قواعد این است که "کلتیکما" باشد و شاید تأویل چنین باشد که آن دو جایگاه‌های نعمت و عذاب هستند و تأنیث آوردن آن مجازی باشد.

[۲] متفق علیه: بخاری رحمه الله آن‌را در التفسیر (۴۷۲۹) و مسلم رحمه الله در صفة القیامة (۲۷۸۵) روایت کرده‌اند.

[۳] نسزد: شایسته و لایق آن نیست، یعنی او شاستگی ازدواج و سفارش کردن را ندارد...

[۴] اسلام مردم را به دارایی و جایگاه‌شان نمی‌سنجد، خداوند به چهره‌ها نمی‌بیند، بلکه به دل‌ها و کردارها می‌نگرد، برای همین، پیامبر ﷺ دلچسپی داشت که این حقیقت را با این روش تربیتی عملی در چندین حدیث تأکید کند تا در مغز و دل مردم جایگزین شود.

[۵] بخاری رحمه الله آن‌را در النکاح (۵۰۹۱) و ابن ماجه رحمه الله در زهد (۴۱۲۰) روایت کرده‌اند.

گفتم: این است. می‌گوید: برایم گفت: «فرومایه‌ترین مرد این مسجد را پیدا کن» می‌گوید: نگاه کردم مردی را دیدم که لباس پاره به تن داشت. گفتم: این است. می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بی‌گمان در روز رستاخیز این مرد بهتر از آن است اگر چه روی زمین پر از کسانی چون او باشد». احمد رحمه‌الله این را با اسنادی روایت کرده که راویانش در صحیح قابل استناد است و ابن حبان رحمه‌الله نیز آن‌را در صحیح خود روایت کرده‌است[1].

۱۷. مصعب بن سعد رضی‌الله‌عنه گفت: سعد پنداشته بود که او بر دیگران برتری دارد، رسول الله ﷺ فرمود: «شما جز به وسیله‌ی ناتوانان خود یاری و روزی دریافت نمی‌کنید»[2] بخاری رحمه‌الله آن‌را روایت کرده‌است[3] و نسائی رحمه‌الله چنین آورده: پیامبر ﷺ فرمود: «این امت به وسیله‌ی ناتوان‌هایش یاری دریافت می‌کند: به نیایش‌ها و نمازها و اخلاص‌شان»[4].

۱۸. محمود بن لبید رضی‌الله‌عنه روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «دو چیز را فرزند آدم بد می‌بیند: مرگ را که مرگ از فتنه بهتر است و دارایی کم را بد می‌بیند در حالی‌که دارایی کم حساب‌دهی کمتری دارد». احمد رحمه‌الله آن‌را به دو سند روایت کرده که یکی از آنان در صحیح قابل دلیل گرفتن است، برای محمود دیدار پیامبر ﷺ میسر شده و اما تا جایی که

---

[1] احمد رحمه‌الله آن‌را به شماره‌ی (۲۱۳۹۵) و ابن حبان رحمه‌الله در رقائق (٦۱۸) روایت کرده‌اند و ارناؤوط گوید: اسنادش صحیح است، هیثمی رحمه‌الله در مجمع گوید: احمد رحمه‌الله آن‌را با چندین سند روایت کرده و رجالش رجال صحیح است (٤٥٨/۱۰) و نیز گوید: احمد و بزار و طبرانی رحمهم الله با چندین سند روایت کردند و رجال احمد رحمه‌الله و دو سند بزار رحمه‌الله و طبرانی رحمه‌الله رجال صحیح‌اند (٤٦٨/۱۰).

[2] این حدیث به قضیه‌ی مهم اجتماعی اشاره دارد و آن اینکه گروه‌های ضعیفی چون کارگران، کشاورزان و پیشه‌وران و مانند این‌ها در هنگام پیکار ابزارهای پیروزی‌اند و هنگام آرامی ابزارهای تولید. این گوشه‌ای از مفهومی است که از"تنصرون و ترزقون" برداشت می‌شود. کتاب ما (فقه الجهاد) (٦۲٦/۱) را بنگرید.

[3] نووی رحمه‌الله در ریاض الصالحین گوید: بخاری رحمه‌الله آن‌را مرسل روایت کرده‌است؛ چون مصعب بن سعد رحمه‌الله تابعی است، و حافظ ابوبکر برقانی رحمه‌الله در صحیح خود آن‌را به گونه‌ی متصل از مصعب از پدرش الی اخیره روایت کرده‌است. همچنان نسائی رحمه‌الله آن‌را متصل روایت کرده و سندش صحیح است. ابن حجر رحمه‌الله در فقح گوید: دارقطنی رحمه‌الله گوید: این مرسل است، اما من می‌گویم: با آنکه ظاهرش مرسل است اما در اصل موصول است و از طریق روایت مصعب بن سعد رحمه‌الله از پدرش معروف است و بخاری رحمه‌الله در بسیاری از قضایای مانند آن اعتماد کرده و آن‌را موصول گفته روایت کرده‌است هرگاه که راوی شناخته شده به روایت از کسی‌که ذکر شده‌است باشد (۳٦۲/۱).

[4] بخاری رحمه‌الله به شماره‌ی (۲۸۹٦) و نسائی رحمه‌الله به شماره‌ی (۳۱۷۸) و هردو در جهاد روایت کرده‌اند.

من می‌دانم چیزی از پیامبر نشنیده است[۱].

۱۹. ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «بسا ژولیده‌مویان غبار آلود و رانده شده از دروازه‌ها هستند که اگر به خدا سوگند بخورند حتماً سوگندشان را پورده می‌کند». مسلم آن‌را روایت کرده‌است[۲].

۲۰. ثوبان رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در میان امت من کسی هست که اگر نزد شما آمده دیناری بخواهد، داده نمی‌شود و اگر درهمی بخواهد داده نمی‌شود و اگر روپیه‌ای بخواهد داده نمی‌شود، ولی اگر از خدا بهشت را بخواهد آن‌را برایش می‌دهد، پوشیده حال است و در نگاه کسی نمی‌آید، هرگاه به خدا سوگند بخورد، حتماً سوگندش را براورده می‌سازد». طبرانی رحمه الله آن‌را روایت کرده‌است و روایت‌گرانش در صحیح قابل دلیل گرفتن هستند[۳].

۲۱. ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «دنیا شیرین و سرسبز است، و خدا شما را در آن جانشین کرده تا ببیند چگونه کار می‌کنید، پس بترسید از دنیا و بترسید از زنان»[۴]. مسلم آن‌را روایت کرده و نسائی چنین افزوده است: «پس از خود برای مردم فتنه‌ای زیان‌بارتر از زنان نگذاشتم»[۵].

۲۲. عَمره دختر حارث رضی الله عنها گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دنیا شیرین و سرسبز است، پس هرکه آن‌را به گونه‌ی شایسته گرفت خدا در آن برکت اندازد، و بسا فرو رفته‌گانی در دارایی خدا و فرستاده‌ی او هستند که روز رستاخیز برایش آتش می‌رسد». طبرانی رحمه الله آن‌را با اسناد

---

[۱] احمد رحمه الله آن‌را به شماره‌ی (۲۳۶۲۵) روایت کرده و هیثمی رحمه الله گوید: احمد رحمه الله آن‌را روایت کرده و رجال او رجال صحیح است (۶۲/۳).

[۲] مسلم رحمه الله آن‌را در البر و الصلة (۲۶۲۲) روایت کرده‌است.

[۳] طبرانی رحمه الله آن‌را در اوسط (۷۵۴۸) روایت کرده و هیثمی در مجمع گوید: طبرانی آن‌را در اوسط روایت کرده و رجال آن رجال صحیح است (۴۶۶/۱۰).

[۴] اینجا زینهار از دنیا و زنان به معنی ترک دنیا و زنان نیست. دنیا کشت‌زار آخرت است و زنان پاره‌ی تن مردان‌اند. بلکه هدف خودداری از فریفته شدن و سر گرم شدن با آنان و فراموشی بندگی خدا و یاری دین او و ایستادن در برابر حدود او می‌باشد.

[۵] مسلم رحمه الله آن‌را در رقائق (۲۷۴۲) و نسائی رحمه الله در الکبری کتاب عشرة النساء (۹۲۲۴) روایت کرده‌اند.

حسن روایت کرده‌است[۱].

۲۳. عبدالله بن عمروﷺ گوید: از رسول اللهﷺ شنیدم که می‌فرمود: «دنیا شیرین و سرسبز است، پس هرکه آن‌را به گونه‌ی شایسته گرفت خدا در آن برکت اندازد، و بسا فرو رفته‌گان در خواسته‌های نفس خود هستند که روز رستاخیز جز آتش چیز دیگری برایش نرسد». طبرانی رحمه‌الله آن‌را در الکبیر روایت کرده و روایت‌گرانش قابل دلیل ثقه هستند[۲].

۲٤. ابوعبدالرحمن حُبُلّی گوید: از عبدالله پسر- عمرو پسر- عاص ﷺ شنیدم که مردی از وی پرسید: آیا من از مهاجران تهی‌دست نیستم؟ عبدالله برایش گفت: آیا زنی داری که در کنارش بیاسایی؟ گفت: بلی. پرسید: آیا خانه‌ی نشیمن داری؟ گفت: بلی. گفت: پس تو از توانگرانی. او گفت: یک خادم هم دارم. گفت: پس تو از پادشاهانی. مسلم آن‌را به گونه‌ی موقوف روایت کرده‌است[۳].

۲۵. از ابوهریرهﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ فرمود: «نخستین چیزی که انسان در روز رستاخیز از آن بازپرس می‌شود این است که برایش گفته می‌شود: آیا تو را تن‌درست نیافریدم و از آب سرد سیراب نگردانیدم؟» ابن حبان رحمه‌الله در صحیح خود روایت کرده و حاکم رحمه‌الله نیز روایت کرده و گفته که اسنادش صحیح است[٤].

۲٦. انسﷺ گوید: سلمان بیمار شد، سعدﷺ به دیدارش رفت، دید گریان دارد، سعدﷺ برایش گفت: ای برادر چه تو را به گریه انداخته‌است؟ آیا تو همراهی پیامبرﷺ را کمایی نکرده‌ای؟ آیا چنین و چنان نکردی؟ سلمانﷺ گفت: هیچ یک از این‌ها مرا به گریه نینداخته است، نه دل‌چسپی به دنیا و نه هم ناپسندیدن آخرت، ولیکن رسول اللهﷺ از ما پیمان گرفته بود و می‌بینم که آن‌را شکسته‌ام. پرسید: از تو چه پیمان گرفته بود؟ گفت:

---

[۱] طبرانی رحمه‌الله (۳٤۰/۲٤) روایت کرده و هیثمی رحمه‌الله در مجمع گوید: طبرانی رحمه‌الله آن‌را روایت کرده و اسناش حسن است (٤۳۱/۱۰).

[۲] هیثمی رحمه‌الله در مجمع همین‌گونه گفته‌است (۲٦٤/۳).

[۳] مسلم رحمه‌الله آن‌را در زهد و رقائق (۲۹۷۹) روایت کرده‌است.

[٤] ابن حبان رحمه‌الله آن‌را در مناقب الصحابة (۷۳٦٤) روایت کرده و ارناؤوط گوید: حدیث صحیح است، حاکم رحمه‌الله در أشربه (۱۳۸/٤) روایت کرده و اسنادش را صحیح گفته و ذهبی رحمه‌الله با وی موافقت کرده‌است، و ترمذی رحمه‌الله در التفسیر (۳۳۵۸) روایت کرده و گفته که آن غریب است.

از ما پیمان گرفته بود که: «شما را همانند توشه‌ی یک راه‌گذر بسنده است»، حالا می‌بینم که از آن تجاوز کرده‌ام، اما تو ای سعد اگر داوری کردی در هنگام داوری‌ات و اگر تقسیم کردی در هنگام تقسیم کردنت و اگر تصمیم گرفتی درهنگام تصمیم گیری‌ات از خدا بترس. ثابت گوید: شنیدم که او به جز از بیست و چند درهم و خوردنی ناچیزی که نزدش بود چیزی دیگری به جای نگذاشته بود. ابن ماجه رحمه‌الله آن‌را روایت کرده و روایت‌گرانش ثقه‌اند و شیخان به آنان استناد کرده‌اند، به جز از جعفر بن سلیمان که تنها مسلم به وی استناد کرده‌است[۱].

حافظ منذری گوید: در صحیح ابن حبان رحمه‌الله آمده‌است که دارایی سلمان رضی‌الله‌عنه گرداوری شد به پانزده درهم رسید[۲]، و در طبرانی آمده که وقتی دارایی سلمان رضی‌الله‌عنه فروخته شد چهارده درهم شد[۳].

۲۷. عبدالله بن عمرو رضی‌الله‌عنهما گوید که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «بی‌گمان رستگار شد کسی‌که مسلمان شد و روزی بخور و نمیر داده شد و خدا او را به آن‌چه داده قناعت داد» مسلم رحمه‌الله و ترمذی رحمه‌الله و دیگران رحمهم الله آن‌را روایت کرده‌اند[۴]. روزی کفاف (بخور و نمیر) همان است اضافه از اندازه‌ی کفایت.

۲۸. ابوهریره رضی‌الله‌عنه گوید: شنیدم که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرمود: «بار خدایا! روزی خانواده‌ی محمد را بخور و نمیر بگردان» و در روایتی "کفاف" آمده‌است. بخاری، مسلم، ترمذی و ابن ماجه رحمهم الله آن‌را روایت کرده‌اند[۵].

---

[۱] ابن ماجه رحمه‌الله در زهد (٤١٠٤) و در الزوائد یادآوری کرده که: در باره‌ی جعفر بن سلیمان ضبعی اختلاف نظر وجود دارد و حافظ رحمه‌الله در التقریب در باره‌ی او گفته‌است: راستگو و پارسا است ولی به تشیع گرایش دارد.

[۲] ابن حبان رحمه‌الله (٧٠٦) و حاکم رحمه‌الله (٣١٧/٤) و هردو در رقائق روایت کرده‌اند، ذهبی رحمه‌الله با وی موافقه دارد. روایت از عامر بن عبدالله رضی‌الله‌عنه.

[۳] طبرانی رحمه‌الله آن‌را به شماره‌ی (٢١٤/٦) از علی بن ندیمه رحمه‌الله روایت کرده و هیثمی رحمه‌الله در مجمع گوید: طبرانی رحمه‌الله آن‌را روایت کرده و اسنادش جید است مگر علی بن ندیمه سلمان رضی‌الله‌عنه را ندیده است و اگر میراث او پسان‌ها ترکه شده باشد پس این سند متصل است (٤٤٦/١٠).

[۴] مسلم آن‌را در زکات _١٠٥٤) روایت کرده و ترمذی (٢٣٤٩) و ابن ماجه رحمه‌الله (٤١٣٨) هر دو در زهد روایت کرده‌اند.

[۵] متفق علیه: بخاری رحمه‌الله آن‌را در رقائق (٦٤٦٠) و مسلم رحمه‌الله (١٠٥٥)، ترمذی رحمه‌الله (٢٣٦١) و ابن ماجه رحمه‌الله (٤١٣٩) روایت کرده‌اند که سه تن شان در زهد است.

۲۹. انس بن مالک رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: «مرده را سه چیز دنبال می‌کنند: خانواده‌اش، دارائی‌اش و کردارش، سپس دوتای آن بر می‌گردند و یکی می‌ماند، خانواده و دارائی‌اش بر می‌گردند و کردارش باقی می‌ماند». بخاری و مسلم رحمهماالله آن‌را روایت کرده‌اند[۱].

۳۰. نعمان بن بشیر از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: «هیچ مرد و زنی نیست، مگر اینکه سه دوست دارد: دوستی که برایش می‌گوید: من با تو هستم، پس هرچه می‌خواهی بردار و هرچه می‌خواهی بگذار، این دارایی او می‌باشد. و دوست دیگر که می‌گوید: من با تو هستم، هرگاه به دروازه‌ی پادشاه رفتی تو را رها می‌کنم، این خدمت‌گاران و خانواده‌ی او هستند. و دوست دیگر که گوید: هرجا که درایی و برایی من با تو هستم، پس این کردار او می‌باشد». طبرانی رحمه الله آن‌را به چند سند در الکبیر روایت کرده که یکی از آنان صحیح می‌باشد[۲].

۳۱. ابوهریره رضی الله عنه گفته که پیامبر ﷺ فرمود: «بنده می‌گوید: دارائیم، دارائیم، در حالی‌که برای او از دارائی‌اش تنها سه چیز می‌رسد: آنچه خورد و نابود کرد، یا پوشید و کهنه کرد یا بخشید و ذخیره‌ی آخرت کرد، غیر از این‌ها را خودش رفته و برای مردم می‌گذارد». مسلم آن‌را روایت کرده‌است[۳].

۳۲. عبدالله پسر شِخِّیر رضی الله عنه گوید: نزد پیامبر ﷺ رفتم که او (أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ)[۴] را تلاوت می‌کرد، فرمود: «رزند آدم می‌گوید: دارائیم دارائیم، و ای فرزند آدم آیا از دارائی‌ات برای تو چیزی می‌رسد جز آن‌که خوردی و نابود کردی، یا پوشیدی و کهنه کردی یا صدقه دادی و ذخیرهٔ آخرت کردی؟». مسلم و ترمذی و نسائی رحمهم الله آن‌را روایت کرده‌اند[۵].

---

[۱] متفق علیه: بخاری رحمه الله آن‌را در رقائق (٦٥١٤) و مسلم رحمه الله در زهد (٢٩٦٠) روایت کرده‌اند. و حافظ ابن رجب حنبلی رحمه الله شرح منحصر به فردی پیرامون این حدیث دارد که آن‌را شرح زیبا و سودمند کرده‌است.

[۲] همچنین در مجمع الزوائد گفته شده‌است (٤٤١/١٠).

[۳] مسلم رحمه الله آن‌را در زهد (٢٩٥٩) روایت کرده‌است.

[۴] تکاثر: یعنی فخر فروشی به فزونی مال و دارایی، و ألهاکم: یعنی شما را مصروف ساخته است.

[۵] مسلم رحمه الله آن‌را به شماره‌ی (٢٩٥٨) و ترمذی رحمه الله به شماره (٢٣٤٢) و هر دو در زهد و نسائی رحمه الله در وصایا (٣٦١٣) روایت کرده‌اند.

۳۳. از جابر ﷺ روایت است که پیامبر خدا ﷺ در حالی‌که مردم از دو طرف او را همراهی می‌کردند از بازار گذشت، در این هنگام از کنار بزغاله‌ی گوش کوتاه مرده گذشت، از گوش آن گرفته پرسید: «کدام یک تان دوست دارد این را یک درهم بخرد؟». گفتند: نمی‌خواهیم آن‌را با هیچ چیزی بخریم، به چه درد ما می‌خورد؟ پرسید: «دوست دارید که این رایگان به شما داده شود؟» گفتند: سوگند به خدا اگر زنده هم می‌بود در آن عیبی بود؛ زیرا گوش‌هایش کوتاه است، حالا که مرده است چگونه خواهد بود؟ سپس فرمود: «سوگند به خدا که دنیا نزد خدای خجسته‌فر بی‌ارزش‌تر از این در نزد شماست». مسلم آن‌را روایت کرده‌است[۱].

۳٤. سهل پسر سعد ﷺ گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر دنیا نزد خدا به اندازه‌ی بال مگسی ارزش می‌داشت، هیچ کافری را از آن یک جرعه آب نمی‌نوشانید». ابن ماجه ﷺ آن‌را روایت کرده و ترمذی ﷺ نیز آن‌را روایت کرده و گفته‌است: حدیث حسن و صحیح است[۲].

۳۵. از ابی بن کعب ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «بی‌گمان خوراکی فرزند آدم برای دنیا مثالی آورده شده است که اگرچه در آن خوشبویی یا نمک هم بکنند ببین به چه تبدیل می‌شود؟» عبدالله فرزند احمد ﷺ آن‌را روایت کرده و ابن حبان ﷺ در صحیح خود آورده‌است[۳].

۳٦. ابوهریره ﷺ گوید: از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: «بی‌گمان دنیا نفرین[٤] شده است، نفرین شده است هر آنچه در آن باشد، مگر یاد خدا و آنچه که او را خشنود سازد، و

---

[۱] مسلم ﷺ آن‌را به شماره‌ی (۲۹۵۷) روایت کرده و این حدیث گوشه‌ای از روش‌های پرورش نبوی را نشان می‌دهد، کتاب "الرسول و العلم" مرا بنگرید.

[۲] ترمذی ﷺ آن‌را در زهد (۲۳۲۰) و ابن ماجه ﷺ در زهد (٤۱۱۰) روایت کرده‌اند و حاکم ﷺ در رقائق (۳۰٦/٤) روایت کرده و صحیح گفته‌است، ذهبی ﷺ گوید: زکریا بن منظور را ضعیف گفته‌اند، و البانی ﷺ آن‌را در "السلسلة الصحيحة" (۹٤۳) صحیح گفته‌است.

[۳] عبدالله آن‌را در زوائد المسند (۲۱۲۳۹) و ابن حبان ﷺ در رقائق (۷۰۲) روایت کرده‌اند، ارناؤوط گوید: حدیث صحیح است، طبرانی ﷺ (۱۹۸/۱) و هیثمی ﷺ در مجمع گوید: عبدالله و طبرانی رحمهماالله آن‌را روایت کرده‌اند و رجال هردو رجال صحیح‌اند، منهای عتي که او نیز ثقه است (٥۱٤/۱۰).

[٤] هدف از نفرین اینجا: نکوهش است، دنیا نکوهیده و بد پنداشته شده‌است اما نه بخاطر خودش، بلکه برای اینکه آن از یاد خدا و سرای واپسین باز می‌دارد، دلیلش استثنائی است که در این حدیث آمده‌است.

دانشـــمند یا دانش‌آموز». ابن ماجه، بیهقی و ترمذی رحمهم الله آن‌را روایت کرده و گفته حدیث حسن است[۱].

۳۷. از مُســـتورِد برادر بنی فهر رضی الله عنه روایت شـــده که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «دنیا در برابر آخرت ارزشـــی ندارد جز اینکه یکی از شـــما این انگشـــت خود را در دریا فرو می‌برد -یحیی پسر- یحیی با انگشـــت ســـبابه‌اش اشـــاره کرد- و می‌بیند که چه اندازه آب با خود بر می‌دارد». مسلم آن‌را روایت کرده‌است[۲].

۳۸. از ابومالک اشعری رضی الله عنه روایت شده که چون مرگش فرا رسید گفت: ای گروه اشعریان حتماً حاضر به غایب برســـاند که من از پیامبر خدا ﷺ شـــنیدم که فرمود: «شـــیرینی دنیا تلخی آخرت اســـت و تلخی دنیا شـــیرینی آخرت اســـت». حاکم رحمه الله آن‌را روایت کرده و گفته که اسنادش صحیح است[۳].

۳۹. کعب بن مالک رضی الله عنه گفته که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «تباهی که آزمندان مال و شرف[٤]، در دین خود می‌کنند بیشـــتر از تباهی دو گرگ گرســـنه‌ایســـت که در میان رمه‌ی گوســـفند فرســـتاده شـــود». ترمذی رحمه الله آن‌را روایت کرده و گفته حدیث حســـن و صـــحیح اســـت. ابن حبان رحمه الله هم آن‌را در صحیح خود آورده‌است[۵].

٤۰. کعب پسر- عیاض رضی الله عنه گوید: از پیامبر خدا ﷺ شـــنیدم که می‌فرمود: «برای هر امتی آزمونی اســـت و آزمون امت من دارائی اســـت». ترمذی رحمه الله آن‌را روایت کرده و گفته حدیث حســـن و

---

[۱] ترمذی رحمه الله آن‌را به شماره‌ی (۲۳۲۲)، ابن ماجه رحمه الله (٤۱۱۲) و بیهقی رحمه الله در الشعب باب طلب العلم (۱۷۰۸) روایت کرده‌اند.

[۲] مسلم رحمه الله آن‌را در الجنة و صفة نعیمها (۲۸۵۸) روایت کرده‌است، ترمذی رحمه الله (۲۳۲۳) و ابن ماجه رحمه الله (٤۱۰۸) و هر دو در زهد روایت کرده‌اند.

[۳] حاکم رحمه الله آن‌را در رقائق (۳۱۰/٤) روایت کرده و امام ذهبی رحمه الله با او موافقت کرده‌است، احمد رحمه الله آن‌را (۲۲۸۹۹) و طبرانی رحمه الله (۲۹۱/۳) روایت کرده و هیثمی در مجمع گوید: احمد رحمه الله و طبرانی آن‌را روایت کرده‌اند و رجال آن ثقه هستند.

[٤] هدف از شرف: مقام و برتری و خودنمایی است، برای همین گفته شده: محبت خودنمایی چقدر کمرها را شکسته است! چنانچه حدیث شریف بیان کرد، هرگاه محبت مال و آزمندی به آن با محبت مقام یکجا شود، فساد گسترده‌ای را برای دین شخص مسلمان پدید می‌آورد، و حافظ ابن رجب حنبلی رحمه الله شرح منحصر به فرد و زیبایی پیرامون این حدیث نگاشته است.

[۵] ترمذی رحمه الله آن‌را در زهد (۲۳۷٦) و ابن حبان رحمه الله در زکات (۳۲۲۸) روایت کرده‌اند و ارناؤوط گوید: إسنادش صحیح است، همچنان احمد رحمه الله (۱۵۸۲۲) و طبرانی رحمه الله (۹٦/۱۹) روایت کرده‌اند.

صحیح است، ابن حبان ﷺ در صحیح خود و حاکم ﷺ هم آن‌را روایت کرده و گفته که اسنادش صحیح است[۱].

٤١. عایشه ﷺ گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دنیا سرای بی‌سرایان است و کسی برای آن می‌تپد که خرد ندارد». احمد ﷺ آن‌را روایت کرده و بیهقی ﷺ همچنان افزوده است: «و دارائی ناداران است» و سند هردوی شان جید است[۲].

٤٢. ابوهریره ﷺ گفته که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «من از تهی‌دستی بر شما نمی‌ترسم، ولی بر شما از دارایی بسیار می‌ترسم، و از خطای شما نمی‌ترسم، بلکه از گناهان عمدی شما می‌ترسم». احمد ﷺ آن‌را روایت کرده و روایت‌گرانش قابل احتجاج در صحیح اند، ابن حبان ﷺ در صحیح خود روایت کرده، حاکم ﷺ نیز روایت کرده و گفته که صحیح به شرط مسلم است[۳].

٤٣. عبد الرحمن بن عوف ﷺ گفته که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «اهریمن نفرین شده گوید: صاحبان دارائی در سه چیزی که من با آن پگاه و بیگاه بر آنان سر می‌زنم در امان نخواهند ماند: گرفتن آن از راه ناروا و خرچ کردن آن در جای ناروا و من آن‌را برایش دوست داشتنی می‌گردانم و او پرداخت حق آن‌را منع می‌کند». طبرانی ﷺ آن‌را با اسناد حسن روایت کرده‌است[٤].

٤٤. از ابن مسعود ﷺ روایت است که او برای مردم هدیه می‌داد و می‌بخشید، مردی نزد او آمد و او هم برایش هزار درهم داد، سپس فرمود: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

---

[۱] ترمذی ﷺ آن‌را در زهد (۲۳۳٦) و ابن حبان ﷺ در زکات (۳۲۲۳) روایت کرده‌اند، ارناؤوط گوید: إسنادش قوی است، حاکم ﷺ در رقائق (۳۱۸/٤) روایت کرده و ذهبی ﷺ در صحت آن با وی موافق است، همچنان احمد ﷺ (۱۷٤۷۱) آن‌را روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: حدیث صحیح و اسنادش قوی است.

[۲] احمد ﷺ آنرا (۲٤٤۱۹) و بیهقی ﷺ در الشعب باب زهد (۱۰٦۳۸) روایت کرده‌اند و هیثمی ﷺ در مجمع گوید: احمد ﷺ آن‌را روایت کرده و رجال آن رجال صحی‌اند، غیر از دُوَید که او نیز ثقه است (٥۱٥/۱۰).

[۳] احمد ﷺ آن‌را (۸۰۷٤) و ابن حبان ﷺ در زکات (۳۲۲۲) روایت کرده‌اند و ارناؤوط گوید: اسنادش حسن است، حاکم ﷺ در التفسیر (٥۳٤/۲) روایت کرده و امام ذهبی ﷺ در صحیح شمردن آن با وی موافق است، هیثمی ﷺ در مجمع گوید: احمد ﷺ آن‌را روایت کرده و رجال آن رجال صحیح اند (۳۰٤/۳).

[٤] طبرانی ﷺ آن‌را (۱۳٦/۱) روایت کرده و هیثمی ﷺ در مجمع گوید: طبرانی ﷺ آن‌را روایت کرده و اسنادش حسن است (٤۲۷/۱۰).

«کسانی پیش از شما را دینار و درهم تباه کرد، و این‌دو شما را تباه کردنی است». بزار آن‌را با اسناد بهتر روایت کرده‌است[1].

٤٥. ابوسعید خدری رضی الله عنه گفت: پیامبر خدا ﷺ بر منبر نشست و ما پیرامونش نشستیم، فرمود: «از چیزهایی که بر شما می‌ترسم این است که خدا شگوفایی و زیبایی‌های دنیا را به روی شما بگشاید». بخاری رحمه الله آن‌را روایت کرده و مسلم رحمه الله نیز آن‌را در حدیثی آورده‌است[2].

٤٦. از ابوسنان دؤلی روایت است که او نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه رفت که تعدادی از مهاجرین نسختین ، کنار او نشسته بودند، عمر رضی الله عنه کسی را فرستاد تا سبدی را که از کاخ عراق آورده شده بود بیارد، در آن انگشتری هم بود، یکی از فرزندانش آن‌را گرفت و در انگشت خود کرد، عمر رضی الله عنه آن‌را از انگشت او کشید و به گریه افتاد، کسانی‌که نزدش بودند گفتند: چرا گریه می‌کنی خدا که برایت پیروزی ارزانی داشته و تو را بر دشمنت چیره ساخته و چشمانت را روشن ساخته است؟. عمر رضی الله عنه گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «دنیا بر کسی گشوده نمی‌شود مگر اینکه خدای عزّو جل تا روز رستاخیز در میان آنان دشمنی و کینه می‌اندازد»و من از همین می‌ترسم». احمد، بزار و ابویعلی رحمهم الله آن‌را با اسناد حسن روایت کرده‌اند[3].

٤٧. از ابوذر رضی الله عنه روایت شده که گفت: در حالی‌که پیامبر ﷺ نشسته بود یک اعرابی که کالای درشتی به تن داشت برخواست و گفت: ای فرستاده‌ی خدا خشک‌سالی ما را از میان برده‌است! پیامبر ﷺ فرمود: «از چیز دیگری بر شما می‌ترسم، آنگاه که دنیا با فراوانی بر سر شما ببارد، پس ای کاش امتم طلا نپوشد». احمد و بزار رحمهماالله روایت کرده‌اند و روایت‌گران احمد رحمه الله صحیح‌اند[4].

٤٨. ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: با پیامبر ﷺ در یکی از ریگستان‌های مدینه روان بودیم که کوه احد پیش روی‌مان نمایان شد، فرمود: «ای ابوذر». گفتم: در خدمتم ای فرستاده‌ی خدا. فرمود:

---

[1] بزار آن‌را (١٦١٢) روایت کرده و هیثمی در مجمع گوید: بزار آن‌را روایت کرده و اسنادش بهتر است (٤١١/١٠).

[2] متفق علیه: بخاری رحمه الله آن‌را به شماره‌ی (١٤٦٥) و مسلم رحمه الله به شماره‌ی (١٠٥٢) و هردو در زکات روایت کرده‌اند.

[3] احمد رحمه الله آن‌را به شماره‌ی (٩٣) روایت کرده و هیثمی رحمه الله در مجمع گوید: احمد رحمه الله آن‌را روایت کرده و ابویعلی رحمه الله در الکبیر که در آن لهیعه است که در باره‌اش حرف‌های وجود دارد (٣٠٥/٣).

[4] احمد رحمه الله آن‌را به شماره‌ی (٢١٣٥٣) روایت کرده و هیثمی رحمه الله در مجمع گوید: احمد و بزار و طبرانی رحمهم الله در اوسط روایت کرده و رجال احمد رحمه الله رجال صحیح‌اند (٢٦١/٥) و طبرانی رحمه الله در اوسط (٣٩٦٤) روایت کرده‌است.

«خوش ندارم که نزد من مانند این کوه احد طلا باشد، سه شب بر آن بگذرد و دیناری از آن نزد من بماند جز آنچه که برای پرداخت بدهی نگهداشته باشم، مگر اینکه در میان بندگان خدا بگویم این‌چنین و این‌چنین و این‌چنین». از راست و چپ و پشت سرش. یعنی که در میان مردم آن‌را توزیع کنم. سپس به راه افتاد و فرمود: «صاحبان ثروت بسیار در روز رستاخیز کم بضاعت اند مگر آنکه این‌چنین و این‌چنین و این‌چنین از راست و چپ و پشت سر خود صدقه بدهد و کمی از آنان چنین باشند». سپس گفت: «در جایت بمان تا برگردم». این حدیث را بخاری و مسلم رحمهماالله روایت کرده‌اند و لفظ آن از بخاری رحمه‌الله است[1]. و در لفظ مسلم رحمه‌الله آمده که گفت: نزد پیامبر ﷺ رفتم و او در سایه‌ی کعبه نشسته بود، همین‌که مرا دید فرمود: «سوگند به پروردگار کعبه که آنان زیان‌مندترین‌هایند» می‌گوید: آمده و نشستم، ولی آرام گرفته نتوانستم، برخواسته پرسیدم: ای پیامبر خدا پدر و مادرم فدایت، آنان کیستند؟ فرمود: «کسانی اند که دارایی فراوان دارند، مگر کسی‌که این‌چنین و این‌چنین و این‌چنین از پیش روی و از پشت سر و از راست و چپ صدقه بدهد و اندک‌شان چنین باشند». ابن ماجه رحمه‌الله آن‌را کوتاه آورده‌است: «صاحبان ثروت زیاد در روز رستاخیز پست‌ترین‌هایند مگر کسی‌که این‌چنین و این‌چنین بگوید و درامدش از پاکیزگی‌ها باشد»[2].

۴۹. عبدالله بن شِخِّیر رضی‌الله‌عنه گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «رفتن نزد ثروت‌مندان را کم کنید؛ زیرا شایسته این است که نعمت‌های خدای متعال را ناچیز نشمارید». حاکم رحمه‌الله آن‌را روایت کرده و گفته که صحیح الاسناد است.[3] پایان.

۵۰. عمرو بن عوف رضی‌الله‌عنه که در غزوه‌ی بدر همراه پیامبر ﷺ اشتراک ورزیده بود می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ ابوعبیده بن جراح رضی‌الله‌عنه را به بحرین فرستاد تا جزیه‌ی آنجا را بیاورد، و پیامبر ﷺ با مردمان بحرین صلح کرده و علاء حضرمی رضی‌الله‌عنه را بر آنان فرمانده گماشته بود، ابوعبیده رضی‌الله‌عنه با یک مقدار مال از بحرین برگشت، انصار از آمدن ابو عبیده رضی‌الله‌عنه آگاه شدند همه آمده و نماز بامداد را با پیامبر ﷺ خواندند، همین‌که آن‌حضرت از نماز روی گرداند، همه بر سر او

---

[1] متفق علیه: بخاری رحمه‌الله آن‌را در استقراض (۲۳۸۸) و مسلم رحمه‌الله در زکات (۹۴) روایت کرده‌است.

[2] ابن ماجه رحمه‌الله آن‌را در زهد (۴۱۳۰) روایت کرده و در زوائد آمده‌است که: اسناد آن حسن است و سوید یعنی سوید بن سعید هروی مختلف فیه می‌باشد.

[3] حاکم رحمه‌الله آن را در رقائق (۳۱۲/۴) روایت کرده و ذهبی رحمه‌الله بر تصحیح آن موافق است.

ریختند، چون پیامبر خدا ﷺ آنان را دید لبخند زد و فرمود: «به گمانم شنیدید که ابوعبیده چیزی با خود آورده‌است». گفتند: آری ای پیامبر خدا. فرمود: «پس بشتابید و هرچه خوش دارید بردارید، سوگند به خدا من از تهی‌دستی شما نمی‌ترسم، بلکه از این می‌ترسم که دنیا بر شما گشوده شود چنانچه بر مردمان پیش از شما گشوده شد، و همانگونه که آنان رقابت کردند شما به رقابت بپردازید و شما را تباه کند چنانچه آنان را تباه کرد»[1].

۵۱. عمر رضی الله عنه گوید: نزد پیامبر خدا ﷺ رفتم، او بر بوریایی دراز کشیده بود، نشستم، ایزار خود را به خود نزدیک کرد و غیر آن چیز دیگری نداشت، دیدم که بوریا بر پهلویش نقش بسته است، باز به دارایی پیامبر خدا ﷺ نگاه کردم دیدم یک مشت جو به اندازه‌ی یک پیمانه است و همچنان پوستی در گوشه‌ی غرفه بود دیدم که پوستی دباغی نشده آویزان است. می‌گوید: دیدگانم اشک‌ریز شد. پرسید: «ای پسر_ خطاب چه تو را به گریه انداخت؟» گفتم: ای پیامبر خدا، چرا گریه نکنم در حالی‌که این بوریا بر تو نقش بسته و این هم دارائی تو که غیر از آنچه می‌بینم چیز دیگری نیست؟ و آن‌جا قیصر و کسرا در میان میوه‌ها و جوی‌بارها به سر می‌برند، و تو فرستاده‌ی خدا و برگزیده‌ی او هستی و این هم خزانه‌ات! فرمود: «ای پسر خطاب آیا نمی‌خواهی آخرت از ما باشد و دنیا از آن‌ها؟»[2].

۵۲. ثوبان رضی الله عنه گوید پیامبر خدا ﷺ فرمود: «به زودی مردم یکدیگرشان را بر سر شما فرا می‌خوانند چنان‌چه که غذا خوران یکدیگر را بر کاسه‌ی خود فرا می‌خوانند». یکی پرسید: از کمی ما در آن روز چنین خواهد شد؟ فرمود: «بلکه شما در آن‌روز بسیار هستید ولیکن شما همانند خاشاک روی آب هستید که سیل آورده‌است، و حتماً خدا هیبت شما را از دل دشمنان‌تان کشیده و حتماً در دل‌های شما "وهن" را می‌اندازد». یکی پرسید: ای پیامبر خدا وهن[3] چیست؟ فرمود: «دوست داشتن دنیا و ناپسندیدن مرگ»[4]. و احادیث در نکوهش دنیا و بی‌ارزشی آن در نزد خدا بسیار زیاد است.

---

[1] متفق علیه: بخاری رحمه الله آن‌را در الجزیة (۳۱۵۸) و مسلم رحمه الله در زهد (۲۹۶۱) روایت کرده‌اند همچنان احمد رحمه الله (۱۷۲۳٤)، ترمذی رحمه الله در صفة القیامة (۲٤٦۲) و ابن ماجه رحمه الله در الفتن (٤۱۵۳) روایت کرده‌اند.

[2] مسلم رحمه الله آنرا در طلاق (۱٤۷۹) و ابن ماجه رحمه الله در زهد (٤۱۵۳) روایت کرده‌اند.

[3] وهن ضعف و سستی در عمل و کار یا در تصمیم‌گیری.

[4] احمد رحمه الله آن‌را به شماره‌ی (۲۲۳۹۷) روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند:اسنادش حسن است، هیثمی رحمه الله در مجمع گوید: احمد رحمه الله آن‌را روایت کرده و طبرانی رحمه الله در اوسط مانند آن روایت کرده ولی اسناد احمد رحمه الله بهتر است (۵٦۳/۷) و ابوداود رحمه الله در ملاحم (٤۲۹۷) روایت کرده و البانی رحمه الله آن‌را در سلسلة الصحیحة (۹۵۸) از ثوبان صحیح گفته‌است.

فصل دوم

هدف از دنیای نکوهیده در قرآن و سنت

پیش از آن‌که به پرهیزگاری مورد نظر اسلام بپردازیم، بر ماست که پیرامون هدف قرآن و سنت از دنیای نکوهیده بنویسیم.

زمانِ دنیا نکوهیده نیست:

دانشمندان سَیر و سلوک تأکید دارند که: نکوهش دنیا به زمان آن بر نمی‌گردد؛ چه زمان به گونه‌ی عام آن از روزی که خدا آن‌را آفریده تا روز رستاخیز باشد و چه زمان خاص آن برای هر کس که این همان شب و روزی است که تا روز رستاخیز به دنبال هم اند، آمد و شد و اختلاف آنان یکی از نشانه‌های خدا در هستی است، چنانچه او تعالی فرمود: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (آل‌عمران: ۱۹۰). [هرآینه در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز، خردمندان را عبرت‌هاست].

رفت و آمد شب و روز از نعمت‌های الله متعال بر انسان است:

این دو از نعمت‌های بزرگ خدا بر انسان است، چنانچه فرمود: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ (ابراهیم: ۳۳). [و خورشید و ماهِ گردنده و شب و روز را برای شما مسخر کرد].

چنانچه این دو را جانشین یکدیگر ساخته است برای کسی‌که بخواهد پند بگیرد یا بخواهد سپاسگزاری کند، ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾ (فرقان: ٦٢).

[و اوست کسی که برای هر کس که بخواهد عبرت گیرد یا بخواهد سپاسگزاری نماید، شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید].

یعنی شب جانشین روز و روز جانشین شب می‌شود، و کسی‌که کار شب خود را از دست داد در روز آن را جبران کند و کسی‌که کار روز خود را از دست داد در شب آن را جبران کند.

عمر بن عبدالعزیز رحمه‌الله گوید: به راستی که شب و روز در تو کار می‌کنند، پس تو در آنان کار کن.

برخی گذشتگان گفته‌اند: هیچ روزی پگاهش نمی‌دمد مگر اینکه فریاد می‌کند: ای فرزند

آدم! من آفریده‌ایه‌ی تازه‌ام، و بر کردارت گواه، پس از من توشه بردار که من تا روز رستاخیز بر نمی‌گردم.

روایت شده که عیسی علیه السلام فرمود: به راستی شب و روز دو گنجی هستند، بنگرید که در آن‌ها چه می‌گذارید. و می‌فرمود: کاری که پیدایش شب برای آن است را در شب و کاری که پیدایش روز برای آن است را در روز انجام دهید[۱].

مجاهد گوید: هیچ روزی نیست مگر اینکه می‌گوید: ای فرزند آدم امروز نزد تو آمدم و پس از امروز هرگز نزد تو بر نخواهم گشت، ببین که در من چه کاری میکنی. آنگاه که به پایان رسید، پیچانیده شده و بر او مهر زده می‌شود و پس از آن باز نمی‌گردد تا اینکه خدا آن‌را در روز رستاخیز می‌گشاید، و هیچ شبی نیست مگر اینکه او هم چنین گوید[۲].

یکی از گذشتگان سروده است:

به راستی که دنیا راهی به سوی بهشت و دوزخ است.

شب‌ها تجارت‌گاه انسان است و روزها بازارش[۳].

جای دنیا و داشته‌هایش نکوهیده نیست:

همچنان نکوهش به مکان دنیا بر نمی‌گردد و آن زمینی است که خدا آن‌را تا مدتی گهواره، زیستگاه، بستر، فرش، قرارگاه و بهره‌ای برای فرزندان آدم گردانیده است. چنانچه که فرمود: ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا، لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا﴾ (نوح: ۱۹-۲۰۹).

[و خدا زمین را چون فرشی برایتان بگسترد، تا بر راه‌های پهناور آن بروید].

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا﴾ (نبأ: ٦-٧). [آیا ما زمین را بستری نساختیم؟ و کوهها را میخهایی؟]. و ﴿ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴾ (بقره: ٣٦). [و قرارگاه و جای برخورداری شما تا روز قیامت در زمین باشد].

همچنان کوه‌ها، دریاها، جوی‌بارها و کان‌هائی که در زمین جا نهاده است نکوهیده نیستند

---

[۱] ابن ابی دنیا رحمه الله آن‌را در الأیام و اللیالی (۲۳) و بیهقی رحمه الله در زهد الکبیر صـ ۲۹۵ روایت کرده‌اند.

[۲] مرجع بالا (۱۰).

[۳] ابن ابی دنیا رحمه الله آن‌را در ذم دنیا (۱۰۲) و بیهقی رحمه الله در زهد الکبیر (۲۹۸)، از عامر بن عباس همدانی روایت کرده‌اند.

و آنچه از درختان و کشت‌هایی که در آن رویانده و هر آن جنبنده‌ای که در زمین پراکنده است و پرندگانی که در هوا به پرواز می‌آیند یا آبزیان و زیوراتی که در دریاهاست و چیزهای دیگر، این همه از بخشایش خدا بر بندگانش می‌باشد تا از آن بهره بگیرند و برای شان مایه‌ی پند و گواهی بر یگانگی، توانایی و بزرگی آفریدگارشان باشد، چنانچه فرموده است: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ، وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ۚ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ۗ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ (ابراهیم: ۳۲-۳٤).

[خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان باران نازل کرد و بدان باران برای روزی شما میوه‌ها رویانید و کشتي‌ها را رام شما کرد تا به فرمان او در دریا روان شوند و رودها را مسخر شما ساخت، و خورشید و ماه گردنده و شب و روز را برای شما مسخر کرد، و هر چه از او خواسته‌اید به شما ارزانی داشته است و اگر خواهید که نعمت‌هایش را شمار کنید، نتوانید، که آدمی ستم‌کار و ناسپاس است].

همه‌ی این‌ها گوهرهای دنیا و بخشایش خدا بر بندگانش می‌باشد که برای بهره‌وری آنان رام گردانید، پس چگونه می‌توان این‌ها را که بخشایش خدا بر بندگانش می‌باشد، نکوهش کرد؟!

در سوره‌ی نحل بسیاری از این چیزها آمده -که بخشی از دنیا است- مانند چهارپایان، گیاهان، خورشید و ماه و ستارگان، دریا، شیر و انگبین، همسران و فرزندان و نوادگان و دیگر نعمت‌های خدا که این‌ها را بر بندگانش ارزانی داشته است.از همین‌رو برخی یاران ﷺ آن‌را سوره‌ی نعمت‌ها نامیده بودند.

بلکه نکوهش به کردار دنیوی فرزندان آدم بر می‌گردد؛ زیرا بیشترین‌شان به گونه‌ای است که فرجام ناستوده دارند و حتی به گونه‌ای است که فرجام آن زیان آور یا بی‌بهره است، و به فرموده‌ی خدای عزّو جل: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾ (حدید: ۲۰).

[بدانید که زندگی دنیا بازیچه است و بیهودگی و آرایش و فخرفروشی و افزون‌خواهی در اموال و اولاد].

آنچه از دنیا نکوهیده نیست:

سزاوار است که انسان این را بداند: اگرچه دنیا بهره‌ی اندک و زودگذر و بهره‌ی فریبنده گفته شده، اما از آنجا که دنیا کشت‌زار آخرت می‌باشد، از ارزش بزرگی برخوردار است، پس این یگانه فرصت برای انسان است تا راه خود را بسازد و آرزوهای بزرگ خود برای جاودانگی و نیک‌بختی را براورده سازد. برای همین است که عمر انسان در دنیا خیلی گران‌بها و ارزشمند است؛ زیرا او تنها یک عمر دارد و آن هم روزهایی است که از گهواره تا گور می‌گذرند.

ستوده‌ها و نکوهیده‌های دنیا را بینایان می‌شناسند:

این بخش مهمی است که بر بسیاری‌ها پوشیده می‌ماند و بگونه‌ی بایسته ارزش آن‌را نمی‌دانند، اما این حقیقت درخشان بر اهل معرفت و بینایی پوشیده نیست. برای همین آنان ستوده‌ها و نکوهیده‌های دنیا و پسندیده‌ها و ناپسندیده‌هایش را به گونه‌ی آشکار از هم جدا کرده‌اند.

حسن رحمه‌الله گوید: دنیادوستی این نیست که چیزی را برای سرو سامان بخشیدن دنیای خود بخواهی، و پرهیزگاری هم این نیست که از حاجتی دست برداری که خودداری از آن، مانع اصلاح تو در دنیا شود. اما کسی‌که با دنیا دلچسبی داشت و برایش خوشایند بود، ترس رستاخیز از دل او می‌برایند[1].

سعید بن جبیر رحمه‌الله گوید: بهره‌ی فریبنده همان است که تو را از جستجوی آخرت باز دارد، آنچه که تو را باز نداشت، بهره‌ی فریبنده نیست، بلکه بهره‌ای است که تو را به چیزی بهتر از خودش می‌رساند[2].

یحیی پسر معاذ رازی رحمه‌الله گوید: چگونه دنیا را دوست نداشته باشم که در آن روزی من است، با آن زندگی کمایی می‌کنم، فرمانبرداری خدا را به دست می‌آرم و با آن آخرت را از خود می‌سازم.

از ابوصفوان رعینی که یکی از عارفان بود پرسیده شد: دنیایی که خدا آن را در قرآن نکوهش

---

[1] ابن ابی دنیا رحمه‌الله آن‌را در ذم دنیا (۱۶۲) روایت کرده‌است.

[2] ابونعیم بن حماد رحمه‌الله آن‌را در زوائد خود بر زهد ابن مبارک رحمه‌الله (۱۴۰) نگاشته است.

کرده کدام اســت که خردمندان از آن خودداری کنند؟ گفت: هر آنچه که از دنیا برای دنیا به دست بیاری، نکوهیده است، و هر آنچه برای آخرت به دست آوری نکوهیده نیست[۱].

حسن گوید: دنیا چه سرای خوبی برای مؤمن است؛ زیرا با کار اندک توشه‌ی بهشت خود را از آن بر می‌دارد، و چه بد سرای اسـت برای کافر و منافق؛ زیرا شـب‌های خود را به هدر داده و توشه‌اش هم او را به آتش می‌کشاند[۲].

اَیفع پسر عبدالکَلاعی گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «آنگاه که بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ درایند، خدا می‌گوید: ای بهشـتیان، چند سـال در نیا سـپری کردید؟ می‌گویند: یکی دو روز مانـدیم. می‌فرمـاید: در این یکی دو روز چه ســودای پرســودی کردید، در مهربانی، خشـنودی و بهشـت من پاینده و جاوید بمانید. سـپس از دوزخیان می‌پرسـد: چند سـال در نیا سـپری کردید؟ می‌گویند: یکی دو روز سـپری کردیم. می‌فرماید: چه سـودای زیانباری در این یکی دو روز کردید، در خشم و عذاب و آتش من پاینده و جاوید بمانید»[۳].

از پیامبر ﷺ روایت اسـت که فرمود: «چه سرای خوبی اسـت دنیا برای کسـی‌که از آن برای آخرت خود توشه برداشت تا خدای خود را خشنود سازد، و چه بد سرای است برای کسی‌که او را از آخرتش باز داشـت و در خشـنودسـازی پروردگارش کوتاهی کرد. و هرگاه که بنده بگوید: خدا دنیا را نابود کند، دنیا می‌گوید خدا کســانی را نابود کند که پروردگار خود را نافرمانی می‌کنند»[٤].

از سخنان علی رضی الله عنه در باره‌ی دنیا:

سـخن علی ﷺ را ابن ابی دنیا به سـندی ضـعیف آورده‌اسـت: علی ﷺ شـنید که کسـی دنیا را دشـنام می‌دهد، برایش گفت: این سرای راسـتی اسـت برای کسـانی‌که در آن راسـتی بکارند و

---

[۱] ابن اعرابی ﷺ آن‌را در زهد (۳۵)، ابونعیم ﷺ در حلیه (۵/۱۰) و بیهقی ﷺ در زهد الکبیر (۱۸۷) روایت کرده‌اند.

[۲] امام احمد ﷺ آن‌را در زهد (۲۸٤) روایت کرده‌است.

[۳] ابن ابی حاتم ﷺ آن‌را در التفسیر (۱٤۰٦۰)، ابونعیم ﷺ در حلیه (۱۳۲/۵) روایت کرده‌اند و حافظ ﷺ در الإصابة (۲٦۲/۱) گوید: رجال اسنادش ثقه اند مگر مرسل یا معضل است چون این درست نیست که أیفع از کدام صحابی شنیده باشد.

[٤] حاکم ﷺ آن‌را در رقائق (۳۱۲/٤) روایت کرده و آن‌را صحیح گفته‌است، ذهبی ﷺ گوید: منکر است، ابن عدی ﷺ در الکامل (۲٤۸/۳) و عقیلی ﷺ در الضعفاء (۸۹/۳) روایت کرده و گوید: عبدالجبار بن وهب مجهول و حدیث وی نامحفوظ است و این سخن از علی در باره‌ی طارق بن أشیم روایت شده‌است.

سرای رستگاری است برای کسانی‌که آن‌را بدانند، و سرای ثروت است برای کسانی‌که از آن توشه بردارند، مسجد دوستان خداست، فرودگاه وحی او و عیدگاه فرشتگانش است، تجارت‌گاه دوستان اوست که در آن مهربانی خدا را یافتند و بهشت را به دست آوردند، پس چه کسی دنیا را نکوهش می‌کند در حالی که او خود از جدائی‌اش آگاه ساخته و عیب خود را فریاد زده و نابودی خود و اهلش را بیان کرده‌است، با آفت‌هایش آفت دوزخ را و با شادمانی‌هایش شادمانی بهشت را نمایش داده‌است، گروهی در فردای پشیمانی رستاخیز آن را نکوهش کنند و اما گروه دیگر آن‌را بستایند؛ زیرا چون او برای‌شان از رویدادها سخن گفت باور کردند و چون پندشان داد پند گرفتند. پس ای فریفته‌ی دنیا و ای فریب خورده به فریبندگی‌های آن، چه وقت دنیا تو را سرگردان ساخت؟ بلکه چه وقت تو را فریب داد؟ آیا با گورهای در خاک رفته‌ی پدرانت یا با آرامگاه‌های نمناک مادرانت؟ چه بسا بیمارانی که برایش دست و پا کردی و با دستان خود پرستاری کردی و در جستجوی درمانش بودی و از طبیبان یاری می‌جستی ولی نیازت را براورده نتوانستی و به خواسته‌ات نرسیدی، او با نشان دادن سرنوشت آنان، سرنوشت فردای خودت را نشان داد، اشک‌هایت این‌ها را از تو دور کرده نند و دوستانت نیز سودی رسانیده نتوانند[1].

پس امیر المؤمنین ﷺ بیان کرده که: دنیا سر تا پا نکوهیده نیست، بلکه برای کسی‌که از آن با کردارهای نیکویش توشه برمی‌دارد درخور ستایش است، و اینکه در آن سجده‌گاه پیامبران و فرودگاه وحی است و سرای بازرگانی مؤمنان است که رحمت خدا را جستند و بهشت را بهره بردند، پس برای کسی‌که چنین ویژگی‌ها را داشته باشد بهترین سرای است. و اما آنچه که از فریبندگی و نیرنگ آن گفته شد، این‌ها با اندرزهایش فریاد می‌زند و با عبرت‌هایش پند می‌دهد، او عیب‌های خود را نمایان می‌سازد تا پرتگاه‌های تباهی و گردش حالات از تندرستی به بیماری، از جوانی به پیری، از دارایی به ناداری و از کاخ به کوخ افتادن را نشان دهد، لیکن دنیاپرستان را محبت دنیا کر و کور ساخته است که فریاد او نمی‌شنوند، چنانچه گفته شده: اگر در جهان کسی باشد که گوش بسپارد دنیا بر خود فریاد بر آورده‌است که بسیار کسانی را نابود کردم که بر عمر خود باور داشتند و گردآورده‌ی بسیاری از گردآورندگان را از هم پاشیدم[2].

---

[1] ابن ابی دنیا ﷺ آن‌را در ذم دنیا (۱٤۷) و دینوری ﷺ در المجالسة (۱۲۱۱) روایت کرده‌اند.

[2] بنگرید: جامع العلوم و الحکم (۱۸۷/۲-۱۹۵).

فصل سوم

چیزهایی که اسلام از دنیا نمی‌پسندد

دنیا دوستی و آزمندی بر آن:

اسلام برای مسلمان این را نمی‌پسندد که چنان دلبسته‌ی دنیا باشد که آن‌را هدف زندگی و دورنمای دانش خود بسازد و آن‌را جای برآوردن آرزوها و راه رسیدن به خواب‌هایش بپندارد، تنها برای آن ولع داشته و تنها برای آن بکوشد، تنها شیفته‌ی آن باشد و دوستی و دشمنی و آشتی و جنگش برای آن باشد.

حاکم رحمه‌الله از حذیفه رضی‌الله‌عنه و او از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: «کسی‌که پگاه برخیزد و بزرگ‌ترین نگرانی او دنیا باشد، نزد خدا هیچ ارزشی ندارد»[1].

و گذشته از این‌که آخرت خود را تباه کرده دنیا برایش آفتی بیش نیست، اندرونش اندوهگین، دلش درمانده، خاطرش نا آسوده، دوستانش اندک و دشمنانش بیش و آرامشش از دست رفته است.

برتری دین بر دنیا هنگام رویارویی‌آنها:

اسلام این را هم نمی‌پسندد که مسلمان چنان دلبسته‌ی دنیا شود که ادای واجبات دین و قربانی دادن هر چیز حتی زندگی در راه او برایش بی‌بها شود، هنگام رویارویی دنیا با دین و زندگی شخصی با زندگی رسالت و امت است که پارسایی راستین آفتابی شده و نیروی واقعی آشکار می‌گردد.

اینجاست که فرزندان دنیا به شاخ و برگ زندگی چسبیده و آن‌را با دندان‌های خود محکم می‌گیرند: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً ۚ وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ ۗ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ

---

[1] حاکم رحمه‌الله آن‌را در رقائق (۳۱۷) نوشته و در باره‌اش خاموش مانده و ذهبی رحمه‌الله گوید: اسحاق بن بشر یکی از راویان این حدیث معدوم است و گمان دارم این خبر موضوعی باشد.

فَتِيلًا﴾ (نساء: ٧٧).

[آیا ندیدی کسانی را که به آن‌ها گفته شد اکنون از جنگ دست بردارید و نماز بخوانید و زکات بدهید، همین‌که جنگیدن بر آنان مقرر شد، به ناگاه گروهی از آنان از مردم چنان ترسیدند که از خدا می‌ترسدند؟ یا ترسی بیشتر از آن. و گفتند: ای پروردگار ما، چرا جنگ را بر ما واجب کرده‌ای و ما را مهلت نمی‌دهی تا به مرگ خود -که نزدیک است- بمیریم؟ بگو: متاع این‌جهانی اندک است و آخرت از آن پرهیزگاران است و به شما حتی به قدر رشته‌ی میان هسته خرما ستم نمی‌شود].

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ ۚ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ ۚ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ (توبه:٣٨). [ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: «در راه خدا بسیج شوید» کندی به خرج می‌دهید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید؟ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست].

چنانچه قرآن کریم آنانی را نکوهش کرده که دین‌شان را به دنیا فروختند و زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند و این کارشان آنان را اندکی هم از خدا بی‌نیاز نساخت. طوری‌که فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۙ أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (بقره: ١٧٤).

[آنان که کتابی را که خدا نازل کرده‌است پنهان می‌دارند، تا با آن بهای اندکی بستانند، شکم‌های خود را جز از آتش انباشته نمی‌سازند و خدا در روز قیامت با آنها سخن نگوید و پاکشان نسازد و بهره آنها عذابی دردآور است].

پارسایی و توانایی راستین هنگامی است که انسان زندگی خود را در راه ایمان خود ناچیز بداند، ویژگی‌ای که یاران گرامی از آن برخوردار بودند، تاجایی‌که یکی از آنان هنگام رویارویی با دشمنی که تعدادشان زیاد و از آمادگی بیشتری برخوردار بودند، هیچ باک نداشت که او بر مرگ چیره می‌شود یا مرگ بر او.

حقیقت ناتوانی امت و خواست‌گاه‌های آن:

پیامبر ﷺ حقیقت ناتوانی امت و خواستگاه‌های عمیق آن‌را برای ما روشن ساخته است که نه از کمی تعداد است و نه از نبود تجهیزات، بلکه آن چیز دیگری است که پیامبر ﷺ یادآور شده

است: «دوستی دنیا و ترس از مرگ»[۱].

ارزیابی مردم بر پایه‌ی دنیا:

اسلام این را هم نمی پسندد که دنیا پایه‌ی ارزیابی مردم و معیار برتری در میان آنان باشد، به هر انداز که از دنیا بیندوزند کفه‌ی ترازوی شان سنگین شود و ارزش آنان در بازارها بلند رود و مردم با بیم و امید در برابرشان گردن خم می‌کنند. خواسته‌ی اسلام این است که ارزش انسان با دانش سودمند، ایمان راستین، اخلاق فرهیخته و کردار نیکو باشد: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (زمر: ۹). [بگو: آیا آنهایی که می‌دانند با آنهایی که نمی‌دانند برابرند؟ تنها خردمندان پند می‌پذیرند].

﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ۚ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (مجادله: ۱۱).

[خدا آنهایی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که دانش یافته‌اند به درجاتی برافرازد، و خدا به کارهایی که می‌کنید آگاه است].

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات: ۱۳) و [هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست. خدا دانا و آگاه است].

و «هیچ عربی بر عجمی برتری ندارد مگر با تقوا»[۲]

تغییر معیارها و دگرگونی ارزش‌ها:

زمانی که مردم دلبسته‌ی دنیا شدند، معیارها را تغییر دادند، چنانچه در داستان قارون می‌بینیم: ﴿فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ ۖ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ (قصص: ۷۹). [آراسته به زیورهای خود به میان مردمش آمد، آنان که خواستار زندگی دنیوی بودند گفتند: ای کاش آنچه به قارون داده شده ما را نیز می‌بود، واقعا او دارای بهره‌ی بزرگی است].

---

[۱] تخریج آن در صفحه‌ی ۱۶۵ ذکر شده‌است.

[۲] احمد ﷺ آن‌را به شماره‌ی (۲۳۴۸۹) روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش صحیح است و هیثمی ﷺ در مجمع گوید: احمد ﷺ آن‌را از کسی روایت کرده که خطبه‌ی پیامبر ﷺ را شنیده است و رجال آن رجال ثقه هستند (۵۸۶/۳).

و در این فرموده‌ی پروردگار می‌بینیم: ﴿فَلَا تُعْجِبْکَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾ (توبه: ٥٩).

[دارایی و فرزندانشان تو را به اعجاب نیفکند، جز این نیست که خدا می‌خواهد به آنها در این دنیا عذابشان کند].

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَرِزْقُ رَبِّکَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ (طه: ١٣١). [و زنهار به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم، دیدگان خود مدوز، و روزیِ پروردگار تو بهتر و پایدارتر است].

﴿لَا يَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ،مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ ۚ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾ (آل عمران: ١٩٦-١٩٧). [جولان کافران در شهرها تو را نفریبد، این برخورداری اندکی است پس از آن جایگاهشان جهنم است و جهنم بد آرامگاهی است].

﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا﴾ (کهف: ٣٢)).

[برایشان داستان دو مرد را بیان کن که به یکی دو باغ انگور داده بودیم و بر گرد آن‌ها نخل‌ها و در میان‌شان کشتزار کرده بودیم].

در حدیث صحیح می‌بینیم: «این بهتر از آن یکی است اگر چه روی زمین پر از کسانی چون او باشد»[1] این معیار مردم نزد محمد ﷺ فرستاده‌ی خدا بود، معیار کسی‌که مردم را بر پایه‌ی دل‌داشته‌های‌شان از معنی بلند زندگی می‌سنجید، نه بر پایه‌ی پیکرها و جلوه‌های زندگی دنیا، «بسا ژولیده مویان غبارآلود و رانده شده از دروازه‌ها هستند که اگر به خدا سوگند بخورند حتماً سوگندشان را برآورده می‌سازد»[2].

میان دنیا پرستی و خدا پرستی:

پیامبر گرامی ﷺ دو گروه را برای ما معرفی می‌کند، یکی: بنده‌ی دنیا و خودنمایی. و دوم:

---

[1] تخریج آن درصفحه‌ی ٩٣ گذشت.

[2] تخریج آن در صفحه‌ی ٩٤ گذشت.

بنده‌ی خدای یگانه، همانند یک سپاهی هرکجا به کار گماشته شد کار می‌کند چه گمنام و چه آشکار.

«تباه شود بنده‌ی دینار و درهم و بنده‌ی گلیم سیاه، تباه و برباد شود و هرگاه خاری به پایش خلید خار از پایش کشیده نشود، خوشی‌ها بهره‌ی بنده‌ای باد که افسار اسب خود را گرفته و با موهای ژولیده و پاهای خاک آلودش در راه خدا براید، اگر در صف مقدم جبهه به نگهبانی گماشته شود نگهبانی کند و اگر در پشت جبهه قرار گیرد آنجا کار کند، (او در چشم مردم جایگاهی ندارد، طوری که) اگر اجازه بخواهد برایش اجازه داده نشود و هرگاه سفارش کند پذیرفته نشود»[۱].

کردارهای آخرت را ابزار درامد دنیا ساختن:

اسلام همچنان برای مسلمان نمی‌پسندد که کردارهای آخرت مانند دانش دینی، یا هجرت و جهاد برای دین را وسیله‌ی کسب دنیا از قبیل دارائی و جایگاه و پایگاه در دل مردم بسازد؛ زیرا که این تحریف حقایق و تغییر اوضاع است، الله متعال دنیا را ابزار آخرت ساخته است، پس چگونه هدف را وسیله و وسیله را هدف بسازیم؟!

«به راستی که پذیرش اعمال به نیت‌ها است و برای هرکس چیزی می‌رسد که نیت آن‌را داشته است»[۲].

ابوهریره ﷺ گوید از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «به راستی نخستین کسانی‌که در روز رستاخیز در باره‌اش داوری می‌شود کسی است که شهید شده است، او آورده می‌شود، نعمت‌هایش را خدا برایش بر می‌شمارد و او هم می‌شناسد. می‌فرماید: پس با این نعمت‌هایم چه کردی؟ می‌گوید: در راه تو جنگیدم تا شهید شدم. می‌فرماید: دروغ گفتی، بلکه برای این جنگیدی که گفته شود: او دلاور است؛ و این هم برایت گفته شد. سپس دستور داده می‌شود و بر رویش کشیده و در آتش انداخته می‌شود...»[۳].

---

[۱] تخریج آن در صفحه‌ی ۸۹ گذشت.

[۲] تخریج آن در صفحه‌ی ۱۴۹ می‌آید.

[۳] مسلم آن‌را در الإمارة (۱۹۰۵) و احمد ﷺ (۸۲۷۷) روایت کرده و نسائی در الجهاد (۳۱۳۷) از ابوهریره روایت کرده‌است.

کعب پسر مالک ﷺ گوید از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «کسی برای این دانش اندوزد که دانشمندان را به چالش بکشد یا با نابخردان ستیزه‌جویی کند یا با آن روی مردم را به خود جلب کند، خدا او را در آتش می‌افگند.»[۱]

[۱] ترمذی آن‌را در العلم (۲٦٥٤) رویت کرده و گوید: حدیث غریب است، اسحاق بن یحیی بن طلحه نزد آنان اینگونه قوی نیست، حنظه پیش از این در باره‌اش سخن گفته‌است، طبرانی در المعجم (۱۰۰/۱۹) روایت کرده و البانی ﷺ آن‌را در صحیح الجامع خود (٦۳۸۳) از کعب بن مالک حسن گفته‌است.

فصل چهارم

تعریف پارسایی نزد علمای سلوک

توجه علمای سلوک به پارسایی:

دانشمندان سلوک و تربیت ایمانی به پارسایی و حقیقت و نتایج آن، بیشتر از چیزهای دیگر پرداخته‌اند؛ زیرا که آن‌را یکی از منازل سَیر و یکی از ایستگاه‌های مهم در راه رسیدن به خدا می‌دانند. چنانچه آن‌را از زاویه‌ی دیگری دیده‌اند و آن اینکه گاهی آن‌را عنوان راه برگزیدهٔ خود دانسته و آن‌را یگانه راه رسیدن به خشنودی پروردگار پنداشته‌اند و هرگاه از پارسایی سخن می‌گویند، گویا از تقوی، اصلاح، استقامت و مانند این‌ها سخن می‌گویند.

از همین‌رو بزرگان ما رضی الله عنهم زیر نام زهد کتاب‌ها نگاشته‌اند، مانند: زهد از امام ابن مبارک رحمه الله، از امام احمد رحمه الله و غیر این‌ها که پیش‌تر یاد شد.

اختلاف در تعریف پارسایی و تعیین مفهوم آن:

در تعریف پارسایی و تعیین مفهوم دقیق آن یا به گفته‌ی دانشمندان منطق در جامع و مانع بودن آن اختلاف زیادی کرده‌اند که بیشترین این اختلافات را علما اختلاف انواع گفته‌اند نه اختلاف تضاد و تناقض.

پس هر کدام‌شان به یکی از معانی مهم پارسایی مهر ورزیده و بیش‌تر از دیگر مربیان و مرشدان به آن تمرکز کرده‌اند که البته این میان انسان‌ها طبیعی است.

گاهی یکی‌شان از حالت خود در آن وقت و آنچه که درک می‌کند و در آن به سر می‌برد سخن گفته‌است. یعنی از تجربه‌ی ویژه‌ی روحی خود تعبیر کرده‌است.

علمای سلوک عبارات متعددی را در باره‌ی پارسایی به کار بردند و اختلافات زیادی کرده‌اند تا جایی که گاهی برخی از پژوهش‌گران را در حیرت می‌اندازد؛ ولی حقیقت این است که آنان نمی‌خواستند آن‌را تعریف منطقی جامع و مانع کنند، بلکه چنانچه گفتیم هر یکی تجربه‌ی ویژه‌ی خود را تعبیر کرده‌است، گاهی از حقیقت آن، گاهی از انگیزه‌ی آن، گاهی از پیامدهای آن و گاهی هم از رابطه‌ی آن.

در اینجا برخی از این تعریفات را می‌آوریم که برداشت مجموعی آن این است: پارسایی مورد

نظر این مردم که از آن سخن گفته و بدان فرا می‌خوانند چیست؟ و همه‌ی این‌ها بیشتر در باره ریشه‌های پرهیزگاری سخن گفته‌اند که از مجموع آن حقیقت ایمانی دل‌خواه ساخته می‌شود.

پرهیزگاری در دنیا از کردار سه‌گانه‌ی دل‌ها به میان می‌آید:

از میان تعریف‌ها: چیزی است که یونس بن میسره یا ابومسلم خولانی گفته‌است: پارسایی در دنیا به حرام گردانیدن حلال و هدر دادن دارایی نیست، بلکه پارسایی در دنیا این است که: به دست داشته‌ات باورمندتر از دست داشته‌ی خدا نباشی، و در هنگام مصیبت و هنگامی که اندوهی برایت نرسیده حالت یکسان باشد، و اینکه نکوهش کنندگان و ستایش کنندگانت را در برابر حق یکسان بدانی[1]. (اگرچه این معنی به گونه‌ی مرفوع روایت شده که درست نیست).

این تعریفی است گران‌بها؛ زیرا پنداری را نمی‌پذیرد که پارسایی را در دوری از همه‌ی دنیا بداند یا در دست برداشتن از دارایی که خدا آن‌را سبب پایداری مردم گردانیده است. و آنچه که پیامبر مهربان ﷺ فرموده است: «چه خوب است دارایی خوب برای شخص نیکو»[2]. و این گمان را نمی‌پذیرد که پارسایی دست برداشتن از روزی پاکیزه است چنانچه که ترسایان ازدواج و خوردن پاکیزه‌ها و آراستن با کالاها و مانند این‌ها را حرام می‌دانند.

شرح ابن رجب رحمه‌الله از این تعریف:

علامه ابن رجب رحمه‌الله در شرح این اثر گفته‌است: پارسایی را در سه چیز تفسیر کرده که همه‌اش از اعمال دل‌هاست، نه از اعضا؛ برای همین ابوسلیمان گوید: به پارسایی هیچ کسی گواهی نده؛ زیراپارسایی در دل است.

باورمندی به آنچه که نزد خداست:

یک: اینکه بنده به دست داشته‌اش باورمندتر از دست داشته‌ی خدا نباشد که این، برخواسته

---

[1] ابن اعرابی رحمه‌الله آن‌را در زهد (٦)، بیهقی رحمه‌الله در الشعب باب زهد (١٠٧٧٤) از یونس بن میسره و احمد رحمه‌الله در زهد (١٨) از ابو مسلم خولانی روایت کرده‌اند.

[2] احمد رحمه‌الله آن‌را به شماره‌ی (١٧٧٦٣) روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش صحیح به شرط مسلم است، ابن حبان رحمه‌الله در زکات (٣٢١٠) روایت کرده و ارناؤوط گوید: اسنادش قوی به شرط مسلم است، بخاری در ادب المفرد کتاب حسن الخلق (٢٩٩) و بیهقی رحمه‌الله در الشعب باب التوکل بالله (١٢٤٨) روایت کرده و البانی رحمه‌الله آن‌را در مشکاة المصابیح (٣٧٥٦) از عمرو بن عاص صحیح گفته‌است.

از درستی و نیرومندی باور است؛ چون خدا روزی بندگانش را به دوش گرفته و از آن سرپرستی کرده‌اســت، چنانچه فرمود: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ (هود: ٦). [و هیچ جنبنده در زمین نیســت جز آنکه روزیش بر خداســت]، ﴿وَفِي السَّــمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ (ذاریات: ۲۲) [و روزی شـما و آنچه وعده داده شـده‌اید در آسـمان اسـت] و ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ﴾ (عنکبوت: ۱۷) [پس روزی را پیش خدا بجویید و او را بپرستید].

حسن گوید: این از ناتوانی باور تو است که به دست داشته‌ات باورمندتر از دست داشته‌ی الله متعال باشی[۱].

از ابن مســعود رضی الله عنه نقل اســت که فرمود: امیدوارترین حالت برای روزی را هنگامی دارم که بگویند: در خانه هیچ آرد نیست.

مسرـوق گوید: نیکوترین گمان را هنگامی دارم که کارگزارم بگوید: در خانه نه یک سـیر آرد است و نه یک درهم[۲].

امام احمد رحمه الله گوید: خوش‌ترین روزهای زندگی‌ام روزی اسـت که پگاه برخیزم و هیچ چیزی نداشته باشم[۳].

ابوحازم زاهد را گفتند: دارایی تو چیست؟ گفت: دو دارایی دارم که با آن دو از تهی‌دسـتیی نمی‌ترسم: باور به خدا و نا امیدی از دست‌داشته‌های مردم[٤].

از او پرسـیدند: از تهی‌دسـتی نمی‌ترسـی؟ گفت: چگونه از تهی‌دسـتی بترسـم در حالی‌که آنچه در آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن دو و آنچه در زیر زمین است از مولای من است؟![٥].

فضیل بن عیاض رحمه الله گوید: اصل پارسایی خشنود بودن از خدای متعال است[٦]. و گفته‌است:

---

[۱] ابن ابی دنیا آن‌را در الیقین (٣٤) روایت کرده‌است.

[۲] ابن ابی شیبه رحمه الله آن‌را در زهد (٣٦٠١٨) روایت کرده و در زهد از هناد رحمه الله (٥٩٢) و حلیة الأولیاء (١٦٢/١) روایت شده‌است.

[۳] صفة الصفوة (٣٤٥/٢) را بنگرید.

[٤] دینوری رحمه الله آن‌را در المجالسة (٩٦٣) و ابن عساکر رحمه الله در تاریخ دمشق (٥٦/٢٢) روایت کرده‌اند.

[٥] دینوری رحمه الله آن‌را در المجالسة (٢٧٤٣) و ابن عساکر رحمه الله در تاریخ دمشق (٢٩/٢٢) مانند او روایت کرده‌است.

[٦] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ دمشق (٣٩٩/٤٨) روایت کرده‌است.

پارسایی همان قناعت است که آن‌را بی‌نیازی گویند[۱].

هر که به یقین کامل برسد، در همه کارهایش به خدا باور داشته و از برنامه‌های که خدا برای او دارد خشنود شود و از بیم وامید وابسته به بندگان ببرد و این‌ها او را از رفتن در پی دنیا و انگیزه‌های ناپسند باز دارد، هر که چنین باشد او پارسای راستین در دنیا و از بی‌نیازترین مردمان است، اگرچه از دنیا چیزی نداشته باشد چنانچه عمار گوید: برای پند گرفتن، مرگ، برای یقین، بی‌نیازی و برای مصروفیت خداپرستی کافی است[۲].

ابن مسعود رضی الله عنه گوید: یقین آن است که: مردم را با خشم خدا خشنود نگردانی، و بر روزی خدا کسی را نستایی، و بر آنچه خدا برایت نداده کسی را سرزنش نکنی؛ زیرا روزی را نه آزمندی آزمندان آورده می‌تواند و نه بدبینی بدبینان دور می‌سازد، بلکه خدای فرهیخته با عدل و دانش و حکمت خود آرامش و شادمانی را در یقین و خشنودی و نگرانی و اندوه را در تردید و نافرمانی گذاشته است[۳].

شیفتگی برای پاداش خدا:

دوم: هرگاه یکی از اندوه‌های دنیا برای بنده برسد مانند: از دست دادن دارایی، فرزند یا غیر این‌ها، شیفتگی او برای دریافت پاداش از رفته‌ی دنیایش بیشتر از ماندن آن نزدش باشد، که این نیز از یقین کامل بر می‌خیزد.

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که: پیامبر صلی الله علیه وسلم در دعایش می‌گفت: «بار خدایا برای ما از ترس خودت به اندازه‌ی نصیب فرما که میان ما و نافرمانی‌ات مانع شود و از فرمان برداری‌ات به اندازه‌ای که ما را به بهشتت برساند و از یقین به اندازه‌ای که ناگواری‌های دنیا را بر ما آسان گرداند»[۴]. این از نشانه‌های دل بریدن از دنیا و گرایش اندک به آن می‌باشد، چنانچه علی

رضی الله عنه

[۱] ابن ابی دنیا رحمه الله آن‌را در ذم الدنیا (۲۹۱) روایت کرده‌است.

[۲] احمد رحمه الله آن‌را در زهد (۱۷٦) و ابن ابی دنیا رحمه الله در الیقین (۳۱) روایت کرده‌اند و البانی رحمه الله اسنادش را در الضعیفة (۵۰۲) صحیح گفته‌است.

[۳] هناد رحمه الله آن‌را در زهد (۵۳۵)، ابن ابی دنیا رحمه الله در الیقین (۳۲) و ابن عساکر رحمه الله در تاریخ دمشق (۱۷۵/۳۳) روایت کرده‌اند.

[۴] بخشی از حدیثی است که آن‌را ترمذی رحمه الله در دعوات (۳۵۰۲) روایت کرده و گفته که: حسن و غریب است، نسائی رحمه الله در

گوید: کسی‌که در دنیا پارسا شد، سختی‌ها برایش آسان شود[۱].

یکسان بودن ستایش و نکوهش در برابر حق:

سوم: اینکه هنگام گفتن حق، برای انسان ستایش‌گر و نکوهش‌گر یکسان باشد و این هم از نشانه‌های دل بریدن از دنیا و ناچیز شمردن آن و گرایش اندک با آن می‌باشد؛ زیرا کسی‌که دنیا برایش بزرگ باشد، دوست دار ستایش و بدبین نکوهش است، و چه بسا این کار او را از ترس نکوهش، از گفتن خیلی از سخنان حق باز دارد و به امید ستودن، بر کردن بسیاری از ناروایی‌ها وادارد، اما کسی‌که در گفتن حق ستایش‌گر و نکوهش‌گر برایش یکسان باشد، نشان می‌دهد که جایگاه بندگان از دلش افتاده است و سرشار از دوستی حق و خشنودی مولای خود است، چنانچه ابن مسعود رضی الله عنه گوید: یقین آن است که مردم را با خشم خدا خشنود نگردانی. خداوند مجاهدانی را ستوده است که در راه خدا می‌رزمند و از سرزنش سرزنش کنندگان هراس ندارند[۲].

به داشته‌ات مناز و از رفته‌ات مرنج:

امام ابن مبارک رحمه الله در تعریف پارسا گفته: آن کسی است که نه با یافتن دنیا شادمان شود و نه با از دست دادنش اندوهگین[۳].

وهیب مکی گوید: دل بریدن از دنیا این است که بر رفته‌اش اندوهگین نشوی و بر یافته‌اش شادمان[۴]. این فرموده‌ی پروردگار هم همین را می‌رساند: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا

الکبری کتاب عمل الیوم و اللیلة (۱۰۱۶۲) و حاکم رحمه الله در الدعاء (۵۲۸/۱) روایت کرده و آنرا صحیح گفته‌است و ذهبی رحمه الله با وی موافقت دارد، البانی رحمه الله آن‌را در دومین پژوهش خود در مشکاة المصابیح (۲۴۹۲) حسن شمرده است.

[۱] ابن ابی دنیا رحمه الله آن‌را در ذم الدنیا (۲۰۴) و بیهقی رحمه الله در الشعب باب زهد (۱۰۶۲۳) روایت کرده‌اند.

[۲] به این فرموده‌ی خداوند اشاره دارد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرکدام شما که از دینش بازگردد چه باک؛ زودا که خدا مردمی را بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند. در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش؛ در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌هراسند. این فضل خداست که به هر کس که خواهد ارزانی دارد، و خداوند بخشاینده و داناست» مائده: ٥٤. و جامع العلوم و الحکم از ابن رجب حنبلی رحمه الله با پژوهش ارناؤط (۱۸۰/۲-۱۸۳) چاپ الرسالة بیروت را بنگرید.

[۳] چنانچه که در پیشگفتارش در ترتیب المدارک قاضی عیاض رحمه الله (۴۰/۳) آمده‌است .

[۴] ابن اعرابی رحمه الله آن‌را در زهد (۷) و ابونعیم رحمه الله در حلیه (۱۴۰/۸) روایت کرده‌اند.

بِمَا آتَاكُمْ﴾ (حدید: ۲۳).

[تا بر آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید].

کوتاه کردن آرزوهای دنیا:

سفیان ثوری رحمه الله گوید: پارسایی در دنیا: کوتاه کردن آرزوهاست، نه خوردنی‌های سخت و پوشیدنی‌های درشت[۱]. و گوید: از دعاهای آنان این بود: بار خدایا! ما را در دنیا پارسا بگردان و از آن بر ما بگستران و آن‌را از ما مگیر تا ما را دلبسته‌ی خود نسازد[۲]. از احمد بن حنبل رحمه الله هم آمده که: پارسایی در دنیا کوتاه کردن آرزوهاست[۳] و باری دیگر گفته‌است: کوتاه کردن آرزوها و نا امیدی از دست‌داشته‌ی مردم[٤،٥].

فروتنی در برابر مردم:

نزد حسن بصری رحمه الله از پارسایی یاد شد، برخی گفتند: خودداری از پوشیدنی‌های نازک. دیگری گفت: خودداری از خوراکی‌هاست، دیگری هم چیزی گفت. سپس حسن گفت: هیچ‌یک تان درست نگفتید، پارسا کسی است که هرگاه کسی را دید بگوید این بهتر از من است[٦].

ابوسعید بن اعرابی رحمه الله گوید: این در فروتنی و زدودن مقام شامل است. ابن رجب رحمه الله گوید: این سخن به این بر می‌گردد که پارسا به ستایش و بزرگداشت خود هیچ دلچسبی ندارد و برای همین گویند: پارسایی در ریاست دشوارتر از پارسایی در سیم و زر است، و هر که دنیادوستی

---

[۱] ابن وکیع رحمه الله آن‌را در زهد (٤)، ابن ابی دنیا رحمه الله در قصر الأمل (۳۲) و ابن اعرابی رحمه الله در زهد (۸) روایت کرده‌اند.

[۲] ابن ابی دنیا رحمه الله آن‌را در ذم الدنیا (۱۷۲) روایت کرده‌است.

[۳] ابن قیم رحمه الله آن‌را در مدارج السالکین (۱۱/۲) روایت کرده‌است.

[٤] طبقات الحنابلة (۳۹/۱).

[٥] جامع العلوم و الحکم (۱۸٤/۲).

[٦] ابن اعرابی رحمه الله آن‌را در زهد (۲) و بیهقی رحمه الله در الشعب باب حسن الخلق (۸۲٤۹) روایت کرده‌اند.

و برتری به واسطه‌ی آن بر مردم را از دلش بیرون کرد، او پارسای راستین است[۱].

شکیبایی بر حرام و سپاس‌گزاری بر حلال:

سفیان بن عیینه گوید: از زهری پرسیده شده که پارسایی چیست؟ (شاید هم: پارسا کیست؟) گفت: کسی‌که حرام کاسه‌ی صبرش را لبریز کرده نتواند و حلال بر سپاس‌گزاری‌اش چیره نشود[۲]. ابن اعرابی گوید: معنایش شکیبایی بر حرام و سپاسگزاری بر حلال است.

سپاس‌گزاری در آسایش و شکیبایی در آزمایش:

علی بن مدینی گوید: از سفیان بن عیینه پرسیده شد: پارسایی چیست؟ گفت: سپاس‌گزاری در هنگام آسایش و بردباری در هنگام آزمایش، هرکه چنین باشد او پارسا است. از سفیان پرسیده شد: سپاسگزاری چیست؟ گفت: اینکه از آنچه خدا بازداشته است، خودداری کنی[۳]. (گویا گفته‌است: استعمال نعمت در فرمان‌برداری نه در نافرمانی، و بازدهی‌اش: خودداری از چیزهایی است که خدا از آن باز داشته است).

ابن اعرابی رحمه‌الله به سند خود از احمد بن ابی حواری رحمه‌الله روایت کرده که گفت: از سفیان بن عیینه رحمه‌الله پرسیدم: پارسایی در دنیا چیست؟ گفت: کسی‌که هرگاه برایش نعمت داده شد سپاس گوید و هرگاه آزموده شد بردباری کند. گفتم: ای ابومحمد هرگاه نعمتی برایش داده شد سپاس گوید و هرگاه آزموده شد شکیبایی کند اینکه سرشار از نعمت است، این یعنی چه؟ مرا به دستش زد و گفت: کسی‌که نعمت‌ها او را از سپاسگزاری و آفت‌ها از بردباری باز ندارد، او پارساست![۴].

پارسایی فرض، فضل و سلامت:

ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله گوید: پارسایی سه گونه است: پارسایی فرض، پارسایی فضل و پارسایی سلامت. پارسایی فرض: پارسایی در حرام است، پارسایی فضل: پارسایی در حلال است و

---

[۱] جامع العلوم و الحکم (۱۸۳/۲) چاپ رسالت را بنگرید.

[۲] ابن اعرابی رحمه‌الله آن‌را در زهد (٤و٥) و بیهقی رحمه‌الله در الشعب باب تعدید نعم الله (٤٥٥٣) روایت کرده‌اند.

[۳] ابن اعرابی رحمه‌الله آن‌را در زهد (۱۳) و بیهقی رحمه‌الله در الشعب باب تعدید نعم الله (٤٤٣٨) روایت کرده‌اند.

[٤] ابن اعرابی رحمه‌الله آنرا در زهد (٤) و ابونعیم رحمه‌الله در حلیه (۲۷۳/۷) روایت کرده‌است.

پارسایی سلامت: پارسایی در چیزهای شبهه برانگیز است[1].

دل بریدن از مردم و از نفس:

فضیل بن عیاض رحمه الله گوید: نشانه‌ی پارسایی در دنیا: چشم برداشتن از مردم است.

بشر بن حارث حافی رحمه الله گوید: دنیادوستی: دل‌بسته‌ی دیدار مردم بودن است و پارسایی دل بریدن از دیدار آنان.

معنایش این که: دل بریدن از مقام و زبان‌زد مردم شدن و کردار در خاموشی است.

ابوسلیمان دارانی گوید: در تعریف پارسایی با ما اختلاف کردند، برخی گفتند: پرهیز از دیدار مردم. برخی گفتند: دست برداشتن از شهوت‌ها. ابوسلیمان گوید: سخنان ایشان با یکدیگر نزدیک است. ابن اعرابی افزوده است: هرکه از دیدار مردم دست برداشت او حتماً از شهوات دست بر می‌دارد.

نزدیک‌تر با آن سخن ابوعمار قسملی است: دنیا همان نفس است[2]. و ابن اعرابی بر آن افزوده که گویا او گفته‌است: دل بریدن از دنیا به معنی دل بریدن از نفس یعنی از شهوت‌ها و دوست داشتنی‌های آن است، آنگاه که او را از خدا به خود سرگرم سازد.

اسلام دین اجتماعی است:

دوست دارم اینجا چیزی را روشن سازم که بر بسیاری‌ها پوشیده است و آن اینکه: منظور از پرهیز از مردم و از دیدار آنان، گوشه‌گیری از آنان و تنهاگزینی نیست، چنانچه که ترسایان در مسحیت می‌کنند. زیرا اسلام دین اجتماعی است، مسلمان را تربیه می‌کند تا در میان مردم زندگی و کار کند، از همین‌رو نماز جماعت روا شد و آن‌را بیست و هفت درجه بهتر از نماز تنهایی دانست، برای مسلمان یاد داد که اگرچه به تنهایی نماز می‌خواند به صیغه‌ی جمع، چنین بگوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ،اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (فاتحه:٥-٦). [تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم، ما را به راه راست رهنمایی کن]. زیرا او همیشه جماعت را در دل خود دارد.

---

[1] ابن اعرابی رحمه الله آن‌را در زهد (۱۲) و ابونعیم رحمه الله در حلیه (۱۳۷/۱۰) روایت کرده‌اند.

[2] ابن اعرابی رحمه الله این آثار را در زهد (۲۰،۲۱،۲۲ و ۲۳) روایت کرده‌است.

قرآن همیشه جماعت را با احکام و دستوراتش نشانه می‌گیرد و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (بقره: ۱۰٤). [ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید]، و نگفته: (ای مؤمن)؛ زیرا انجام دادن تکالیف، مسؤولیت جماعت یا همه‌ی امت مسلمان است.

به راستی که خدا فرستادگان و پیامبرانش را گماشت تا با مردم سخن بگویند و آنان‌را به راه راست فرا خوانند و چیزهایی را که نمی‌دانند یاد بدهند. همانگونه جانشینان پیامبران و پیروان‌شان‌را انگیزه داد تا از آنان پیروی کنند و با مردم بیامیزند تا نادانان‌شان‌را تعلیم دهند و ناآگاه‌شان را آگاه کنند، و سرگردان‌شان‌را راه بنمایند که در این راه حتماً آزارهایی برای آنان می‌رسد، اما این امر، در مسیر وظایف آنان طبیعی است و در این رنج‌ها برای آنان در نزد خدا پاداش است. در حدیث صحیح آمده‌است: «مؤمنی که با مردم می‌آمیزد و بر آزارهای شان شکیبایی می‌کند، بهتر از کسی است که با مردم نمی‌آمیزد و بر آزارهای شان شکیبایی نمی‌کند»[1].

کار برای پیروزی اسلام:

این هویداست که کار برای پیروزی اسلام، گسترش دعوت، برافراشتن کلمه‌ی توحید، پایداری شریعت، بیداری امت، ایستادگی در برابر دشمنان، پاسداری کیان، درست سازی فهم، نوسازی ایمان و پایداری در برابر جریان‌های ویرانگری که می‌خواهد آنرا ریشه کن سازد یا دست کم سیمای آن‌را هراسناک یا نازیبا نشان دهد؛ این همه چیزهایی است که دست یافتن به آن و براورده شدن اهدافش ناممکن است، جز با کار جمعی که بر پایه‌ی این فرموده‌ی خدا استوار باشد: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ﴾ (مائده: ۲) [و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید]، ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳) [و همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید] و ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ (عصر: ۳) [و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند]. و فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «دست خدا با جماعت است»[2]، «مؤمن برای مؤمن همانند ساختمان است برخی برخی دیگرش را استوار

---

[1] احمد رحمه‌الله آن‌را به شماره‌ی (۵۰۲۲) روایت کرده و تخرج کنندگانش گویند: اسنادش صحیح و رجالش ثقه و از رجال شیخین می‌باشند، ترمذی رحمه‌الله در صفة القيامة (۲۵۰۷)، ابن ماجه رحمه‌الله در فتن (٤۰۳۲) و بیهقی رحمه‌الله در آداب القاضی (۱۹۹٦۱) روایت کرده‌اند و البانی رحمه‌الله آن‌را در السلسلة الصحيحة (۹۳۹) از ابن عمر رضی‌الله‌عنهما صحیح گفته‌است.

[2] ترمذی رحمه‌الله آن‌را در فتن (۲۱٦٦) روایت کرده و گفته: غریب است و البانی رحمه‌الله آن‌را از ابن عباس رضی‌الله‌عنهما صحیح گفته‌است.

می‌دارد»[۱]. و این فرموده‌اش که: «اهریمن با یکی است و از دو نفر دورتر است»[۲]، «به راستی گرگ گوسفند جدا شده از رمه را می‌خورد»[۳]، «مؤمن آینه‌ی مؤمن است»[٤]، افزون بر احادیثی در دوستی، دیدار و همنشینی برای خدا که برخی از این‌ها آن در احادیث صحیح و متفق علیه نیز هست.

هدف از دل بریدن از مردم:

در این‌جا هدف از دل‌بریدن از مردم: دل بریدن از داشتن مقام، زبان‌زد مردم شدن و ستایش و توصیف در میان آنان است. و این منزل شایسته‌تر از دل بریدن از دارایی بوده و دشوارتر بر نفس است. برای همین، سِرِّی سَقطی که از جای‌گاه شناخته شده‌ای برخوردار است گوید: در راستای پارسایی هرچه را که تلاش کردم به آن رسیدم، جز دلبریدن از دست داشته‌ی مردم که نه به آن رسیده توانستم و نه هم توانش را دارم[٥].

پرهیزگاری نخستین گام پارسایی است:

از سخنان ابوسلیمان است که: قناعت در برابر رضایت مانند پرهیزگاری در برابر پارسایی است. فرموده: پس این یعنی قناعت اول رضایت است و پرهیزگاری آغاز پارسایی[٦].

---

[۱] متفق علیه: بخاری ﷺ آن‌را در مظالم (٢٤٤٦) و مسلم ﷺ در البر و الصلة (٢٥٨٥) روایت کرده‌اند، همچنان احمد ﷺ (١٩٦٢٥) و ترمذی ﷺ در البر و الصلة (١٩٢٨) و نسائی ﷺ در زکات (٢٥٦٠) از ابو موسی اشعری ﷺ روایت کرده‌است.

[۲] احمد ﷺ آن‌را به شماره‌ی (١١٤) روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش صحیح و رجالش ثقه و از رجال شیخین هستند، ترمذی ﷺ در الفتن (٢١٦٥) روایت کرده و گوید: حسن و صحیح و غریب است، نسائی ﷺ در الکبری کتاب عشرة النساء (٩١٨١) روایت کرده و البانی ﷺ در صحیح الجامع (٤٣١١) آن‌را صحیح گفته و بوصیری آن‌را در الإتحاف (٦٩٩٠) از عمر بن خطاب ﷺ صحیح گفته‌است.

[۳] احمد ﷺ آن‌را به شماره‌ی (٢٧٥١٣) روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: حسن است، ابوداود ﷺ در الصلوة (٥٤٧)، نسائی ﷺ در الإمامة (٨٤٧) و ابن حبان ﷺ در الصلوة (٢١٠١) روایت کرده‌اند و البانی ﷺ آن‌را در صحیح ابی‌داود (٥١١) از ابودرداء ﷺ صحیح گفته‌است.

[٤] ابوداود ﷺ آن‌را در ادب (٤٩١٨) و بخاری ﷺ در الأدب المفرد (٢٣٨) روایت کرده‌اند و البانی ﷺ آن‌را حسن گفته‌است، بیهقی ﷺ در قتال أهل البغی (١٦٧/٨) روایت کرده و حافظ ﷺ اسنادش را در بلوغ المرام (٣٠٩/١) از ابوهریره ﷺ حسن گفته‌است.

[٥] به احیاء (٢٤٢/٤) بنگرید.

[٦] تخریج آن گذشت.

و بی‌گمان پرهیزگاری جستجوی حلال در کسب روری است، و آن همان پاسخی است که ربیعة الرأی است که در برابر این پرسش داده بود: ای ابوعثمان رأس پارسایی چیست؟ گفت: گردآوردن چیزهای حلال و گذاشتن آن در جای مناسبش[۱].

اهمیت پافشاری بر حلال پاکیزه:

یوسف بن اسباط گوید: هرکه بر آزارها شکیبا بود و شهوت‌ها را رها کرد و نان حلال خورد، اصل پارسایی را از آن خود کرده‌است[۲].

خوردن نان حلال: خودش پرهیزگاری است که از نخستین پله‌های پارسایی می‌باشد.

سخن ابوامامه هم آن‌را تاکید می‌کند: پارساترین مردم در دنیا –اگرچه آزمندانه به آن چسپیده باشد- کسی است که در آن جز درامد حلال پاکیزه را نپسندد و آزمندترین مردم در دنیا –اگرچه از آن روی گردان باشد- کسی است که از درامد خود هیچ باکی نداشته باشد که حلال است یا حرام[۳].

برخی از آنان گفته‌است: پارسا کسی است که در دنیا دستش به حرام نرسیده باشد[۴].

این همه بر اهمیت پافشاری بر روزی حلال پاکیزه تاکید دارد که در حقیقتِ پرهیزگاری داخل بوده و با این حال پیش آهنگ حتمی پارسایی است، پس پارسایی بدون پرهیزگاری بوده نمی‌تواند.

پارسایی تنها در حلال است:

با این حال برخی دانشمندان راه خدا خودداری از حرام و جستجوی حلال را برای رسیدن به مقام پارسایی بسنده نمی‌دانند، بلکه پارسایی در حلال را نیز حتمی می‌دانند.

خود یوسف بن اسباط که گفته‌اش را یادآور شدیم پرسیده شد که پارسایی چیست؟ گفت: اینکه در آنچه خدا حلال گردانیده است پارسایی کنی، ورنه هرگاه حرام را مرتکب شدی که

---

[۱] ابن اعرابی رحمه‌الله آن‌را در (۲۹) روایت کرده‌است و حلیة الأولیاء (۲۸۹/۳).

[۲] ابن ابی دنیا رحمه‌الله آن‌را در ذم الدنیا (٤١٧) و ابن اعرابی رحمه‌الله در زهد (۳۰) روایت کرده‌اند.

[۳] ابن اعرابی رحمه‌الله آن‌را در زهد (۳۹) و بیهقی رحمه‌الله در الشعب باب زهد (۱۰۷۸۱) روایت کرده‌اند.

[٤] ابن اعرابی رحمه‌الله آن‌را در زهد (٤٠) روایت کرده‌است.

خدا تو را کیفر می‌دهد[۱]. منظورش ترک فرض است.

رهایی از فُضول دنیا:

برخی این سخن را به (فضول دنیا) تعبیر کرده‌اند که هدف شان از آن: دست برداشتن از چیزهای است که انسان نه ضرورت به آن دارد و نه هم سخت نیازمند آن است، یا آنچه که امید بی‌نیازی از آن باشد، پس نزد این گروه، سرگرم شدن با این‌ها با پارسایی هم‌خوانی ندارد.

ابن اعرابی رحمه‌الله از سفیان ثوری رحمه‌الله روایت کرده که گفت: فُضول دنیا نزد خدا در روز رستاخیز پلید است. ابومنصور گوید: سعدان بن خمیس برایم گفت: مردی از او پرسید: ای ابوعبدالله فضول دنیا چیست؟ گفت: اینکه تو چادر داشته باشی و برادرت برهنه باشد، و تو پاپوش داشته باشی و برادرت پابرهنه باشد[۲].

پس فضول را به چیزی تفسیر کرده که بیش از نیاز انسان باشد و در جامعه کسی به آن نیاز داشته باشد تا برهنه‌ای آن‌را به تن کند یا پای‌لچی آن‌را بپوشد.

شاید هم آن در گرد این حدیث بچرخد که می‌گوید: «کسی‌که نان چاشت اضافی دارد به کسی بدهد که نان چاشت ندارد و کسی‌که توشه‌ی اضافی دارد به کسی بدهد که توشه ندارد»، راوی حدیث گوید: پیوسته انواع دارایی را بر شمرد تا جایی که ما گمان کردیم هیچ یکی از ما در دارایی اضافی خود حقی نداریم[۳].

این را می‌رساند که: هر که دارایی کمتر داشت بازپرس کمتری دارد، و هر که دارایی بیشتر داشت در روز رستاخیز پاسخگویی‌اش به درازا می‌کشد.

سبک باری پارسایان صحابه رضی‌الله‌عنهم از دنیا:

از همین رو پارسایان صحابه رضی‌الله‌عنهم بهره‌ی کم از دنیا را دوست داشتند تا در روز رستاخیز بازپرسی‌شان آسان بگذرد. مادر درداء برای شوهرش ابودرداء گفت: چرا برای مهمانانت

---

[۱] ابن اعرابی رحمه‌الله آن‌را در زهد (٤٢) روایت کرده‌است.

[۲] همان مرجع (۱۱۳).

[۳] مسلم رحمه‌الله آن‌را در اللقطة (۱۷۲۸)، ابوداود رحمه‌الله در زکاة (١٦٦٣) و ابن حبان رحمه‌الله در لباس (٥٤١٩) از ابو سعید خدری رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند.

چیزهایی را آماده نمی‌کنی که دیگران برای مهمانان خود آماده می‌کنند؟ گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «شما گذرگاه دشوارگذری را پیش رو دارید که سنگین بارها از آن گذشته نمی‌توانند، و من دوست دارم در آن گذرگاه سبک بار باشم»[1]. یعنی آن گذرگاه را به آسانی و چابکی پیموده و از آن گذشته نمی‌تواند مگر کسی‌که بار دنیایش سبک باشد یا هیچ باری نداشته باشد، اما کسی‌که سنگین‌بار از بهره‌ی دنیا باشد، گذشتن از آن برایش چقدر دشوار خواهد بود!

احمد رحمه الله و دیگران با سند خود از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت کرده‌اند که: او نزد سلمان رضی الله عنه رفت و گفت: مژده باد تو را ای ابوعبدالله! فرستاده‌ی خدا با خشنودی از تو از دنیا رفت! ؟ گفت: چگونه ای سعد در حالی‌که من از فرستاده‌ی خدا شنیدم که فرمود: «باید داشته‌ی دنیایی شما همانند توشه‌ی یک سواره باشد تا اینکه نزد من بیاید»[2]. گویا فرموده است: ای سعد کدام یک از ما به اندازه‌ی توشه‌ی یک سواره بسنده کرده‌است!.

روی برتافتن از سیم و زر:

از نشانه‌های پارسایی: روی برتافتن از سیم و زر است که بسیاری‌ها را برده‌ی خود ساخته است تا جائی‌که این دو بت‌هایی شده‌اند که پول پرستان آن‌ها را پرستش می‌کنند و با آنکه آن‌را بندگی نمی‌نامند، ولی دوست داشتن این دو و بزرگداشت آن‌ها خیلی همانند کسانی است که خدایان خود را پرستش می‌کنند. در حدیث صحیح آمده‌است: «تباه شود بنده‌ی دینار و درهم و بنده‌ی دستمال، تباه و برباد شود و هرگاه خاری به پایش خلید خار از پایش کشیده نشود»[3]. پیامبر گرامی ﷺ او را بنده خوانده است.

امام غزالی رحمه الله در پی این دعای ابراهیم علیه السلام که قرآن یادآور شده: ﴿وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ (ابراهیم: ۳۵). [و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور دار] افزوده است:

---

[1] حاکم رحمه الله آن‌را در الأهوال (٥٧٤/٤) روایت کرده و صحیح گفته‌است و ذهبی رحمه الله نیز با وی موافق است، ابن اعرابی رحمه الله در زهد (۱۱۰)، بیهقی رحمه الله در الشعب باب زهد (١٠٤٠٩) از ابودرداء رضی الله عنه روایت کرده و منذری رحمه الله آن‌را در الکبیر به الترغیب و الترهیب طبرانی نسبت داده و اسنادش را صحیح گفته‌است (٦٠/٤).

[2] ابن اعرابی رحمه الله آن‌را در زهد (۸۷)، بیهقی رحمه الله در الشعب باب زهد (١٠٣٩٦) و ابن عساکر رحمه الله در تاریخ دمشق (٤٥٣/٢١) روایت کرده‌اند.

[3] بخاری رحمه الله آن‌را در جهاد و سیر (۲۸۸۷) و ابن ماجه رحمه الله در زهد (٤١٣٦) از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌است.

منظورش از بت‌ها همین دو سنگ: زر و سیم بوده است؛ زیرا جایگاه پیامبری خیلی‌ها برتر از آن است که از اعتقادشان به خداوندی هیچ یک از این سنگ‌ها ترسید؛ چرا که پیش از پیامبری و در آوان کودکی از چنین کاری خودداری کرد. بلکه معنی پرستش این دو: دوست داشتن آن‌ها، فریفته شدن به آنها و سر فرودآوردن در برابر آن‌ها می‌باشد. پیامبر ﷺ فرمود: «تباه شود بنده‌ی زر و ...» حدیث. بدان معنا که دوست دارنده‌ی آن پرستنده‌ی آن است. و هرکه سنگی را بندگی کند او بت پرست است بلکه هر کسی‌که بنده غیر الله باشد او بت‌پرست است، یعنی او را از خدا و از ادای حقوق او دور ساخته، و او همانند بت‌پرست است[۱].

سمیط بن عجلان گوید: درهم‌ها و دینارها افسارهای منافقان اند که با آن به سوی آتش کشانیده می‌شوند![۲].

یحیی پسر معاذ گوید: پول کژدم است، اگر دعایش را یاد نداری آن‌را نبردار؛ زیرا اگر نیش بزند با زهرش تو را خواهد کشت! پرسیده شد: دعایش چیست؟ گفت: گرفتن آن از حلال و گذاشتن آن در جایش می‌باشد[۳].

علاء پسر زیاد گوید: دنیا با همه زیبائی‌هایش برایم نمایان شد. گفتم: از بدی تو به خدا پناه می برم! گفت: اگر خوش داری که خدا تو را از من پناه دهد، پس بد ببین درهم و دینار باش.

غزالی در پی آن افزوده است: زیرا که درهم و دینار همه‌ی دنیا هستند، چنانچه با این دو می‌توان هر چیز دنیا را به دست آورد، پس هرکه در برابر این دو شکیبا بود با دنیا بردباری کرده‌است. شاعری در این باره سروده است:

برای پارسایی در پی چیز دیگری مباشید که من این را یافته‌ام که پرهیزگاری در برابر همین درهم است

هرگاه او را یافتی و سپس رهایش کردی بدان که تو از تقوی یک مسلمان برخوردار هستی.

دیگری گوید:

---

[۱] احیاء علوم الدین (۲۳۵/۳) چاپ دار المعرفة بیروت را بنگرید.

[۲] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیة (۱۲۸/۳) روایت کرده‌است.

[۳] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (۶۰/۱۰) روایت کرده‌است.

تو را پیراهن پاره‌ی کسی و یا تنبان بالا زده کسی‌که تا ساق پایش بر زده است یا پیشانی‌ای که آثار سجده بر او نقش بسته است نفریبد! بلکه برایش درهم را نشان بده تا آزمندی و پارسایی‌اش را بدانی[۱].

جستجوی خشنودی خدا در همه کردارها:

از دانشمندی در باره‌ی پارسایی پرسیده شد، گفت: پائین‌ترن پله‌ی پارسایی آن است که یکی از شما در خانه‌ی خود بنشیند، اگر نشستن او برای خدا بود خوش شود ورنه بیرون شود، و از خانه‌اش بیرون شود، اگر بیرون رفتن او برای خدا بود خوش شود ورنه برگردد، اگر برگشتن او برای خدا بود که چه بهتر ورنه به گردش می‌پردازد، درهمش را از جیبش بیرون کند، اگر بیرون کردنش برای خدا بود خشنود شود ورنه نزد خود نگهدارد و اگر نگهداشتن او برای خدا بود خوش باشد ورنه آن‌را دور افگند، و سخن بگوید اگر سخن گفتن او برای خدا بود خوش باشد ورنه خاموشی گزیند، باز اگر خاموشی او برای خدا بود خوش شود ورنه سخن گوید. گفته شد اینکه دشوار است، گفت: این راه خداست، در آن خسته نباشید[۲]. پایان.

این حدیث آن‌را یاری می‌بخشد: «زنهار که کالای خدا گران‌بهاست، هشدار که کالای خدا همان بهشت است»[۳].

دست کشیدن از چیزهای بی‌فایده:

دانشمند دیگری گوید: پارسایی دست کشیدن از همه چیزهای بی‌فایده و کار گرفتن از چیزهای سودمند است. و چیزهایی که خدا به آن دستور داده یا بازداشته، یا انگیزه داده یا دور داشته، یا اگر هیچ کاربردی نداشت، آن‌را نکوهش کرده‌است. پس هرچیزی که غیر از این‌ها بود غیر مفید است و پارسایی در ترک آن می‌باشد.

از آنچه گفته شد هرگاه دو چیز برایش پیش آمد که آن‌را انجام دهد یا نه؟ از قبیل گفتن یا

---

[۱] احیاء (۲۳٤/۳) را بنگرید.

[۲] ابن ابی دنیا ﷺ آن‌را در ذم الدنیا (٤۱۸) و ابن اعرابی ﷺ در زهد (۳۳) رویت کرده‌اند.

[۳] ترمذی ﷺ آن‌را در صفة القیامة (۲٤٥۰) روایت کرده و گوید: حسن و غریب است، حاکم ﷺ در رقائق (۷۸٥۱) روایت کرده و صحیح گفته‌است و ذهبی ﷺ با وی موافق است، بیهقی ﷺ در الشعب باب زهد (۱۰٥۷٦) روایت کرده و البانی ﷺ آن‌را در صحیح الجامع (۱۱۱٦۷) از ابوهریره ﷺ صحیح گفته‌است.

خاموشی، رفتن یا ایستادن در فرمانبری یا نافرمانی، محک همه‌اش دست کشیدن از چیزهای بی‌فایده است، اگرچه پیش از نیاز به آن مباح باشد[١].

شاید از احادیثی که آن‌را نیرو ببخشد این باشد: «از خوبی‌های اسلام شخص دست کشیدن از چیزهای بی‌فایده است»[٢]، و این از احادیث اربعین نووی است.

ابن ابی حواری هم گوید: برای ابوسفیان رُعینی گفتم: دنیایی که خدا آن‌را در قرآن نکوهش کرده و خردمندان را می‌سزد تا از آن خودداری کنند کدام است؟ گفت: هر آنچه را که در دنیا برای دنیا کردی آن نکوهیده است، اما هر چه را که به امید دریافت پاداش و به نیت آخرت انجام دادی از آن نیست. می‌گوید: این را برای مروان گفتم، او گفت: فقه بر همان است که ابوصفوان گفته‌است[٣]. او بر پایه‌ی قصد و اراده داوری کرده‌است.

پارسایی کوچک شمردن دنیا است:

از آنچه در باره‌ی پارسایی گفته‌اند، روایت ابن اعرابی از ابوسلیمان است که گفت: از ابوصفوان رعینی پرسیدم که نخستین مرز پارسایی کدام است؟ ابوصفوان برایش گفت: کوچک شمردن دنیا است. ابوسلیمان برایش گفت: اگر نخستین مرز نزد تو این باشد، برای من آخرین مرز پارسایی: کوچک شمردن آن می‌باشد. برخواست و او را تنها گذاشت[٤].

یکی ساختن نگرانی‌های پراگنده:

از میان سالکان طریق: کسی با پارسایی به پله‌هایی بلند می‌رسید که نگرانی‌های پراکنده‌ی مادی و معنوی‌اش را یکی سازد؛ و آنهم خشنود سازی خداوند پاک است. واین‌چنین دل آرام می‌گیرد و به اوج آسایش می‌رسد، و دیگر نگرانی‌ها او را به سوی چپ و راست و خاور و باختر نمی‌برد.

---

[١] زهد ابن اعربی ﷺ (٣٠) را بنگرید.

[٢] ترمذی ﷺ آن‌را در زهد (٢٣١٧) روایت کرده و آن‌را غریب گفته‌است، ابن ماجه ﷺ در فتن (٣٩٧٦) روایت کرده و نووی ﷺ آن‌را در اربعین از ابوهریره ﷺ حسن شمرده است و البانی ﷺ آن‌را در صحیح الجامع (١٠٨٥٤) صحیح گفته‌است.

[٣] ابن اعرابی ﷺ آن‌را در زهد (٣٥) روایت کرده‌است.

[٤] ابن اعرابی ﷺ آن‌را در زهد (٤٥) و ابن عساکر ﷺ در تاریخ خود (٣٠٤/٦٦) روایت کرده‌اند.

امام محاسبی در (رسالة المرشدین) گوید: بدان که در میان مردم آرام بخش‌ترین روان‌ها برای پیکرها، دنیا بریدگانند و خسته‌دل ترین مردم و گرفتارترین شان دل بستگان دنیا هستند[1].

از عامر بن قیس روایت کرده‌اند که گفت: ای کاش اگر می‌توانستم حتماً همه نگرانی‌هایم را یکی می‌کردم! حسن گوید: سوگند به پروردگار کعبه که او چنین کرد[2].

یونس بن عبید رحمه‌الله روایت کرده که عامر بن قیس دنیا را به چهار بخش دسته‌بندی کرد: دارائی، زنان، خواب و خوراک. سپس فرمود: به دارایی و زنان که من نیازی ندارم. اما سوگند به خدا که دوتای واپسین یعنی خواب و خوراک را بی‌ارزش می‌شمارم و گفت: حتماً همه نگرانی‌ها را یکی می‌سازم[3].

ابن اعرابی گوید: این همان چیزی است که در پارسایی گفته‌اند: یک نگرانی باشد و آن هم تنها برای خداوند، نه یاد دنیا و نه آخرت، و این هدف نهایی پارسایی است. یعنی بیرون شدن ارزش دنیا از قلب و بد بردن از آن و همچنان ارزش هر چیز غیر از خدا. این برای کسی است که تنها نگرانی‌اش خداوند باشد و بس[4].

در این سخن برخی پذیرفتنی و برخی دیگر نیاز به پژوهش دارد.

اینکه همه نگرانی‌ها تنها برای خدای یگانه باشد پذیرفتنی است و این از کردار قلب است که نباید جز خداوند و خشنودی و دوستی و فرمانبردای او به دیگری بیاویزد، چنانچه فرموده است: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (انعام: ١٦٢).

[بگو: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای خدا آن پروردگار جهانیان است].

و فرموده‌ی پیامبر ﷺ که: «هرکه نگرانی‌اش دنیا باشد، خدا کارهایش را پراکنده می‌سازد و تهی‌دستی را در پیشانی‌اش می‌گذارد، و از دنیا جز آنچه نوشته شده برایش نمی‌رسد، و

---

[1] رسالة المسترشدین از محاسبی رحمه‌الله (١٦١) و علامه شیخ عبدالفتاح ابوغده رحمه‌الله در تعلیقات زرین خویش در (تاریخ الإسلام) ذهبی رحمه‌الله (١٥٩/٥) نقل کرده که: مردی برای محمد بن واسع گفت: مرا اندرز ده! گفت: تو را پند می‌دهم که پادشاه دنیا و آخرت باشی، پرسید: چگونه؟ گفت: در دنیا پارسایی برگزین.

[2] ابن اعرابی رحمه‌الله آن‌را در زهد (٥٠) و بیهقی ; در زهد الکبیر (٦٣) روایت کرده‌اند.

[3] ابن اعرابی رحمه‌الله آن‌را در زهد (٤٨) و ابن عساکر رحمه‌الله در تاریخ خود (١٩/٢٦) روایت کرده‌اند.

[4] زهد از ابن اعرابی رحمه‌الله (٣٧) در پی اثر شماره (٥٠) و بیهقی رحمه‌الله در زهد (٦٣).

کسی که خواسته‌اش آخرت باشد خدا کارهایش را یکی می‌سازد و بی‌نیازی را در دلش می‌گذارد و ناخواسته دنیا به او روی می‌آورد»[1]. پس هرکه خشنودی خدای متعال را هدف نهایی خود بسازد، در واقع به رسن استوار خدا چنگ زده و از پراکندگی اهداف و کشمکش‌های آن آسوده خاطر گردیده است: چه به سوی خاور باشد یا باختر؟ و به راستی که قرآن نمونه‌ی زنده‌ای پیش‌کش کرده آنجا که می‌فرماید: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا ۚ الْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (زمر: ۲۹).

[خدا مثَلی می‌زند: مردی را که چند تن در او شریک‌اند و بر سر او اختلاف دارند. و مردی که تنها از آنِ یکی باشد. آیا این دو با هم برابرند؟ سپاس خدا را. نه، بیشترشان نمی‌دانند].

مشرکی که قلبش به چند راه رفته را به برده‌ی چند آقا و چند ارباب تشبیه نموده که در ملکیت آن شریک‌اند ولی در مورد آن همدست نه، بلکه در ستیز و کشاکش‌اند، این یکی او را دستور می‌دهد و آن دیگری باز می‌دارد، این به راست روانش می‌کند و دیگری او را به چپ می‌کشاند، و نگرانی او مشترک و دلش پراکنده است، اما بنده‌ی دیگر تنها از آن یک بادار است، خواسته‌هایش را می‌داند و اینکه چه چیز او را خشنود می‌سازد و چه چیز او را خشمگین می‌سازد، او بادار خود را می‌شناسد و کسی هم با او در ستیز نیست. چه تفاوت بسیار است میان این دو مرد!

بررسی سخن عامر بن عبد قیس در نیاز نداشتن به دارایی و زن:

اما آنچه از گفته‌ی ابن عامر به پالایش و بازنگری نیاز دارد: اینکه او نیازی به دارایی و زن ندارد، این چه باکی دارد؟ این از خواسته‌های فطرت بشری است. چه خوب است دارایی خوب برای شخص نیکو، خداوند بر پیامبرش منت نهاده می‌فرماید: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾ (ضحی: ۸). [آیا تو را درویش نیافت و توانگرت گردانید؟].

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «از دنیای شما برایم زنان و خوشبویی خوش‌آیند است»[2] و فرمود:

---

[1] احمد رحمه الله آن‌را به شماره‌ی (۲۱۵۹۰) روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش صحیح است، ابن ماجه رحمه الله در زهد (٤١٠٥) روایت کرده و البانی رحمه الله آن‌را در الصحیحة (٥٩٠) از زید بن ثابت رضي الله عنه صحیح گفته‌است.

[2] احمد رحمه الله آن‌را به شماره‌ی (۱۲۲۹۳) روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش حسن است، نسائی رحمه الله در عشرة النساء (۸۸۳٦) روایت کرده و ابن الملقن رحمه الله در بدر المنیر (۵۰۱/۱) اسنادش را صحیح گفته‌است، بیهقی رحمه الله در الکبری کتاب النکاح (۱۳۲۳۲) از انس بن مالک رضي الله عنه روایت کرده و ابن حجر رحمه الله آن‌را در التلخیص (۱۱٦/۳) حسن گفته‌است.

«دنیا بهره است و بهترین بهره‌ی دنیا زن نیکو است»[۱].

رها کردن آنچه که از خداوند غافل می‌سازد:

برخی چنین تعبیر کرده‌اند: رها کردن هر آنچه که از خداوند غافل می‌سازد. ابن اعرابی آورده‌است که ابوعبدالله رازی گوید: برخی حکما برایم گفتند: پارسایی دست کشیدن از هر چیزی است که تو را از خدا به خود سر گرم سازد[۲]. ابن اعرابی هم این سخن مضاء (ابن عیسی شامی) را نقل کرده که: منظور آنان از پارسایی این است که دل‌های شان برای آخرت فارغ باشد[۳].

ابن اعرابی در کتاب زهد خود در پی آن افزوده و گفته‌است: این را می‌رساند که: در هر آن‌چه از خداوند به خود سرگرم سازد باید پارسایی گزید[٤].

ابوسلیمان دارانی گوید: در باره‌ی پارسایی سخنان زیادی شنیدیم اما پارسایی نزد ما: دست برداشتن از هر چیزی است که تو را از خداوند به خود سرگرم سازد[٥]. باری به تفصیل چنین گفته‌است: هر که همسر- گرفت یا برای کسب آذوقه یا نوشتن حدیث رهسپار شد، در واقع به دنیا دل بسته است[٦].

غزالی گوید: این کار را ضد پارسایی دانسته است. ابوسلیمان در تفسیر این فرموده‌ی خداوند: ﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ (شعراء: ۸۹). [مگر کسی- که دلی پاک به سوی خدا بیاورد]، گوید: همان دلی است که در آن غیر از خداوند نباشد. و گوید: آنان در دنیا پارسایی گزیدند تا دل‌های شان از نگرانی‌های دنیا برای آخرت فارغ گردد[۷].

---

[۱] مسلم ﷺ آن‌را در رضاع (١٤٦٧)، احمد ﷺ (٦٥٦٧)، نسائی ﷺ (۳۲۳۲) و ابن ماجه ﷺ (۱۸۵۵) و هردو در النکاح از عبدالله بن عمر ﷺ روایت کرده‌اند.

[۲] ابن اعرابی ﷺ آن‌را در زهد (۳۷) روایت کرده‌است.

[۳] ابن اعرابی ﷺ آن‌را در زهد (١٦) و ابن عساکر ﷺ در تاریخ خود (۲۸٤/۵۸) روایت کرده‌است.

[٤] در پی اثر شماره (١٦).

[٥] ابن اعرابی ﷺ آن‌را در زهد (۳۸) روایت کرده‌است، قوت القلوب ابو طالب مکی ﷺ (٤١٩/١) را بنگرید.

[٦] قوت القلوب ابو طالب مکی ﷺ (۲۲۹/٤) چاپ دار المعرفة بیروت را بنگرید.

[۷] به إحیاء، ربع المنجیات (۲۲۹/٤) چاپ دار المعرفه‌ی بیروت بنگرید.

بررسی سخن دارانی که ازدواج، سفر و حدیث نویسی را دلبستگی به دنیا شمرده است:

من این‌جا درنگی دارم بر این گفته‌ی او که اگر کسی همسر- گرفت یا برای آذوقه و یا نوشتن حدیث سفر کرد دلبسته‌ی دنیا شده است! اما پیامبر ﷺ فرموده است: «به راستی ارزش کردار بر پایه‌ی نیت است، و هر کسی را همان رسد که نیت کرده‌است»[1]، اگر کسی همسر- گرفت تا چشمانش را فرو نشاند، شرم‌گاهش را نگهدارد، دینش را پوره کند و خانواده‌ی مسلمانی را پی‌ریزی کند؛ هیچ‌گاه دلبستگی به دنیا نشده، و خدا هم با روا گردانیدن زناشویی بر بندگانش منت نهاده و آن‌را یکی از نشانه‌های خود شمرده است، می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (روم: ۲۱).

[و از نشانه‌های قدرت اوست که برای‌تان از جنس خودتان همسرانی آفرید تا به ایشان آرامش یابید، و میان شما دوستی و مهربانی نهاد. در این عبرت‌هایی است برای مردمی که می‌اندیشند]. و در سوره‌ی نحل که سوره‌ی نعمت‌هاست، زناشویی را از نعمت‌های خدا شمرده و فرموده است: ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ۚ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ﴾ (نحل: ۷۲).

[و خدا برای شما از خودتان همسرانی قرار داد، و از همسرانتان برای شما پسران و نوادگانی نهاد و از چیزهای پاکیزه به شما روزی بخشید] و خطاب به پیامبرش چنین فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً﴾ (رعد:۳۸)

[و همانا پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم، و برای آنان همسران و فرزندانی قرار دادیم].

کسی‌که در پی آذوقه برآید تا پاکدامن بماند و خانواده‌اش را بی‌نیاز سازد و نیازمندان اطراف خود را دستگیری کند و در شگوفایی امت خود سهیم باشد، او بر پایه‌ی نیت خود نیکوکار و درخور پاداش است، او تعالی فرمود: ﴿وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾

---

[1] متفق علیه: بخاری ؒ آن‌را در بدء الوحی (۱) و مسلم ؒ در الإمارة (۱۹۰۷) روایت کرده‌اند، همچنان احمد ؒ (۱٦۸)، ابوداود ؒ در طلاق (۲۲۰۱)، ترمذی ؒ در جهاد (۱٦٤۷)، نسائی ؒ در طهارة (۷۵) و ابن ماجه ؒ در زهد (٤۲۲۷) از عمر ؓ روایت کرده‌اند.

(مزمل: ۲۰).

[و گروهی دیگر برای جستجوی روزی خدا در روی زمین سفر می‌کنند و گروه دیگر در راه خدا می‌رزمند]. این‌جا سفر در پی روزی را در کنار جهاد در راه خدا آورده‌است.

همچنان کسی‌که حدیث را نگاشت تا دانش دینی را بیاموزد و برای دیگران بیاموزاند، پس همین‌که می‌آموزد، عمل می‌کند و می‌آموزاند این شخص کردار نیکویی را انجام داده و آن دلبستگی به دنیا شمرده نمی‌شود.

پارسایی نزد ابن اعرابی:

از کسانی‌که در پارسایی زیبا سخن گفته‌اند: پیشوای حدیث شناس ابوسعید بن اعرابی است که در کتاب خود (الزهد و صفة الزاهدین) نمونه‌های فراوانی در تعریف پارسایی را از دانش‌پژوهان خداجو و پارسا آورده و سپس برداشت خود از پارسایی را چنین شرح داده‌است: **آن عبارت از دست کشیدن از همه نارواییها و دست کشیدن از حلال و مباح پیش از نیازمندی و ضرورت به آن می‌باشد.**

گفته‌اند: اگر پیش از گرسنگی بخورد، یا پیش از تشنگی بنوشد، یا پیش از خواب آلودگی بخوابد، یا پیش از نیاز داشتن همبستری کند، او دلبسته‌ی لذت‌ها شده و لذت بردن از کارهای دنیا است.

پس از آن خودداری از آسایش است تا همه اوقاتش در بندگی و یاد خدا شناور باشد، اگر چنین نبود گویا نشانه‌های از پارسایی بر او مانده است و بس، آمیختن با مردم و حرف و سخن هم همین‌گونه است. هر آنچه که پیش از وجوبش بر او، یا نیازش به آن باشد؛ دلچسپی به دنیا و از بیهودگی‌هاست و دنیا همه‌اش بیهوده است مگر آنچه که برای آخرت کار گرفته شود.

گفتند: این چگونه است؟ اگر کسی بخواهد به گونه‌ی نفلی یکی از اعمال نیک و مانند آن‌را انجام دهد نیاز به وقت دارد، مانند کسی‌که قرضدار است و توان پرداخت آن‌را دارد ولی تا هنگام رسیدن موعدش به تاخیر می‌اندازد یا نمازی که با درامدن وقتش واجب می‌گردد یا حج که با یافتن توانایی لازم می‌گردد.

در این اختلاف کردند که اگر بیماری‌اش را درمان کند دلبستگی به دنیا هست یا نه، گروهی گفتند: این شیفتگی به تن‌درستی و زندگی دنیاست. و دیگران گفتند: این به نیت او

بستگی دارد، اگر نیت او دوست داشتن پایندگی، و تن درستی و دور کردن رنج باشد، دنیا دوستی است، و اگر این کار را کرد تا نیروی خود را برای انجام دادن دستور خدا و فرمانبری او باز یابد این قدر نیت او بستگی دارد.

گفته‌اند: هرگاه کسی دنیا را برای خوردن و نوشیدن و پوشیدن و بهره بردن بخواهد و دیگری برای آسایش دل و پیکرش دنیا را ترک گوید و از آسودگی و آرامش لذت ببرد، هردوی شان پارسا نیستند تا اینکه تارک دنیا چیزی غیر آن‌را نیت نکرده باشد، مثلاً دنیا را برای این ترک گفته باشد که او را از آخرت به خودش سرگرم می‌سازد، و یا برای اینکه خدای عزّو جل آن‌را نکوهش کرده و از آن دور داشته است که این هم به اندازه‌ی نیت او می‌باشد.

و گویند: هرگاه از دنیا ترک کرد و از آن دوری گزید ولی آن در دلش ارزش و جای داشت، او از یک سو از فضولات کار گرفته و از سوی دیگر با نفس خود مبارزه کرده و با دنیا داد و ستد هم دارد، چون تنها با ترک کردن دنیا پارسا بوده نمی‌تواند، بلکه پارسایی نزد آنان، بیرون شدن بهای دنیا از دل است؛ زیرا که آن چیز بی‌ارزش است. و گفتند: پارسایی همین است.

همچنان بی‌مهری با ریاست و ستوده شدن با نیکی‌ها و گفتگو و همنشینی با مردم نیز از پارسایی است.

برترین پله‌های پارسایی:

نخستین پله‌ی پارسایی: دل بریدن از حرام و پس از آن از مباح است و برترین پله‌ی آن: اینکه با فضولات دلبستگی نداشته باشی، و فضول هر آن چیزی است که تو به آن نیاز نداشته باشی. پس گویا تو از هر چیز دل بریده‌ای جز آنچه خدا تو را به آن دستور داده یا انجام دادن آن‌را مایه‌ی نزدیک شدن تو با خودش گفته و یا آنچه که چاره‌ی دیگر نداشته باشی. و هر آنچه که جز این‌ها باشد، فضول است و دست کشیدن از چیزهای بی‌فایده یعنی این.

گروهی گفتند: کسی‌که اگرچه این چیزها را دوست داشته و خواستار آن باشد ولی با آن‌هم با نفس خود مبارزه کرد و با شکیبایی این‌ها را ترک گفت، پارسا گفته می‌شود. و گروه دیگری گفتند: پارسا گفته نمی‌شود تا اینکه همراه با ترک دنیا خواستار آن نیز نباشد که آن بیرون شدن بهای دنیا از دلش می‌باشد.

در این اختلاف کردند که اگر بهای آن از دلش بیرون شود و برای نفسش هم خوشایند نباشد ولی چیزی از دنیا را به گونه‌ی مباح بخورد.

گروهی گفتند: با بیرون شدن مهر دنیا از دلش پارسایی او کامل شده اگرچه از آن بخورد.

دیگران گفته‌اند: هرگاه مهر آن از دلش بیرون شد و سپس چیزی از آن‌را خورد، این ناقص پارسایی است مگر اینکه آنچه را خورده جهت توان یافتن برای عبادت باشد یا هم از روی ناچاری که اگر از آن کار نمی‌گرفت از نفس خود آسوده نمی‌ماند که به چیز دیگری بیندیشد، مانند اندازه‌ی بسنده از خوراک، خواب، پوشاک و زنان که خواسته‌ی سرشت بشری است، نکوهیده آن است که انسان بیش از اندازه‌ی نیاز و آرام‌بخش خود در پی گوارایی و بهره‌مندی براید با آنکه مباح هم باشد.

گروهی گفتند: کسی‌که از مباح خورد از پارسایی نمی‌براید، چنانچه کسی‌که از حرامی خورد پارسا نیست.

دیگران گفتند: هر چیزی را که می‌خورد یا در شکم او می‌دراید خالی از این نیست که یا حرامی است که از آن بازداشته شده است، یا حلالی است که به آن فرمان داده شده یا مباحی است که در مورد آن خموشی گزیده شده است.

حرام که نیازی به سخن گفتن ندارد، اما حلال و مباح را بدون نیت نمی‌خورد، و نیت هم یا پسندیده است به قصد بندگی یا نکوهیده است با پیامد گناه یا هم خموشی گزیده است از آن.

هرکه کاری را بدون نیت کند، بر او ستایش و نکوهش بر نمی‌گردد و اگر با نیت کرد به نیت او بر می‌گردد. گروهی گفته‌اند: هرگاه بدون نیت کند از پارسائی او کاسته شود؛ زیرا او بنده‌ای است دستور گرفته و بازداشته، و در هر کاری دراید که با امر یا نهی سازگار نباشد، فضول و بی‌فایده است و دست‌کشیدن از آن بهتر. هرگاه دست‌کشیدن از آن بهتر باشد خوردن آن حتماً کاستی‌آور است[۱].

پارسایی نزد امام احمد رحمه‌الله:

احمد بن حنبل رحمه‌الله گوید: پارسایی سه گونه است: نخست: دست کشیدن از حرام، و این پارسایی عامه است، دوم: دست کشیدن از افزونه‌های حلال که این پارسایی برگزیدگان است

[۱] الزهد و صفة الزاهدین صـ۳۸-٤۱ از ابن اعرابی رحمه‌الله چاپ دار الصحابه.

و سوم: دست کشیدن از آنچه که از خدا به خود سرگرم سازد که این پارسایی عارفان است.

ابن قیم رحمه‌الله بر آن چنین افزوده است: این سخن امام احمد رحمه‌الله همه گفته‌های پیشوایان گذشته را در بر گرفته و بر تفصیل آن افزوده و پله‌های آن‌را هویدا کرده‌است و این یکی از وجیزه‌ها بوده و این را می‌رساند که او بر بلندای این دانش تکیه زده است. و امام شافعی رحمه‌الله به پیشوایی او در هشت چیز گواهی داده که یکی از آن پارسایی است.

پارسایی، رهسپاری دل از دنیا به آخرت است:

آنچه عارفان در آن همسویند این است که: پارسایی رهسپاری دل از سرای دنیا و روانه‌سازی آن در پله‌های رستاخیز است. و بر همین اندیشه گذشتگان کتاب‌هایی در پارسایی نگاشته‌اند؛ مانند: زهد از عبدالله بن مبارک، از امام احمد رحمه‌الله، از وکیع رحمه‌الله، از هناد بن السری رحمه‌الله و غیر این‌ها که شیرازه‌ی همه‌ی این‌ها شش چیز است و تا بنده از این‌ها دل‌بریده نشود شایسته‌ی پارسایی نیست و این‌ها عبارت اند از: دارایی، ظاهر، مقام، مردم، نفس و هر چیز غیر از خدا.

با این همه خواسته‌اش بیرون کردن آن از ملک خود نیست، سلیمان و داود علیهما السلام از پارساترین زمان خود بودند و چقدر برخوردار از دارایی و فرمانروایی و زنان بودند. و پیامبر ما که بی‌چون و چرا پارساترین بشریت بود نه زن داشت، علی بن ابی طالب و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و عثمان رضی‌الله‌عنهم با آنکه دارایی فراوان داشتند از پارساترین‌ها بودند. حسن بن علی رضی‌الله‌عنه با آنکه بیش از همه‌ی امت زن‌دوست‌تر و ازدواج کننده و سرمایه‌دار بود از پارسایان بود، عبدالله بن مبارک با سرمایه‌ی فراوانش از جمله پیشوای پارسایان بود، همچنان لیث بن سعد که از جمله پیشوای پارسایان بود سرمایه‌دار بود و می‌گفت: اگر این نبود آنان ما را دست‌پاک خود می‌ساختند[1].

آیا پارسایی در این زمان ممکن است؟

این‌جا پرسشی را رهروان راه خدا پرسیده‌اند که: آیا پارسایی در این زمان ممکن است یا نه؟ منظور آنان زمانه‌های خود در صده‌ی چهارم و پنجم هجری و پس از آن بوده است که به گونه‌ی شایسته این پرسش به زمان ما هم بر می‌گردد، به ویژه زمانی‌که سبب آن‌را بدانیم.

---

[1] مدارج السالکین (۱۳/۲ و ۱٤).

یوسف بن اسباط گوید: اگر برایم برسد که مردی در پارسایی به جایگاه ابوذر و ابودرداء و سلمان و مقداد ومانند این‌ها از یاران گرامی ﷺ رسیده است، من او را پارسا نمی‌دانم؛ زیرا پارسایی تنها در حلال سچه بوده می‌تواند و حلال سچه در زمان ما پیدا نمی‌شود. اما اگر مرتکب حرام شدی خدای متعال تو را کیفر دهد[۱].

ابوحفص گوید: پارسایی تنها در حلال است و امروزه در دنیا حلال نیست، پس پارسایی هم نیست[۲].

پژوهش ابن قیم رحمه الله پیرامون موجودیت حلال در دنیا:

ابن قیم رحمه الله گوید: مردم با او در این اختلاف کرده و گفتند: بلکه در دنیا حلال هست و حرام هم زیاد است، بدین معنی که زمین از حلال تهی نیست.

گفتند: گیریم که هیچ حلال در آن نباشد، باز هم این خود شایسته‌تر به دل بریدن از دنیا و از خوردن خوراکی‌هایش می‌باشد، مانند خوردن مردار، خون و گوشت خوک.

ابن قیم رحمه الله گوید: سپس آن‌هایی که گفتند در دنیا حلال هست در اینکه چه چیز به پارسایی بستگی دارد اختلاف دارند. گروهی گفتند: پارسایی تنها در حلال است؛ زیرا دست کشیدن از حرام فرض است. گروهی دیگر گفتند: پارسایی تنها در حرام بوده می‌تواند؛ زیرا حلال نعمتی است از خدای متعال بر بندگانش. و خدا دوست دارد نعمت خود را بر بندگانش ببیند تا او را برای نعمتش سپاس گوید و برای فرمانبرداری از او یاری جوید و آن‌را راهی بسوی بهشت گیرد: این بهتر از دوری گزیدن و کناره‌گیری از دنیا و پرهیز از اسباب آن می‌باشد

ابن قیم رحمه الله گوید: یافته‌ها این را می‌رساند که اگر آن وی را از خدا به خود سرگرم نکرد، پارسایی در آن بهتر است و اگر سرگرم نکرد بلکه سپاسگزار خداوند بود، او در بهترین حالت قرار دارد. و پارسایی در آن پاک گردانیدن دل از گرویدن به آن و آرامش با آن است، و خدا داناتر است[۳].

---

[۱] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (۲۳۸/۸) روایت کرده‌است.

[۲] رساله‌ی قشیریه (۹۵).

[۳] مدارج السالکین (۱٤/۲و ۱۵ با کمی تصرف).

حسن بصری رحمه الله دنیا گریزان را بهتر از کسانی می‌داند که دنیا را از راه حلال دریافتند:

این یافته مخالف چیزی است که از حسن بصری رحمه الله روایت شده که کسی از او پرسید: ای ابوسعید، دو مردی که یکی دنیا را با حلال آن جست و به آن دست یافت و با آن به خود و خویشاوندانش رسیدگی کرد و آن دیگری که دنیا را نپذیرفت؟ گفت: دوست داشتنی‌ترین آنان نزد من مردی است که دنیا را نپذیرفته است! گفت: ای ابوسعید، اینکه حلال دنیا را جسته و با آن به خود و خویشاوندانش رسیدگی کرده‌است؟! گفت: دوست‌داشتنی‌ترین شان نزد من کسی است که آن را کنار گذاشته است[1].

دیده می‌شود که امام حسن این‌جا نپذیرفتن دنیا را محتاطانه‌تر و درست‌تر دانسته است. با آنکه آنان می‌دیدند که او سرمایه‌ای داشت که با آن از فرمان‌روایان زمان خود بی‌نیاز بود، از همین‌رو آنگاه که حجاج از راز نیرومندی و سترگی حسن در گفتار حق پرسید، برایش گفته شد: مردم نیازمند دین او هستند و او از دینار آنان بی‌نیاز است! و سخنانی هم از او آورده شده که با آنچه این‌جا گفته شد همسو نیست.

و کسی هم که کتاب خدا و سنت صحیح پیامبر ﷺ را بنگرد درمی‌یابد که یافته‌های ابن قیم رحمه الله درست است.

نکوهش قارون به دلیل رعایت نکردن حق خدا در مال:

قرآن قارون را برای دارائی او و داشتن ملکیت‌های دنیا و گنج‌هایش نکوهش نکرد، بلکه برای این نکوهش کرد که حق خدا را در آن پاس نداشت و از اندرز دودمانش که قرآن آن‌را یاد کرده پند نگرفت: ﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ ۖ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ،وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ ۖ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا ۖ وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ ۖ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ،قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ (قصص: ٧٦-٧٨).[قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد، و از گنجینه‌ها آن قدر به او داده بودیم که

[1] ابن اعرابی رحمه الله آن‌را در زهد (۹۰) روایت کرده‌است.

کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می‌آمد، آنگاه که قوم وی بدو گفتند: شادی مکن که خدا شادی‌کنندگان را دوست ندارد، و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن، و همچنان‌که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست ندارد،گفت: «من اینها را در نتیجه دانش خود یافته‌ام»].

دودمانش او را پنج اندرز دادند[1]، ولی او آن‌را نپذیرفت و بر مرکب غرور سواره شد چنانچه که بسیاری از سرمایه‌داران و ثروت‌مندان چنین می‌کنند، آنجا که گفت: «من اینها را در نتیجه دانش خود یافته‌ام» و از دیدن حقیقت بزرگی کور شد که: دارایی دارایی خداست و او در آن جانشین ساخته شده است. سرانجامش همان شد که خدا او را با خانه و گنج‌هایش در زمین فرو برد.

ستایش یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام:

هنگامی‌که خداوند این همه فرمان‌روایی را برای یوسف و داود و سلیمان داد و نعمت‌هایش را بر آنان گسترانید، سپاسگزاری کردند و خدا هم آن‌را ستود، در باره‌ی سلیمان گفت: ﴿نِعْمَ الْعَبْدُ ۖ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ (ص: ۳۰). [چه بنده نیکویی بود؛ زیرا همواره به سوی خدا باز می‌گشت]و از داود گفت: ﴿وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ﴾ [و همانا او نزد ما بسیار مقرب و نیکو منزلت است].

پس سنجش بر پایه‌ی سپاس و کفران نعمت است، هرکه سپاس گفت خدا در آن برایش برکت دهد و از آن بیشترش کند و کسی‌که ناسپاسی کرد خدا بر او خشم گیرد و آن‌را از او واپس گیرد، چنانچه فرموده است: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ۖ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ (ابراهیم:۷).

[اگر مرا سپاس گویید، بر نعمت شما می‌افزایم و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است].

دودمان سبا در میان سپاس‌گزاری و ناسپاسی:

قرآن کریم برای ما از احوال سپاسگزاری و ناسپاسی دودمان سبا سخن گفته و فرموده است:

---

[1] در فصل نهم این باب پندهای پنجگانه‌ی بر زبان یکی از مؤمنان قوم موسی علیه السلام برای قارون را ببینید.

﴿لَقَدْ كانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ ۖ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ ۖ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ ۚ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ﴾ (سبأ: ١٥).

[مردم سبا را در مساکن‌شان عبرتی بود: دو بوستان داشتند، یکی از جانب راست و یکی از جانب چپ. از روزی پروردگارتان بخورید و شـــکر او به جای آورید. شـــهری خوش و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده]، که این حالت سپاسگزاری آنان است. و در حالت دیگر: ﴿فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَـــيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِـــدْرٍ قَلِيلٍ﴾ (سبأ: ١٦).

[پی روی گزدانیدند، ما نیز سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم و دو بوستانشان را به دو بوستان بدل کردیم با میوه‌ای تلخ و درخت گز و اندکی سدر].

احادیثی که معنی و دلالت آن واضح است:

از میان احادیثی که اشاره به این دارد: روایت شیخین است: «حسد جز در دو چیز روا نیست: مردی که خدا برایش دارایی داد و او را بر خرچ کردن آن در راه حق گماشـــت و مردی که خدا برایش دانش داد و او با آن داوری می‌کند و آموزش می‌دهد»[1].

روایت دیگری مانند آن‌را ترمذی رحمه‌الله از ابوکبشه‌ی انماری رضی‌الله‌عنه روایت کرده که: «دنیا زیبنده‌ی چهار کس اســـت: بنده‌ای که خداوند متعال برایش دارایی و دانش داده و او در آن پرهیزگاری پیشه می‌کند و با آن به خویشاوندانش رسیدگی می‌کند و حق خداوند متعال را در آن می‌داند، فرمود: او در بلندترین منازل قرار دارد. فرمود: و بنده‌ای که خدا برایش دانش داد ولی دارایی نداد. فرمود: او می‌گوید کاش دارایی می‌داشـــتم تا همانند آن‌کس کار می‌کردم. فرمود: پس مزد این دو برابر اســـت. فرمود: و بنده‌ای که خدا برایش دارایی داد ولی دانش نداد و او هم ناآگاهانه در دارایی خود تصرـــف می‌کند، نه در آن از خدای متعال می‌ترســـد و نه با آن به خویشـــاوندانش رســـیدگی می‌کند و نه حق خدا را در آن می‌داند، پس این در پســـت‌ترین رده‌بندی‌هاســـت. فرمود: و بنده‌ای که خدا نه برایش دارایی داد و نه دانش، و او می‌گوید: اگر دارایی می‌داشـــتم من هم کار همان کس را می‌کردم. فرمود: این نیت اوســـت، پس گناه هردو

---

[1] متفق علیه: بخاری رحمه‌الله آن‌را در علم (٧٣) و مسلم رحمه‌الله در صلوة المسافرین (٨١٦) روایت کرده‌اند، همچنان احمد رحمه‌الله (٣٦٥١)، نسائی رحمه‌الله در الکبری باب علم (٥٨٠٩) و ابن ماجه رحمه‌الله در زهد (٢٤٠٨) از عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند.

برابر است»[۱].

حدیث صحیح از پیامبر ﷺ است که روز رستاخیز از هر کسی چهار پرسش اساسی خواهد شد، از جمله پرسان در باره‌ی دارایی او می‌شود که این پرسش دو بخش دارد: از کجا کسب کرده و در کجا خرچ کرده‌است؟![۲].

پس کسی‌که دارایی خود را از راه حلال و بی‌شبهه به دست آورده و در راه درست و بی ایراد خرچ کند، او رستگار است و این چیزی است که بسیاری از پیشوایان راه خدا گفته‌اند چنانچه برخی از آنها را یاد کردیم که پارسایی را به گرفتن از حلال و خرچ کردن آن در حلال تفسیر کرده‌اند.

ثوری رحمه الله هم گفته‌است: از دعای آنان این بود: بار خدایا! ما را در دنیا پارسا بگردان و از دنیا بر ما بگستران[۳].

---

[۱] احمد رحمه الله آن‌را به شماره‌ی (۱۸۰۳۱) روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: حدیث حسن است، ترمذی رحمه الله در زهد (۲۳۲۵) روایت کرده و گوید: حسن و صحیح است و البانی رحمه الله هم آن‌را در صحیح الجامع (۵۳۳۵) صحیح گفته‌است.

[۲] ترمذی رحمه الله آن‌را در صفة القیامه (۲٤۱۷) روایت کرده و گوید: حسن و صحیح است و البانی رحمه الله هم آن‌را در صحیح الجامع (۱۳۲۵٦) صحیح گفته‌است.

[۳] ابن ابی دنیا رحمه الله آن‌را در ذم دنیا (۱۷۲) آورده‌است.

فصل پنجم

حقیقت پارسایی در دنیا و عناصر آن

پس از آوردن این همه سخنان از سالکان و پارسایان و عارفانی که از تمرین و تجربه‌ی خود سخن گفته‌اند، اکنون می‌توانیم در این فصل پیرامون مغز پارسایی و حقیقت و گوهر آن کمی روشنی بیندازیم و بگوییم که:

حقیقت پارسایی در دنیا را باید از قرآن کریم و پس از آن از سنت پیامبر گرامی ﷺ گرفت، در این‌دو پاسخی است بسنده و دارویی است درمان‌بخش، چنانکه او خود فرمود: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ۚ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ،يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (مائده: ۱۵-۱۶).

[پیامبر ما نزد شما آمد تا بسیاری از کتاب خدا را که پنهان می‌داشتید برایتان بیان کند و از بسیاری درگذرد، از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است، تا خدا بَدان هر کس را که در پی خشنودی اوست به راه‌های سلامت هدایت کند و به فرمان خود آن‌ها را از تاریکی به روشنایی ببرد و آنان‌را به راه راست هدایت کند].

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (یونس: ۵۷).

[ای مردم، برای شما از جانب پروردگارتان موعظه‌ای آمد و شفایی برای آن بیماریی که در دل دارید و راهنمایی و رحمتی برای مؤمنان].

می‌بینیم که قرآن آشکارا خوردن از روزی حلال و پاکیزه را روا داشته و از حرام شمردن حلال خدا بازداشته است، از سوی هم درامد و ملکیت دارایی و گرفتن همسر را منع نکرده‌است، پس مراد از پارسایی چیست؟

این‌جا کوتاه می‌توان گفت که حقیقت پارسایی بر دو پایه‌ی بنیادین استوار است: نخست آخرت خواهی و برتری دادن آن بر دنیا و دوم: روی گردانیدن از پیروی شهوت‌ها.

نخست: آخرت خواهی و برتری دادن آن بر دنیا:

پارسـایی مطلوب در قرآن به اراده و دل بر می‌گردد، مردم در نگاه قرآن دو گروه در برابر هم‌اند: یکی دنیاخواه که نکوهیده است و دیگری آخرت‌خواه که پسندیده است و این همان است که آن‌را پارسا نیز می‌گویند.

گاهی قرآن دنیا را زودگذر خوانده چنانچه گفته‌اســت: ﴿مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ﴾ (اسراء: ۱۸).

«هر کس که خواهان عاجله (این جهان) باشد] و فرمود که: ﴿كلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ،وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾ (قیامة: ۲۰-۲۱). [آری، شـما این جهان زودگذر را دوسـت می‌دارید، و آخرت را فرو می‌گذارید].

پس ممنوع این نیست که دنیا در دستان تو باشد، بلکه ممنوع آن است که در دلت جای بگیرد، برای همین می‌بینیم که قرآن بر دنیا خواهی و آخرت خواهی تمرکز کرده‌است، می‌بینی که در سوه‌ی اسراء مردم را آشکارا به دو گروه ناهمسو دسته‌بندی کرده‌است: دنیاخواهان و آخرت‌خواهان، می‌فرماید: ﴿مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا،وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكورًا﴾ (اسراء: ۱۸-۱۹).

[هرکه خواهان این جهان باشـد هر چه بخواهیم زودش ارزانی داریم، آنگاه جهنم را جایگاه او سازیم تا نکوهیده و رانده شده بدان درافتد، و هرکه خواهان آخرت باشد و در جستجوی آن بکوشد و مؤمن باشد، جزای تلاش او داده خواهد شد].

پس معیار پاداش این دو گروه اراده اســت: «هرکه خواهان این جهان باشـد»، « و هرکه خواهان آخرت باشد».

این مفهوم در چندین سوره تکرار شده است، او تعالی در سوره‌ی هود می‌فرماید: ﴿مَنْ كانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ،أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ ۖ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (هود: ۱۵-۱۶).

[آنان که زندگی و زینت این دنیا را بخواهند، پس همه مزد کردارشـان را در این جهان می‌دهیم و در آن نقصانی نمی‌بینند، اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش نصیبی ندارند و هر چه کرده‌اند ناچیز شود و هر چه به جای آورده‌اند باطل است].

پس این همه هشـدار ترسـناک بر پایه‌ی یک سـبب بنا شـده که این آیه از آن چنین تعبیر کرده‌است: «کسـی‌که خواهان زندگی دنیا و زیبائی‌های آن باشـد»، و در سـوره‌ی شـورا همانند سـوره‌ی اسراء این دو گروه را در برابر هم گذاشـته و می‌فرماید: ﴿مَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ۖ وَمَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾ (شورا: ۲۰).

[هرکه کشت آخرت را بخواهد بر کشتِ او می‌افزاییم و هرکه کشتِ دنیا را بخواهد به او عطا می‌کنیم، ولی در آخرت برای او هیچ بهره‌ای نیست].

در سـوره‌ی آل عمران آمده‌اسـت: ﴿وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا ۚ وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾ [هر کس خواهان ثواب این‌جهانی باشد به او می‌دهیم و هر کس خواهان ثواب آن‌جهانی باشـد به او می‌دهیم و سـپاس‌گزاران را پاداش خواهیم داد]. و هنگام سـخن گفتن از غزوه‌ی احد خطاب به صـحابه چنین می‌فرماید: ﴿مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾ (آل عمران: ۱۵۲). [بعضی- های تان خواسـتار دنیا شـده اسـت و بعضی- هم خواستار آخرت].

ابن مسـعودﷺ گوید: تا این آیه فرود نیامد گمان نمی‌کردم در میان ما کسـی خواهان دنیا باشد[1].

اما این‌جا دنیاخواهی خواسـته‌ی اندک و زودگذر بود، یعنی هنگامی که به فکر غنیمت افتادند و سنگر خود را در کوه رها کرده پائین شدند تا سهم خود را بگیرند، نه اینکه خط سرخ و دورنمای زندگی‌شان باشد، برای همین سپس فرمود: ﴿ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ ۖ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ ۗ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل‌عمران: ۱۵۲).

[سـپس برای اینکه شـما را بیازماید به هزیمت واداشـت، اینک شـما را ببخشـود که او را به مؤمنان بخشایشی است].

گاهی با آنکه هیچ چیزی نداری ولی خواهان و دلبسـته‌ی دنیا می‌شـوی و در دام آزمندی و زیبائی آن می‌افتی و گاهی هم با آنکه دنیا را در اختیار داری و پول و ثروت و کشـاورزی و چهارپایانش را به چنگ آورده‌ای اما دلت را نربوده اسـت و عنان از کفت نگرفته اسـت یا به

---

[1] احمد ﷺ آن‌را به شماره‌ی (٤٤١٤) روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: حسن لغیره است، ابن ابی شیبه ﷺ در المغازی (۳۷۹۳۸) طبرانی ﷺ در اوسط (۱۳۹۹) رویات کرده و هیثمی ﷺ در المجمع (۵۱/۷) گوید: احمد ﷺ و طبرانی ﷺ آن‌را روایت کردند و رجالش ثقه هستند.

سخن دیگر: آن بزرگ‌ترین مقصد و اوج دانایی تو نیست. از همین‌رو در برخی دعاهای روایت شده آمده‌است: «و مصیبت مان‌را در دین‌مان مگردان، و دنیا را بزرگترین مقصد و اوج دانایی ما مگردان»[۱].

واژه‌ی "اوج دانایی" برگرفته از قرآن است آنجا که می‌فرماید: ﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ (نجم: ۲۹).

[پس، از کسانی‌که از یاد ما روی گردانیده و جز زندگی دنیا را نخواسته‌اند، روی بگردان].

تعبیر قرآنی در این آیه: «و جز زندگی دنیا را نخواسته‌اند» از این جهت دارای ارزش است که اهداف زندگی دنیا در آیات دیگر را در این‌جا مشخص کرده‌است، او خواسته‌اش را چنان در همین دنیا خلاصه کرده که هرگز غیر آن را نمی‌خواهد، و اگر غیر آنرا هم بخواهد پیرو آن بوده و در حاشیه قرار دارد. برای همین به روش کوتاه فرمود: «و جز زندگی دنیا را نخواسته است».

برتر دانستن دنیا:

گاهی قرآن برای دنیاخواهی واژه‌ی "ایثار" را به کار برده که هدف آن پیش نهادن، ارزش و برتری دادن آن در هنگام سنجش و مقایسه می‌باشد. هرگاه برایش دو چیز پیش آید که یکی برای آخرت باشد و دیگری برای دنیا: پارسا آخرت را بر دنیا ترجیح می‌دهد و دنیادوست، دنیا را. پروردگار در باره‌ی موقف مردم در روز رستاخیز می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَتَذَكرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ،وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَىٰ،فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ،وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا،فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ،وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ،فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ (نازعات: ۳۵-٤۱).

[در آن روز آدمی هر چه کرده به یاد آرد، و دوزخ برای بینندگان آشکار شود. پس هر که طغیان کرده و زندگی دنیا را برگزید، دوزخ جایگاه اوست. اما هر کس که از ایستادن در برابر پروردگارش ترسید و نفس را از خواهش‌ها بازداشت، همانا بهشت جایگاه اوست].

این‌جا خواستن زندگی دنیا را با ترجیح دادن آن یعنی برتر دانستن آن بر آخرت تعبیر کرده‌است که این گمراهی و زیان است، او تعالی فرمود: ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا،وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ (أعلی: ١٦-١٧).

[آری، شما زندگی این جهان را بر می‌گزینید، حال آنکه آخرت بهتر و پاینده‌تر است].

---

[۱] ترمذی ﷺ آن‌را در دعوات (۳۵۰۲) روایت کرده و گوید: حسن و غریب است، نسائی ﷺ در الکبری کتاب عمل الیوم و اللیلة (۱۰۲۳٤) از ابن عمر ﷺروایت کرده و البانی ﷺ در کلم الطیب (۲۲٦) حسن گفته‌است.

فضیل بن عیاض ﷺ گوید: هرگاه دنیا زرِ نابود شدنی باشد و آخرت سفالِ پایدار، من سفال پایدار را برتر از زر نابود شدنی می‌دانم[۱].

پس در حالی‌که عکس آن درست است و آخرت ارزشمندتر از طلا بوده و دنیا بی‌ارزش‌تر از سفال است در این حالت چگونه خواهد بود؟!.

دوستی زندگی دنیا:

گاهی قرآن واژه‌ی استحباب را برای ایثار به کار برده‌است مانند این فرموده‌اش: ﴿وَوَيْلٌ لِلْكافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ،الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا ۚ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾ (ابراهیم: ۲-۳).

[پس وای بر کافران از عذابی سخت، آنان که زندگی دنیا را از آخرت دوست‌ترداند و دیگران را از راه خدا باز می‌دارند و می‌خواهند راه حق را منحرف سازند، سخت در گمراهی هستند].

در جای دیگر در باره‌ی دودمانی که سزاوار خشم خدا و کیفر بزرگ او شدند فرمود: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ﴾ (نحل: ۱۰۷).

[و این بدان سبب است که آنان زندگی دنیا را بیشتر از زندگی آخرت دوست دارند و خدا مردم کافر را هدایت نمی‌کند].

این همان معنی است که در آیه‌ی دیگر آمده‌است: ﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ،وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾ (قیامة: ۲۰-۲۱). [آری، شما این جهان زودگذر را دوست می‌دارید و آخرت را فرو می‌گذارید].

پس مرادش: آنگونه محبت دنیا است که آن‌را بر آخرت چیره و برتر بداند. و این چیزی است که قرآن بر مردمان نادان چنین خرده گرفته و فرموده است: ﴿وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكلًا لَمًّا،﴾ [و میراث را چپاولگرانه می‌خورید و ثروت را بسیار دوست دارید]و آن: دوست داشتنی است که آنان را به بی‌مهری با یتیمان و عدم تشویق به خوراک دادن مستمندان وا داشته است.

برای همین از دنیادوستی باز می‌دارد، چنانچه در حدیث ثوبان ﷺ از فراخواندن امت‌ها بر بالای امت اسلامی همانند فراخواندن غذاخوران بر کاسه‌ی خود آمده‌است، با آنکه تعدادشان زیاد است ولی گرفتار "وهن" شدند، همین‌که از وهن پرسیده شد فرمود: «دوست داشتن دنیا و

---

[۱] به المستطرف في كل فنّ مستظرف از ابشیهی (۵۹۷/۲) بنگرید.

ناپسند پنداشتن مرگ»[۱].

جندب بن عبدالله صحابی ﷺ گوید: دنیادوستی سرکرده‌ی همه گناهان است. این به گونه‌ی مرفوع[۲] و از حسن به گونه‌ی مرسل روایت شده است[۳].

حسن گوید: هرکه دنیا و خوشی‌های آن‌را دوست دارد، محبت آخرت از دلش بیرون شود[٤].

عون بن عبدالله گوید: دنیا و آخرت در دل انسان مانند دو پله‌ی ترازو است، هر اندازه که یکی از آن سنگین شد دیگرش سبک می‌شود[٥].

وهب گوید: دنیا و آخرت همانند مردی است که دو زن دارد: هرگاه یکی از آن‌دو را خشنود سازد دیگرش را خفه می‌سازد[٦].

اکنون معنی آخرت‌خواهی، برتر دانستن آن بر دنیا و معنی آن دنیادوستی برای ما آشکار می‌شود که پله‌ی آن‌را بر آخرت برتر داشته برای آن بکوشد و در پی خواهش‌های آن روان باشد اگرچه امباق آن‌را خفه سازد و بر آن ستم کند.

پیامدهای ناگوار دنیادوستی و برتر دانستن آن بر آخرت:

دنیادوستی پیامدهای ناگواری بر فرد و جامعه دارد که دوتای آن‌را یادآور می‌شویم:

---

[۱] تخریج آن در صفحه‌ی ۷۸ گذشت.

[۲] ابن تیمیه ﷺ در مجموع الفتاوی (۱۲۳/۱۸) گوید: معروف این است که آن از سخنان جندب بن عبدالله بجلی ﷺ باشد، ولی روایت آن از پیامبر ﷺ اسناد شناخته شده‌ای ندارد.

[۳] ابن ابی دنیا ﷺ آن‌را در ذم دنیا (۹)، بیهقی ﷺ در الشعب باب زهد (۱۰۵۰۱) روایت کرده‌است و البانی ﷺ آن‌را در ضعیف الجامع (۲٦۸۲) ضعیف گفته‌است، مناوی ﷺ در فیض القدیر (٤۸۷/۳) گوید: سپس (بیهقی ﷺ) گفت: هیچ اصلی ندارد که حدیث پیامبر ﷺ باشد، حافظ الزین عراقی گوید: مرسل‌های حسن نزد آنان مانند باد است، در شرح الفیه از سخنان حکما برای این موضوع مثال آورده و گوید: چنانچه که ابن ابی دنیا ﷺ آن‌را روایت کرده‌است، از سخنان مالک بن دینار ﷺ یا عیسی علیه السلام می‌باشد، چنانچه که بیهقی ﷺ آن‌را در زهد و ابونعیم ﷺ در حلیه روایت کرده‌اند و ابن جوزی ﷺ این حدیث را از موضوعات خوانده است و حافظ بن حجر ﷺ در پی آن افزوده که ابن مدینی ﷺ مرسل‌های حسن را ستوده است و اسناد آن برایش از طریق حسن رسیده است و دیلمی آن‌را از حدیث علی آورده و سند آن‌را بهتر بیان نموده است.

[٤] ابن ابی دنیا ﷺ آن‌را در ذم دنیا (۱٦۲) آورده‌است.

[٥] مرجع بالا (۲۹۲) و ابونعیم ﷺ در حلیه (۲٥۱/٤).

[٦] ابن ابی دنیا ﷺ آن‌را در ذم دنیا (۱۱۹) و عقیلی ﷺ در ضعفاء (۱۱/۳) روایت کرده‌است.

برهم خوردن معیارها:

از پیامدهای دنیادوستی و بر مدار آن چرخیدن این است که روشنایی بصیرت خاموش می‌شود، ترازوی حق در ارزشگذاری‌های مردم سرچپه می‌شود، میزان بلندی و پستی، دینار و درهم می‌شود و معیار عزت و خواری، دارایی و تهی‌دستی می‌گردد.

بهای دارنده‌ی هزار، هزار است، بیفزا تا بهایت بیشتر شود و ارزش دارنده‌ی یک درهم یک درهم است.

اما بر سر دین، باور، اخلاق آراسته، دانش سودمند و کردار نیکو غبار تهی‌دستی می‌نشیند و آن‌را از چشم‌های دنیا پرستان پنهان می‌دارد، شاعر از چنین روزگاری گلایه کرده‌است:

هرگاه زبان شیوای حسّان، خوش خطی بن مُقلَه، حکمت لقمان و پارسایی ابن ادهم رحمه‌الله در انسان بی‌نوایی جمع شود، صدا سر می‌دهند بر او که یک درهم نمی‌ارزد.

نمی‌بینی که قارون با همه شوکت بزرگ بیرون شد و نوکران و چاکران در دور و برش بودند و سیم و زر را به تن کرده بود، دنیادوستان چگونه نگاهی داشتند؟ ﴿فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ ۖ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ (قصص: ۷۹). [آراسته به زیورهای خود به میان مردمش آمد. آنان که خواستار زندگی دنیوی بودند گفتند: ای کاش آنچه به قارون داده شده ما را نیز می‌بود، که او بهره‌ی بزرگی دارد].

اما آنانی که چشم تیزبین و سرشت درست داشتند چه گفتند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ﴾ (قصص: ۸۰) [و کسانی‌که معرفت و دانش به آنان عطا شده بود، گفتند: وای بر شما پاداش خدا برای کسانی‌که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند بهتر است. و آن‌را جز شکیبایان در نمی‌یابند].

مردی عبدالملک بن مروان را ستایش کرد و گفت:

تاج بر سر او و بالای پیشانی طلاگونه‌اش می‌درخشد.

گفت: در این چه برتری است؟ چرا سروده‌ی این شاعر را نگفتی:

مصعب شعله‌ای از جانب خداست که با روشنی آن تاریکی‌ها درخشان می‌شود

فرمان او فرمان نیرومندی است که نه در آن ستمگری است و نه خودفریفتگی.

حُطیئه در سروده‌ای زبرقان پسر بدر را بدوگویی کرد و تنها همین را برایش گفت:

سخن از بزرگواری‌ها را رها کن! برای دستیابی بدان سفر مکن! بنشین که تو همواره نان‌داده شده و لباس پوشانده شده‌ای!

هنگامی که این را شنید خیلی خشمگین شد و نزد عمرﷺ از او شکایت کرد، عمرﷺ او را برای این حرفش زندانی کرد. و اگر شعر عبدالملک را فرمان‌روایان معاصر بشنوند و یا شعر حطیئه را روشن‌فکران این عصر بشنوند، به جای برافروخته شدن شادمان خواهند شد.

شاعر دیگری گفته‌است: شرم باد بر درویشی که آرزو و نگرانی او از دنیا تنها همین است که برایش پوشاک یا خوراکی داده شود.

دنیا دوستی و تاثیر آن بر ناتوانی و خواری امت:

خطر دنیادوستی برای سالکان راه آخرت تنها این نیست که آنان را از خداوند متعال دور می‌کند؛ از طاعت و تقوای او باز می‌دارد و از انجام دستورات و ترک منهیاتش مانع می‌شود؛ نخیر قضیه به این سادگی نیست. بلکه هنگامی که دنیادوستی در میان مردم رواج یابد و به پدیده‌ی اجتماعی بدل شود، پیامدهای ویرانگری در ناتوان‌سازی توانایی امت و آوردن سستی در درون فرزندان آن به بار خواهد آورد که دیگر اراده‌های شان سست شده و در برابر فریبندگی‌های زندگی دنیا و شهوت‌های آن سر فرود می‌آورند؛ عده‌ای در برابر مسایل جنسی و پیک بازی، گروهی در برابر مقام و ناموری و برخی هم در برابر دارایی و سرمایه؛ همین‌گونه دوستی دنیا و انگیزه‌های آن بالای شان چیره شده و دوستی خدا و آخرت در برابر دنیادوستی شکست خورده و انگیزه‌های دینی در برابر انگیزه‌های خواهش‌ها ناتوان می‌شود که این‌ها سرآغاز ناتوانی حزب خدا در برابر حزب شیطان است.

این همان چیزی است که پیامبرﷺ امت خود را در آخر زمان از آن بیم داده‌است؛ از نیرنگ‌های ملت‌های دیگر علیه آن، و ناتوانی امت در مقابله با آن؛ با وجود کثرت عددی امت اسلامی، اما کمیتی بدون کیفیت، یا کثرتی همانند کف روی دریا.

این همان حدیثی است که ثوبانﷺ از پیامبرﷺ روایت کرده‌است، و او از غیب در باره‌ی واقعیت امروزی امت ما چنان دقیق سخن گفته که گویا به چشم خود دیده باشد، می‌فرماید: «به زودی ملت‌ها، یکدیگرشان را بر سر شما فرا می‌خوانند آن‌چنان که غذا خوران یکدیگر را بر کاسه‌ی خود فرا می‌خوانند». پرسیدند: از کمی ما در آن روز چنین خواهد شد؟ فرمود: «بلکه شما در آنروز زیاد هستید و لیکن شما همانند خاشاک سیل‌آورده‌اید، و قطعاً خدا هیبت شما را

از دل دشمنان‌تان کشیده و حتماً در دل‌های شما "وهن" را می‌اندازد» یکی پرسید: ای پیامبر خدا وهن چیست؟ فرمود: «دوست داشتن دنیا و ناپسند پنداشتن مرگ»[۱].

حال و روز امت ما در این زمانه‌ی اندوهبار چنین است: تعدادش به بیشتر از یک و نیم ملیارد انسان رسیده[۲]، ولی فزونی‌ای که نه دشمن از آن می‌هراسد و نه برای دوستان خود کمکی کرده می‌تواند، چنانچه در تراژدی برادران خود در فلسطین می‌بینیم؛ زیرا اکنون امت در مرحله‌ی خاشاکی خود است، امتی سست و ناتوان که این سستی چنانچه حدیث مبارک بیان داشت، از درون خودش است نه از بیرون. پیش از آنکه دشمن بسوی آنان روانه شود سستی بر دل آنان راه یافته است.

اصحاب گرامی از سستی که در دل انداخته می‌شود پرسیدند که چیست؟ آنان از معنی لغوی آن نپرسیدند، این را که می‌دانستند، بلکه از راز و علت آن پرسیدند، و پاسخ هم روشن‌گرانه و آموزگارانه رسید: «دوست داشتن دنیا و ناپسند پنداشتن مرگ».

پیامبر گرامی ﷺ و یارانش با ترسی که به فاصله‌ی یک ماه در دل دشمنان شان انداخته می‌شد کمک می‌شدند؛ زیرا دنیا را به آخرت فروخته بودند و با جان‌ها و دارایی‌های شان بهشت را خریده بودند، هنگامی‌که خالد فرماندهان روم و فارس را در آغاز جنگ‌ها به اسلام یا صلح فرا می‌خواند، به آنان می‌گفت: اگر از این دو گزینه سرپیچی کنید، با کسانی به جنگ شما می‌آیم که مرگ را چنان دوست دارند که شما زندگی را دوست دارید[۳].

پس اگر خواهان پیروزی امت خود هستیم باید در خود تغییر بیاوریم و دل‌های خود را از سستی یعنی از دنیادوستی و بدبینی مرگ آزاد کنیم، یا به سخن دیگر: از مرحله‌ی خاشاکی که حدیث آن‌را خاشاک روی سیل گفت است بیرون شویم.

---

[۱] تخریج آن در صفحه‌ی ۷۸ گذشت.

[۲] سرشماری که از امت مسلمان نشان شده می‌دهد که به یک ملیارد و پنج صد و هفتاد ملیون رسده است، جریده‌ی عربی قطر شماره‌ی (۷۷۹۲) دوشنبه ۱۲ اکتوبر (۲۰۰۹)م برابر با ۲۳ شوال ۱٤۳۰۰هـ را بنگرید که پژوهش مرکز مطالعات (بیو) امریکایی را به نشر سپرده است.

[۳] ابن ابی شیبه رحمه الله آن‌را در بعوث و سرایا (۳٤٤۱۷)، ابویعلی رحمه الله (۱۱۳/۱۳) و سعید بن منصور رحمه الله در رسائل النبی (۱۹۱/۲) از شعبی روایت کرده و هیثمی رحمه الله در مجمع الزوائد گوید: ابویعلی رحمه الله آن‌را روایت کرده‌است و در میان روایانش مجالد آمده که او ضعیف است ولی آن‌را موثق خوانده است (۳۲۵/٦).

خاشاک سیل: چیزهایی پراکنده‌ای است که دریا از این‌جا و آن‌جا گردآوری می‌کند؛ مانند هیزم، کاغذ، چوب، شاخچه‌ها و چیزهای پراکنده که چند ویژگی همسو دارند:

۱. سبک و نمایان است، بر روی آب روان است و در زیر آن نمی‌نشیند؛

۲. ناهماهنگ است؛

۳. بی‌هدف است، واریزگاه معلومی ندارد تا با رسیدن به آن پایان بیابد؛

٤. نه گذرگاه جوی کشی شده دارد و نه راه معلومی، بلکه به هر راهی پیش آمد روان است.

وضعیت سیلاب همین‌گونه است برخلاف جویبار که آبریز و هدف معلوم داشته و راهرو کشیده شده دارد.

همه‌ی این ویژگی‌ها همانا ویژگی‌های این امت در مرحله‌ی خاشاکی یا مرحله‌ی سستی می‌باشد.

هرکه بخواهد این امت را از چنین حالتی بیرون کشد، باید از راه درست یعنی از راه تربیت و تزکیه آغاز کند تا بر دنیادوستی پیروز شده و از بهره‌های ناچیز آن دل کنده شود، شیفته‌ی داشته‌های خداوند و پاداش او گردیده و بر ناتوانی‌ها غلبه کرده و در پی آن بر دشمن خود پیروز گردد.

دوم: روی برتافتن از پیروی هوس‌ها:

دومین پایه‌ی پارسایی پسندیده، روی برتافتن از پیروی هوس‌های دنیا می‌باشد، چنانچه خداوند متعال گروهی را نکوهش کرده فرمود: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ ۖ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾ (مریم: ۵۹).

[سپس کسانی جانشین آنان شدند که نماز را ضایع کردند و پیرو شهوات گردیدند و به زودی کیفر گمراهی خود را خواهند دید].

و در جای دیگر فرمود: ﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا﴾ (نساء: ۲۷).

[خدا می‌خواهد توبه‌ی شما را بپذیرد ولی آنان که از پی شهوات می‌روند، می‌خواهند که شما به کجروی بزرگی افتید].

و معنی پیروی خواهش‌ها اینکه: پیرو آن باشد، هرگاه دستور داد بپذیرد و هرگاه روانه‌اش کرد روان شود، و همچون اسیر در دام آن افتاده باشد که این معنی پیروی است.

معنی روی برتافتن: نپذیرفتن همه‌ی آن نیست؛ زیرا ضد سرشتی است که خداوند بندگان را بر اساس آن آفریده است. چنان‌چه ضد خواسته‌ی اسلام برای آبادی زمین است، واین خواسته‌ی پیشرفت جامعه‌ی اسلامی است که قوت امت اسلامی آن‌را لازم می‌گرداند و در کارهای دین و دنیا و ترقی آن بر نردبان تمدن برتری می‌بخشد.

بلکه منظور این است که: خواهش‌های دنیا بزرگترین مقصد و هدف او نباشد که خواهش‌ها، او را هر سو روان بسازد و خواهش‌های شکم و شرمگاه یا هم آرایش و زیبایی یا ستایش و ناموری یا مقام و منصب چنان برده‌ی خود بسازد که در جایی که بایسته است باز نایستد بلکه هرچه بخواهد بکند و افسار خود را به دست انگیزه‌های جنسی و خواهش‌های خود بسپارد طوری که بنده‌ی آن شود، چنانچه در حدیثی که ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده آمده‌است: «تباه شود بنده‌ی دینار و درهم وبنده‌ی گلیم سیاه، تباه و برباد شود و هرگاه خاری به پایش خلید خار از پایش کشیده نشود...»[1].

این همان بندگی نکوهیده است؛ زیرا با یکتاپرستی خالص برای خدا همخوانی ندارد که از مؤمن می‌خواهد همه‌اش برای خدا باشد، نه اینکه نیم او برای خدا و نیم آن برای دیگری، چنانچه فرمود: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (انعام: ١٦٢).

[بگو: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای خدایی است که پروردگار جهانیان است].

و فرمود: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا ۚ الْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (زمر: ٢٩).

[خدا مثَلی می‌زند: مردی را که چند تن در او شریکند و بر سر او اختلاف دارند. و مردی که تنها از آنِ یکی باشد. آیا این دو با هم برابرند؟ سپاس خدا را. نه، بیشترشان نمی‌دانند].

آراستن خواهش‌ها برای مردم:

چنان‌چه آشکار است، خواهش‌ها برای انسان آراسته شده است و او فریفته‌ی آن شده است. اما پیروز و پارسای راستین کسی است که در دام آن نیفتد و نعمت‌های بهتر را بر بهره‌ی زودگذر برتری دهد، چنانچه فرمود: ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ۗ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ

[1] تخریج آن در صفحه‌ی ۱۱۹ گذشت.

وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ، قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ ۚ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ،الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ،الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾ (آل عمران: ١٤-١٧).

[عشق به خواهش‌های نفسانی و دوست داشتن زنان و فرزندان و همیان‌های زر و سیم و اسبان نشاندار و چارپایان و کشت‌زارها در چشم مردم آرایش یافته است، اینها همه متاع زندگی دنیا هستند، در حالی که بازگشت‌گاه خوب نزد خدا است، بگو: آیا شما را به چیزهایی بهتر از این‌ها آگاه کنم؟ برای آنان که پرهیزگاری پیشه کنند، در نزد پروردگارشان بهشت‌هایی است که نهرها در آن روان است. اینان با زنان پاکیزه، در عین خشنودی خدا، جاودانه در آنجا خواهند بود و خدا از حال بندگان آگاه است، همان کسانی‌که می‌گویند: پروردگارا، ما ایمان آوردیم؛ پس گناهان ما را بر ما ببخش، و ما را از عذاب آتش نگاه دار! شکیبایان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق‌کنندگان و آمرزش خواهان در سحرگاهان اند].

بازداشتن از خواهش‌های حسی و معنوی دنیا:

خواهش‌هایی که از پیروی آن منع شده دو گونه است: حسی و معنوی: ترس از خواهش‌های حسی برای عموم مردم است، اما ترس از خواهش‌های معنوی برای برگزیدگان است.

بازداشتن از خواهش‌های شکم و شرمگاه:

قرآن و سنت از پیروی خواهش‌های شکم با خوردن حرام و خواهش‌های شرمگاه با انجام دادن زشتی زنا و کردار قوم لوط باز داشته و فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ﴾ (نساء: ٢٩٩).

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال یکدیگر را به ناحق مخورید، مگر آنکه تجارتی باشد که هر دو طرف بدان رضایت داده باشید].

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ﴾ (بقره: ١٧٣).

[به راستی که مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که به هنگام ذبح، نام غیر خدا بر آن بخوانند، بر شما حرام کرد].

﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (مائده: ٩٠).

[به راستی که شراب و قمار و بت‌ها و فال‌گیری با تیرها پلید و کار شیطان است، از آن خودداری کنید تا رستگار شوید].

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا ۖ إِنَّهُ كانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ (اسراء: ۳۲).

[و هرگز به عمل زنا نزدیک نشوید، که کاری بسیار زشت و راهی بسیار ناپسند است].

﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ،إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ ۚ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ﴾ (اعراف: ۸۰-۸۱).

[و لوط را فرستادیم. آنگاه به قوم خود گفت: چرا کاری زشت می‌کنید، که هیچ کس از مردم جهان پیش از شما نکرده‌است؟ شما به جای زنان با مردان شهوت می‌رانید. شما مردمی تجاوزکار هستید].

و او ﷺ فرمود: «هرکه دهان و شرمگاه خود را نگاه دارد، برایش بهشت را مژده می‌دهم»[۱] و فرمود: «زناکار هنگام زنا با ایمان نیست و باده گسار هنگام باده گساری با ایمان نیست»[۲].

حرمتِ مقدمات زنا:

اسلام تنها با حرام دانستن زنا بسنده نکرده بلکه هر آنچه به آن بینجامد یا رهگشای آن باشد را نیز حرام گردانیده است مانند تنها شدن، بوسیدن، دست زدن و نگاه کردن. برای همین فرمود: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ۚ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ،وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا ۖ وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ (نور: ۳۰-۳۱).

[به مردان مؤمن بگو که چشمان خویش فروگیرند و شرم‌گاه خود نگه دارند. این برایشان پاکیزه‌تر است. زیرا خدا به کارهایی که می‌کنند آگاه است، و به زنان مؤمن بگو که چشمان خویش فروگیرند و شرم‌گاه خود نگه دارند و زینت‌های خود را جز آن مقدار که پیداست آشکار نکنند و روسری‌های خود را بر روی گریبان‌های شان فروگذارند].

در حدیث است: «کسی‌که به خدا و روز رستاخیز باور دارد، برایش روا نیست که با زنی تنها شود مگر اینکه شوهرش با او باشد»[۳].

---

[۱] بخاری رحمه‌الله آن‌را در رقائق (٦٤٧٤)، احمد رحمه‌الله (۲۲۸۲۳) و ترمذی رحمه‌الله در زهد (۲٤۰۸) از سهل بن سعد رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند.

[۲] تخریج آن در صفحه‌ی ۲۸ گذشت.

[۳] عبدالرزاق رحمه‌الله آن‌را در طلاق (۱۲٥٤٤) روایت کرده‌است.

حرمت شراب و چیزهای نشه‌آور:

از خواهش‌های حسی: علاقه به شراب و چیزهای مست کننده است و بسیاری‌هایی که نوشیدند به باده‌گساری خو گرفتند و این به بیماری طاقت‌فرسایی بدل شده است که ده‌ها ملیارد برایش هزینه می‌شود.

شگفت‌آور نیست که اسلام شراب را حرام ساخته و آن‌را مادر پلیدی‌ها دانسته و آن‌را با قمار پلید و از کارهای اهریمن شمرده و از بزرگترین گناهان کبیره دانسته است، برای همین ده تن را در آن نفرین کرده‌است[1]: نوشنده، نوشاننده، سازنده، بازرگان، و کارگرانی که آن‌را بر می‌دارند، حتی آن‌که آب آن‌را می‌گیرد یعنی کسی‌که از انگور آبگیری می‌کند تا از آن شراب بسازد، بر زبان محمد ﷺ نفرین شدگان‌اند.

همچنان مواد مخدر که در نگاه جهانی زهر کشنده است مانند شراب یا شاید بدتر از آن باشد؛ از همین‌رو دشمنان می‌کوشند تا از آن گریخته و آن‌را در میان ملت‌های دشمن خود بگسترانند و نیروهای دشمن را از پای بیندازند.

همین خواهش‌های حسی است که تمدن معاصر غربی را با چالش تباهی و نابودی روبرو ساخته است مگر اینکه برای خود چاره‌ای بیندیشد.

اگر مسلمان از راه حلال خواهش‌های شرمگاه خود را براورده بسازد هیچ ایرادی ندارد، ما هنگام بحث ازدواج به این موضوع می‌پردازیم که مخالف پارسایی نیست، سردار پارسایان با داشتن نه همسر از دنیا رخت بست.

خطرهای خواهش‌های معنوی:

ناگوارترین خواهش‌های معنوی: دوست داشتن دارایی و سرمایه، مقام و ظاهرنمایی و عبادت‌نمایی است که دین آن‌را ریاء می‌نامد. این‌ها چنانچه امام غزالی گوید تباه کنندگان‌اند: یعنی دین انسان را تباه می‌سازد و هرگاه گسترش یافت امت را نیز تباه می‌سازد.

---

[1] ترمذی ؒ آن‌را در بیوع (۱۲۹۵) روایت کرده و گوید: حدیث غریب است، ابن ماجه ؒ در اشربه (۳۳۸۱) و طبرانی ؒ در اوسط (۱۳۵۵) از انس ؓ روایت کرده و البانی ؒ در صحیح ترمذی (۱۰۴۱) آن‌را صحیح گفته‌است.

فصل ششم

نگاه مردم به زندگی دنیا

همین‌که حقیقت پارسایی در دنیا را دانستیم و اینکه مایه و چرخه و پایه‌ی آن بستگی به خواستن آخرت و برتر دانستن آن از دنیا می‌باشد و دانستیم که نه خود دنیا نکوهیده است و نه هر آنچه در آن است به خودی خود نکوهیده است، چرا که خدا انسان را آفریده تا آن‌را آباد بسازد و در آن جانشین او باشد. او تعالی فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ (بقره/۲۹).

[او خدایی است که همه موجودات زمین را برای شما بیافرید].

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ (لقمان: ۲۰).

[آیا ندیده‌اید که خدا هر چه را که در آسمان‌ها و زمین است رام شما کرده‌است و نعمت‌های خود را چه پیدا و چه پنهان بر شما ارزانی داشته].

و ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ﴾ (جاثیه: ۱۳).

[رام شما ساخت آنچه در آسمان‌هاست و آنچه در زمین است. همه از آن اوست].

پس چگونه از یکسو آن‌را برای شان آفرید و برای منفعت آنان رام ساخت و سپس آن‌را برایشان حرام بگرداند یا آنان را از پاکیزگی‌های آن محروم سازد؟ این آیات و مانند این‌ها را دانشمندان بر این دلیل گرفتند که اصل در چیزها حلال و مباح بودن است.

آبادی زمین:

الله متعال آبادی زمین را از بندگان خود خواسته است، چنانچه بر زبان صالح علیه السلام فرمود: ﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ (هود: ٦١) [او شما را از زمین پدید آورد و خواست که آبادش کنید]. و معنی (إِستَعمَرَكُم) یعنی: از شما خواست که آن‌را آباد سازید، پس چگونه از یکسو از آنان آبادی زمین را بخواهد و ویرانگرانش را سرزنش کند، باز کسانی را به نکوهش گیرد که در پی آبادی آن هستند؟.

چه چیزهای دنیا نکوهیده است؟

باید اینجا هدف را بیان کرد تا حق و باطل آشکار شود و هدایت با گمراهی درنیامیزد. در گذشته گفتیم که آن‌چه از دنیا نکوهیده است دل‌چسپی به دنیاست آن‌گونه که بر حق خدا و حق آخرت ستم شود، و این چیزی است که پیش از هر چیز به اراده بر می‌گردد نه به دارایی دنیا و نه هم به بهره جستن از پاکیزگی‌های آن. آیات زیادی را برای روشنی موضوع آوردم: ﴿مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا، وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكورًا﴾ (اسراء: ۱۸-۱۹).

[هرکه خواهان این جهان باشد هر چه بخواهیم زودش ارزانی داریم، آنگاه جهنم را جایگاه او سازیم تا نکوهیده و رانده شده بدان درافتد، و هر که خواهان آخرت باشد و در جستجوی آن بکوشد و مؤمن باشد، جزای سعیش داده خواهد شد].

پس معیار تباهی و رستگاری همان اراده است که خواستار دنیا است یا آخرت. این یعنی دنیاخواهی، بدین معنی که دنیا را مقصد خود بسازد به گونه‌ای که بزرگترین مقصد و هدف او باشد. چنانچه او تعالی فرموده است: ﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾ (نجم: ۲۹-۳۰).

[پس از کسی‌ــکه از سخن ما روی‌گردان می‌شود و جز زندگی دنیوی را نمی‌خواهد روی بگردان، منتهای دانششان همین است] نجم: ۲۹-۳۰.

گروه‌های اهل دنیا که از آخرت ناآگاه‌اند:

امام غزالی در احیاءالعلوم گروه‌های مردم در دنیا و نگاه آنان به دنیا را برشمرده است که راه‌های گوناگونی را در پیش گرفتند و به دسته‌های گوناگونی دسته‌بندی شدند:

آزمندانِ خوراک و خوردن:

گروهی را نادانی و ناآگاهی فراگرفته است که دیده‌های شان باز نمی‌شود تا به پیامد کارهای‌شان بنگرند، پس گفتند: هدف، زندگی چند روزه‌ی دنیاست، برای کار کردن می‌خوریم و برای خوردن کار می‌کنیم! این شیوه‌ی دهقانان و پیشه‌وران و کسانی است که نه لذتی در دنیا دارند و نه هم جایگاهی در دین. روزها خود را خسته می‌کنند تا شب بخورند و باز شب

می‌خورند تا روز خود را خسته بسازند! این‌ها مانند چهارپایان رهسپار راهی شده‌اند که جز با مرگ پایان نمی‌یابد.

آزمندان خواهش‌های شکم و شرمگاه:

گروه دیگر گمان می‌کنند که گپ را فهمیده‌اند و آن اینکه هدف این نیست که انسان زیر کار رنج بکشد و لذتی از دنیا نبرد، بلکه خوشبختی این است که خواهش‌های خود را از دنیا پوره سازد و آن خواهش‌های شکم و شرمگاه است، این‌ها خود را فراموش کرده و تلاش‌های خود را در پی زنان و گردآوردن خوراک‌های شیرین صرف نموده‌اند، مانند چهارپایان می‌خورند و گمان می‌کنند که هرگاه به آن دست یافتند اوج خوشبختی را دریافته‌اند که این کار، آنان را از خدا و روز آخرت باز داشته است.

آزمندان ثروت‌اندوزی:

گروه دیگر گمان می‌کنند که خوشبختی در پول بسیار و گنج‌های فراوان است، پس برای گردآوری آن شب‌ها بیدار مانده و روزها را در خستگی می‌گذرانند. در سفرهای شبانه روزی خود را خسته ساخته و کارهای دشواری را به جان می‌خرند، به گردآوری مال و دارایی می‌پردازند، اما از ترس کم‌شدن دارایی‌شان، با بخل‌ورزی و تنگ چشمی جز به اندازه‌ی نیاز نمی‌خورند. این هم شد لذت آنان، همین‌گونه روان و سرگردان‌اند تا اینکه مرگ به سراغ شان بیاید و گنج‌های‌شان یا در زیر زمین بماند یا کسی به آن دست یابد و هزینه‌ی خواهش‌ها و لذت‌های خود کند که برای گردآورنده‌اش خستگی و برای بهره گیرنده‌اش لذت می‌ماند، کسانی‌که ثروت اندوزی می‌کنند مانند این‌ها را می‌بینند ولی پند نمی‌گیرند.

آزمندان تعریف و ستایش:

گروهی پنداشتند که خوشبختی در نام نیک و زبان‌زد مردم شدن به تعریف و ستایش از خوش‌گذرانی و عیاری است، این‌ها برای گردآوردن پول خود را خسته ساخته و در خوردن و آشامیدن بر خود سخت‌گیری می‌کنند. همه دارایی خود را در پوشاک زیبا و سواری گران‌بها هزینه می‌کنند، دروازه‌های خانه‌های شان و جاهای را که به چشم مردم می‌خورد را آزین می‌بندند تا گفته شود: او سرمایه‌دار است، به راستی که او ثروت‌مند است. گمان می‌کنند که خوشبختی همین است، پس همه کوشش شبانه روزی آنان برای جلب نگاه مردم است.

آزمندان جاه‌طلبی و مقام:

گروه دیگر در این اندیشـــه رفتند که خوشـــبختی در مقام و جایگاه میان مردم و سرفرود آوردن مردم در برابر آنان با فروتنی و احترام اســـت، پس همه تلاش خود را برای کشـــانیدن مردم به پیروی از خود هزینه می‌کنند تا به ولایت و وظایف دولتی برســـند و از همین راه خواســـته‌های شان را بر گروهی از مردم بقبولانند و فکر می‌کنند که اگر قلمرو فرمانروایی‌شان گسترش یابد و مردم سرسپرده‌ی آنان شود به خوشبختی بزرگی دست یافته‌اند و این پایان خواسته‌هاست. و این بیشترین خواهش در دل‌های مردمان ناآگاه است؛ دلچسپی به فروتنی مردم این گروه را از فروتنی در برابر خدا و از بندگی او و از افتادن به فکر آخرت و رستاخیز باز داشته است.

هدف از خوراک، پوشاک و خانه:

پشت سر این‌ها گروه‌های آزمندتری دیگر هستند که بیش از هفتاد و چند دسته هستند و همه گمراهانی‌اند که دیگران را نیز از راه راســـت گمراه کرده‌اند. پای همه‌ی شـــانرا نیاز خوراک، پوشاک و مسکن به جایی کشانیده است که هدف این نیازهای سه‌گانه و اندازه‌ی مطلوب آن‌را از یاد برده‌اند. کارها چنان بر آنان پیچیده شـــده که آنان را در گودالی رهایی ناپذیری انداخته‌است.

هرکه نیاز خود به این اســـباب و سرگرمی‌ها را دانســـت، هدف نهایی آن‌را می‌داند، پس او وظیفه و پیشه و کاری را که روی دست گیرد، از هدف آن آگاه بوده و بهره و سهم خود را از آن می‌داند و این را هم می‌داند که هدف او آن اســـت که بدن خود را با خوراک و کالا نگاه دارد تا نمیرد. اگر او در پی کاهش این‌ها شد مشغولیت‌ها از او دور می‌شوند، دلش خالی شده و یاد آخرت بر او چیره می‌شود و در تکاپوی آمادگی برای آن می‌براید. اما اگر از اندازه‌ی نیاز گذشت، مشغولیت‌ها زیاد می‌شود، یکی را پوره کنی دیگری پیدا می‌شود و این زنجیره تا بی‌پایان روان است که نگرانی‌هایش پراکنده شود و هرکه نگرانی‌هایش در وادی‌های دنیا پراکنده شود، خدا باک ندارد که او را در کدام یک از این وادی‌ها تباه گرداند. این سرنوشـــت فرورفتگان در سرگرمی‌های دنیاست.

گروه‌های روی‌گردان از دنیا:

گروهی ســـخن را فهمیده و از دنیا روی برتافتند، ولی شـــیطان با آنان کینه ورزید، آنان را رها

نکرد تا اینکه آنان را در همین روی گردانی از دنیا گمراه ساخت که به چندین گروه تقسیم شده‌اند:

خود کشی:

ا- گروهی پنداشتند که دنیا سرای آزمون و رنج‌هاست و هرکه از اینجا رخت بست آخرت سرای خوشبختی است، چه در دنیا بندگی کرده باشد یا نه، پس رستگاری را در خودکشی دیدند تا از دنیا رهایی یابند. عده‌ای از هندوها که اهل ریاضت دوامداراند، از این گروه هستند؛ آنان بر روی آتش هجوم آورده و خود را با آتش می‌سوزانند و می‌پندارند که این، رهایی از رنج‌های دنیا است.

سخت‌گیری بر خود:

ب- گروه دیگری گمان بردند که خودکشی رهایی نیست، بلکه در آغاز باید ویژگی‌های بشری را کشته و آن‌را کاملا از نفس بیرون بیندازی، و رستگاری در بریدن از شهوت و خشم است، سپس به تلاش در این راستا روی آورده و بر خود سخت گرفتند تا جایی که عده‌ای از ریاضت سخت مردند، برخی هم عقل خود را از دست داده دیوانه شدند، بعضی چنان بیمار شدند که دیگر راه عبادت را بر خود بستند و برخی نیز در ریشه‌کن کردن این ویژگی‌ها ناتوان شدند و پنداشتند آنچه دین برایشان گفته ناشدنی است و دین فریبکاری بی‌بنیاد است و در بی‌دینی فرو رفتند. برای برخی‌های شان این پندار پیدا شد که این همه رنج برای خداست در حالی که خدا نیازی به بندگی بندگان ندارد، نه گناه گنهکار در او کمی می‌آورد و نه هم پرستش بندگان؛ پس در پی خواهش‌ها رفتند و به ناهنجاری‌ها روی آورده و سفره‌ی شریعت و احکام آن‌را لگدمال کردند و بنا بر باورمندی شان که خدا نیازی به پرستش بندگانش ندارد، گمان کردند که این کارشان برخواسته از یکتاپرستی ناب آنهاست.

دست کشیدن از عبادت:

ج- گروهی گمان کردند که هدف از عبادت تلاش برای رسیدن به شناخت خداست، پس همین‌که شناخت به دست آمد به خدا رسیده است و پس از رسیدن به هدف از وسیله و چاره بی‌نیاز می‌گردد، پس کوشش و عبادت را رها کردند و گمان کردند که با شناختن خدا جایگاه شان بالاتر از آن شده که خود را با این رنج‌ها زبون سازند، بلکه این تکالیف برای عموم مردمان است.

د- جدا از این‌ها مذاهب نادرست و گمراهی‌های هولناکی هستند که شمار آنان به هفتاد و چند گروه می‌رسد.

نگاه گروه رستگار به دنیا و خواهش‌ها:

به راستی تنها یکی از این گروه‌ها رستگاراند که بر روش پیامبر خدا ﷺ و یاران او رضی الله عنهم روان هستند، و آن اینکه از همه‌ی دنیا دست نمی‌کشد و همه‌ی خواسته‌ها را ریشه‌کن نمی‌کند. از دنیا به اندازه‌ی توشه برمی‌دارد و از خواسته‌ها همانی را ریشه کن می‌کند که از پیروی شریعت و خرد بیرون شود و هر خواهشی را نمی‌پذیرد و همه‌ی خواهش‌ها را رها نمی‌کند، بلکه پیرو عدالت است، نه هر چیز دنیا را رها می‌کند و نه هر چیز دنیا را می‌خواهد، بلکه هدف هر آفریده در دنیا را می‌داند و به همان اندازه آن‌را نگه می‌دارد، همان اندازه از روزی کار می‌گیرد که بدنش توان بندگی را بدست بیارد، و از خانه همان اندازه که از دزد و گرمی و سردی در امن بماند و از پوشاک هم همین گونه. همین‌که دل از نگرانی‌های بدن آسوده شد، با همه تلاش و پشت کار به خدای متعال روی می‌آورد و در همه عمر خود سرگرم یاد او و اندیشیدن می‌شود، پیوسته افسار خواهش‌ها را در دست گرفته پاسداریش می‌کند تا از مرز پرهیزگاری و تقوا نگذرد.

روش میانه‌ی صحابه رضی الله عنهم:

جزئیات این موضوع تنها با پیروی از گروه رستگار که همانا صحابه‌ی گرامی هستند دانسته می‌شود و بس، آنگاه که پیامبر ﷺ فرمود: یکی از این گروه‌ها رستگاراند. پرسیدند: این گروه کدام است؟ فرمود: «همان که بر راه من و یارانم روان باشد»[1].

آنان بر روش میانه و بر راه روشنی که به تفصیل بیان کردیم بودند، آنان دنیا را نه برای دنیا بلکه برای آخرت می‌خواستند، همچنان گوشه نشینی کرده همه دنیا را ترک نمی‌گفتند، در کارها نه زیاده‌روی می‌کردند و نه هم سهل‌انگاری، بلکه کارشان در میان این‌دو بود که همان عدل و میانه‌روی میان دو طرف بود و این دوست داشتنی‌ترین روش نزد خدای متعال می‌باشد. و خدا بهتر می‌داند[2].

---

[1] تخریج این حدیث و حرف‌های پیرامون آن‌را در کتابم (الصحوة بين الإختلاف المشروع و التفرق المذموم) صـ ۳٤، چاپ دار الشروق بنگرید.

[2] إحياء علوم الدين، ربع المهلكات، كتاب ذم دنيا (۲۲۸/۳-۲۳۰) چاپ دار المعرفة، بيروت.

حافظ ابن رجب رحمه الله گوید: فرزندان آدم در دنیا دو گروه‌اند:

یکی: منکر آخرت:

کسانی‌که وجود سرای دیگری برای پاداش و کیفر پس از این دنیا را نمی‌پذیرند، این‌ها همان‌هایی‌اند که خدا در باره‌ی آنان فرمود: ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِک كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكورًا، أُولَٰئِک مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كانُوا يَكسِبُونَ﴾ (یونس: ۷-۸).

[کسانی که به دیدار ما امید ندارند و به زندگی دنیوی خشنود و دلبسته‌اند، و آنان که از آیات ما بی‌خبرند، به کیفر کارهایی که می‌کرده‌اند، جایگاهشان جهنم است].

همه خواسته‌های این‌ها بهره‌گیری از دنیا و غنیمت شمردن لذت‌های آن پیش از مرگ است. چنانچه او تعالی می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكلُونَ كمَا تَأْكلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾ (محمد: ۱۲).

[و کسانی‌که کافر شدند از این جهان متمتع می‌شوند و چون چارپایان می‌خورند و جایگاهشان آتش است].

از این‌ها کسانی هم هستند که به پارسایی در دنیا فرا می‌خوانند؛ زیرا زیاده‌خواهی دنیا را موجب نگرانی و اندوه دانسته و می‌گویند: هر اندازه وابستگی به آن بیشتر باشد، نفس در هنگام مرگ با جدایی از آن دردمند می‌شود و این پایان پارسایی آنان در دنیا است.

تفاوت مؤمنان در دانستن حقیقت دنیا:

گروه دوم: باورمندان به آخرت؛ آنان متفاوت‌اند:

کسانی‌که به سرای پس از مرگ برای پاداش و کیفر باور دارند و این‌ها وابسته به شریعت‌های پیامبران می‌باشند که به سه گروه تقسیم شده‌اند: ستمگر بر خود، میانه‌رو و به یاری خدا پیشتاز در خوبی‌ها.

ستمگر بر خود:

ستمگر برخود؛ این‌ها بیشترین شان‌اند، با شگوفه‌ها و زیبایی‌های دنیا خو گرفته‌اند، آن‌را از ناروا بدست آورده و در ناروا خرج می‌کنند و دنیا بزرگترین آرمان‌شان شده، خشم و خوشی‌شان برای آن بوده و برای آن دوستی و دشمنی می‌کنند، این‌ها اهل بیهودگی، بازی، زینت،

فخرفروشی و زیاده‌خواهی هستند و هیچ یک هدف دنیا را ندانستند و نفهمیدند که این سرای رخت‌بستن است و باید از آن برای سرای پایداری توشه برداشت، شاید کسانی از این‌ها به گونه‌ی کوتاه به آن باور داشته باشند ولی با جزئیات ندانسته و طعم دنیا را آنگونه که اهل معرفت چشیده و نمونه‌های توشه برداری آخرت شان می‌باشد، این‌ها نچشیده‌اند.

میانه رو:

آنانی که میانه‌روند، دنیا را از راه روا به دست می‌آوردند، تکالیف آن‌را ادا کرده و برای خود بیشتر از نیاز بر می‌گیرد و با آن در بهره‌گیری از خواهش‌های دنیا می‌افزاید، در اینکه این‌ها پارسا هستند یا نه اختلاف است. در این گناهی بر آنان نیست، اما به اندازه‌ای که از دنیا افزوده‌اند، از درجات آخرت‌شان کاسته می‌شود.

ابن عمر رضی الله عنهما گوید: بنده هر اندازه که از دنیا بهره بگیرد، از درجات او نزد خدا کاسته می‌شود، اگرچه بر او مهربان است[1]. ابن ابی دنیا با اسناد بهتر آن‌را آورده‌است. و به گونه‌ی مرفوع از حدیث عایشه رضی الله عنها با سندی ایراد برانگیز روایت شده است[2].

امام احمد رحمه الله در کتاب زهد با سند خود روایت کرده که: مردی نزد معاویه رضی الله عنه رفت، او هم برایش لباس پوشانید، بیرون شد و از کنار ابومسعود انصاری رضی الله عنه و صحابی دیگری گذشت، یکی از آنان برایش گفت: این را از نیکی‌هایت بردار. دیگرش گفت از پاکیزگی‌هایت[3].

و با اسناد خود از عمر رضی الله عنه روایت کرده که گفت: اگر از نیکی‌هایم نمی‌کاست، حتماً در آسایش زندگی با شما می‌آمیختم، ولی از خداوند شنیده‌ام که قومی را سرزنش کرده فرمود: ﴿وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا﴾ (احقاف: ۲۰).

[و روزی که کافران را بر آتش عرضه کنند (برای‌شان گفته شود): در زندگی دنیوی از

---

[1] ابن ابی دنیا رحمه الله آن‌را در ذم دنیا (۳۱۱) و هناد رحمه الله در زهد (۵۵۷) روایت کرده‌اند.

[2] منذری رحمه الله در ترغیب و ترهیب (۷۷/٤) گوید: ابن ابی دنیا رحمه الله آن‌را در روایت کرده و اسنادش جید است و از عایشه رضی الله عنها موفوعا روایت شده ولی درست این است که موقوف روایت شده‌است.

[3] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ دمش (٤٠٩/٤٠) روایت کرده‌است.

چیزهای پاکیزه و خوش بهره‌مند شدید].

فضیل بن عیاض ﷺ گوید: اگر خواستی از دنیا کم بردار و اگر خواستی بیش، از کیسه‌ی خود بر می‌داری.

گواه آن این است که الله متعال بر بندگانش چیزهای اضافی از خواهش‌ها، زیبایی‌ها و تازگی‌های دنیا را که به آن نیاز نداشته باشند حرام گردانیده و نزد خود در آخرت ذخیره کرده‌است، در این سخن خداوند به آن اشاره شده است: ﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ،وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ،وَزُخْرُفًا ۚ وَإِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۚ وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (زخرف: ۳۳-۳۵).

[و اگر نه آن بود که همه مردم یک امت می‌شدند، سقف‌های خانه‌های کسانی را که به خدای رحمان باور ندارند از نقره می‌کردیم و بر آن‌ها نردبان‌هایی می‌نهادیم تا بر آن بالا روند، و برای خانه‌هایشان نیز درهایی از نقره می‌کردیم و تخت‌هایی که بر آن تکیه زنند، و از هر گونه زر و زیور می‌آراستیم، این‌ها برخورداری ناچیز دنیوی است، حال آنکه آخرت در نزد پروردگار تو برای پرهیزگاران است][1].

روایت صحیح از پیامبر ﷺ است که فرمود: «هرکه در دنیا ابریشم را پوشید، در آخرت آن‌را نپوشد»[2]، و «هرکه در دنیا شراب نوشید در آخرت آن‌را ننوشد»[3]. و فرمود: «دیبا و پرنیان را نپوشید، و در جام‌های زرین و سیمین ننوشید و در کاسه‌های آن مخورید؛ زیرا این برای آنان در دنیا و برای شما در آخرت است»[4].

---

[1] ابن ابی دنیا ﷺ آن‌را در اصلاح المال (۳۵٦) آورده ولی آیه را نیاورده‌است.

[2] متفق علیه: بخاری ﷺ آن‌را (۵۸۳٤) و مسلم ﷺ (۲۰٦۹) و هردو در لباس روایت کرده‌اند، همچنان احمد ﷺ (۱۸۱) و نسائی ﷺ در زینت (۵۳۰۵) از عمر بن خطاب ﷺ روایت کرده‌اند.

[3] متفق علیه: بخاری ﷺ (۵۵۷۵) و مسلم ﷺ (۲۰۰۳) روایت کرده و ابوداود ﷺ (۳٦۷۹)، ترمذی ﷺ (۱۸٦۱)، نسائی ﷺ (۵٦۷۱) و ابن ماجه ﷺ (۳۳۷۳) و همه‌ی شان در اشربه از ابن عمر ﷺ روایت کرده‌اند.

[4] متفق علیه: بخاری ﷺ آن‌را در اطعمه (۵٤۲٦) و مسلم ﷺ در لباس و زینت (۲۰٦۷) و همچنان احمد ﷺ (۲۳۳٦٤)، ابوداود ﷺ (۳۷۲۳) و ترمذی ﷺ (۱۸۷۸) و هردو در اشربه و نسائی ﷺ در زینت (۵۳۰۱) و ابن ماجه ﷺ در اشربه (۳٤۱٤) از حذیفه ﷺ روایت کرده‌اند.

وهب گوید: خدای متعال برای موسی علیه السلام فرمود: من به راستی دوستانم را از نعمت‌ها و فراوانی‌های دنیا نگهداری می‌کنم، همان‌گونه که چوپان مهربان شتر خود را از یورش شتران دیوانه نگاه می‌دارد، این کار بر من دشوار نیست ولیکن تا سهم شان‌را از سخاوت من سالم و پوره دریافت کنند که دنیا برایشان پوره نتواند[۱].

گواه دیگر این سخن روایت ترمذی رحمه الله از قتاده بن نعمان رضی الله عنه از پیامبر ﷺ است که فرمود: «هرگاه خدا بنده‌ای را دوست بدارد او را در برابر دنیا نگهداری می‌کند چنانچه یکی از شما پیوسته بیمار خود را از آب نگاه می‌دارد»[۲]. حاکم رحمه الله آن‌را تخریج کرده و لفظش این است: «خدا بنده‌اش را از دنیا نگاه می‌دارد و او را دوست دارد، چنانچه که شما بیمار خود را از خوردنی و نوشیدنی دور می‌دارید، چون بر او می‌ترسید»[۳].

در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر ﷺ آمده‌است که فرمود: «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است»[۴].

پیشتاز در نیکی‌ها:

اما پیشتازان در نیکی‌ها به یاری خدا، کسانی‌اند که هدف دنیا را دانسته و بر پایه‌ی آن کار کردند، دانستند که خدا بندگانش را در آن جای داده تا بیازماید که کدام یک شان از بهترین کردار برخوردارند، چنانچه فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (هود: ۷).

[اوست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر روی آب بود. تا بیازماید کدام یک نیکوکارترید].

و ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ﴾ (ملک: ۲).

[همانکه مرگ و زندگی را بیافرید تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید، و اوست

---

[۱] ابن ابی دنیا رحمه الله آن‌را در تواضع (۹) و دینوری رحمه الله در مجالسه (۱۸۹٤) روایت کرده‌اند.

[۲] تخریج آن در صفحه‌ی ۸۷ گذشت.

[۳] تخریج آن در صفحه‌ی ۸۷ گذشت.

[۴] مسلم رحمه الله آن‌را در زهد (۲۹۵٦)، احمد رحمه الله (۸۲۸۹)، ترمذی رحمه الله (۲۳۲٤) و ابن ماجه رحمه الله (٤۱۱۳) و هردو در زهد از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

پیروزمند و آمرزنده].

برخی از گذشتگان صالح گفته‌اند: کدام یک گریزان‌تر از دنیا و دل‌بسته‌تر به آخرت‌اند و از همه تر و تازگی‌های دنیا آزمایشی ساخته تا ببینند که از این میان کی دلبسته‌ی آن شده و به آن تکیه می‌کند و کی چنین نیست، چنانچه فرمود: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (کهف: ۷).

[ما آنچه را که در زمین جلوه‌گر است زینت و آرایش زمین قرار دادیم تا آنها را بیازماییم که کدایم یک شان نیکوکارتراند].

سپس ناپایداری و نابودی آن‌را چنین بیان داشته است: ﴿وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا﴾ (کهف: ۸).

[و ما آنچه را که بر آن است، قطعاً بیابانی بی‌گیاه خواهیم کرد].

وقتی دانستند که هدف از دنیا همین است همه همت خود را برای توشه برداشتن از آن برای آخرت که سرای پایدار است گماشته و از دنیا به اندازه‌ای که مسافر در راه بر می‌دارد، بسنده می‌کنند، چنانچه پیامبر ﷺ فرمود: «مرا چه به دنیا، داستان من و دنیا همانند سواره‌ای است که در گرمای تابستان زیر درختی خوابید سپس آنجا را رها کرد و رفت»[۱].

او ﷺ گروهی از یارانش را اندرز داد که داشته‌های‌شان «از دنیا همانند توشه‌ی یک سواره باشد»، از میان آنان سلمان[۲]، ابوعبیده بن جراح، ابوذر و عایشه رضی الله عنهم[۳] بود، و ابن عمر رضی الله عنهما را

---

[۱] احمد رحمه الله آن‌را (۳۷۰۹) روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: صحیح است، ترمذی رحمه الله آن‌را در زهد (۲۳۷۷) روایت کرده و آن‌را حسن و صحیح گفته‌است و البانی رحمه الله در صحیح آن (٤٣٨) با وی موافق است و ابن ماجه رحمه الله در زهد (۳۱۰۹) از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌است.

[۲] احمد رحمه الله آن‌را (۲۳۷۱۱) روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: حدیث صحیح است و رجالش ثقه و از رجال شیخین می‌باشند مگر وی مرسل است، ابن ماجه رحمه الله در زهد (٤١٠٤)، طبرانی رحمه الله در تهذیب الآثار (٤٣٠) و ابن حبان رحمه الله در رقائق (٧٠٦) روایت کرده و البانی رحمه الله آن‌را در الصحیحه (١٧١٦) صحیح گفته‌است.

[۳] ترمذی رحمه الله آن‌را در لباس (۱۷۸۰) روایت کرده و گوید: این حدیث غریب است و ما آن‌را جز از حدیث صالح ابن حسان نمی‌دانیم و از محمد (منظورش بخاری است) شندیم که می‌گفت: صالح بن حسان منکر الحدیث است، و صالح بن حسانی -که ابن ابی ذئب از وی روایت کرده‌است- ثقه است، و ما آن‌را جز از صالح بن حسان نمی‌شناسیم، البانی رحمه الله گوید: خیلی ضعیف است و ابویعلی رحمه الله در مسند خود (٤٦١٠) و حاکم رحمه الله در رقائق (٣١٢/٤) روایت کرده و صحیح گفته‌است، ذهبی رحمه الله گوید: سعید بن وراق عدم یعنی ساقط الحدیث است. بیهقی رحمه الله در الشعب باب زهد (۱۰۳۹۸) روایت کرده‌است.

نصیحت کرده که در دنیا «همانند بیگانه یا رهگذر باشد»[۱].

پیشتازان دو گروه‌اند:

دارندگان این جایگاه دو گروه‌اند: برخی کسانی‌که از دنیا تنها به همان اندازه بسنده می‌کنند که زنده بمانند و این شیوه‌ی بسیاری از پارسایان است.

برخی هم گاهی برای خود در بعضی خواهش‌ها روا آسان‌گیری می‌کنند، تا با آن به خود نیرو ببخشند و تازگی‌شان را برای کار باز یابند، چنانچه از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: «از دنیای شما برایم زنان و خوشبویی خوش آیند است، و آرامش چشم من در نماز است». امام احمد رحمه‌الله و نسایی رحمه‌الله از حدیث انس رضی‌الله‌عنه تخریج کرده‌اند[۲].

وهب گوید: در پندهای آل داود علیه السلام چنین نوشته شده: برای خردمند شایسته است که از چهار لحظه ناآگاه نماند: لحظه‌ای که خود را در آن بازپرسی می‌کند، لحظه‌ای که در آن با خدای خود رازگویی می‌کند، لحظه‌ای نشستن با همان برادران خود که او را از عیب‌هایش آگاه ساخته و آنها را از او می‌زدایند و لحظه‌ای که با لذت بردن از چیزهای حلال و زیبا تنها می‌شود؛ زیرا که این لحظه همکار دیگر لحظات بوده، توشه‌ی راه و آرامش دل‌هاست[۳].

هرگاه انسان با استفاده از خواهش‌های مباح نیت نیرو گرفتن برای عبادت را داشته باشد، همین خواهش‌های او برایش طاعت شمرده شده و پاداش داده می‌شود، چناچه معاذ بن جبل رضی‌الله‌عنه گوید: من از خواب خود همان پاداشی را امید دارم که از شب زنده داری خود دارم[٤]. یعنی با خوابیدن خود نیت نیرو گرفتن برای برخواستن در آخر شب را دارد، پس از خواب خود هم همانند شب زنده داری امید پاداش دارد.

برخی از آنان هرگاه دلش هوس خوردن چیز مباحی را می‌کرد آن‌را با برادران خود تقسیم

---

[۱] بخاری رحمه‌الله آن‌را در رقائق (٦٤١٦)، احمد رحمه‌الله (٤٧٦٤) ترمذی رحمه‌الله (۲۳۳۳) و ابن ماجه رحمه‌الله (٤١١٤) و هردو در زهد از عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنهما روایت کرده‌اند.

[۲] تخریج آن در صفحه‌ی ۱۰۵ گذشت.

[۳] ابن مبارک رحمه‌الله آن‌را در زهد (۳۱۳) و بیهقی رحمه‌الله در الشعب باب تعدید نعم الله (٤٦٧٧) روایت کرده‌اند.

[٤] جزئی از حدیث متفق علیه: بخاری رحمه‌الله آن‌را در استتابة المرتدین (٦٩٢٣) و مسلم رحمه‌الله در إماره (۱۷۳۳) و همچنان احمد رحمه‌الله (١٩٦٨١) و ابوداود رحمه‌الله در اقضیه (۳۵۷۹) روایت کرده‌اند.

می‌کرد، چناچه از ابن مبارک رحمه‌الله روایت شـــده که: هرگاه اشـــتهای چیزی را می‌کرد، آن‌را نمی‌خورد تا اینکه کســـانی از دوســـتانش میل به خوردن آن پیدا می‌کرد؛ ســـپس آن‌را با آنان می‌خورد و هرگاه چیزی را می‌خواست بخورد مهمانی را دعوت می‌کرد تا با او بخورد.

از اوزاعی روایت شده که گفت: بر خوراک سه گروه ایرادی نیست: سحری خورنده، روزه‌دار هنگام افطار و خوراک مهمان[1].[2] پایان سخن حافظ بن رجب.

چشم‌دیدهای گوناگون پارسایان:

دل‌بریدگان از دنیا گواه برخی نگاره‌ها و چشـــم‌دیدهایی بوده‌اند، چنانچه علامه ابن رجب رحمه‌الله می‌گوید:

۱. برخی: کسـانی‌اند که تلاش برای به دسـت آوردن دنیا را باعث خسـتگی زیاد می‌دانند، از این‌رو برای آرامش خود از آن خودداری می‌کنند. حســـن گوید: دســـت برداشـــتن از دنیا آرام‌بخش دل و تن است.

۲. برخی‌ها از این می‌ترسند که با بهره‌گیری از چیزهای غیر ضروری دنیا سهم آخرت‌شان کم شود.

۳. برخی از به درازا کشیدن بازپرسی قیامت از دنیا می‌ترسند، برخی‌های شان گفتند: هرکه از خدا دنیا را بخواهد، او خواستار ایستادن دراز برای محاسبه شده است۳.

٤. برخی گواه عیب‌های زیاد دنیا، زودگذری و نابودی آن و رقابت اوباشـان در پی آن بوده‌اند. چنانچه از یکی از آنها پرســـیدند: چه چیز تو را به ترک دنیا واداشـــت؟ گفت: وفای کم و جفای بیش آن و تنگ چشمی شریکانش.

۵. برخی به بی‌ارزشـــی دنیا و پلیدی آن در نزد خدا می‌دید، چنانچه فضـــیل رحمه‌الله گوید: اگر همه‌ی دنیا یکسره برایم حلال می‌شد و در آخرت پاسخ‌گوی آن هم نمی‌بودم؛ بازهم چنان از پلیدی آن خود را نگاه می‌داشـــتم که مردی در هنگام گذشـــتن از کنار مرداری خود را

---

[1] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (۷۲/٦) روایت کرده‌است.

[2] جامع العلوم و الحکم از ابن رجب جنبلی رحمه‌الله با پژوهش ارناؤوط (۱۸٦/۲-۱۹۳) را بنگرید که اینجا با تصرف نقل شده‌است.

[3] ابن ابی دنیا رحمه‌الله آن‌را درذم دنیا (۲٦۱) از بشر حافی رحمه‌الله روایت کرده‌است.

نگاه می‌دارد تا مبادا لباسش آلوده شود[١].

٦. برخی هم کسانی بودند که از دنیا می‌ترسیدند تا آنها را از آمادگی برای آخرت و توشه برداری برای آن باز دارد، حسن گوید: از آنان کسانی بود که عمر خود را در تنگدستی و سختی سپری می‌کرد و دارایی حلال در کنارش بود، برایش گفته می‌شد: چرا آمده از این‌ها بهره نمی‌گیری؟ می‌گفت: نه، سوگند به خدا چنین نمی‌کنم، من از این می‌ترسم که آمده از آن بهره بگیرم و آن قلب و عمل مرا فاسد کند[٢].

برای عمر بن منکدر ثروتی فرستاده شد، به گریه افتاد و بسیار گریست و فرمود: ترسیدم که دنیا بر دلم چیره شود و برایش سهمی در آخرت نماند، از همین‌رو گریان شدم. سپس دستور داد و همه‌ی آن در میان تهی‌دستان مدینه صدقه داده شد[٣].

ترس پارسایان از اینکه دنیا آنان را از خدا به خود سرگرم سازد:

فرهیختگان این گروه می‌ترسیدند که از خدا به دنیا گرفتار شوند، چنانچه رابعه گوید: اگر همه‌ی دنیا برایم حلال باشد و آن‌را در راه خدا خرج کنم ولی یک چشم زدن مرا از خدا به خود گرفتار کند، آن‌را دوست ندارم.

ابوسلیمان گوید: پارسایی دست کشیدن از چیزی است که از خدا به خود سرگرم سازد[٤]. و گوید: هر آنچه تو را از خدا دور سازد، اگر زن و دارایی و فرزند هم که باشد بد شگون است[٥].

و گوید: دل‌بریدگان از دنیا دو گروه‌اند: یکی کسانی‌که از دنیا دست می‌کشند اما در آن آرامش آخرت برایشان گشوده نمی‌شود و دیگرکسانی‌اند که هرگاه از دنیا دست کشیدند، در این دنیا برایشان آرامش آخرت باز می‌شود که هیچ چیزی برایشان دوست داشتنی‌تر از این نیست که در دنیا بمانند تا فرمانبرداری خدا را به جای آورند[٦].

---

[١] ابونعیم ﷺ آن‌را در حلیه (٨٩/٨) و ابن عساکر ﷺ در تاریخ خود (٤١٤/٤٨) روایت کرده‌است.

[٢] احمد ﷺ آن‌را در زهد (٢٦٠) و ابونعیم ﷺ در حلیه (٢٦٩/٦) روایت کرده‌اند.

[٣] ابن ابی دنیا ﷺ آن‌را در رقت و بکاء (٦٣) روایت کرده‌است.

[٤] ابونعیم ﷺ آن‌را در حلیه (٢٥٨/٩) روایت کرده‌است.

[٥] ابونعیم ﷺ آن‌را در حلیه (٢٦٤/٩) و خطیب ﷺ در تاریخ خود (٢٤٨/١٠) روایت کرده‌است.

[٦] ابن اعرابی ﷺ آن‌را در زهد (٤٧) و ابونعیم ﷺ در حلیه (٢٧٤/٩) روایت کرده‌اند.

و گوید: پارسا آن نیست که نگرانی‌های دنیا را از خود براند و خود را از آن آسوده کند، بلکه پارسا کسی است که دل از دنیا کنده و در آن خود را برای آخرت خسته بسازد[۱].

پس منظور از دست کشیدن از دنیا، دل را از گرفتاری‌های آن پاک ساختن است تا به آسودگی در پی خدا و شناخت او و نزدیک شدن به او و آرامش یافتن با او و شیفتگی برای دیدار او باشد که این‌ها از دنیا نیستند، چنانچه پیامبر ﷺ فرمود: «از دنیای شما برایم سه چیز خوش آیند است: زنان و خوشبویی و سردی چشم من در نماز است»[۲]. و نماز را از چیزهای دوست داشتنی‌اش در دنیا نشمرده است.، همچنان در مسند و نسائی آمده‌است و با این لفظ روایت شده: «از دنیای شما سه چیز برایم خوش آیند است»[۳]، پس نماز را نیز شامل دنیا کرده‌است و گواه آن هم این حدیث است: «دنیا نفرین شده است، نفرین شده است هر آنچه در آن باشد، مگر یاد خدا و آنچه که او را خشنود سازد، یا دانشمند باشد یا هم دانش آموز»[٤]. ابن ماجه، بیهقی و ترمذی رحمهم الله آن‌را روایت کرده و با روایت به گونه‌ی مرفوع از حدیث ابوهریره ﷺ گفته که حدیث حسن است، همچنان مانند آن مرسل و متصل از چندین راه روایت شده است[٥].

طبرانی ؒ از حدیث ابو درداء ﷺ به گونه‌ی مرفوع روایت کرده که فرمود: «دنیا نفرین شده است، نفرین شده است هر آنچه در آن باشد، مگر چیزی که با آن خشنودی خدا خواسته شود»[٦]، ابن ابی دنیا آن‌را به گونه‌ی موقوف روایت کرده‌است[۷] و همچنان از روایت شهر بن

---

[۱] ابونعیم ؒ آن‌را در حلیه (۲۷۳/۹) و ابن عساکر ؒ در تاریخ دمش (۱٤٤/۳٤) روایت کرده‌اند.

[۲] تخریج آن در صفحه‌ی ۱٤٤ گذشت.

[۳] حافظ ابن کثیر ؒ در بدایه و نهایه (۳۰/٦) گوید: این محفوظ نیست؛ زیرا نماز از کارهای دنیا نیست و بلکه از ارزشمندترین کارهای آخرت است. مناوی ؒ در فیض القدیر (٤۸۹/۳) گوید: هرکه مانند زمخشری و قاضی واژه‌ی "ثلاث" را افزود دچار توهم شده‌است.

[٤] تخریج آن در صفحه‌ی ۷٤ گذشت.

[٥] طبرانی ؒ آن‌را در اوسط (٤۰۷۲) از ابو مسعود انصاری ﷺ روایت کرده‌است.

[٦] طبرانی ؒ آن‌را در مسند شامیین (٦۱۲) روایت کرده و هیثمی ؒ (۳۸۱/۱۰) گوید: در آن خداش بن مهاجر است، منذری ؒ در ترغیب و ترهیب (۲٤/۱) گوید: طبرانی ؒ آن‌را با اسناد بی‌ایراد روایت کرده‌است، البانی ؒ گوید: حسن لغیره می‌باشد، صحیح الترغیب (۳/۱).

[۷] ابن ابی دنیا ؒ آن‌را در ذم دنیا (۱۸٥) روایت کرده‌است.

حوشب از عباده به گمانم مرفوعا روایت کرده‌است که فرمود: «روز رستاخیز دنیا را آورده و گفته می‌شود: از آن چیزهایی را جدا سازید که تنها برای خدای عزّو جل باشد و دیگرانش را در آتش بیفگنید»[۱].

هدف از دنیای نفرین شده:

دنیا با همه داشته‌هایش نفرین شده است، یعنی دور از رحمت خداست؛ زیرا که از خدا دور می‌سازد، مگر دانش سودمندی که به خداوند، شناخت او، نزدیک شدن با او، خشنودی او، یاد او و هر آنچه که او را خشنود سازد رهنمون شود، هدف از دنیا همین است، خداوند بندگانش را دستور داده که از او بترسند و از او فرمان ببرند که بایسته‌اش، یاد کردن همیشگی او می‌باشد، چنانچه که ابن مسعود ﷺ گوید: «خدا ترسیِ شایسته همان است که خدا یاد شود و هیچ‌گاه به فراموشی سپرده نشود»[۲]، و به راستی که برپای داشتن نماز و همچنان حج و طواف برای یاد او روا شده است.

بهترین خداپرستان کسانی اند که خدا را بیشتر یاد کنند، پس این همه از دنیای نکوهیده نیست بلکه هدف از پیدایش دنیا و باشندگان آن همین است، چنانچه او تعالی فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ٥٦)[۳]. [و جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا بپرستند]. پایان

---

[۱] مرجع بالا (٦).

[۲] ابن جریر ﷺ آن‌را در جامع البیان (٧٥٣٦)، طبرانی ﷺ (٩٢/٩) و ابونعیم ﷺ در حلیه (٢٣٧/٧) روایت کرده‌اند، هیثمی ﷺ در مجمع (٤٨/٧) گوید: طبرانی ﷺ آن‌را به دو اسناد روایت کرده که رجال یکی از آنها رجال صحیح و دیگرش ضعیف می‌باشد.

[۳] جامع العلوم و الحکم از ابن رجب ﷺ (١٩٩/٢-١٩٦).

فصل هفتم

موانع فرا راه پارسایی

چه چیزها انسان را از پارسایی باز می‌دارد و او را چنان سرگرم زیب و زینت و بهره‌ی دنیا می‌گرداند که آخرت را که سرای پایداری و جاودانگی است از یاد می‌برد؟

مردم دنیا را که بنگریم می‌بینیم که دلبسته‌ی آن شده و در برابر آن سرسپرده‌اند و بر روی آن افتاده‌اند، برای داشته‌های آن در هم چشمی و بلکه هم در رقابت افتاده و از آخرت ناآگاه گشته‌اند، راز آن چیست؟ بازدارندگان یا سدهایی که در میان انسان‌ها و روی آوردن به سوی آخرتِ پایدار و دل کندن از دنیای ناپایدار می‌شود چیست؟

به راستی سدهای گوناگونی بر سر این راه هست که آخرت‌خواهان باید آن‌را بشناسند تا در پی گذشتن از آن و چیره شدن بر آن برایند.

سدهایی که در این فصل از آن سخن می‌گوییم این‌ها می‌باشند:

۱- غفلت ۲- آرزوهای دراز

۳- گسترش ارزش‌های مادی ۴- نبود الگو

نخست: غفلت

نخستین بازدارنده و سد همان غفلت است که برخی مردم به آن دچار هستند، خردهای‌شان از دانستن و حواس‌شان از درک کردن باز مانده است و گویا از هوش رفتگانند!.

آنان از خداوند که آنان را بیافرید و روزی و نعمت‌های پیدا و پنهان خود را بر آنان تمام کرد در غفلت به سر می‌برند.

غفلت از مرگ:

آنان از مرگ؛ این درهم‌کوبنده‌ی خوشی‌ها که در کمین‌شان نشسته است غافل‌اند. آن راست‌ترین غائب چشم به راه است، چه عمر دراز باشد یا کوتاه، مرگ به ناچار آمدنی است، و آن روز رسیدنی است که گفته شود: فلانی درگذشت! و تنها به رویدادی بدل می‌شود که در میان مردم پخش می‌شود، چنانچه سراینده‌ای گوید:

سرنوشت آرزوهای دنیا چنین است که این دنیا سرای ماندگار نیست!

در حالی‌که انسان در دنیا به گزارش رویدادها می‌پردازد، می‌بینی که خود یکی از گزارش‌ها شده است[۱].

غفلت از پس از مرگ:

سپس غفلت از چیزهایی است که پس از مرگ رخ می‌دهد و مرگ سخت‌تر از چیزهای پیش از خود و آسان‌تر از چیزهای پس از خود می‌باشد، پس از مرگ، گور است. انسان در گوری یک در دو متر یا کمتر از آن در خاک زمین گذاشته می‌شود، انسان در این گور تنها می‌درايد، نه خانواده با او می‌باشد و نه دارایی، و نه هم همنشینی به جز کردار او.

عثمان رضی الله عنه همین‌که چشمش به گور می‌افتاد به سختی می‌گریست تا آنجا که اشک‌هایش ریش او را خیس می‌کرد. برایش گفتند: وقتی به یاد بهشت و دوزخ می‌افتی این اندازه گریان نمی‌کنی! گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «گور نخستین پله‌های آخرت است»[۲].

پس از گور برانگیختن و هراس روز رستاخیز است، ایستاده شدن، حشر، بازپرسیدن، میزان و راه بهشت و دوزخ است. چنانچه سراینده‌ای گوید:

اگر پس از مرگ به حال خود گذاشته می‌شدیم، مرگ برای هر زنده‌جانی آرامش بود.

ولیکن هرگاه بمیریم برانگیخته می‌شویم تا پس از آن از هرچیز پرسیده شویم[۳].

غفلت از سرنوشت گذشتگان:

غفلت از سرنوشت کسانی‌که در اطراف یا پیش از ما بودند، خواه کسانی‌که آنان را می‌شناختیم و دوست داشتیم و خواه کسانی‌که نمی‌شناختیم، همچنان سرنوشت پیشینیانی که زمین را قُلبه کرده آباد ساختند و سالیانی از آن بهره گرفتند، ﴿ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ،مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ﴾ (شعرا: ۲۰۶-۲۰۷) [و آنگاه عذابی که به آنها وعده شده بود بر سرشان

---

[۱] از سروده‌ی ابو الحسن علی بن محمد تهامی در سرآغاز سوگنامه‌ی نامدار او برای پسرش.

[۲] احمد رحمه الله آن‌را (٤٥٤) روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش صحیح است، ترمذی رحمه الله (۲۳۰۸) روایت کرده و گوید: حسن و غریب است و ابن ماجه رحمه الله (٤٢٦٧) و هردو در زهد روایت کرده‌اند، حاکم رحمه الله آن‌را در رقائق (۳۳۰/٤) روایت کرده و ذهبی رحمه الله با وی موافقت کرده‌است، بیهقی رحمه الله در جنائز (٥٦/٤) روایت کرده و البانی رحمه الله آن‌را در صحیح الجامع (٢٥٦٤) از عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت کرده‌است.

[۳] منسوب به علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌باشد.

آمد، آن برخورداری‌ها به حال‌شان سود نکرد].

غفلت پرده‌ای است ضخیم:

این غفلت پرده‌ی درشتی شده و مانع دیدن حقیقت زندگی دنیا می‌شود، کار آخرت را کوچک و کار دنیا را بزرگ می‌نماید، نزدیک را دور و دور را نزدیک نشان می‌دهد و به این شیوه کارها را با هم می‌آمیزد و دیده را تیره می‌سازد، از همین‌رو قرآن غفلت را نکوهش کرده و بدترین بدی‌ها شمرده است: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ۖ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا ۚ أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ (اعراف: ۱۷۹).

[برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم، ایشان را دل‌هایی است که بدان نمی‌فهمند و چشم‌هایی است که بدان نمی‌بینند و گوش‌هایی است که بدان نمی‌شنوند. اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنها. اینان خود غافلانند].

و فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ،أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (یونس: ۷-۸).

[البته آن‌هایی که به دیدار ما دل نسبته و امیدوار نیستند و به زندگی پست دنیا دلخوش و دلبسته‌اند و آن‌هایی که از آیات و نشانه‌های ما غافلند، همان‌هایند که عاقبت به کردار زشت خود در آتش دوزخ مأوی گیرند].

شگفت آور نیست که خدا پیامبرش را چنین مخاطب قرار داده‌است: ﴿وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾ (اعراف: ۲۰۵). [و از غافلان مباش] و فرمود: ﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ (کهف: ۲۸).

[و از آن که دلش را از ذکر خود غافل ساخته‌ایم، و از پی هوای نفس خود می‌رود و در کارهایش اسراف می‌ورزد، پیروی مکن].

ارزش بیداری و بینایی دل:

از سالک منازل راه خدا توقع این است که: بیداری را جایگزین غفلت کند، یعنی بیداری و بینایی دل به گونه‌ای باشد که غفلت را از آن دور کند تا به گونه‌ی شایسته به آگاهی از یاد خدا و سرای آخرت برسد.

به دســـت آوردن دانش و معرفتی که تجربه در زندگی دنیا و چگونگی بهره‌برداری از آن‌را افزوده‌اســـت، او را از این بیداری بی‌نیاز نمی‌گرداند. با وجود آن‌که این‌ها هم تا آنجا که در چوکات شریعت باشد نکوهیده نیست، ولی برای او هدف نهایی زندگی دنیا و پیغامی را که ادا کردنش بایسته است نشان نمی‌دهد. برای همین، تنها دانش بسنده نیست؛ زیرا با آن تنها بخش آشکارای زندگی دنیا را می‌توان شناخت، چنانچه پروردگار فرموده است: ﴿وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ، يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ (روم: ٦-٧)

[ولی بیشتر مردم نمی‌دانند، آنان به ظاهر زندگی دنیا آگاهند و از آخرت بی‌خبرند].

دوم: آرزوهای دراز:

از موانع و سدهای فراراه پارسایی و روی آوردن به آخرت (آرزوهای دراز) است، و معنای آرزوهای دراز این است که: انسان به گونه‌ای زندگی می‌کند که گویا در آن جاویدان خواهد ماند، مرگ را چنان دور می‌داند که حتی به فکرش هم نمی‌گذرد. اگرچه این ســـخن به برخی صـــحابه نسبت داده شده است که: برای دنیایت آن‌گونه کار کن که گویا در آن جاوید می‌مانی و برای آخرت خود آن‌گونه کار کن که گویا فردا می‌میری[1]. اما دنیادوستان، تنها بخش نخست این پند را گرفته‌اند و بخش دوم را به یاد نمی‌آورند.

از نشانه‌های بدبختی:

از پارســـای سرشـــناس مالک بن دینار ﷺ روایت کرده‌اند که گفت: چهار چیز از نشـــانه‌های بدبختی است: سنگدلی، خشکی چشم، آرزوی دراز و دلبستگی به دنیا[2].

برای همین خلیفه‌ی راشـــد، عمر بن عبدالعزیز ﷺ گوید: شـــما برای جاودانگی آفریده

---

[1] حارث بن ابو اسامه ﷺ آن‌را در مسند خود (١٠٩٣) و ابن قتیبه ﷺ در غریب الحدیث (٢٨٦/١) از عبدالله بن عمرو بن العاص ﷺ به گونه‌ی موقوف روایت کرده‌اند. نسبت دادن آن به پیامبر ﷺ درست نیست، محدّث سید احمد بن صدیق غماری رساله‌ای در این باره دارد که نامش چنین است: "سبل الهدى في إبطال حديث اعمل لدنياك كأنك تعيش أبا" و در آن بطلان این حدیث را از سند و متن ثابت کرده‌است، اگرچه نیمه‌ی دوم آن: "و برای آخرت خود چنان کار کن که گویا فردا می‌میری" را احادیث فراوانی تأیید می‌کند.

[2] ابن اعرابی ﷺ آن‌را در زهد (٧١) روایت کرده‌است.

شده‌اید، تنها از یک سرا به سرای دیگری انتقال می‌کنید[۱].

ارزشمندترین چیز در اینجا این است که بزرگترین هدف او آخرت باشد و به یاد داشته باشد که او در دنیا مهمان رهسپار است، برای همین پند پیامبر خدا ﷺ همین بود که: «در دنیا چنان باش که بیگانه یا رهگذر هستی». ابن عمر رضی الله عنهما گوید: چون بیگاه کردی چشم به راه فردایت مباش، و چون پگاه کردی دیده به راه بیگاهت مباش، و از تن درستی خود برای روزهای بیماریت و از زندگی خود برای هنگام مرگت بهره بگیر[۲].

هشدار از آرزوهای دراز این نیست که از ابزارها برای آبادی زمین نباید کار گرفت و برای پیشرفت جوامع نباید برنامه ریزی کرد.

پرداختن به برنامه‌ریزی و آینده‌نگری:

در اینجا قرآن از حضرت یوسف علیه السلام می‌گوید آنگاه که خدا برایش جایگاه داد و عزیز مصر و دست اندرکار بلند پایه‌ی آن شد و با پیوستن پدر و مادر و برادرانش با او، خدا کارهایش را سر و سامان بخشید، آنگاه هنگام بدرقه‌ی آنان گفت: ﴿ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ﴾ (یوسف: ۹۹).

[به مصر درآیید که اگر خدا بخواهد در امان خواهید بود].

سپس قرآن نیایش او را با خدا یاد کرده‌است: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ۚ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۖ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾ (یوسف: ۱۰۱).

[ای پروردگار من، مرا فرمانروایی دادی و مرا علم تعبیر خواب آموختی، ای آفریننده آسمان‌ها و زمین، تو در دنیا و آخرت کارساز منی، مرا مسلمان بمیران و قرین شایستگان ساز].

پس این یوسف بود که خواب پادشاه را تعبیر کرد و در تعبیر آن برای بیرون رفت مصر و اطراف آن از دشواری‌های گرسنگی برای پانزده سال برنامه ریزی کرد، و با آنهم می‌فرماید: «مرا مسلمان بمیران و همنشین نیکان ساز» یوسف: ۱۰۱.

---

[۱] ابن ابی دنیا رحمه الله آن‌را در ذم دنیا (۲۳٤) در سخن‌رانی درازی آورده‌است.

[۲] تخریج آن در صفحه‌ی ۱۹۰ گذشت.

برنامه‌ریزی پیامبر ﷺ برای دولت‌سازی:

پیامبر ﷺ برای پیشبرد رسالت و ساختن دولت خود برنامه‌ریزی می‌کرد، چنان‌چه برای هجرت و جنگ‌های گوناگون خود برنامه‌ریزی کرد، و با این همه، چیزی او را از خدا دور نساخت و او را از آخرت باز نمی‌داشت، بلکه زندگی و مرگ او برای خدا بود، چنانچه خدا برایش آموخته بود که بگوید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ،لَا شَرِيكَ لَهُ ۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ (انعام: ١٦٢-١٦٣).

[بگو: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای خداست که پروردگار جهانیان است، او را شریکی نیست، به آن دستور یافته‌ا، و من از نخستین مسلمانانم].

اهمیت آرزو و برنامه‌ریزی برای آینده:

برای دوام زندگی، ثبات اجتماعی و آبادی زمین، آرزو برای هر زنده جان پسندیده است و اگر آرزو نمی‌بود کسی یک نهال هم نمی‌نشاند، خانه‌ای نمی‌ساخت و برای برنامه‌ی فردایش نمی‌اندیشید، به ویژه که کار در میان امت رسالت‌مند را ببینیم.

در عصر ما پیرامون برنامه‌ریزی پژوهش‌ها شده است و آینده نگری و برنامه ریزی برای آینده بخشی از ساختار تمدنی ملت‌ها شده است تا بتواند زندگی خود را به پیش ببرد و نقشی در جهان بازی کرده و روز به روز پیشرفت و توسعه کند، و چنان با هم نزدیک و نزدیک شده که دهکده‌ی کوچکی شده است، پس کسی‌که در امروز زندگی کند و از فردایش ناآگاه باشد، در زیر گام‌های نیرومندانی که کار و برنامه ریزی می‌کنند لگدمال خواهد شد.

این را برای ملت خود و بلکه برای هر فرد مسلمان گوش‌زد می‌کنیم که از آن غافل نماند و آن‌را پشت سرش نیندازد، پیامبر ﷺ روزیِ یکساله‌ی خانواده‌ی خود را نگه می‌داشت و ذخیره می‌کرد[1]. مردم در عصر ما برای همه‌ی زندگی خود برنامه ریزی می‌کنند، طوری که یکی از آنان مراحل آموزشی خود را از ابتدائی تا دانشگاه به پایان می‌رساند؛ سپس می‌اندیشد که چگونه همسر بگیرد و پس از آن چگونه برای خود و خانواده‌اش خانه‌ی نشیمن بسازد. و اگر از

---

[1] متفق علیه: بخاری رحمه‌الله آن را در نفقات (٥٣٥٧) روایت کرده و مسلم رحمه‌الله در جهاد (١٧٥٧)، به این لفظ آورده‌است: "عن عمر رضي الله عنه، أن النبی ﷺ كان يبيع نخل بني النضير، و يحبس لأهله قوت سنتهم" یعنی: پیامبر ﷺ خرمای نبی نضیر را می‌فروختند و برای خانواده‌ی خود روزیِ یکساله شان‌را نگاه می‌داشتند.

تیزهوشان و هوشمندان بود در پی درجات بالاتر دانشجویی می‌پردازد. به باور من اندیشیدن در همانند این کارها نه تنها در شریعت ممانعتی ندارد، بلکه از خواسته‌های مسلمان معاصر است.

پس در اینجا هدف از آرزوی دراز و آرزوی کوتاه چیست؟

سیاست ملت‌ها بر آرزوهای دراز استوار است:

اینجا به روشنی می‌گوییم که: سیاست ملت‌ها بر آرزوهای دراز استوار است و این چیزی است که قرآن هنگام سخن گفتن از شکست روم در برابر فارس فرموده است: ﴿غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ،فِي بِضْعِ سِنِينَ ۗ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ ۚ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴾ (روم: ٢-٤).

[رومیان شکست خوردند، در نزدیک‌ترین سرزمین و پس از شکست، بار دیگر پیروز خواهند شد].

یعنی در دنیا چندین کشور است و ملت‌ها با شکست در یک میدان نابود نمی‌شوند. و خدا آگاه ساخت که آنان پس از شکست خوردن، طی چندین سال پیروز می‌شوند. و خداوند پس از غزوه‌ی احد برای مؤمنان که هفتاد شهید داده بودند، چنین دل‌جویی کرد: ﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ ۚ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾ (آل عمران: ١٤٠).

[اگر بر شما زخمی رسید، به آن قوم نیز همچنان زخمی رسیده است و این روزگار است که آن‌را در میان مردم می‌گردانیم].

این‌جا آشکار ساخت که یکی از قوانین خداوند این است که روزگار در دست مردم می‌چرخد، زمانه دو روز است: روزی به سود تو و روزی به زیان تو. و چه بسا شکست خوردگانی که پیروز شدند و بازندگانی که بردند، و هر روزی فردایی دارد و فردا برای کسی‌که چشم به راهش باشد نزدیک است.

در آغاز بعثت در سوره‌ی مزمل دلیل برداشتن فرضیت شب زنده داری از صحابه را چنین فرمود: ﴿عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ ۙ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ۙ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (مزمل: ٢٠).

[می‌داند کسانی از شما بیمار خواهند شد و گروهی دیگر به طلب روزی خدا به سفر می‌روند

و گروه دیگر در راه خدا به جنگ می‌روند].

همچنان در سوره‌ی قمر که مکی است فرمود: ﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾ (قمر: ٤٥).

[به زودی شکست می‌خورند و پشت کنان می‌گریزند] .

خاطر نشان ساخته که مشرکان در غزوه‌ی بدر و جاهای دیگر شکست می‌خورند.

پرورش متوازن ایمانی افراد:

اینجا سخن از پرورش ایمانی و ربانی افراد است و بر فرد است که در آنچه انجام دادنش بر وی واجب است توازن ایجاد کند تا خواسته‌های پسندیده‌اش را برای به‌زیستی خود و زیردستانش براورده سازد و واجبات خود در برابر آخرت را که سرای ماندگار و جای بازگشت و کامیابی راستین است به جای آورد، ﴿فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ ۗ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾ (آل عمران: ١٨٥).

[پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت درآورند قطعاً کامیاب شده است؛ و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست].

و خواسته‌اش این است که مرگ را دور نداند، بلکه همیشه آن‌را به یاد داشته و آرزوهای دنیایش را کوتاه کند، چنانچه سراینده‌ای گوید:

از پرهیزگاری توشه بردار که نمی‌دانی آنگاه که شب تاریک شد آیا تا فردا زنده خواهی ماند؟

بسیار تن‌درستانی بودند که بی‌بهانه مردند و بسیار بیمارانی بودند که گهی دراز زیستند.

برای همین، پیش‌کسوتان زیادی پارسایی را به کوتاهی آرزوها تفسیر کرده‌اند.

امام حارث محاسبی در رسالة المرشدین گوید: همکارترین رفتار برای پارسایی: کوتاهی آرزو است[1].

ابن رجب رحمه‌الله گوید: علتش این است که: کوتاهی آرزو، شیفتگی دیدار خدا و بیرون شدن از

---

[1] رسالة المسترشدین صـ١٦١، و علامه شیخ عبدالفتاح ابوغده رحمه‌الله شرح مختصری بر همین رساله دارد و آن در نهج البلاغه (١٩٩/٤) منسوب به سرورمان علی رضی‌الله‌عنه آمده‌است که: همه‌ی پارسایی در میان دو واژه‌ی قرآن است: «تا بر آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می‌آید شادمان نشوید» حدید: ٢٣ و هرکه بر گذشته اندوهگین نشود و بر آینده شادمان نشود او پارسایی را محکم گرفته است. پایان.

دنیا را به بار می‌آرد. و درازی آرزو شیفته‌ی پایداری در آن می‌سازد، پس هرکه آرزویش را کوتاه کرد پایداری در دنیا را نمی پسندد که این آخرین مرز پارسایی و روی گردانیدن از دنیا است[1].

سوم: سیطره‌ی ارزش‌های مادی:

از موانع راه پارسایی: انتشار ارزش‌های مادی و سیطره آن بر زندگی و گسترش فرهنگ دنیوی می‌باشد که نه برای خدا و رستاخیز در آن جایی یافته می‌توانی و نه فرصتی برای روح در زندگی خود.

این فرهنگی که کودکان بر آن جوان و بزرگان بر آن پیر می‌شوند و در خرد و دل‌های همه‌ی آنان: دلبستگی به دنیا و غرس همه چیز دانستن ارزش دارایی است، مردم بر پایه‌ی ایمان و دانش و اخلاق و دستاورد سنجیده نمی‌شوند، بلکه می‌بینند که از بهره‌ی دنیا چه اندازه در دست دارند.

بهای دارنده‌ی هزار، هزار است و بیفزا تا بهایت بیشتر شود و ارزش دارنده‌ی یک درهم یک درهم است!.

پس بزرگترین هدف و اوج دانایی آنان و همچنان چرخه‌ی تلاش و پایگاه اندیشه‌ی آنان دنیا شده است. در برابر آن زانو زده و آزمند آن شده‌اند، برای آن گردآورده و در راه آن به تلاش، رقابت، مسابقه و جنگ برخواسته اند. برای آن برادر با برادر و پسر با پدر و خویشاوندان با یکدیگر دشمنی می‌کنند و دوست دوست خود را می‌فروشد و گاهی خانواده و دیار و دین خود را هم می‌فروشد.

و این همان فتنه‌هایی است که حدیث صحیح از آن و از آسیب‌هایش بازداشته است، «فتنه‌ها همانند شب تار سایه می‌افگنند، انسان پگاه مؤمن بر می‌خیزد و بیگاه کافر می‌شود، یا بیگاه مؤمن می‌باشد و پگاه کافر می‌شود، دینش را به بهای دنیا می‌فروشد»[2].

هشدار پیامبر ﷺ از فریب دنیا:

این همان دنیایی است که پیامبر گرامی ﷺ امت خود را از آن هشدار داده‌است، آنگاه که

---

[1] جامع العلوم و الحکم (١٨٤/٢).

[2] مسلم رحمه الله آن‌را در ایمان (١١٨)، احمد رحمه الله ٨٠٣٠)، ترمذی رحمه الله در فتن (٢١٩٥) از ابوهریره رضي الله عنه روایت کرده‌اند.

فرمود: «سوگند به خدا من از تهی‌دستی شما نمی‌ترسم و لی از این می‌ترسم که دنیا بر شما گشوده شود چنانچه بر مردمان پیش از شما گشوده شد، و شما چنانچه آنان رقابت کردند به رقابت بپردازید و شما را تباه کند چنانچه آنان‌را تباه کرد»[۱].

ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: پیامبر خدا ﷺ بر منبر نشست و ما پیرامونش نشستیم، فرمود: «به راستی از چیزهای که پس از خود بر شما می‌ترسم این است که خدا شگوفه‌ها و زیبایی‌های دنیا را به روی شما بگشاید»[۲].

و از او روایت است که آن جناب ﷺ فرمود: «دنیا شیرین و سرسبز است، و خدا شما را در آن جانشین کرده تا ببیند چگونه کار می‌کنید، پس بپرهیزید از دنیا و بپرهیزید از زنان»[۳].

هدف از پرهیز از دنیا:

پرهیز از دنیا و زنان اینجا آگاهی از فتنه‌ی آنان و پرهیز از فریب و خط و خال‌های آن می‌باشد، نه گوشه‌گیری از آنان؛ زیرا گوشه‌گیری و تنهازیستن در اسلام روا نیست.

از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «بار خدایا زندگی نیست مگر زندگی آخرت»[٤].

پرهیز از فریب دارایی:

پیامبر ﷺ امت خود را از بزرگ‌ترین فریب دنیا هشدار داده‌است که آن دارایی است. دوستی و آزمندی آن بسیاری‌ها را فریفته و آنان را کر و کور گردانیده است. در این باره می‌فرماید: «هر امتی آزمایشی دارد و آزمایش امت من در دارایی است»[٥].

هدف از فریب دارایی:

فتنه‌ی دارایی گردآوری و به دست آوردن آن از راه‌های پسندیده نیست، بلکه همان دل‌چسپی

---

[۱] تخریج آن در صفحه‌ی ۱۰۵ گذشت.

[۲] تخریج آن در صفحه‌ی ۷۸ گذشت.

[۳] تخریج آن در صفحه‌ی ۷۰ گذشت.

[٤] متفق علیه: بخاری رحمه الله آن‌را در مناقب انصار (۳۷۹٥) و مسلم رحمه الله در جهاد (۱۸۰٥) و همچنان احمد رحمه الله (۱۲۷٥۷)، ترمذی رحمه الله (۳۸٥٦) و نسائی رحمه الله در الکبری (۸۲٥٦) و هردو در مناقب روایت کرده‌اند.

[٥] تخریج آن در صفحه‌ی ۱۰۱ گذشت.

بی‌پایانی اســت که او را از فرمانبرداری خدا باز دارد و چنان آزمندی که در فراوردن آن از راه ناروا و خرج کردن آن در ناروا باک نداشـته باشـد و در پرداخت حق آن تنگ‌چشـمی کند که آن سرچشـمه‌ی همه‌ی بدی‌هاسـت. و حدیث هم از آن باز داشـته اسـت: «دو گرگ گرسـنه که در میان رمه‌ی گوسـفند فرسـتاده شـوند، به اندازه آزمندی شـخص بر دارایی و مقام، دینش را تباه نمی‌سازد»[1].

ثروت بی‌شمار و گنج شایگان:

از همین‌رو اسـلام به فرزندانش یاد می‌دهد: پول همه چیز زندگی دنیا نیسـت که انسـان آن‌را مقصـد خود بسـازد و همه تلاش خود را برای آن به خرج دهد و همه شـور و شـوق خود را در پی گردآوری آن بگمارد، طوری که دیگر برای آرزوهای بزرگ و نمونه‌های برتری که می‌باید دیده‌ها بسویش خیره شده و گردن‌ها در برابرش فروتنی کنند، در دل و هوش او جای نماند.

و به راستی با گذشت سال‌ها و زمانه‌ها دیده می‌شود که نمونه‌های اخلاقی برتر و ارزش‌های روانی بلند ایمان و کردار نیک و خوی پسـندیده، ثروت بی‌پایان و گنج شـایگان و نیکی‌های ماندگار شده است.

برای همین قرآن کریم همت‌ها و آرمان‌های مؤمنان را با این فرموده‌اش به سـوی آن رهنمون می‌شـود: ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَالْبَاقِيَاتُ الصَّـالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾ (کهف: ٤٦).

[دارایی و فرزندان زیبایی زندگانی دنیاسـت و کردارهای نیک که همواره بر جای می‌مانند نزد پروردگارت بهتر و امید بستن به آنها نیکوتر است].

و اینکه: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا ۚ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (قصص: ٦٠).

[چیزهایی که به شـما داده شـده اسـت، برخورداری و آرایش این زندگی دنیوی اسـت. حال آنکه آنچه نزد خداست، بهتر و ماندنی‌تر است. چرا در نمی‌یابید؟].

و در داسـتان قارون می‌فرماید: ﴿فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ ۖ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ

---

[1] تخریج آن در صفحه‌ی ۱۰۱ گذشت.

الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ،وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ﴾ (قصص: ۷۹-۸۰).

[آراسته به زیورهای خود به میان مردمش آمد. آنان که خواستار زندگی دنیوی بودند گفتند: ای کاش آنچه به قارون داده شـده ما را نیز می‌بود، که او بهره‌ی بزرگی دارد، و کسـانی‌که معرفت و دانش به آنان عطا شـده بود، گفتند: وای بر شـما پاداش خدا برای کسـانی‌که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده‌اند بهتر است. و آن‌را جز شکیبایان در نمی‌یابند].

و این فرموده‌ی پروردگار برای پیامبرش ﷺ که: ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ (طه: ۱۳۱).

[دیدگانت را به آنچه برخی از اصـناف آنان‌را بهره‌مند کردیم مدوز، زیور زندگی دنیاسـت تا ایشان‌را در آن بیازماییم و روزیِ پروردگار تو بهتر و پایدارتر است].

این‌جا تنها روزی پروردگارش وعهده‌ی بهشت نیست، بلکه آن نعمت‌های که از معنویت‌های ایمانی و پله‌های پرهیزگاری و اخلاق پسـندیده بر او در دنیا ارزانی داشـته اسـت و پس از آن نعمت‌های ماندگاری که برای آن در سرای آخرت در نظر گرفته اسـت را نیز در بر می‌گیرد، می‌فرماید: ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّـهَوَاتِ مِنَ النِّسَـاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّـةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَـوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ۗ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْـنُ الْمَآبِ۝ قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ ۚ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾ (آل عمران: ١٤-١٥).

[عشـق به خواهش‌های نفسـانی و دوسـت داشـتن زنان و فرزندان و همیان‌های زر و سـیم و اسـبان نشـاندار و چارپایان و کشـت‌زارها در چشـم مردم آرایش یافته اسـت، همه این‌ها متاع زندگی این جهانی هسـتند، در حالی‌که بازگشـت‌گاه خوب نزد خدا اسـت، بگو: آیا شـما را به چیزهایی بهتر از این‌ها آگاه کنم؟ برای آنان که پرهیزگاری پیشـه کنند، در نزد پروردگارشـان بهشـت‌هایی اسـت که نهرها در آن روان اسـت. اینان با زنان پاکیزه، در عین خشـنودی خدا، جاودانه در آنجا خواهند بود. و خدا از حال بندگان آگاه است][1].

[1] صـ ۱۰۴-۱۰۷ کتاب ما (نقش ارزش‌ها و اخلاق بر اقتصاد اسلامی) چاپ سوم ۱۴۲۹هـ-۲۰۰۸م نشر کتابخانه‌ی وهبه قاهره را مطالعه کنید.

نبود الگو:

از موانع فراراه پارسایی: نداشتن الگو می‌باشد، منظورم از الگو انسان نیکی می‌باشد که مردم معنی پارســـایی را از او می‌گیرند، پیش از گفتارش، از کردار او و پیش از دعوتش از رفتار او می‌گیرند، و گویند: تاثیر رفتار یک شـــخص بر هزار نفر بیشـــتر از گفتار هزار نفر بالای یک شخص است.

بالاترین نمونه‌ی پارسایی:

از همین‌رو حضرت محمد ﷺ پیش از آنکه با گفتار خود آموزگار باشد، نمونه‌ی اخلاق و اعمال خود برای مؤمنان بود. او تعالی فرمود: ﴿لَقَدْ كانَ لَكمْ فِي رَسُـولِ اللَّهِ أُسْـوَةٌ حَسَـنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكرَ اللَّهَ كثِيرًا﴾ (احزاب: ۲۱).

[یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی‌که همواره به خدا و روز واپسین امید دارد؛ و خدا را بسیار یاد می کند].

ســـنت حضرـــت محمد ﷺ گفتار، کردار و تأیید او را در بر می‌گیرد. کردار او علیه الســـلام نشـــان‌دهنده‌ی همان بخش عملی بوده و آن نماد پیروی و نمونه‌برداری و بالاترین نمونه‌ی اخلاق و ارزش‌های ایمانی، ربانی و انسانی است.

او پیشوای بلا منازع پارسایی است، او نخستین کسی بود که گرسنه می‌شد و آخرین کسی بود که سیر می‌شد[۱]، ماه‌ها می‌گذشت و در خانه‌اش آتش افروخته نمی‌شد[۲]، از گرسنگی سنگ را بر شکم خود می‌بست[۳]، بر بالشتی می‌خوابید که از برگ درختان پر شده بود. هنگامی که عمر رضی الله عنه آمده دید که پیامبر ﷺ روی بوریا خوابیده و آن بر پهلویش نقش بســـته اســـت، گریان

---

[۱] حدیث ابوهریره رضی الله عنه شدت گرسنگی خودش، نوشیدن و سیر شدنش و سپس نوشیدن پیامبر ﷺ را می‌رساند، و در آن آمده‌است : "خدا را سپاس گفت و بسم الله گفت و باقی‌مانده را نوشید" بخاری رحمه الله آن‌را در رقائق (٦٢٦٤)، احمد رحمه الله (١٠٦٧٩) و ترمذی رحمه الله در صفة القیامه (٢٤٧٧) روایت کرده‌اند.

[۲] عایشه رضی الله عنها گوید: ما تابیدن ماه را می‌دیدیم و باز می‌دیدیم و سه بار هلال را در دو ماه می‌دیدیم و در خانه‌ی پیامبر آتش افروخته نمی‌شد. متفق علیه: بخاری رحمه الله آن‌را در هبه (٢٥٦٧) و مسلم رحمه الله در زهد (٢٩٧٢) روایت کرده‌اند.

[۳] جابر رضی الله عنه گوید: هنگامی که روز جنگ خندق فرا رسید، به پیامبر ﷺ نگاه کردم، دیدم که سنگی را بر شکم بسته و با آن کمر خود را استور نگه داشته است. ابویعلی رحمه الله (٢٠٠٤) روایت کرده و هیثمی رحمه الله در مجمع گوید: ابویعلی رحمه الله آن‌را روایت کرده‌است و با آنکه در اسماعیل بن عبدالملک ضعف وجود دارد اما رجالش ثقه هستند (٥٦٦/١٠).

شد[۱]، و موارد دیگری که در زندگی‌نامه‌ی او پر آوازه است.

یاران پیامبر ﷺ نمونه‌های درخشان پارسایی:

پس از وی یارانش نمونه‌های درخشـــانی بودند که در روی گردانیدن از دنیا و روی آوردن به آخرت، از وی پیروی کردند، از میان آنان ابوبکر، عمر، علی، ابوذر، ســـلمان، ابودرداء، مقداد و دیگر یاران گرامی رضی الله عنهم که همه آخرت‌گرا بودند، برای همین، ســـپردن دارایی و جان در راه خدا برای شان خیلی آسان بود.

این اصـحاب کسـانی بودند که ملت‌ها را خداوند توسـط آنان به اسـلام رهنمایی کرد، آنان مانند جهان‌گشایانی نبودند که هرگاه بر شهری پیروز می‌شدند، آن‌را برای خود حلال شمرده و گنج‌هایش را تاراج و زنانش را به زور گرفته و با داشـته‌های آنان خوشـگذرانی کنند. بلکه با دل بریدگی از دنیا در جستجوی حلال آن بوده و از حرام آن در هراس بودند.

ابن مسـعود رضی الله عنه به یارانش می‌گوید: با آنکه نماز و روزه و جهاد شـما از یاران محمد ﷺ زیاد است اما با آنهم آنان بهتر از شما بودند! پرسیدند: چگونه؟ گفت: آنان بیشتر از شما دل‌بریده از دنیا و دلبسته به آخرت بودند[۲].

عمرو بن عاص رضی الله عنه فاتح مصرــ برای یارانش گفت: چقدر شـــما از پیری پیامبرتان ﷺ دور شده‌اید، او دل‌بریده‌ترین مردمان از دنیا بود و شما دلبسته‌ترین مردم به آن هستید[۳].

یاران هیچ پیامبری در بخشش و جهاد و دل‌بریدگی از خاشاک دنیا مانند یاران محمد ﷺ نبودند.

در آخر این کتاب از چند نمونه‌ی پرهیزگاری و پارسایی سخن خواهیم گفت که از میان آنان عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب رضی الله عنهما از صحابه می‌باشند.

---

[۱] تخریج آن در صفحه‌ی ۱۰٦ گذشت.

[۲] ابن ابی شیبه رحمه الله آن‌را در زهد (۳۵٦۹۲) و حاکم رحمه الله در مستدرک در رقائق (۳۱۵/٤) روایت کرده و آن‌را صحیح گفته‌است، ذهبی رحمه الله هم با وی موافقت دارد، بیهقی رحمه الله در الشعب باب زهد (۱۰٦۳٦).

[۳] احمد رحمه الله آن‌را (۱۷۸۱۰) روایت کرده و تخریج کنندگانش اسنادش را صحیح گفتند، ابن عساکر رحمه الله در المعجم (۱٦۱۹) روایت کرده و صحیح گفته‌است.

شاگردان صحابه از تابعین:

پس از صحابه شاگردان‌شان به خوبی از ایشان پیروی کردند، کسانی‌که قرآن از آنان گفته‌است: ﴿ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾ (توبه: ۱۰۰).

[خدا از آنان خشنود است و ایشان نیز از خدا خشنودند، برایشان بهشت‌هایی آماده کرده‌است که در آنها نهرها جاری است و همیشه در آنجا خواهند بود].

از میان آنان کسانی پیشوایان رهنمایی و مشعل‌های فروزان تاریکی‌ها بودند که بر راه استادان خود از صحابه رفته بودند.

در هر زمانی از این پرورش‌دهندگان ربانی کسانی پیدا می‌شود که با پیروی از آنان می‌توان رهیاب شد، کسانی‌که با دیدن‌شان به یاد آخرت می‌افتی و هرگاه از آنان بشنوی خدا را به یاد می‌آوری و چون با آنها زندگی کنی از دنیا دل‌بریده می‌شوی.

تأثیر همنشینی پارسایان:

یگانه مدرسه‌ی راستین برای آموختن دل‌بریدن از دنیا و روی آوردن به آخرت، هم‌نشینی با آنان، شاگردی نزدشان و پیروی از روش آنها می‌باشد. خواندن کتاب و شنیدن و دیدن کسیت با آنکه بی‌تاثیر نیست به ویژه که نویسنده‌ی کتاب و سخن‌ران کسیت از خداجویان و آخرت‌خواهان و از روز حساب ترسان باشد، اما جای آن‌را گرفته نمی‌تواند، این مشهور است که تأثیر حال، بیشتر از مقال است و پارسایان با احوال خود تاثیر می‌گذارند، نه با گفتار.

ادامه‌ی خیر در این امت:

بدون تردید چنین پرورش دهندگان و خداپرستان در دنیای ما وجود دارند و خدا زمین را از چنین کسانی خالی نمی‌گذارد، این‌ها ستون‌ها و پایه‌های زمین هستند. سنت پایدار خدا در این امت همین است که گروهی را استوار و پیوسته بر حق نگه می‌دارد، مخالفانش به آن آسیبی رسانده نمی‌توانند تا آنکه دستور خدا برسد و آنان همین‌گونه‌اند، و این‌ها کسانی‌اند که دانشمندان، آنان را گروه رستگار نامیده‌اند و در باره‌ی آنان و جایگاه‌شان احادیث فراوان

آمده‌است[1]، آنان کسانی‌اند که قرآن در موردشان گفته‌است: ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ (اعراف: ۱۸۱).

[از آفریدگان ما گروهی هستند که به حق راه می‌نمایند و به عدالت رفتار می‌کنند].

اما غوغای دل‌بستگان دنیا و بندگان نمایش و زرق و برق و غیره از کسانی‌که ﴿اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ (بقره: ١٦).

[گمراهی را به هدایت خریدند، پس تجارتشان سود نکرد و در شمار هدایت یافتگان درنیامدند].و کسانی‌که ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ (بقره: ۷).

[به ظاهر زندگی دنیا آگاهند و از آخرت بی‌خبرند] بر این گروه خداپرست که اندک هستند، سایه افگنده است.

[1] از این جمله آنچه که بخاری ﷺ در مناقب (٣٦٤١) و مسلم ﷺ در إماره (۱۰۳۷) از معاویه ﷺ روایت کرده‌اند که گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: "گروهی از امتم پیوسته سرگرم کار خدا هستند، کسانی‌که صف آنان را ترک گوید یا با آنان مخالفت کند آسیبی برای شان رسانیده نمی‌توانند، تا دستور خدا برسد و آنان بر مردم چیره‌اند. لفظ از مسلم ﷺ است.

فصل هشتم

انگیزه‌های پارسایی

هنگامی که موانع سر راه دل‌بریدگی از دنیا را دانستیم، باور داشته باشید که شناخت انگیزه‌های دل کندن از دنیا و روی آوردن بر آخرت را بر ما آسان می‌سازد. پس هر آنچه سد و بازدارنده‌ی این راه باشد مقابل و ضد آن انگیزه‌ی پارسایی است.

بدین معنی که هرگاه غفلت از مرگ سد باشد عکس آن یادآوری مرگ است و همچنان عکس غفلت از آخرت یادآوری آن می‌باشد و همین‌گونه دیگر موانع.

بر همین اساس ما از انگیزه‌های مادی دل‌بریدگی از دنیا سخن می‌گوییم و به چهار انگیزه بسنده می‌کنم که عبارت اند از:

۱- یاد مرگ ۲- پند گرفتن از سرنوشت دنیاگرایان

۳- یاد آخرت ٤- شناخت ارزش دنیا

نخست: یاد مرگ:

نخستین انگیزه‌ی نیرومند و کارساز برای گرایش به پارسایی همانا یاد مرگ است، هنگامی که از موانع پارسایی: آرزوهای دراز دنیا باشد، بی‌تردید از انگیزه‌های پارسایی یادآوری همیشگی مرگ و فراموش نکردن این سرنوشت بی‌چون و چراست که هر زنده‌ای دیده به راه آن است، پس این، آرزوهایش را کوتاه کرده و زندگی‌اش را چنان می‌سازد که در دنیا با دل آخرت به سر می‌برد و در دنیا چنانچه که پیامبر گرامی ﷺ فرمودند، همانند بیگانه یا رهگذر زندگی می‌کند.

برای همین پیامبر ﷺ برای امتش رهنمایی کرد که: «شکننده‌ی لذت‌ها یعنی مرگ را بسیار یاد کنید»[1].

---

[1] احمد رحمه الله آن‌را (۷۹۲۵) روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش حسن است، ترمذی رحمه الله در زهد (۲۳۰۷) روایت کرده و گوید: حسن و غریب است، نسائی رحمه الله در جائز (۱۸۲٤)، ابن ماجه رحمه الله در زهد (٤۲۵۸) و ابن حبان رحمه الله در جنائز (۲۹۹۲) روایت کردند و ارناؤوط گوید: اسنادش حسن است، البانی رحمه الله در صحیح الجامع (۲۰۹۰) آن‌را صحیح گفته‌است، حاکم رحمه الله در رقائق (۳۲۱/٤) روایت کرده و صحیح گفته‌است و ذهبی رحمه الله با وی موافق است به روایت ابوهریره رضی الله عنه.

چگونه از یاد مرگ سود ببریم:

برای سودبردن از یاد مرگ، باید اینجا چند حقیقت مرگ را یاد کنیم:

نخست: فراگیر و عام بودن مرگ، این پایان هر زنده است، از هر جایگاه دینی و دنیایی که برخوردار باشد، قرآن در این باره می‌گوید: ﴿كلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ۖ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ (عنکبوت: ۵۷).

[هر جان‌داری چشنده طعم مرگ است و به سوی ما بازگردانده شوید].

و ﴿كلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ۗ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (آل عمران: ۱۸۵).

[هر جانداری مرگ را می‌چشد، و به تحقیق در روز قیامت مزد اعمال شما پوره داده می‌شود].

﴿إِنَّک مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ (زمر: ۳۰). [قطعا تو می‌میری و آنها نیز می‌میرند]

و می‌فرماید ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِک الْخُلْدَ ۖ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ،كلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ۗ وَنَبْلُوكمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً ۖ وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾.

[ما پیش از تو هیچ بشری را جاویدان نساخته‌ایم. چسان اگر تو بمیری آن‌ها جاویدان می‌مانند؟ هر کسی- طعم مرگ را می‌چشد. و شما را به خیر و شر می‌آزماییم. و همه به نزد ما بازمی‌گردید].

در حدیث گهرباری آمده‌است: «هر اندازه که خواهی زندگی کن ولی آخر مردنی هستی و هرکه را بخواهی دوست بگیر از آن جدا شدنی هستی و هرچه بخواهی بکن از آن پاداش گرفتنی هستی»[1].

دوم: مرگ پس از مدت معینی به سراغ انسان می‌آید که نه کم شود و نه بیش، آن نزد خدا در کتابی نگاشته شده است که نه دگرگون شود و نه جایگزین، چنانچه او تعالی فرمود: ﴿وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كتَابٍ ۚ إِنَّ ذَٰلِک عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ (فاطر: ۱۱).

[وعمر هیچ سال‌خورده‌ای به درازا نکشد و از عمر کسی- کاسته نشود، جز آنکه همه در

---

[1] حاکم ﷺ آن‌را در رقائق (۳۲٤/٤) روایت کرده و صحیح گفته‌است، ذهبی ﷺ هم با وی موافق است، طبرانی ﷺ در اوسط (٤۲۷۸) روایت کرده و هیثمی ﷺ در مجمع (۳۷٤/۱۰) گوید: طبرانی ﷺ آن‌را در اوسط روایت کرده و انسادش حسن است و البانی ﷺ هم آن‌را در صحیح الجامع (۷۳) از سهل بن سعد ﷺ صحیح گفته‌است.

کتابی نوشته شده است و این کارها بر خدا آسان است] و معنی «از عمر کسی کاسته نشود» یعنی: در جوانی و پیش از عمر دراز می‌میرد. در پایان عمر خود حتماً می‌میرد و هیچ کسی توان یک لحظه به تأخیر انداختن آن‌را ندارد، همانگونه که توان یک لحظه پیش آوردنش را نیز ندارد، چنانچه او تعالی می‌فرماید: ﴿وَلِكلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ ۖ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً ۖ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ (اعراف: ٣٤).

[هر امتی را مدت عمری است، چون اجلشان فرا رسد، یک لحظه پس و پیش نشوند].

اگرچه این آیه در باره‌ی امت‌ها آمده‌است، اما بر افراد نیز تطبیق می‌شود؛ زیرا تقدیری که بر امت‌ها روان است همان تقدیر بر افراد نیز جاری است، و قوانین خدا بالای همه یکسان است. این فرموده‌ی پروردگار آن‌را تأیید می‌کند: ﴿وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا ۚ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (منافقون: ١١).

[و هرگز خدا کسی را چون اجلش فرا رسد، مهلت نمی دهد؛ و خدا به اعمالی که انجام می دهید، آگاه است].

سوم: هرگاه مرگ فرا برسد با هیچ نیرنگی از آن نمی‌توان گریخت، اگر چنین می‌شد فرعون‌ها و کسرا‌ها و قیصرها، فرمان‌روایان یمن و شاهان تازی و پارسی می‌توانستند خود را از مرگ برهانند و از آن بگریزند، ولی همه در برابر فرمان او زانو زدند و زیر دستور او رفتند، قرآن در این باره می‌گوید: ﴿أَيْنَمَا تَكونُوا يُدْرِككمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ﴾ (نساء: ٧٨).

[هر کجا باشید اگر چه در کاخ‌های بسیار محکم، شما را مرگ در می‌یابد]. چنانچه قرآن هنگام سخن گفتن با یهود می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكمْ﴾ (جمعه: ٨).

[بگو: بی تردید مرگی را که از آن می گریزید به دیدار شما خواهد آمد].

ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید گوید: در میان برخی تازیان وبایی آمد که گروه گروه جان شان‌را می‌گرفت، یکی از جوانان خواست از این جای وباآلود به جای دیگری بگریزد تا شاید از آسیبی که به دیگر دوستان تازی‌اش رسیده آرام بماند، پدرش کوشید تا او را از رفتن باز دارد و در میان دودمان خودش بماند و هر آن‌چه بر دیگران آمده بر او نیز بیاید، ولی به سخن پدرش گوش نداد و بر بیرون رفتن پافشاری کرد و همان دم برامده راهی شد. در راه زیر درختی خوابید، ماری آمد و او را نیش زد و او هم جان سپرد، پدرش که از این ماجرا آگاه شد، این را

سرود:

در پی رهایی از مرگ برامده بود ولی جان سپرد
و هرجا که جوان رفت مرگ در کمین نشسته بود
هنگام فرا رسیدن مرگ هرچیز کشنده می‌شود[۱].

دوم: پند گرفتن از سرنوشت دنیاگرایان:

از انگیزه‌های پارسایی پند گرفتن از سرنوشت دنیاگرایان، دل‌بستگان آن و دنیاپرستانی است که تنها برای دنیا زندگی می‌کردند و در اندیشه‌ی آخرت نبودند.

قرآن برای ما نمونه‌های دنیاپرستان و سردمداران شان‌را یادآوری کرده که آنان زندگی دنیا را پسندیدند و با آن مطمئن بودند و برای آن سرسپرده و چنان زندگی پیشه کرده بودند که گویا جاویدان خواهند بود، غرق شادی و خوشحالی بودند و از جاه و جلال بهره‌مند بوده و بر ناتوانان ستم می‌کردند و در دارایی دست داشته شان هیچ کسی را حقدار نمی‌دانستند، دارایی تنها از خودشان بود، با زرنگی و هوشمندی و نبوغ و تصمیم درست خود آن‌را گردآورده بودند، هیچ کسی از مردم در آن حقی نداشت تا از آنان بخواهد. پس سرنوشت این‌ها چه شد؟ سرنوشت شان به کجا انجامید؟

داستان قارون:

یکی از داستان‌های قرآن را بر می‌گزینیم که در دارایی و ثروت زبان‌زد است و او همان قارون است که خدا چنان گنج‌هایی برایش داده بود که حتی برداشتن کلیدهای آن برای گروهی از پهلوانان سنگینی می‌کرد، پس وقتی کلیدهای دروازه‌های فراوان قارون که گنج‌های ارزشمند را در خود جای داده بود از توان گروهی از پهلوانان بالا باشد و توان برداشتن آن‌را نداشته باشند، خود گنج‌ها چه اندازه خواهد بود؟

داستان را همان‌گونه که قرآن یاد کرده‌است می‌خوانیم: ﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ ۖ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ،وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ ۖ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا ۖ

[۱] عقد الفريد (۲۶۱/۳).

وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ ۖ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ،قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي ۚ أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا ۚ وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ،فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ ۖ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ،وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ،فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ،وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ ۖ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا ۖ وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ،تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ۚ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (قصص: ۷۶-۸۳).

[قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد، و از گنجینه‌ها آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می‌آمد، آنگاه که قوم وی بدو گفتند: شادی مکن که خدا شادی‌کنندگان را دوست ندارد، و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن، و هم‌چنان‌که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست ندارد، گفت: «من این‌ها را در نتیجه‌ی دانش خود یافته‌ام» آیا وی ندانست که خدا نسل‌هایی را پیش از او نابود کرد که از او نیرومندتر و مال‌اندوزتر بودند؟ و این مجرمان را از گناهشان نمی‌پرسند، آراسته به زیورهای خود به میان مردمش آمد. آنان که خواستار زندگی دنیوی بودند گفتند: ای کاش آنچه به قارون داده شده ما را نیز می‌بود، که او بهره‌ی بزرگی دارد، و کسانی‌که معرفت و دانش به آنان عطا شده بود، گفتند: وای بر شما پاداش خدا برای کسانی‌که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده‌اند بهتر است. و آن‌را جز شکیبایان در نمی‌یابند، پس او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم و در برابر خدا هیچ گروهی نداشت که یاریش کند و خودش را یاری کرده نمی‌توانست. روز دیگر آن کسان که دیروز آرزو می‌کردند که به جای او می‌بودند، می‌گفتند: شگفتا که خدا روزی هر کس را که خواهد فراوان کند یا تنگ سازد. اگر خدا بر ما منت ننهاده بود، ما را نیز در زمین فرو می‌برد. نمی‌بینی که کافران رستگار نمی‌شوند؟ این سرای آخرت را از آن کسانی ساخته‌ایم که در این جهان نه خواهان برتری‌جویی هستند و نه خواهان فساد. و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است].

درنگ‌ها و تاملاتی در داستان قارون:

در این داستان درنگی چند داریم که به اندیشیدن و پند گرفتن می‌ارزد:

نخســـت: این مرد تنها آخرتش را به دنیایش نفروخت، بلکه دودمان خود را فروخت و بر آنان ستم کرد و با فرعون که دشمن آنان بود پیوست، پس او و هامان دو بازوی او بودند: این یکی از رهگذر اقتصـادی و هامان از رهگذر سـیاسـی، این مثلث سرکشـی و فسـاد یکجا شـده بود: پادشاهی خداخواهانه و سرکش، سرمایه‌داری جنایتکار و بیدادگر و چیره‌دستی سیاسی که در خدمت فرعون و قارون درامده بود.

دوم: تبار قارون که هم‌تبار موسـی علیه السـلام بودند، برایش پنج پند ارزشـمند دادند که برای هر ثروت‌مندی چراغ‌های فروزان است و این‌ها:

۱. خوشحال نشدن که خوشحالی در اینجا به معنی مست و مغرور شدن به ثروت است؛

۲. با دارایی دست‌داشته در پی آخرت افتادن، تا همه نگرانی‌های او دنیا نباشد؛

۳. معنی در پی آخرت افتادن این نیسـت که خود را از پاکیزگی‌های دنیا بی‌بهره بسـازد، بلکه سهم خود از دنیا را هم از یاد نبرد؛

٤. چنانی که خدا بر او نیکی کرده او با دیگران نیکی کند، خداوند که این دارایی را برایش داده‌اسـت، در آن حق دارد و جامعه‌ای که به گونه‌ای در پیدایش این ثروت سـهم دارد نیز حقی دارد؛

٥. این دارایی فراوان دست‌داشته‌اش را با به دوش گرفتن همه زیان‌ها و گسـترش زشـتی‌ها و نادیده گرفتن حقوق تهی‌دسـتان و همچنان یاری رسـانیدن به توانگران در گناه و تجاوز، ابزار تباهی در زمین نگرداند[1].

ولی قارون پند نگرفت و پروای گفته‌های همتبارانش را نکرد و با نخوت و غرور گفت: «من این‌ها را در نتیجه دانش خود یافته‌ام» قصـص: ۷۸! فرهیختگی خدا و نقش جامعه را در آن نشناخت.

---

[1] شرح این پندهای پنجگانه هنگام صحبت از بایسته‌های توانگران ثروتمند به تفصیل در فصل نهم: (آنچه با پارسایی همخوانی ندارد) خواهد آمد.

سوم: قارون خواست توانایی و زبردستی خود را نمایش دهد، در میان همراهانی که چشم‌ها را خیره می‌کرد و زیاده‌خواهان را آزمندان‌تر می‌ساخت و رقیبانش را به لرزه می انداخت «آراسته به زیورهای خود به میان مردمش آمد» قصص: ۷۹، اینجا کسانی‌که هر چیز را از ظاهرش قضاوت می‌کردند گفتند: «ای کاش آنچه به قارون داده شده ما را نیز می‌بود، که او بهره‌ی بزرگی دارد» قصص: ۷۹، اما خردمندانی که فریب سراب را نخورده بودند در پاسخ گفتند: آنچه برای نیکان در نزد خداست بهتر و پایدارتر از چیزی است که قارون دارد.

چهارم: و این آخرین میدان است و آن هم چیزی است که تقدیر الهی بر سر دنیای قارون فرود آورد، و آن اینکه خدا او را با خانه‌اش در زمین فرو برد، نه گنج‌هایش برای او سود رسانیده توانست و نه همراهان و هواخواهانش. فریب خوردگان دیروز که آرزو کرده بودند ای کاش همانند قارون برای‌شان ثروت داده می‌شد، هنگامی که دیدند سر انجام از آن پرهیزگاران است و کسانی‌که به خدا و نعمت‌های او و حقوق بندگانش کفر ورزیده‌اند کامیاب نمی‌شود، حقیقت برای شان آشکار شد.

اینجا قرآن در پی این داستان چنین افزوده است:«آن سرای آخرت را از آن کسانی ساخته‌ایم که در این جهان نه خواهان برتری‌جویی هستند و نه خواهان فساد. و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است» قصص:۸۳.

پس رستگاران راستین نزد خدا ملیونرها و بلیونرها نیستند، بلکه اخلاص‌مندان راستینی هستند که نیت درست و هدف روشن و صاف دارند، نه مانند پادشاهان در پی گردن‌کشی در روی زمین هستند و نه مانند دزدان و رهزنان در پی تباهی.

چند نمونه از سرنوشت فریب خوردگان دنیا:

قرآن کریم نمونه‌هایی از سرنوشت کسانی را بیان کرده‌است که زندگی دنیا آنان را فریفته است، آنچه نزد خداست را فراموش کرده و بر مردمان ناتوان سرکشی کرده‌اند، پس خدا آنان را کیفر سخت و دردناک داد، مانند دارندگان دو باغ در سوره‌ی کهف، و باغ‌داران در سوره‌ی قلم و مانند کسانی‌که فرستادگان خدا را دروغ شمردند و فریفته‌ی دنیای خود شدند، پس آنان را خدا همانند شکنجه کردن افراد چیره دست و نیرومند کیفر داد، چنانکه فرمود: ﴿فَكلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ ۖ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا ۚ وَمَا كانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ (عنکبوت: ٤٠).

[ما همه را به کیفر گناهش مؤاخذه کردیم، بعضی را بر سرشان سنگ فرو باریدیم و برخی را فریاد عذاب آسمانی در گرفت و برخی را در زمین فرو بردیم و گروهی دیگر را غرق ساختیم، و خدا به آنان هیچ ستم نکرد، لیکن آنها خود در حق خویش ستم می‌کردند].

سوم: به یاد آخرت بودن:

زمانی‌که بی‌پروایی از آخرت و دهشت آن، از آفات مانع پارسایی باشد، از تقابل این دو برای‌مان آشکار می‌شود که یادآوری معنی آخرت و انگیزه‌های برجسته‌ی منتهی به آن، ما را به دل‌بریدن از دنیا و برتر دانستن آخرت فرا می‌خواند.

کسی‌که قرآن کریم و سنت نبوی را بخواند، درمی‌یابد که نصوص زیادی در قرآن و احادیث پیامبر ﷺ از آخرت، یادآوری آن، وحشت میدان حشر، ایستاده شدن طولانی، بازپرسی سخت و خواندن نامه‌ی اعمال و دقت ترازو سخن گفته‌است که این همه دل را پر از باور به این می‌سازد که روز رستاخیز رهایی نیست مگر آنکه محور اندیشه و خواسته‌اش و نهایت کوشش و تلاش او آخرت باشد و دنیا بزرگترین مقصد و اوج دانایی او نباشد. خدای پاک می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ۖ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (بقره: ۲۸۱).

[و بترسید از روزی که شما را به سوی خدا باز گردانند، پس هر کس پاداش عمل خویش را خواهد یافت و به آنان ستم نشود].

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا ۚ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ﴾ (لقمان: ۳۳).

[ای مردم، از پروردگارتان بترسید و از روزی پروا کنید که هیچ پدری کیفر فرزند خود را به عهده نگیرد و هیچ فرزندی کیفر پدر خود را عهده‌دار نشود، وعده خدا حق است، زندگی دنیا فریبتان ندهد و نیز شیطان فریبکار به کرم خدا مغرورتان نسازد].

این معنی را سوره‌ی دیگری به تصویر کشیده است: ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ،وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ،وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ،لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾ (عبس: ۳۴-۳۷).

[روزی که آدمی از برادرش و از مادر و پدرش و از زن و فرزندانش هم می‌گریزد، در آن روز هر کس چنان گرفتار خود است که به هیچ کس نتواند پرداخت].

پیامبر ﷺ در حدیثی که عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌است، آن‌را به تصویر می‌کشید: «مردم در روز رستاخیز پای برهنه، لخت و ختنه ناشده بر انگیخته می‌شوند»، گفتم: ای پیامبر خدا مردان و زنان همه به یکدیگر نگاه خواهند کرد؟ فرمود: «ای عایشه، کار دشوارتر از آن است که به یکدیگر نگاه کنند»[1]، «در آن روز هر کس چنان گرفتار خود است که به هیچ کس نتواند پرداخت» (عبس: ۳۷).

این را بنگر: ﴿وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ،الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ،وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ،أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ،لِيَوْمٍ عَظِيمٍ،يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (مطففین: ۱-٦).

[وای بر کم‌فروشان، که چون از مردم پیمانه ستانند، تمام ستانند؛ و چون برای آنان پیمانه و وزن کنند، کم می‌دهند، آیا اینان نمی‌دانند که زنده می‌شوند در آن روز بزرگ؟ روزی که مردم به پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند» مطففین: ۱-٦.

گشودن نامه‌ی اعمال:

در باره‌ی گشودن عمل‌نامه او تعالی می‌فرماید: ﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا ۚ وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا ۗ وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ (کهف: ٤٩).

[دفتر اعمال گشوده شود، مجرمان را می‌بینی که از آنچه در آن آمده‌است بیم‌ناکند و می‌گویند: وای بر ما، این چه دفتری است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را حساب ناشده رها نکرده‌است، آنگاه کردار خود را در مقابل خود بیابند و پروردگار تو، به کسی ستم نمی‌کند].

و ﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ ۖ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا﴾ (إسراء: ۱۳).

[کردار نیک و بد هر انسانی را چون طوقی به گردنش آویخته‌ایم و در روز قیامت برای او نامه‌ای گشاده بیرون آوریم تا در آن بنگرد].

---

[1] متفق علیه: بخاری رحمه الله آن‌را در رقائق (٦٥٢٧) و مسلم رحمه الله در الحنة و صفة نعیمها (٢٨٥٩) و همچنان احمد رحمه الله (٢٤٢٦٥)، نسائی رحمه الله در جنائز (٢٠٨٤) و ابن ماجه رحمه الله در زهد (٤٢٧٦) از عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند.

ترازو:

قرآن کریم از ترازو و سرنوشت مردم در آن چنین سخن می‌گوید: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا ۖ وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا ۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ﴾.

[و ما ترازوهای عدل را به روز قیامت خواهیم نهاد و به هیچ کس هیچ ستمی نمی‌شود و اگر عملی به سنگینی یک خردل هم باشد به حسابش می‌آوریم، که ما حساب کردن را بسنده‌ایم].

و ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ،فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ،فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ،وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ،تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ﴾. (مؤمنون/۱۰۱-۱۰٤).

[چون در صور دمیده شود، نه خویشاوندیی میان‌شان بماند و نه از حال یکدیگر پرسند. آنان که ترازویشان سنگین باشد، ایشان رستگارانند، و آنان که ترازویشان سبک باشد، به خود زیان رسانیده‌اند و در جهنم، جاوید ماندگانند، آتش دوزخ صورت‌های شان را می‌سوزاند و در جهنم، زشت‌روی خواهند زیست].

دادگاه عدل الهی:

هم‌چنین در آن روز می‌بینیم که دادگاه عدل بر پا شده تا به سرنوشت همه‌ی مکلفان بر پایه‌ی عملنامه‌ی‌شان رسیدگی شود که در آن همه کردارهای خوب و بد و پنهان و پیدا نگاشته شده است، ﴿هَٰذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ ۚ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (جاثیة: ۲۹).

[این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می‌گوید. ما آنچه را که می‌کردید، می‌نوشتیم].

و ﴿أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ ۚ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾ (زخرف: ۸۰).

[آیا می‌پندارند ما راز و نجوای‌شان را نمی‌شنویم؟ آری، رسولان ما نزد آنها هستند و می‌نویسند].

همچنان در برابر ترازوی ایستاده می‌شود که در آن همه کردارهای خوب و بد مکلفان سنجیده می‌شود و بر کسی اندک‌ترین ستم نمی‌شود و اگر اندازه‌ی یک ذره هم باشد نابود نشده و بلکه خدا آن‌را می‌آورد، پس هیچ کسی از ستم و کاستی هراسی ندارد.

گواهی اندام‌ها:

گواهان انسان از خودش می‌باشد: ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (نور: ٢٤).

[روزی که زبان‌شان و دست‌های‌شان و پاهای‌شان به زیان‌شان بر کارهایی که می‌کرده‌اند شهادت دهند].

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كانُوا يَكسِبُونَ﴾ (یس: ٦٥).

[امروز بر دهان‌های آنان مُهر می‌نهیم، و دست‌های‌شان با ما سخن می‌گویند، و پاهای‌شان بدانچه فراهم می‌ساختند گواهی می‌دهند].

و ﴿الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كلُّ نَفْسٍ بِمَا كسَبَتْ ۚ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ ۚ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ (غافر: ١٧).

[امروز هر کس را در برابر آنچه انجام داده‌است، پاداش داده می‌شود و امروز هیچ ستمی وجود ندارد و خدا زود به حساب‌ها می‌رسد].

این دنیا جایی است که در آن حق تلفی صورت می‌گیرد، ستمگران از کیفر می‌گریزند و نیکان برگزیده‌ی زیادی از چیدن میوه‌های پاک‌نفسی‌شان دور می‌مانند و جز بدی برای‌شان نمی‌رسد، اما در فردای رستاخیز هر کسی حق خود را می‌گیرد: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ،وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ (زلزال: ٧-٨).

[پس هر کس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آن‌را می‌بیند. و هر کس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد آن‌را می‌بیند].

دادگری و حکمت خداوند:

دادگری و فرزانگی الله متعال در آخرت می‌درخشد، نیکوکار و بدکار، دادگر و ستمگر و نیک اندیش و بد اندیش را برابر نمی‌سازد؛ زیرا این ناروایی بوده و خداوند پاکیزه‌تر از آن است که به چنین ویژگی یاد شود، ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ۚ ذَٰلِک ظَنُّ الَّذِينَ كفَرُوا ۚ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كفَرُوا مِنَ النَّارِ،أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كالْفُجَّارِ﴾ (ص: ٢٧-٢٨).

[ما این آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست بیهوده نیافریدیم. این گمان کسانی است که کافر شدند. پس وای بر کافران از آتش، آیا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته

کرده‌اند، همانند فسادکنندگان در زمین قرار خواهیم داد؟ یا پرهیزگاران را چون گناهکاران؟].

کسانی‌که گمان دارند وجود انسان با مرگ نابود می‌شود، نمی دانند یا انکار می‌کنند که آنجا دادگری خدا برپا می‌شود تا نیک را نیکی و بد را بد رسد، که این از خوبی‌های سرای آخرت است، ﴿لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾ (نجم: ۳۱).

[تا بدکاران را در برابر اعمال‌شان کیفر دهد و نیکوکاران را به کردار نیکشان پاداش].

اگر چنین نبود مردم حق داشتند بپرسند: کجاست آفریدگار این جهان و سامان‌بخش کارهای آن؟ چرا ستم‌گران و بدسرشتان را رها کرده‌است تا در زمین تباهی کنند و بکشند و ستم کنند، بی آنکه کیفر کردار خود را دریابند؟ و چرا نکویان و شهیدان و ستمدیدگان را به حال خود رها کرده که کارهای نیک کنند ولی در زندگی جز بدی دریافت نکنند؟

تکامل زنجیره‌ی وجود انسانی:

آخرت فرصتی است برای تصفیه حسابات، کیفردهی کسانی‌که در روی زمین از دست عدالت گریخته بودند و پاداش گرفتن کسانی‌که در دنیا از هرگونه پاداشی در برابر نیکی‌های شان محروم شده بودند، ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ ۚ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ،وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (جاثیة: ۲۱-۲۲).

[آیا آنان که مرتکب بدی‌ها شدند می‌پندارند که در شمار کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند قرارشان می‌دهیم؟ و آیا زندگی و مرگ‌شان یکسان است؟ چه بد داوری می‌کنند. و خدا آسمان‌ها و زمین را به حق بیافرید تا هر کسی– را برابر کاری که کرده‌است پاداش دهد و به آنها ستم نشود].

و ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ۖ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (نساء: ٤٠).

[خدا ذره‌ای هم ستم نمی‌کند و اگر نیکی باشد آن‌را دو برابر می‌کند و از جانب خود مزدی بزرگ می‌دهد].

و با این زنجیره‌های وجود انسانی یکی پس از دیگری پوره می‌شود: پیدایش جنین او پیش از زاده شدنش، آفرینش دنیوی او پس از زاده شدن تا هنگام مرگ، وجود برزخی او در گور تا

هنگام برانگیخته شـدن و وجود پایانی او پس از برانگیخته شـدن تا از او حسـابگیری شـود و سرنوشت او را به بهشت یا دوزخ روشن سازد.

مراحل پیدایش انسانی:

قرآن کریم از این مراحل در سوره‌ی مؤمنون سخن گفته‌است: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ،ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ،ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْـغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْـغَةَ عِظَامًا فَكَسَـوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَـأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ ۚ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَـنُ الْخَالِقِينَ،ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ،ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾ مؤمنون: ۱۲-۱۶).

[هر آینه ما انسـان را از گل خالص آفریدیم. سـپس او را نطفه‌ای در جایگاهی اسـتوار قرار دادیم. آنگاه آن نطفه را لخته خونی گردانیدیم و آن لخته خون را گوشـت‌پاره‌ای و از آن گوشت‌پاره، استخوان‌ها آفریدیم و استخوان‌ها را به گوشت پوشانیدیم؛ بار دیگر او را آفرینشی دیگر دادیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است. و پس از این همه شما خواهید مُرد و سپس در روز رستاخیز زنده می‌گردید].

و سـوره‌ی عبس این مراحل و زنجیره‌ها را کوتاه گفته‌است: ﴿قُتِلَ الْإِنْسَـانُ مَا أَكْفَرَهُ،مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ،مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ،ثُمَّ السَّـبِيلَ يَسَّرَهُ،ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ،ثُمَّ إِذَا شَـاءَ أَنْشَرَهُ﴾ (عبس: ۱۷-۲۲).

[مرگ بر آدمی باد که چه ناسـپاس اسـت. او را از چه آفریده اسـت؟ از نطفه‌ای آفرید و به اندازه پدید آورد. سـپس راه را بر او آسـان گردانید. سـپس او را میراند و در گور نهاد، و آنگاه که خواهد زنده‌اش سازد].

تأثیر یاد آخرت:

کسـی‌که مفاهیم وابسـته به آخرت را به خاطر سـپرده و آن‌را دورنمای خود سـازد و با آن به خرد خود بینایی بخشیده و با آن نفس خود را پند بدهد، بی چون و چرا به سوی نیکی‌ها می‌شتابد و از بدی‌ها باز می‌ایسـتد و تا توان دارد از دارایی خود بر بندگان خدا خرج می‌کند، چنانچه خدای متعال از نیکویان چنین یاد کرده‌اسـت: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا،وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا،إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا،إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾ (انسان: ۷-۱۰).

[به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شر آن بر همه جا سایه افگنده است می‌ترسند. و خوراک را با آنکه خود دوستش دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند، ما برای خشنودی خدا به شما خوراک می‌دهیم، نه پاداشی از شما نمی‌خواهیم و نه سپاسی، ما از پروردگار خود می‌ترسیم، در روزی که عبوس و سخت و هولناک است].

همین ترس از آن روز سخت آنان را وادار به نیکی می‌کند و خوراک را با آنکه برای خودش دوست داشتنی می‌باشد برای مردمان ناتوان از درویشان و یتیمان و اسیران می‌دهد.

خداوند مردمان پای‌بند به مساجدش را چنین می‌ستاید: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ ۙ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾ (نور: ۳۷).

[پاک‌مردانی که هیچ خرید و فروشی آنان را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و دادن زکات غافل نمی‌گرداند و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن دگرگون می‌شوند هراسانند].

و خطاب به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ،مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ ۚ وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ﴾ (انعام: ۱۵-۱۶).

[بگو اگر از پروردگارم فرمان نبرم از عذاب آن روز بزرگ می‌ترسم. در آن روز، عذاب را از هر که بگردانند مورد رحمت خدا واقع شده است، و این کامیابی آشکاری است].

چهارم: شناخت ارزش دنیا:

ارزشمندترین انگیزه برای پارسایی: این است که انسان بهای دنیا را بداند، همین دنیایی که مردم مانند مگس بالای آن هجوم برده و مانند گرگان بالای آن زوزه می‌کشند، دنیایی که برایش پسر از پدر نافرمانی می‌کند و برادر به جان برادر افتاده و دوستان با یکدیگر به دشمنی می‌پردازند و انسان خانواده و میهن خود را می‌فروشد، برخی‌ها دین خود را فدایش می‌کنند و در راه آن مردمان یک شهر، یک دین و یک راه با هم به جنگ بر می‌خیزند. راستی ارزش واقعی این دنیا چیست؟ و آیا ارزش این همه به جان هم افتادن و دشمنی و رقابت را دارد؟

اگر به درستی اندیشیده شود، دنیا هرگز ارزش هیچ یک از این‌ها را ندارد و کوچکتر، ناچیزتر و پست‌تر از آن است که برایش قطره‌ی خونی ریخته شود یا برایش دین، میهن یا خانواده و ملت قربانی شود.

ویژگی‌های اساسی دنیا:

هرگاه دنیا را ارزیابی کنیم می‌بینیم که چنانچه آفریدگارش گفته از ویژگی‌های بنیادین زیر برخوردار است:

دنیا بهره‌ی ناچیز:

۱- بنا بر فرموده‌ی خداوند، دنیا بهره‌ی ناچیز است، او تعالی در نکوهش دودمانی فرمود: ﴿وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ﴾ (رعد: ٢٦).

[و مردم به زندگی دنیا خشنودند، حال آنکه زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت جز بهره‌ی ناچیز نیست].

خداوند آن‌را متاع گفته و واژه‌ی متاع فرومایگی آن‌را می‌رساند؛ زیرا چیزهای بی‌ارزش برای سفر آماده ساخته نمی‌شود، بلکه برای مسافر چیزهای سبک، مناسب و ضروری آماده می‌شود. از طرف دیگر همین‌که آن‌را متاع گفته، آن‌را به گونه‌ی نکره ذکر کرده‌است و نکره بی‌ارزشی آن‌را می‌رساند، گویا چنین گفته: بهره‌ی بی‌ارزش. او تعالی فرموده است: ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ (نساء: ۷۷).

[بگو متاع این‌جهانی اندک است و آخرت از آن پرهیزگاران است و به شما حتی به قدر رشته‌ی میان هسته خرما ستم نمی‌شود].

و در سوره‌ی دیگر می‌فرماید: ﴿أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ ۚ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ (توبه: ۳۸).

[آیا به جای زندگی اخروی به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ متاع این دنیا در برابر متاع آخرت جز اندکی نیست].

و اندک بودن آن نشان‌دهنده‌ی سه چیز است:

نخست: در رابطه به جهان، اگر دنیا همین زمین و داشته‌هایش باشد، پس زمین در برابر کاینات چیزی بسیار کوچک است، زمین جزء کوچکی از نظام شمسی بوده و نظام شمسی جزء کوچک کهکشان خود می‌باشد که این کهکشان یکی از ملیون‌ها کهکشان جهان هستی است.

دوم: نسبت به اندازه‌ای که انسان از آن بهره‌ی می‌گیرد ناچیز است، اگرچه او ملیون‌ها و

بلیون‌ها ثروت داشـــته باشـــد، باز هم نمی‌تواند بیش از گنجایش معده‌اش بخورد و درازی و پهنای معده‌ی او به اندازه‌ی یک بلست یا کمتر از آن می‌باشد، پس ثروت‌مندترین سرمایه‌داران و تهی‌دســـت‌ترین بی‌نوایان در آن با هم برابراند و گاهی ثروت‌مندان در اثر بیماری‌هایی که دارند از خوردنی‌هـای بســیاری محروم گردیده‌اند کـه مردمـان بی‌نوا و کم درامد از چنین بیماری‌های آسوده خاطراند.

سـوم: نسـبت به مدت بقای انسـان در آن ناچیز اسـت، عمر انسـان در برابر عمر زمین یا جهان چقدر اسـت؟ می‌بینیم که زمین شـناسـان و زیسـت شـناسـان عمر آن‌را ده‌ها، صـدها و هزاران ملیون سـال تخمین زده‌اند! و با این حال محکوم به نابودی است، چنانچه او تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَـــنُ عَمَلًا،وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَـــعِيدًا جُرُزًا﴾ (کهف: ۷-۸).

[ما هر چه در روی زمین اسـت را زینت آن قرار دادیم، تا آنان را بیازماییم که کدام یک شـان نیکوکارترند و بی‌تردید ما آنچه در روی زمین است، سرانجام، خاک بی‌گیاه خواهیم کرد].

این نابودی هر لحظه ممکن اســـت اتفاق بیفتد، چنانچه می‌فرماید: ﴿وَمَا أَمْرُ السَّـــاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (نحل: ۷۷).

[و فرارسیدن قیامت تنها یک چشم بر هم زدن یا نزدیک‌تر از آن است. زیرا خدا بر هر کاری تواناست].

او تعالی از رســتاخیز می‌گوید: ﴿لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً﴾ (اعراف: ۱۸۷). [به شـــما نمی‌آید مگر ناگهانی].

دنیا بهره‌ی نابود شدنی:

ب- این بهره‌ی نابود شـدنی است؛ زیرا عمر انسـان اندک است و پس از اندکی همه چیز را رها کرده و رهسـپار می‌شـود، اگر دنیا از دسـت او نرفت، خودش حتماً از دنیا می‌رود. عمر انسـان دراز باشد یا کوتاه مرگ آمدنی است و این فیصله‌ی صادر شده بالای هر زنده جان است، این جام را پیامبران و راســـتان نوشـــیدند همانگونه که گنهکاران و نافرمانان نوشـــیدند، خدا برای پیامبرش گوید: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ ۖ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ﴾ (انبیاء: ۳٤).

[ما پیش از تو هیچ بشری را جاویدان نسـاخته‌ایم. پس اگر تو بمیری آنان جاویدان خواهند

ماند؟].

همچنان شـاهان و گردن‌کشـان و سـتم‌گران مانند مردم عامه و فرو دسـت در این گرداب افتادند. هنگامی‌که مرگ به سراغ هارون الرشـید که بزرگترین پادشـاه زمان خودش بود فرا رسـید، با خدایش چنین نیایش می‌کرد: ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهْ،هَلَک عَنِّي سُـلْطَانِيَهْ﴾ (حاقة: ۲۸-۲۹).

[(ای داد که) ثروتم امروز به فریاد من نرسید. قدرت من نیز از دست رفت!][1].

و پسر جانشین او مامون هنگام نزدیک شدن مرگ خود می‌گفت: ای ذاتی که ملک او نابود ناشدنی است، به حال کسی رحم بکن که ملک او از دستش رفته است![2].

او تعالی می‌فرمود: ﴿كلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ۗ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۖ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ ۗ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾ (آل عمران: ۱۸۵).

[هر جانداری چشنده‌ی مرگ است، و همانا روز قیامت مزد اعمال شما به گونه‌ی کامل داده خواهد شد. و هر کس از آتش دور ساخته شود و به بهشت درآورده شود به پیروزی رسیده است. و این زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست].

سراینده‌ی گوید:

وقتی‌که پایان عمر، مرگ باشد؛ پس کوتاه و درازش یکسان است.

کوتاهی عمر انسان در دنیا:

هر اندازه که عمر انسـان دراز باشـد، باز در هنگام مرگ در نگاهش کوتاه می‌نماید و این زمان دراز برایش کوتاه معلوم می‌شـود و گمان می‌کند که لحظات کوتاهی زندگی کرده‌اسـت، برای همین انسان در هنگام مرگ آرزو می‌کند که ای کاش اندکی مهلت داده شود تا برخی کارهای شایسته‌ای را که نکرده‌است انجام دهد ولی افسوس.

خدای متعال گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكمْ أَمْوَالُكمْ وَلَا أَوْلَادُكمْ عَنْ ذِكرِ اللَّهِ ۚ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِک فَأُولَٰئِک هُمُ الْخَاسِرُونَ،وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ

[1] عبدالحق إشبيلی آن‌را در العاقبة في ذكر الموت صـ ۱۲۸ یاد کرده‌است.

[2] ذهبی رحمه الله آن‌را در تاریخ اسلام (۲۳۹/۱۵) یاد کرده‌است.

رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ،وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا ۚ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (منافقون: ۹-۱۱).

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال و فرزندان‌تان شما را از یاد خدا به خود مشغول ندارد، که هر که چنین کند زیانکار است. از آنچه روزی‌تان داده‌ایم در راه خدا انفاق کنید، پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید: ای پروردگار من، چرا مرگ مرا اندکی به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و از شایستگان باشم؟ و هرگز خدا کسی را چون اجلش فرا رسد، مهلت نمی دهد؛ و خدا به اعمالی که انجام می دهید، آگاه است].

گویند که چون فرشته‌ی مرگ نزد نوح علیه السلام رفت تا پس از بیشتر از هزار سال جانش را بستاند، پرسید: ای مسن‌ترین پیامبران، دنیا را چگونه یافتی؟ گفت: همانند خانه‌ای که دو دروازه دارد، از یکی درامدم و از دیگری برامدم![1].

به گفته‌ی این سراینده، بهره‌ی نابود شدنی است که به دیدن خوابی یا سایه‌ی زودگذری می ماند:

مانند خوابی یا همچون سایه‌ی زودگذر است، انسان خردمند به چنین چیزها فریب نمی‌خورد[2].

چنانچه قرآن کریم آن‌را همانند کشت‌زار سبزی دانسته که به زودی زرد و خشک می‌شود و بادها هر طرف آن‌را می‌پراکنند، چنانچه می‌فرماید: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ۖ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا ۖ وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ ۚ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾ (حدید: ۲۰).

[بدانید که زندگی این جهانی بازیچه است و بیهودگی و آرایش و فخرفروشی و افزون‌جویی در اموال و اولاد. همانند بارانی است که روییدنی‌هایش کشاورزان را به شگفت افکند. سپس پژمرده می‌شود و بینی که زرد گشته است و خاشاک شده است. و در آخرت نصیب گروهی عذاب سخت است و نصیب گروهی آمرزش خدا و خشنودی او. و زندگی دنیا جز متاعی

---

[1] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ خود (۲۷۵/۶۲) از سفیان بن عیینه رحمه الله روایت کرده‌است.

[2] ابن ابی دنیا رحمه الله آن‌را در ذم دنیا (۲۳) از حسن بصری رحمه الله روایت کرده‌است.

فریبنده نیست].

دگرگون‌پذیری شتابان دنیا:

ج- از ویژگی‌های دنیایی که انسان آن‌را می‌شناسد این است که: زود از یک حال به حال دگری دگرگون می‌شود، از آسانی به سختی، از ثروت‌مندی به تهی‌دستی، از خرمی به خواری، از تن‌درستی به بیماری، از جوانی به پیری، از پیروزی به شکست، از فزونی به کمبودی، از زندگی به مرگ و از آبادی به ویرانی.

هرکسی همه روزه گواه نعمت‌های از دست رفته یا آفتی فرودآمده یا آرزوهای کشنده یا از دست دادن یک دوست، یا از دست دادن سهمی یا بی‌مهری نزدیکان، یا درمان یک بیمار یا هجوم پیری یا رخدادی دیگری می‌باشد.

برای همین گفته‌اند: زمان در گردش است. و گویند: زمانه دو روز است: روزی به سود تو و روزی به زیان تو. و گفته‌اند: به یک حالت ادامه یافتن ناممکن است. او تعالی فرمود: ﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ ۚ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۰).

[اگر بر شما زخمی رسید، به آن قوم نیز همچنان زخمی رسیده است. و این روزگار است که هر دم آن‌را به مراد کسی- می‌گردانیم، تا خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند بشناسد و از شما گواهان گیرد. و خدا ستمکاران را دوست ندارد].

سراینده‌ای گوید:

به راستی که دنیا خرقه‌ی فرسوده و کهنه‌ای است در گردش، دشواری پس از آسایش و آسایش پس از دشواری[1].

دیگری گوید: ای خواستار دنیای فرومایه، این سرای نابودی و پایگاه پریشانی‌هاست.

سرایی است که اگر امروز بخنداند فردایش می‌گریاند، نفرین بر چنین سرایی[2].

دختر نعمان بن منذر که از زوال ملک پدرش دست به گدایی زده بود گفت:

---

[1] از سروده‌ی ابو عتاهیه

[2] از سروده‌ی حریری

ما بر مردم حکومن می‌کردیم و سخن، سخن مابود اما کنون در میان آنان دست به گدایی زده‌ایم.

پس وای بر دنیا که نعمت‌هایش پایدار نیست چند لحظه‌ای به سود ما چرخید و سپس دگرگون شد.

سراینده‌ی دیگری گوید:

بگذار که تقدیر کار خودش را بکند و آسوده خاطر بخواب.

یک روز ببینی که نگونساری را بر آسمان افراشته است و روز دیگر بلند پایه‌ای را به زیر افگنده است[1].

ابوالبقاء رندی در قصیده‌ی نامدارش که در هنگام سقوط آخرین شهر اندلس سروده است گوید:

"وقتی‌که هرچیز دارای نواقص باشد، پس نباید انسان فریفته‌ی خوشگذرانی شود

این کارهاست که چنانچه گواهم دست به دست می‌شود، کسی یک لحظه خوش باشد، به چندین لحظه غمگین است.

کجاست پادشاهان تاجدار یمن و کجاست عاد و شداد و قحطان؟

کجاست گنج فراورده‌ی قارون و کجاست فرمان‌روایی ساسانیان فارس؟

بر همه فیصله‌ی انکار ناپذیر آمد و چنان از میان رفتند که گویا هیچ نبودند!".

هشدار پارسایان از فریب دنیا:

برای همین، خردمندان هشدار داده‌اند که نباید فریب دنیا را خورد، بلکه به گمان جاودانگی در آن زندگی نکرده و باید آن‌را کشت‌زار آخرت ساخت.

یحیی پسر- معاذ رازی رحمه‌الله گوید: سه کس خردمند است: کسی‌که پیش از آنکه دنیا او را ترک کند، او دنیا را ترک گوید، کسی‌که گور خود را پیش از درامدنش آباد سازد و کسی‌که آفریدگار خود را پیش از روبرو شدن با او خشنود سازد[2].

---

[1] به واثق بالله نسبت داده شده‌است.

[2] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیة الأولیاء (٦٨/١٠) و بیهقی رحمه‌الله در زهد الکبیر (۱۹۸) آورده‌اند.

بکر بن عبدالله گوید: هرکه بخواهد با به دست آوردن دنیا از دنیا بی‌نیاز گردد، مانند کسی است که آتش را با کاه خاموش می‌کند[۱].

یزید بن میسره گوید: دوستان ما دنیا را خوک نام نهاده بودند و می‌گفتند: ای خوک از من دور باش! و اگر نامی بدتر از آن می یافتند همان را بالایش می‌گذاشتند[۲].

حسن بصری رحمه‌الله گوید: مردمان زیادی را دیدم و با گروه‌های زیادی هم‌سخن شدم که نه با یافتن چیزی از دنیا خوش می‌شدند و نه با از دست دادن چیزی از آن افسوس می‌خوردند، دنیا در نگاه‌شان بی‌ارزش‌تر از خاک بود! همین‌که شب فرا می‌رسید، برخواسته و چهره بر زمین می‌ساییدند، اشک بر رخسارهای‌شان سرازیر می‌شد و برای آزاد سازی گردن خود نزد خدا زاری می‌کردند، و هرگاه کار خوبی می‌کردند پیوسته شکرگذاری می‌کردند و از خدا می‌خواستند آن‌را بپذیرد، و هرگاه گناهی از آنان سر می‌زد اندوه‌گین شده و از خدا برای آن گناه خود آمرزش می‌خواستند، همیشه چنین بودند، سوگند به خدا که با این حال نه از گناه مصئون ماندند و نه کامیاب شدند مگر به بخشایش پروردگار[۳].

دنیا سرای رنج و خستگی‌هاست:

د- دنیا با این همه، جای رنجوری و خستگی است. کسی برای سرورمان علی رضی‌الله‌عنه گفت: دنیا را برای‌مان تعریف کن. گفت: چگونه تعریف کنم سرای را که آغازش گریه، میانه‌اش رنج و پایانش نابودی است[۴]؟!.

آغازش گریه است:

هدف از این گفته‌ی او که آغازش گریه است: یعنی نخستین هنگامی که از شکم مادرش بیرون شود گریان می‌کند. یکی از سرایندگان آن‌را چنین سروده است:

گریه‌ی کودک هنگام زاده شدن برای این است که دنیا برایش ناملایمات روزگار را نشان

---

[۱] دینوری رحمه‌الله آن‌را در مجالسه (۵٤۸) آورده‌است.

[۲] ابن ابی دنیا رحمه‌الله آن‌را در ذم دنیا (۳٤۷) و بیهقی رحمه‌الله در زهد الکبیر صـ۱۳۹ آورده‌اند.

[۳] احمد رحمه‌الله آن‌را در زهد صـ۲۸ آورده‌است.

[٤] قالی آن‌را در امالی لغت عرب (۱۲۲/۲) آورده‌است.

می‌دهد

ورنه چرا گریان کند، اینجا فراخ‌تر و آسوده‌تر از جایی است که از آن آمده‌است[۱].

میانه‌اش رنج است:

و اما میانه‌اش برای این رنج است که: دنیا پر از آزمایش‌هایی است که سرنوشت انسان با آن گره خورده است، چنانچه او تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ﴾ (انسان: ۲).

[ما آدمی را از نطفه‌ای آمیخته بیافریدیم، تا او را بیازماییم].

و ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ (بلد: ٤).[براستی که انسان‌را در رنج آفریده‌ایم].

یعنی در زندگی از تولد تا مرگ دچار رنج و دشواری‌هاست.

او در کودکی رنج دردها و گرسنگی‌ها را می‌کشد و پس از آن در جستجوی روزی با آزار مردم و خستگی‌های آموزش و تلاش‌ها، نیرنگ‌ها و دشمنی‌های مردمان دنیای پر از رنج مواجه است، تا جایی که یکی از نیکان گفته‌است: دنیا با کمبود بی‌نیازی‌هایش، فزونی رنج‌هایش، سرعت نابودیش و تنگ چشمی شریکانش مرا پارسا گردانید! ثوری رحمه‌الله می‌گفت: دنیا سرای خمیده قامتی است نه راست قامتی، سرای اندوه‌هاست نه خوشی‌ها، هرکه آن‌را شناخت نه به امیدی شادمان شود و نه از بدبختی اندوهگین[۲].

برای همین، فرزانگان و سخن‌وران، دنیا را همانند خودمرده‌ی مرداری گفته‌اند که سگ‌ها بالای گوشت آن با هم درگیر می‌شوند.

قرطبی رحمه‌الله در تفسیر این فرموده‌ی پروردگار: «به راستی که انسان را در رنج آفریده‌ایم» گوید: علمای ما گویند: نخستین رنج بریدن ناف او می‌باشد، سپس آنگاه که قنداق شود و بسته شود رنج‌هایش بیشتر شود، پس از آن رنج‌های شیرخوارگی که اگر آن‌را از دست بدهد می‌میرد، باز رنج دندان کشیدن و حرکت دادن زبان، بعد جدا شدن از شیر که بیش از سیلی زدن برایش دشوارتر است، وانگهی رنج ختنه شدن و دردها و اندوه‌ها، سپس رنج آموزگار و

---

[۱] از سروده‌ی ابن رومی.

[۲] قوت القلوب از ابو طالب مکی رحمه‌الله (٤٤٢/١).

تأدیب کننده و خشـــم و تنبیه آنان، پس از آن رنج گرفتار شـــدن به فرزندان، کارگذاران و لشکریان، سپس گرفتاری ساختن خانه‌ها و کاخ‌ها، سپس کهن‌سالی و پیری و ناتوان شدن زانوان و گام‌ها در پی ناگواری‌های بی‌شـــمار و ســـختی‌های که فهرســـت درازی دارد از ترک برداشتن پیشانی گرفته تا درد دندان‌های شکاری و پندیدن چشم و رنج بدهکاری و درد دندان و درد گوش.

و رنج‌هایی که در دارایی و نفس می‌بیند، مانند زدن و زندانی شـــدن، هر روز که می‌گذرد سختی‌هایش بیشتر می‌شود و جز دشواری‌ها چیزی برایش نمی‌ماند، و پس از همه‌ی این‌ها مرگ است و پرسان فرشته، فشار گور و تاریکی‌های آن، سپس برانگیخته شدن و در حضور خدا ایستادن تا زمانی‌که فیصله بر او صادر شود که بهشت رود یا دوزخ، خدای متعال می‌فرماید: «به راســـتی که انســـان را در رنج آفریده‌ایم»، و اگر اختیار در دســـت خودش می‌بود هرگز این رنج‌ها را نمی‌کشید.

آن همه این را می‌رســـاند که او آفریدگاری دارد که این حالات را بر او فیصـــله کرده و او باید آن‌را انجام دهد[1]. پایان.

لذت‌های دنیا آمیخته با رنج‌هاست:

هـــــ از ویژگی‌های دنیا این اســـت که: لذت‌هایش با رنج‌ها، خوبی‌هایش با بدی‌ها و آسودگی‌هایش با آفت‌ها آمیخته است، به یک حالت نمی‌ماند، برای همین، آن‌را فریب و نیرنگ گفته‌اند، چنانچه سراینده‌ای گوید:

این دنیا اســـت که با همه داشـــته‌هایش می‌گوید: هشـــدار! هشـــدار از انتقام‌گیری و غافلگیری‌های من

لبخندهای من شما را نفریبد، که سخنانم خنده‌آور و کارهایم گریان‌آور است[2]

از رنج‌های فراوان و دردهای بی‌شـمارش مردم می‌گویند: دنیا گرفتاری‌های رنج آوری اسـت که پایانش اعدام است!

---

[1] الجامع لأحکام القرآن از قرطبی رحمه‌الله (۲۹۳/۲۲).

[2] از سروده‌ی ابو فرج کاتب.

ابوحازم گوید: هر آنچه در دنیا خوش‌آیند باشد خدا ناخوش آیندی را با آن پیوند زده است[۱].

حسن گوید: جان فرزند آدم از دنیا نمی‌برايد مگر با آرمان‌های سه‌گانه: از گردآوده‌هایش سیر نکرده، آرزوهایش را براورده نساخته و برای پایگاه همیشگی خود توشه‌ی خوبی بر نداشته است[۲].

حتی می‌بینی که خستگی‌های دنیا پس از مرگ هم او را آزار می‌دهد. برای ابن عمر رضی الله عنهما گفتند: زید پسرـ جاریه جان سپرد و صد هزار به جای گذاشت، گفت: ولی این‌ها او را رها نمی‌کنند[۳]! یعنی او در برابر این دارایی بازپرسی خواهد شد.

دنیا در برابر آخرت:

اینجا می‌سزد تا برای اینکه حقیقت دنیا را بدانیم و فریفته‌ی سراب آن نشویم و تازگی‌های بیرونش نیرنگمان نزند: او را با همتایش (آخرت) مقایسه کنیم، چون هر چیز با ضدش شناخته می‌شود. پس دنیا در برابر آخرت چه ارزشی دارد؟

قرآن می‌فرماید: ﴿ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ (توبه: ۳۸).

[متاع دنیا در پیش عالم آخرت اندکی بیش نیست].

کم ارزشی دنیا از دید زمان:

دنیا از لحاظ زمانی اندک است؛ زیرا هر اندازه که مدتش دراز باشد باز هم در برابر جاودانگی و همیشگی بهایی ندارد.

از همین‌رو پیامبر ﷺ فرمود: «دنیا در برابر آخرت بهایی ندارد مگر مانند اینکه یکی از شما

---

[۱] دینوری رحمه الله آن‌را در مجالسه (۱۳۹۹)، ابن ابی دنیا رحمه الله در ذم دنیا (۲۶۳) و ابونعیم رحمه الله در حلیه (۲۳۹/۳) آورده‌اند.

[۲] ابن ابی دنیا رحمه الله آن‌را در ذم دنیا (۲۷۵) و ابونعیم رحمه الله در حلیه (۲۷۲/٦) آورده‌است.

[۳] ابن ابی شیبه رحمه الله آن‌را در زهد (۳۵۷۹۱)، ابن اعرابی رحمه الله در زهد (۱۱۸)، طبرانی رحمه الله (۲۲٤/۵)، ابونعیم رحمه الله در حلیه (۳۰٦/۱)، بیهقی رحمه اللهدر الشعب باب زهد (۱۰٦۷۸) و ابن عساکر رحمه الله در تاریخ دمشق (۱۷۲/۳۱) آورده‌اند و هیثمی رحمه الله در مجمع الزواید گوید: طبرانی رحمه الله آن‌را در الکبیر روایت کرده‌است و رجالش رجال صحیح هستند (۲۰۵/۳) و نزد ابن ابی شیبه، ابن اعرابی، ابونعیم، بیهقی و هیثمی رحمهم الله: زید بن حارثه رضی الله عنه آمده‌است ولی آن اشتباه نوشتاری است، و درست همان است که او زید بن جاریه رضی الله عنه است، چنانچه در معجم الکبیر و اصابه (۵۹۵/۲) آمده‌است .

انگشت خود را در دریا فرو برده بیرون کند و ببیند: چه اندازه آب با خود دارد؟»[۱]. هرگاه انسان انگشت خود را در دریا یا قُلزُم فرو ببرد، سپس بیرون کند، آبی که انگشت او از دریا یا قلزم بیرون کشیده چه ارزشی دارد؟!

ابوسعید بن اعرابی با سند خود در کتاب زهد از عمر رضی الله عنه روایت کرده که گفت: سوگند به خدا زندگانی دنیا در برابر آخرت مانند خیزبرداشتن خرگوش برای گریز از دشمن است[۲]. منظورش کوتاهی مدت آن است. گویا معنایش این‌که دنیا در برابر آخرت از لحاظ زمانی مانند زمان کوتاهی است که خرگوش از یک جای به جای دیگر خیز بر می‌دارد!.

کم ارزشی دنیا از دید مکان و مساحت:

آنچه گفتیم از دید زمان بود، اما از دید جای و گستردگی آن او تعالی فرموده است: ﴿ سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ (حدید: ۲۱).

[بشتابید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنایش به گستردگی آسمان‌ها و زمین است].

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (آل ,مران: ۱۳۳).

[و بشتابید به سوی آمرزش پروردگار خود و به سوی بهشتی که پهنای آن همه آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته و آماده برای پرهیزکاران است]، پنهایش که چنین باشد، درازی آن چگونه خواهد بود؟

آمده‌است که واپسین کسی‌که به بهشت می‌درآید، مانند چندین برابر بزرگترین پادشاه دنیا برایش داده می‌شود، پس در باره‌ی پیشگامان مقربین خدا چه فکر می‌کنید؟ در حدیث آمده‌است: «موسی علیه السلام از خدایش پرسید و گفت: ای پروردگار، پائین‌ترین جایگاه بهشت کدام است؟ فرمود: او همان کسی است که پس از آنکه همه بهشتیان به بهشت درامدند می‌آید، برایش گفته می‌شود: وارد بهشت شو. می‌گوید: ای پروردگار چگونه درایم که همه مردم جای‌های خود را گرفتند و آنچه را خواستند گرفتند؟ برایش گفته می‌شود: آیا خشنود نمی‌شوی که برایت همانند یکی از پادشاهان دنیا داده شود؟ می‌گوید: خشنود

---

[۱] تخریج آن در صـ ۱۰۰ گذشت.

[۲] ابن اعرابی رحمه الله آن‌را در زهد (۱۱۹) و ابن ابی شیبه رحمه الله در باب زهد (۳۵۶۱۶) آورده‌است

می‌شوم. می‌گوید: این و مانند آن و مانند آن و مانند آن و مانند آن از تو باشد. و در پنجم گوید: پروردگارا خشنود شدم. پس می‌گوید: این و ده برابر آن از تو باشد و هر آنچه دلت بخواهد و چشمانت لذت ببرد برایت داده می‌شود. می‌گوید: پروردگارا خشنود شدم. پرسید: پروردگارا! پس بلندترین جایگاه بهشت کدام است؟ فرمود: آنها کسانی‌اند که خودم آنان‌را خواسته‌ام، گرامی‌داشت‌شان‌را به دستان خود نوشتم و بر آن مهر زده‌ام، نه چشمی آن‌را دیده و نه گوشی شنیده و نه بر دل هیچ انسانی گشته است»[1].

و اگر نعمت‌های دنیا را با آخرت بسنجیم، می‌بینیم که گویا دنیا هیچ چیزی نیست، او تعالی فرموده است: ﴿يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ ۖ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ ۖ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (زخرف: ۷۱).

[کاسه‌های زرین و کوزه‌ها را در میان‌شان به گردش می‌آورند. در آنجاست هر چه نفس آرزو کند و دیده از آن لذت ببرد. و در آنجا جاودانه خواهید بود].

در حدیث صحیحی که پیامبر ﷺ آن‌را از پروردگار خود روایت کرده آمده‌است: «او تعالی فرمود: برای بندگان نیک خود در بهشت چیزهای آماده کرده‌ام که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر دل هیچ کسی گذشته است، اگر خواستید این را بخوانید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است به پاداش اعمالی‌که انجام می‌دادند برای آنان پنهان کرده‌ام]»[2].

وقتی دنیا در برابر آخرت چنین باشد، پس کدام یک را باید برگزینیم و برتر بدانیم؟ و سرورمان علی رضی الله عنه فرموده است: دنیا و آخرت همانند دو امباقی هستند که هرگاه یکی را خشنود بسازی دیگرش را خفه می‌سازی، و مانند خاور و باختر است که چون به یکی‌شان نزدیک شدی از دیگرش دور می‌شوی، و مانند دو پله‌ی ترازو می‌باشد که هرگاه یکی سنگین شد دیگرش سبک می‌شود[3].

بدون تردید هرگاه در برابر هم قرار بگیرند، آخرت شایسته‌ی برگزیدن و برتری دادن است.

---

[1] مسلم رحمه الله آن‌را در ایمان (۱۸۹) و ترمذی رحمه الله در تفسیر القرآن (۳۱۹۸) از مغیره بن شعبه رضی الله عنه آورده‌است.

[2] متفق علیه: بخاری رحمه الله آن‌را در بدء وحی (۳۲٤٤) و مسلم رحمه الله در الجنة و صفة نعیمها (۲۸۲٤) و همچنان احمد رحمه الله (۹٦٤۹)، ترمذی رحمه الله در تفسیر القرآن (۳۱۹۷) و ابن ماجه رحمه الله در زهد (٤۳۲۸) از ابوهریره رضی الله عنه آورده‌اند.

[3] احیاء علوم الدین (٦۰/۱).

فصل نهم

آنچه از خواسته‌های پارسایی نیست

در این فصـــل بر ما لازم اســـت تا: از برخی چیزهایی پرده برداریم که گروهی از مردم یا برخی صـوفیان آن‌را از پایه‌های پارسـایی می‌دانند در حالی‌که اگر در ترازوی اسـلام بسـنجیم، نه از حقایق پارسایی مورد پسند اسلام است و نه هم از ضروریات آن.

همچنان این‌جا تعدادی از چیزهایی را یادآور می‌شـویم که گمان برده می‌شـود با پارسـایی سازگار نیست، در حالی‌که هیچ ناسازگاری با آن ندارد، مانند: همسر گرفتن و دوست داشتن زنان و فرزندان، گوشه‌گیری نکردن از مردم، کار برای درامد و به دست آوردن دارایی، و بهرهمند شـــدن از زیبایی هایی که خدا برای بندگانش آفریده اســـت و روزی پاکیزه که پیرامون هریکی صحبت کوتاهی خواهیم داشت.

نخست: روی گردانی از همسرگرفتن، پارسایی نیست:

از میان چیزهای که با پارسـایی منافات ندارد ازدواج اسـت، بلکه آن بهره‌گیری از پاکیزگی‌های زندگی دنیای است که خدا برای بندگانش روا داشـته است، و این برخواسـته از ارزشـمندی آن می‌باشـد که خدا در کتاب خود آن‌را احسـانی شـمرده و یکی از نشـانه‌های خود دانسـته اسـت، می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (روم: ۲۱).

[از نشانه‌های قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید. تا به ایشان آرامش یابید، و میان شـــما دوســـتی و مهربانی نهاد. در این عبرت‌هایی اســـت برای مردمی که می‌اندیشند].

در سـوره‌ی نحل که سـوره‌ی نعمت‌ها نامیده شـده خدای متعال هنگام یادآوری نعمت‌ها بر بنـدگـانش می‌فرمـایـد: ﴿وَاللَّـهُ جَعَـلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِـــكُمْ أَزْوَاجًـا وَجَعَـلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً﴾ (نحل: ۷۲).

[خدا برای شما از میان خودتان همسرانی قرار داد و از همسرانتان فرزندان و نوادگان پدید آورد].

و خطاب به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِک وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً﴾ (رعد: ۳۸).

[و همانا پیش از تو پیامبرانی فرستاده‌ایم و برایشان همسران و فرزندان قرار داده‌ایم].

و در باره‌ی خانم‌ها گفته‌است: ﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ ۚ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾ (بقره: ۱۸۷).[همبستری با زنانتان در شب ماه روزه بر شما حلال شد. آنها پوشش شمایند و شما پوشش آنهایید]، سپس فرمود: ﴿فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ (بقره: ۱۸۷) [اکنون با آنها همبستر شوید و آنچه را که خدا بر شما مقرر گردانیده است بجویید].

پیامبر ﷺ هنگامی از جهان رخت بست که نه زن گرفته بود، و در باره‌ی آنان از سوی پروردگار آیاتی از کتاب خدا فرود آمد.

چنانچه که جامعه را برای همسر ــ گرفتن انگیزه داده‌است: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ ۚ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ (نور: ۳۲).

[بی‌همسرـان خود، و غلامان و کنیزان نیکوکارتان را همسرـ دهید. اگر تنگدست باشند، خداوند آنان را از فضل خویش بی‌نیاز خواهد کرد].

خواسته‌های جنسی را نه پلید شمرده است و نه هم از تبهکاری‌های اهریمن، و چه بسا که در صورت درست بودن نیت، براورده ساختن آن از راه حلال عبادت شمرده می‌شود. و بهره‌گیری از زنان را جز در هنگام حیض روا شمرده است: ﴿وَيَسْأَلُونَک عَنِ الْمَحِيضِ ۖ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ ۖ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ﴾ (بقره: ۲۲۲).

[تو را از حیض می‌پرسند. بگو: حیض رنجی است. پس در ایّام حیض از آنان دوری گزینید و به آنها نزدیک مشوید تا پاک گردند].

و ﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ ۖ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ (بقره: ۲۲۳).

[زنان‌تان کشتزار شما هستند. هرگونه که خواهید به کشتزار خود درآیید و برای خویش از پیش چیزی فرستید و از خدا بترسید].

حتی نزدیک شدن با زنان را در شب‌های روزه روا گردانیده، چنانچه می‌فرماید: ﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ ۚ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾ (بقره: ۱۸۷).

[همبستری با زنان‌تان در شب ماه روزه بر شما حلال شد. آنها پوشش شمایند و شما پوشش آنهایید] با همان مفاهیمی که از واژه‌ی لباس دانسته می‌شود، همچون: به تن کردن، پرده پوشی، آراستن و گرم ساختن.

او ﷺ فرمود: «از دنیای شما برایم زنان و خوشبویی خوش آیند است، و آرامش چشم من در نماز است»[۱].

و او ﷺ فرمود: «ای گروه جوانان، هر یک از شما که توانایی دارد باید همسر بگیرد؛ زیرا که آن پوشاننده‌ی چشم‌ها و نگهدارنده‌ی شرم‌گاه‌هاست، و کسی‌که توانایی نداشت، بر اوست که روزه بگیرد؛ زیرا که آن برایش وقایه است»[۲]. و فرمود: «دنیا بهره است و بهترین بهره‌ی دنیا زن نیکو است»[۳].

و فرمود: «زن با چهار ویژگی به همسری گرفته می‌شود: برای خانواده‌اش، برای زیبائی‌اش، برای دارائی‌اش و برای دینش، پس خود را با زن دین‌دار رستگار بساز، دستانت خاک آلوده باد»[٤]. و فرمود: «چهار چیز از نیک بختی انسان است: زن نیکو، خانه‌ی فراخ، همسایه‌ی نیک و سواری خوب»[٥].

هنگامی که برخی یاران پیامبر ﷺ برای رهبانیت یا خصی کردن از او اجازه خواستند، نپذیرفت[٦].

---

[۱] تخریج آن در صفحه‌ی ١٤٤ گذشت.

[۲] متفق علیه: بخاری رحمه‌الله آن‌را (٥٠٦٥) و مسلم رحمه‌الله (١٤٠٠) و هردو در نکاح آورده‌اند، همچنان احمد رحمه‌الله (۳۵۹۲)، ابوداود رحمه‌الله (٢٠٤٦) ترمذی رحمه‌الله (۱۰۸۱)، نسائی (۳۲۷۰) و ابن ماجه رحمه‌الله (١٨٤٥) و هر چهارشان در نکاح از ابن مسعود رضی‌الله‌عنه آورده‌اند.

[۳] تخریج آن در صفحه‌ی ۱۰۵ گذشت.

[٤] متفق علیه: بخاری رحمه‌الله آن‌را در نکاح (٥٠٩٠) و مسلم رحمه‌الله در رضاع (١٤٦٦)، همچنان احمد رحمه‌الله (۹۵۲۱)، ابوداود رحمه‌الله (٢٠٤٧)، نسائی رحمه‌الله (۳۲۳۰) و ابن ماجه رحمه‌الله (١٨٥٨) و هر سه در نکاح از ابوهریره رضی‌الله‌عنه آورده‌اند.

[٥] ابن حبان رحمه‌الله آن‌را در نکاح (٤٠٣٢) از سعد بن ابی وقاص رضی‌الله‌عنه روایت کرده و ارناؤوط گوید: اسنادش به شرط بخاری صحیح است، البانی رحمه‌الله آن‌را در صحیح الترغیب و الترهیب (٢٥٧٦) صحیح گفته‌است.

[٦] سعد بن ابی وقاص رضی‌الله‌عنه روایت کرده که: پیامبر خدا ﷺ خصی کردن را برای عثمان بن مظعون رضی‌الله‌عنه اجازه نداد و اگر اجازه می‌داد حتما ما خود را خصی می‌کردیم. متفق علیه: بخاری رحمه‌الله آن‌را (٥٠٧٣)، مسلم رحمه‌الله (١٤٠٢) و هردو در نکاح آورده‌اند، همچنان احمد رحمه‌الله (١٥١٤)، ترمذی رحمه‌الله (۱۰۸۳)، نسائی رحمه‌الله (۳۲۱۲) و ابن ماجه رحمه‌الله (١٨٤٨) و هر سه در نکاح آورده‌اند.

سه نفر رفته از همسران پیامبر ﷺ در باره‌ی عبادت آن جناب پرسیدند وگویا خداپرستی خود را در برابر آن کوچک شمردند، گفتند: ما کجا و پیامبر ﷺ کجا که به راستی خداوند گناهان پیشین و واپسین او را بخشوده است؟ یکی از آنان گفت: من همه شب پیوسته نماز می‌خوانم، و دیگرش گفت: من پیوسته روز می‌گیرم و آن دیگری گفت: من از زنان دوری می‌گزینم وهرگز همسر نمی‌گیرم. پیامبر خدا ﷺ آمده فرمود: «شما کسانی هستید که چنین و چنان گفتید، اما سوگند به خدا که من خداترس‌ترین شما و پرهیزگارترین شما هستم، ولی من هم روزه می‌گیرم و هم می‌خورم، هم نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم و هم از زنان همسر می‌گیرم، هرکه از روش من روی گرداند از من نیست»[1].

احادیث صحیح نبوی آمده که شوهران را پند می‌دهد تا از آنچه خدا برایشان حلال گردانیده است، به خوبی بهره بگیرند و همه نگرانی مرد شهوت‌رانی و آسوده کردن خود نباشد، بدون اینکه به همتای خود بنگرد، و بر اوست که هم برای بهره بردن خود و همچنان برای بهره‌مند ساختن همسرش نیز بکوشد. برای همین او ﷺ فرمود: «هرگاه مردی با خانم خود نزدیک شد باید با او پیشکشی داشته باشد و اگر نیاز خود را پیش از خانمش براورده ساخت نباید بر او شتاب کند»[2].

پس از این دانسته می‌شود که رهبانیت در اسلام جای ندارد.

لهذا در میان صحابه کسی را نمی‌یابی که از گرفتن همسر کنار رفته و تنها سرگرم عبادت شده باشد، بلکه بسیاری‌های شانرا می‌بینی که بیش از یک زن گرفته‌اند، مانند عمر بن خطاب ﷺ و علی بن ابی طالب ﷺ که غیر از کنیزانش چهار خانم داشت، و حسن بن علی ﷺ نواسه‌ی پیامبر خدا ﷺ از همه‌ی مردم زن دوست‌تر بود و پیوسته زن می‌گرفت و طلاق می‌داد. به ویژه آن جامعه که جامعه‌ی جهاد و جنگ در راه خدا بود و شهدای راه خدا زیاد بودند که این شهدا پس از خود بیوه زنانی می‌گذاشتند که دوستان و برادران شان از صحابه با آنان ازدواج می‌کردند تا از آنان و فرزندان‌شان سرپرستی کنند و برای شان پاداش سرپرستی یتیمان داده شود.

---

[1] متفق علیه: بخاری ﷺ آن‌را (٥٠٦٣) و مسلم ﷺ (١٤٠١) و هردو در نکاح آورده‌اند، همچنان احمد ﷺ (١٣٥٤٣) و نسائی ﷺ در نکاح (١٠٤٦٨) از انس ﷺ روایت کرده‌اند.

[2] عبد الرزاق ﷺ آن‌را در نکاح (١٠٤٦٨) از انس ﷺ روایت کرده‌است.

خطر دور شدن از خدا با گرفتار شدن زن و فرزند:

پس خطر در همسر- گرفتن نیست، بلکه در مصروف شدن به زن و فرزندان است که او را از عبادت الله متعال دور سازد. در این صورت که او را از خدا دور بسازند دشمن مؤمن می‌باشند، چنانچه او تعالی فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ﴾ (تغابن: ١٤).

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بعضی از زنان و فرزندانتان دشمن شما هستند. از آنها حذر کنید].

و فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ۚ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (منافقون: ٩).

[ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا به خود مشغول ندارد، که هر که چنین کند زیانکار است].

اختیار دادن پیامبر ﷺ به زنانش:

پیامبر گرامی ﷺ نمونه‌ی خوبی در رفتار با زنان می‌باشد، هنگامی که زنان او گردآمده و خواستار خرچی بیشتر شدند، او که پیشوای جزیره‌ی عرب شده بود چرا آنان چنین زندگی رنجباری داشته باشند؟ قرآن کریم به آن اشاره دارد که او ﷺ از آنان کناره‌گیری کرد تا اینکه آیه‌ی تخییر در سوره‌ی احزاب فرود آمد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا،وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾. (احزاب: ٢٨-٢٩).

[ای پیامبر، به زنانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت‌های آن هستید، بیایید تا شما را بهره‌مند سازم و به وجهی نیکو رهایتان کنم؛ و اگر خواهان خدا و پیامبر او و سرای آخرت هستید، خدا به نیکوکارانتان پاداش بزرگی آماده ساخته است].

هنگامی که پیامبر ﷺ بر آنان این آیات را به خوانش گرفت از عایشه رضی الله عنها آغاز کرد، همه یکجا خدا و پیامبر او و سرای آخرت را برگزیدند[1].

---

[1] این حدیث دراز و متفق علیه است: بخاری رحمه الله آن‌را در نکاح (٥١٩١) و مسلم رحمه الله در طلاق (١٤٧٩) آورده‌اند.

رفتار او ﷺ با خانواده و همسرانش:

ابن قیم رحمه الله در زادالمعاد رفتار پیامبر ﷺ را در خانه و با خانواده‌اش چنین یادآور شده است: او بهترین رفتار و بهترین اخلاق را با همسرانش داشت.

دختران انصار را فرا می‌خواند تا با عایشه بازی کنند[1]. و هرگاه او درخواست چیزی را می‌کرد که منع شده نبود، پیامبر ﷺ می‌پذیرفت، و هرگاه او آب می‌نوشید پیامبر ﷺ ظرف را گرفته و دهن مبارک را در جای دهن او گذاشته آب می‌نوشید، و هرگاه استخوانی را می‌جوید، آن‌را گرفته و دهان مبارک را در جای دهان او می‌گذاشت، و در آغوش عایشه رضي الله عنها می‌خوابید و سر مبارکش را در کنار او گذاشته قرآن می‌خواند با آنکه گاهی در حالت حیض بود، و گاهی او را که در حالت حیض بود، دستور می‌داد که ایزار بپوشد و از روی آن با او همبستر می‌شد، با آنکه روزه بود او را می‌بوسید، و این از اخلاق پسندیده‌ی او با خانواده‌اش بود که زمینه‌ی تماشای بازی را برایش فراهم می‌ساخت و بازی حبشیانی را که در مسجد او بازی می‌کردند برایش نشان می‌داد و او بر شانه‌ی پیامبر ﷺ تکیه زده و تماشا می‌کرد، دو بار با او مسابقه‌ی دوش راه انداخت و یک بار هنگام بیرون شدن از خانه با هم برخورد کردند.

در روایات آمده‌است که پیامبر ﷺ چگونه خورد سالی او را مراعات می‌کرد و او را بر بازی تشویق می‌نمود.

یک بار او برای پیامبر ﷺ داستان دوازده زنی را که در مورد شوهران خود گفته بودند را با تفصیل قصه کرد و او تا پایان به آن گوش داد، در آن داستان هر زن از خود نظری داشت و داستان جداگانه‌ای از شوهر خود، و به حدیث ام زرع مشهور است[2].

هرگاه می‌خواست راهی سفر شود، میان زنان خود قرعه‌کشی می‌کرد و نام هرکدام که

---

[1] عایشه رضي الله عنها گوید: من در حضور پیامبر ﷺ با گودیگک‌هایم بازی می‌کردم و دوستانی داشتم که با من بازی می‌کردند، هنگامی‌که پیامبر ﷺ وارد می‌شد، آنان پنهان می‌شدند و او دوباره آنان‌را تشویق می‌کرد و آنها آمده با من بازی می‌کردند. بخاری آن‌را در ادب (٦١٣٠) آورده‌است.

[2] متفق علیه: بخاری رحمه الله آن‌را در نکاح (٥١٨٩) و مسلم رحمه الله در فضائل صحابه (٢٤٤٨) از عایشه رضي الله عنها روایت کرده‌اند. و از دانشمندان کسانی به شرح آن پرداخته‌اند، مانند قاضی عیاض رحمه الله در "بغية الرائد فيما في حديث أم زرع من الفوائد" و "درة الضرع في شرح حديث أم زرع" از رافعی و "حُسن الفرع على حديث أم زرع" از علامه احمد بن عبدالغنی تمیمی حنبلی رحمه الله.

می‌برامد او را با خود می‌برد و نوبت دیگرانش را در این مدت جبران نمی‌کرد و جمهور علما هم بر همین دیدگاه هستند.

می‌فرمود: «بهترین شما، کسی است که برای خانواده‌اش بهترین باشد و من بهترین شما برای خانواده‌ی خود هستم»[۱]. و گاهی در حضور دیگر همسرانش یکی از آنان‌را لمس می‌کرد، و هرگاه نماز دیگر را می‌خواند بر همسران خود سر زده در کنارشان می‌نشست و جویای احوال آنان می‌شد، و چون شب فرا می‌رسید نزد همسری که نوبت او بود بر می‌گشت و شب را تنها با او می‌گذرانید. عایشه رضی الله عنها گوید: در بود و باش نوبت، هیچ یکی از ما را برتری نمی‌داد، کم روزی بود که جویای احوال همه‌ی‌مان نمی‌شد، با هر یک از خانم‌هایش نزدیک می‌شد بدون اینکه با او همبستری کند تا اینکه نزد کسی‌که نوبت او بود می‌رسید، پس شب را نزد او سپری می‌کرد[۲،۳].

زن در نگاه مسلمان پارسا:

این موضوع با نگاه اسلام به زن و سپس نگاه مسلمان پارسا به زن تکمیل می‌گردد. اینجا ما از جایگاه زن در شریعت اسلامی و جامعه‌ی اسلامی، از حقوق ادبی، اجتماعی و سیاسی او و اینکه چگونه اسلام مقام او را بلند برده و برای او همانند مردان برخورد نیکو در نظر گرفته سخن نمی گوییم.

بلکه از این جهت می‌گوییم که نگاه اسلام به او منحیث نعمتی از نعمت‌های این دنیا و یکی از پاکیزگی‌های زندگی چگونه است؟

گاهی نخستین چیزی که به ذهن می‌رسد همین احادیثی است که از زبان واعظان و سخن‌رانان می‌شنویم و در کتاب‌های مرشدان و صوفیان می‌خوانیم که: «پس از خود، برای

---

[۱] ترمذی رحمه الله آن‌را در مناقب (۳۸۹۵) آورده و گوید: حسن و صحیح است و دارمی رحمه الله در نکاح (۲۲٦۰) آورده‌است.

[۲] احمد رحمه الله آن‌را (۲٤۷٦۵) آورده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش ضعیف است، ابن ابی زناد به تنهایی آن‌را روایت کره و او از کسانی است که احتمال تفرد ندارد، ابوداود رحمه الله در نکاح (۲۱۳۵) و البانی رحمه الله در صحیح ابوداود (۱۸۵۲) گوید: حسن و صحیح است، حاکم رحمه الله در طهارت (۱۸٦/۲) آورده و اسنادش را صحیح گفته‌است و ذهبی رحمه الله هم با وی موافقه دارد.

[۳] زاد المعاد از ابن قیم رحمه الله (۱۵۳/۱-۱۵۰).

مردان هیچ فتنه‌ای را زیانبارتر از زنان نگذاشتم»[۱]، «از زنان بپرهیزید که به راستی نخستین آزمون بنی اسرائیل در زنان بود»[۲].

ولی شتاب نکنید، خواست حکمت خداوند همین بوده که دین بزرگ او پایان همه دین‌ها و میانه‌رو در هر چیز باشد، و اینکه باورمندان آن امت میانه باشند.

آزمون نژادها و آئین‌ها به پیکر زن:

نژادها، ملت‌ها، فلسفه‌ها و آئین‌های گوناگونی در آزمون زن گرفتار شده و شیفته‌ی تن او شدند، تا جایی که ادبیات، هنر، نوشته، سروده، رسانه‌ها و نمایش‌گاه‌ها و اندیشه‌ی آنان پیرامون یک چیز می‌چرخد که آن پیکر زن، کمر باریک او، قد رسا و نگاه شور انگیزش، موهای نرم و پستان‌های برجسته‌اش و دیگر بخش‌های بدن او می‌باشد که در آن فساد و فریب‌هایی نهفته بوده و تباهی، پس ماندگی و نابودی را فریاد می‌زند.

در اوایل سده‌ی ششم میلادی مزدک در فارس برخواست و به مباح بودن زن و دارایی فرا خواند که پیامدش گسترش فساد، پس ماندگی کشور و آمیزش نسل‌ها بود و در اندک زمانی چنان شدند که مرد فرزند و فرزند پدر و مادر خود را نمی‌شناخت. چنانچه همین تمدن غربی زن را پرستیده‌ی نوین ساخته است و در نتیجه گره خانوادگی گسسته و نظم جامعه برهم خورده است، اعصاب مردم پراکنده شده و تباهی فزونی یافته است و در پشت هر حادثه یا رویداد اندوهباری، مستقیم یا غیر مسقیم زنی را می‌بینی، تا آن‌که گفتند: (در پشت هر حادثه؛ زنی را جستجو کن).

زن در نگاه ترسایان دیرنشین:

برخلاف این گروه، راهبان مسیحیت و پرستش کنندگان آن در سده‌های میانه، از زنان گریزان بودند و نزدیکی با زنان و همنشینی با آنان را گناه می‌پنداشتند و چنین باور داشتند که رو به رو شدن در راه با آنان و همسخن شدن با آنان کردارهای نیک و تلاش‌های روحانی آنان را نابود می‌سازد اگرچه مادران و خواهران شان هم باشد، (لیکی) در کتاب خود (تاریخ اخلاق اروپا) چیزهای زیادی از این داستان‌های اندوه‌بار و خنده‌آور را آورده‌است.

---

[۱] تخریج آن در صفحه‌ی ۹۷ گذشت.

[۲] تخریج آن در صحفه‌ی ۹٦ گذشت.

نگاه میانه‌رو اسلام به زن:

اما اسلام تاکید دارد که زن یکی از نشانه‌های پروردگار است، او را خدا همدم و آرامش دل مرد گردانیده که کانونش دوستی‌تاب و مهرگستر است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (روم: ۲۱).

[و از نشانه‌های قدرت اوست که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا به ایشان آرامش یابید، و میان شما دوستی و مهربانی نهاد، در این عبرت‌هایی است برای مردمی که می‌اندیشند].

انگیزه دهی برای همسر گرفتن:

از تصمیم به همسر نگرفتن و عبادت پنداشتن آن منع کرده‌است؛ زیرا دیرنشینی در اسلام ناروا می‌باشد. بلکه برای زندگی زناشویی انگیزه داده‌است؛ چون نسل را افزایش و شهوت را کاهش می‌دهد و با بهره‌گیری از راه حلال نفس را پاک نگه می‌دارد، جهان آباد و خانه آراسته می‌شود و دامنه‌ی دودمان گسترش می‌یابد که آیات و احایث فراوانی در این باره آمده‌است.

زن نعمت بزرگ خدا:

پیامبر ﷺ بیان داشته که: زن از نعمت‌های بزرگ خدا بر بندگانش می‌باشد: «چهار چیز است که برای هرکه داده شد، به راستی برایش بهترین‌های دنیا و آخرت داده شده است: دل سپاس‌گزار، زبان ستایشگر، تنی بر دشواری‌ها بردبار و خانمی که در خود و دارایی شوهرش پیمان شکنی نکند»[۱].

و فرمود: «دنیا بهره است و بهترین بهره‌ی آن زن نیکوکار است»[۲]، «مؤمن پس از ترس خدا از هیچ خیری بهتر از زن نیکوکار بهره نگرفته است، چون دستورش دهد فرمان برد، هرگاه بسویش بنگرد خشنودش سازد و اگر بر او سوگند بخورد براورده سازد و هرگاه از نگاهش دور شود نگهبان خود و دارایی شوهرش باشد»[۳].

---

[۱] طبرانی رحمه‌الله آن‌را در الکبیر (۱۳٤/۱۱) و در اوسط (۷۲۱۲) و ابونعیم رحمه‌الله در حلیه (٦٥/۳) و بیهقی رحمه‌الله در الشعب باب تعدید نعم الله (٤٤۲۹) از ابن عباس رضی‌الله‌عنهما آورده‌اند، هیثمی رحمه‌الله در مجمع الزوائد گوید: طبرانی رحمه‌الله آن‌را در الکبیر و اوسط آورده و رجال اوسط رجال صحیح‌اند (٥۰۲/٤).

[۲] تخریج آن در صفحه‌ی ۱۰۵ گذشت.

[۳] ابن ماجه رحمه‌الله آن‌را در نکاح (۱۸٥۷) و طبرانی رحمه‌الله (۲۲۲/۸) از ابوامامه رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند، عجلونی سند آن‌را در کشف

توجه به زیبایی زن:

زیبایی زن را کاملا نادیده نگرفته اســت، بلکه برای مرد در گزینش همتای زندگی‌اش ســهم شـناخته شـده‌ای داده‌است: «زن با چهار ویژگی به همسری گرفته می‌شـود: برای دارایی‌اش، برای خـانواده‌اش، برای زیبـائی‌اش و برای دین‌داری‌اش، پس خود را بـا زن دین‌دار رســتگار بساز، دستانت خاک آلود باد»[1].

ابوهریره ﷺ گوید: از پیامبر ﷺ پرســیدند که بهترین زن کدام اســت؟ فرمود: «بهترین زن همان اســت که دیدارش خوشــایند باشــد و چون دســتور گیرد فرمان ببرد و در نفس خود و دارایی‌اش با شوهر خود پیمان شکن نباشد»[2].

در اینجا زندگی‌نامه‌ی پیامبر ﷺ بهترین نمونه اســت، او با همسرــانش شــوخی می‌کرد، دل‌های شان را خوش می‌ساخت، به حرف‌های‌شان گوش می‌داد، و داستان‌ها و سخنان آنان را هر اندازه دراز هم که بود می‌شنید، چنانچه در بخش رفتار او در خانه و با همسرانش گذشت. با عایشه در دویدن مسابقه داد، یک بار عایشه ﷺ بر آن جناب پیشی گرفت و سپس بار دیگر پیامبر ﷺ بر او پیشی گرفت و فرمود: «این در برابر آن»[3].

اســلام در رفتار درســت با زن و انجام دادن بهترین نیکی‌ها با او منحیث مادر، در پرورش درست او منحیث دختر و بهترین سرپرستی از او منحیث همسر تاکید زیادی کرده‌است.

الخفاء ضعیف دانسته و گوید: شواهدی دارد که دلالت بر اصالت آن دارد (۱۸۱/۲).

[1] تخریج آن در صفحه‌ی ۱۷۹ گذشت.

[2] نسائی ﷺ آنرا در نکاح (۳۲۳۱)، طیالسی ﷺ (۲٤٤٤) و حاکم ﷺ در نکاح (۱٦۱/۲) آورده‌اند و صحیح به شرط مسلم گفته‌است، ذهبی ﷺ با وی موافق است و روایت از ابوهریره ﷺ می‌باشد.

[3] احمد ﷺ آن‌را (۲٤۱۱۸) آورده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش صحیح به شرط شیخین است، ابوداود ﷺ در جهاد (۲۵۷۸)، ابن ابی شیبه ﷺ در سیر (۳٤۲۷٤) و ابن حبان ﷺ در سیر (٤٦۹۱) آورده و ارناؤوط گوید: اسنادش صحیح است، طبرانی ﷺ (٤۷/۲۳) و بیهقی ﷺ در کبری کتاب مسابقه و تیر اندازی (۱۷/۱۰) از عایشه ﷺ روایت کرده‌است و البانی ﷺ آن‌را در الصحیحه (۱۳۱) صحیح گفته‌است.

آنچه که از زنان حرام است:

از دو چیز در اسلام منع شده است:

کام‌جویی حرام از زن:

نخست: اینکه مرد دروازه‌ی حلال و پاکیزه را بسته و دروازه‌ی حرام و پلید را بگشاید و در پی یافتن دوست دختر براید و از او کامجویی کند، این چیزی است که خدا بندگانش را از آن باز داشته است که ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا ۖ إِنَّهُ كانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ (اسراء: ۳۲).

[و به زنا نزدیک نشوید که کاری بسیار زشت و راهی بسیار ناپسند است].

راز حرمت زنا:

آری! خداوند زنا را حرام گردانید اما نه از روی سختگیری بر مرد و زن و نه از روی بد انگاشتن بهره‌گیری از پاکیزگی‌ها، بلکه برای اینکه در آن زیان‌هایی بر بدن فرد، خانواده و جامعه است، مانند از دست دادن غیرت، آمیختن نژاد، گسستن پیوندها و فروپاشی اخلاق.

هرگاه مردم اخلاق خود را از دست داد برای شان سوگواری و ماتم بگیر[1]!.

پیامبر ﷺ برای هر جوانی که توان گرفتن همسر را داشته باشد، راه را بیان کرده‌است: «ای گروه جوانان، هر یک از شما که توانایی داشت باید همسر بگیرد؛ زیرا که آن پوشاننده‌ی چشم‌ها و نگهدارنده‌ی شرم‌گاه‌ها می‌باشد، و کسی‌که توانایی نداشت، بر اوست که روزه بگیرد؛ زیرا که آن برایش وقایه است»[2].

بستن دروازه‌های افسار گسیختگی جنسی:

برای جلوگیری از دشوار شدن زندگی برای جوان مجردی که توان همسر گرفتن را ندارد، دستور داده تا دروازه‌های که از آن باد فساد جنسی می‌وزد بسته شود، پس بی‌جاگردی‌های جاهلیت و خلوت نشینی‌های شیطانی، سرودها و سازهای ناهنجار و پوشش‌های برهنه و هر آنچه را که شهوت برانگیز است و خواست‌های حیوانی را بر می‌انگیزد حرام گردانیده است.

---

[1] از سروده‌ی احمد شوقی.

[2] تخریج آن در صفحه‌ی ۱۷۸ گذشت.

آسان سازی راه های همسر گرفتن و بهره جویی حلال:

در بخش مثبت آن: سـدها را برداشـته و راه‌های روا را برای گرفتن همسرـ و بهره‌گیری حلال آسان می‌سازد، نباید موانع مادی یا اجتماعی بر سر راه ازدواج بایستد: «بهترین مهریه کمترین آن است»[1]، «هرگاه نزد شما کسی به خواستگاری بیاید که دین و اخلاقش را می‌پسندید، او را به نکاح دهید، اگر چنین نکنید، در روی زمین فتنه و فسادی برپا می‌شود»[2].

این همه مهربانی خدا بر بندگانش می‌باشـد تا از حلال‌های او بهره بگیرند و از آنچه حرام گردانیده اسـت باز بایسـتند، ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُـنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ،وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّـهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا،يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ ۚ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ (نساء: ٢٦-٢٨).

[خدا می‌خواهد برای شما همه چیز را آشکار کند و به سنت‌های پیشینیان تان راه بنماید و توبه شما را بپذیرد، که خدا دانا و حکیم است، خدا می‌خواهد توبه شما را بپذیرد ولی آنان که از پی شهوات می‌روند، می‌خواهند که شما دستخوش کجروی بزرگی شوید، خدا می‌خواهد بار شما را سبک کند، زیرا آدمی ناتوان آفریده شده است].

گرفتار شدن با زنان و دوری از مکلفیت‌های دینی و ملی:

موضوع دوم: که اسلام از آن باز می‌دارد این است که زن اگرچه حلال و پاکیزه هم باشد همه مصروفیت‌های مرد شـده و قبله‌ی آمال او شـود، در راه نزدیک شـدن و وابسـتگی به آن حقوق ملت را قربانی کند و گوش‌هایش از شـنیدن صـدای مردم کر شـود و با وابسـته شـدن به او از انجام مسؤولیت‌های دین و پروردگار خود کناره گیری کند و او برایش دوست داشتنی‌تر از خدا و پیامبر او و جهاد در راه او شـود، قرآن کریم چنین حالتی را در نظر گرفته فرموده اسـت: ﴿يَا

---

[1] حاکم ﷺ آن‌را در نکاح (۱۸۲/۲) آورده و بر شرط بخاری و مسلم رحمهما الله صحیح گفته‌است، ذهبی ﷺ با وی موافق است، بیهقی ﷺ در الکبری کتاب صدق (۲۳۲/۷) از عقبه بن عامبر ﷺ روایت کرده و البانی ﷺ هم آن‌را در صحیح الجامع (۳۲۷۹) صحیح گفته‌است.

[2] ترمذی ﷺ آن‌را در نکاح (۱۰۸٤) آورده و گوید: با عبدالحمید بن سلیمان مخالف شده و برای همین، لیث بن سعد از ابن عجلان از ابوهریره ﷺ به گونه‌ی مرسل روایت کرده‌است، ابن ماجه ﷺ در نکاح (۱۹٦۷)، حاکم ﷺ در نکاح (۱٦٥/۲) آورده و اسنادش را صحیح گفته‌است، ذهبی ﷺ گوید: ابوداود ﷺ گفته: عبدالحمید ناموثق است و دانسته نمی‌شود که وثیمه کیست که از ابوهریره ﷺ روایت کرده باشد، البانی ﷺ آن‌را در مشکاة المصابیح (۳۰۹۰) حسن گفته‌است.

﴿أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ﴾ (تغابن: ١٤).

[ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید همانا برخی از زنان و فرزندانتان دشمن شما هستند، از آنان حذر کنید].

و کدام دشمن زیرکتر و زیانبارتر از کسی است که تو را از پرستش خداوند و از بر افراشتن کلمه‌ی خدا باز دارد؟!.

مؤمن راستین همان است که زن را دوست می‌دارد و با او همنشینی می‌کند ولی همین‌که سختی‌ها نگران کننده شد و آژیر خطر نواخته شد و فراخوان جهاد داده شد، بستر نرم را رها می‌کند و از آن چهره‌ی زیبا جدا شده به سوی خدا می‌شتابد، خدا خشنود باشد از ابوخیثمه آنگاه که همسرش را کنار گذاشت و برای غزوه‌ی تبوک بیرون شد.

در این دو حالت: کامجویی حرام از زن و چنان دلبستگی به او که از انجام مسؤولیت های دینی و ملی باز دارد، اینجا اسلام با فریادهای تند و هشدارهای بُرنده‌اش از فتنه‌ی زنان باز می‌دارد.

بهره گرفتن از همسر عبادت است:

اسلام بهره گرفتن از خانم و آمیزش با او را عبادت می‌داند؛ زیرا با نیت درستی همراه است که پیوسته کارهای مباح را تبدیل به عبادت و نزدیک شدن به خدا می‌کند، و هدف هردوی شان افزون بر اینکه در پی فرزند و نسل می‌باشند با به جای آوردن دستور خدا در بهره‌گیری از آنچه برایشان حلال گردیده است، پاکدامنی یکدیگر و دور ساختن او از حرام می‌باشد.

پیامبر ﷺ که یارانش را آموزش داده می‌فرمود: «و در همبستر شدن هر یک شما پاداش است». گفتند: ای پیامبر خدا آیا با آنکه یکی از ما کام‌جویی می‌کند باز هم برایش پاداش است؟! فرمود: «بگویید اگر آن‌را در حرام بنهاد، آیا بر او گناهی هست؟». گفتند: بلی. فرمود: «پس همین‌گونه اگر آن‌را در حلال بگذارد، برایش پاداش است». مسلم آن‌را روایت کرده‌است[1].

پیامبر ﷺ بازی کردن مرد با خانوده‌اش را و شوخی با همسرش را عبادت درخور پاداش و مزد دانسته است. برای سعد ؓ فرمود: «برای تو در هر چیز پاداش داده می‌شود حتی در برابر

[1] مسلم ؒ آن‌را در زکات (١٠٠٦)، احمد ؒ (٢١٤٧٣)، ابن حبان ؒ در نکاح (٤١٦٧) و بیهقی ؒ در الکبری کتاب زکات (١٨٨/٤) از ابوذر ؓ روایت کرده‌اند.

لقمه‌ای که در دهان خانمت می‌گذاری»[1]، و آیا جز برای شوخی و مزاح کسی لقمه را در دهان خانم خود میگذارد؟ [2]

و به راستی قرآن کسانی را نکوهش می‌کند که تنها بهره‌گیری جنسی را همه مقصد و دورنمای خود ساخته و از انسان خردمند و جاندار به حیوانی بدل شده است که تنها از غریزه‌ی جنسی و شهوت برخوردار است و بس، ﴿ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾ (محمد: ١٢).

[ولی کافران از این جهان متمتع می‌شوند و چون چارپایان می‌خورند و جایگاهشان آتش است].

و کسانی را نکوهش می‌کند که آخرت را از حساب خود حذف کرده و از همه چیزهای خوشایند دنیا ولو هر اندازه ناروا و حرام هم باشد سود می‌برند، این‌ها کسانی‌اند که در روز

---

[1] متفق علیه: بخاری ﷺ آن‌را در جایز (١٢٩٥) و مسلم ﷺ در وصیت (١٦٢٨) و همچنان احمد ﷺ (١٤٨٨)، ابوداود ﷺ (٢٨٦٤)، ترمذی ﷺ (٢١١٦)، نسائی ﷺ (٣٦٢٦) و ابن ماجه ﷺ (٢٧٠٨) و هر چهارشان در وصایا از سعد بن ابی وقاص ﷺ روایت کرده‌اند.

[2] قاضی عبدالوهاب بن علی بغدادی مالکی ﷺ متوفای سال ٣١٩هـ در قاهره، با آنکه وی فقیه و پارسا بود سروده‌ای دارد که با همسرش غزل سرایی کرده‌است و آن حالتی را به نمایش گذاشته که چون نزد خانم خود رفته و او را غرق خواب یافته است:

خوابیده بود که بوسیدمش، ناگهان بیدار شد و گفت: بیایید و دزد را گرفتار کنید. برایش گفتم: فدایت شوم من غاصبم و حکم غاصب همان است که چیزی را گرفته پس بدهد، آن‌را بگیر و از این گنهکار ستمکش در گذر و اگر خشنود نیستی هزار برابرش را بگیر. گفت: قصاصی را که تو گفتی عقل گواه است که آن بر جگر مجرم شیرین‌تر از شهد است، پس در طرف راستم خوابید و کنارش همچو همیان زر بود و در چپم خوابید و چون حلقه‌ی زنجیر بود و گفت: آیا نمی‌دانی که تو پارسایی؟ گفتم: آری در پارسایی خود پیوسته پارساتر می‌شوم.

در این بیت‌ها دوستی میان دو همسر است که مرد با همسرش شوخی می‌کند و با او نزدیک می‌شود و او هم با روش زیبایی پاسخ می‌دهد. و این سراینده‌ی فقیه در اوج شادکامی‌اش فرق میان کیفر دزد و کیفر غاصب را فراموش نمی‌کند، دزد را حد زده شود اما غاصب آنچه را که غصب کرده بر گرداند، و او اینجا غاصب بود و در مسترد کردن چند برابر آنچه که در حالت بی‌خبری از همسرش گرفته هیچ مشکلی نمی‌بیند!، و هردو در غصب حق و برگردانیدن آن فایده می‌کنند. و آن صحنه‌ای که این دو دلداده پس از پذیرفتن چنین فیصله‌ای با هم یکجا جمع شدند چقدر شیرین خواهد بود!! بیت اخیر را بخوانید، گفتگوی کوتاه پرسش و پاسخ گونه‌ی میان آن دو را می‌یابید، پرسش سرشار از عشق و محبت است و پاسخ هماهنگ با نزدیک شدن و آغوش گرفتن... این دوستی آکنده از خوشی و مهرورزی زناشویی زیبا و پرمهری است که هیچ منافاتی با پارسایی ندارد.

رستاخیز برای شان گفته می‌شود: ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ﴾ (احقاف: ۲۰).

[نعمت‌های پاکیزه‌ی خود را در زندگی دنیای‌تان صَرف کردید و از آنها برخوردار شدید، امروز عذاب خواری پاداش داده می‌شوید و این بدان سبب است که در زمین بی هیچ حقی گردنکشی می‌کردید و عصیانگری پیش گرفته بودید].

دوم: گوشه‌گیری از جامعه، پارسایی نیست:

از بایسته‌های پارسایی گوشه‌گیری از میان مردم و دوری از اشتراک در دستاوردهای فکری و فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و سیاسی نیست؛ زیرا دیرنشینی در اسلام نیست، در اینجا سرمشق مردم پیامبران و فرستادگان خداوند هستند که پیام رهنمایی را برای بشریت رسانیدند، آنان را بسوی خدا فراخواندند، کسانی‌که خواستند ایمان آوردند و کسانی‌که نخواستند کافر شدند، اما آنان پیوسته بر فراخوانی خود پایدار ماندند تا اینکه خدا آنان را کامیاب کرد و دشمنان شان را به گونه‌ی دردناک و سخت شکنجه کرد.

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: یکی از یاران پیامبر خدا ﷺ از جای گذشت که در آن چشمه سارهای از آب گوارا وجود داشت، چون گوارایی آن خوشش آمد گفت: کاش از مردم دوری گزیده اینجا زندگی کنم. ولی تا از پیامبر خدا ﷺ اجازه نگیرم، هرگز چنین نکنم. وقتی آنرا به پیامبر ﷺ باز گفت. فرمود: «چنین مکن، به راستی ایستادگی یکی از شما در راه خدا بهتر از آن است که هفتاد سال در خانه‌ی خود نماز بخواند، آیا نمی‌خواهید که خدا شما را بیامرزد و وارد بهشت کند؟ در راه خدا برزمید، کسی‌که در راه خدا به اندازه‌ی یک نفس کشیدن شتر بجنگد، بهشت برایش حتمی است»[1].

---

[1] امام احمد رحمه الله آن‌را (۱۰۷۸۶) آورده و تخرج کنندگانش گویند: اسنادش حسن است، ترمذی رحمه الله (۱۶۵۰) آورده و گوید: حدیث حسن است، حاکم رحمه الله (۶۸/۲) و به شرط مسلم رحمه الله صحیح گفته‌است و ذهبی رحمه الله نیز با وی موافق است و هردو در جهاد روایت کرده‌اند. بیهقی رحمه الله در الکبری کتاب سیر (۱۶۰/۹) از ابوهریره ﷺ آورده و البانی رحمه الله آن‌را در صحیح الترغیب و الترهیب صحیح (۱۳۰۱) گفته‌است و این داستان را استاد ما بهی خولی یادآور شده و در کتاب خود (تذکرة الدعاة) شرح داده‌است.

سهم‌گیری عبدالله بن مبارک در دستاوردهای گوناگون زندگی:

ما از پیشوایان پارسا کسانی را داریم که در دستاوردهای گوناگون زندگی سهم گرفته‌اند، حدیث را روایت می‌کردند و برای مردم دانش دین درس می‌دادند، نادانان را آموزش می‌دادند، و برای کسانی‌که خواهان فتوا بودند فتوا می‌دادند، کتاب می‌نوشتند و از دارایی خود بر نیازمندان خرچ می‌کردند، در جهاد و لشکر کشی‌ها و مرزبانی با مجاهدین اشتراک می‌ورزیدند.

هویداترین نمونه در اینجا همان پیشوای پارسایان عبدالله بن مبارک (ت ١٨١) است. فردی والا سرشتی که همه خوبی‌های گوناگون در او گرد آمده‌است، مانند چیزی که این سراینده گوید:

بر خدا ناخوشایند نیست که جهان را در یک نفر گردآورد.

او که در مرزبانی و جهاد به سر می‌برد به برادر و دوست پارسا و خدا پرست نامدار خود فضیل بن عیاض رحمه‌الله که میان مکه و مدینه در رفت و آمد بود و آراسته به عبادت و نزدیکی به سوی خدای عزّو جل بود، بیت‌های نامی را فرستاد و در آن گفت:

ای که در حرمین به خداپرستی پرداختی اگر ما را ببینی خواهی دانست که تو به عبادت بازی می‌کنی

اگر کسی رخسارهایش را با اشک‌هایش تر کرده‌است، گردن‌های ما به خون‌های مان رنگین است[1].

سوم: کار برای درامد دنیا نه نکوهیده است و نه منافی پارسایی:

همچنان از خواسته‌های پارسایی این نیست که انسان مسلمان کار دنیایی را رها کرده و بار دوش دیگران باشد، بلکه کار برای درامد زندگی از خواسته‌های شرعی بوده و به خودی خود نکوهیده نیست.

---

[1] تاریخ دمشق از ابن عساکر رحمه‌الله (٤٤٩/٣٢) و در یکی از کنفرانس‌های فکر اسلامی در الجزائر: یکی از دعوتگران بزرگ نسبت دادن این سروده را به عبدالله بن مبارک رحمه‌الله نادرست خواند و پذیرفتنی ندانست که او گفته باشد (تو با خداپرستی بازی می‌کنی)، ولی این داستان نامی و زبان‌زد است، ابن کثیر رحمه‌الله در تفسیر خود در پایان سوره‌ی آل عمران (٤٤٧/١) چاپ حلبی به نقل از ابن عساکر رحمه‌الله آورده‌است و ذهبی رحمه‌الله آن‌را در سیر أعلام النبلاء (٣٦٤/٨-٣٦٥) و غیر این‌ها آورده‌اند.

به راستی خدای متعال آنگاه که زمین را آفرید ﴿ وَبَارَک فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا﴾ (فصلت: ۱۰).

[وآن‌را پر برکت ساخت و رزق همه را معین کرد].

و ابزارهای زندگی مردم را فراهم ساخت ﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ ۗ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ﴾ (اعراف: ۱۰).

[و شما را در زمین جای دادیم و در آن برای شما ابزار زندگی نهادیم ولی بسیار اندک، سپاس می‌گزارید].

و ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ (هود: ٦).

[و هیچ جنبده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزیِ او برخداست].

با آنهم هنجار خدا در آفریده‌هایش چنین است که: انسان روزی خود را بدون رفتن در گوشه‌های زمین و جستجوی آن در نهفتگی‌های آن به دست آورده نمی‌تواند.

دستور رفتن به سرزمین‌ها و جستجوی روزی در آن:

برای همین، خدای متعال در آیات زیاد قرآن به آن دستور داده‌است. می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ ۖ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾ (ملک: ۱۵).

[اوست که زمین را رام شما گردانید، پس بر روی آن سیر کنید و از روزی خدا بخورید و رستاخیز به سوی اوست].

حتی در آدینه روز که جشن هفته‌وار مسلمانان است، نخواسته که کاملاً به عبادت بپردازند، کار دنیا را در آن حرام نگردانیده است چنانچه که یهود کار در روز شنبه را حرام گردانیده بودند، بلکه او تعالی فرمود: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (جمعه: ۱۰).

[و چون نماز جمعه خوانده شد، در زمین پراکنده شوید و از فضل و رزق خدا بجویید و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید].

انگیزه‌ی آسان‌گیری در نماز شب بر مسلمانان:

در انگیزه‌ی آسان‌گیری در نماز شب بر مسلمانان و عدم فرضیت آن آمده‌است: ﴿عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ ۙ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ۙ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي

سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (مزمل: ۲۰).

[می‌داند که کسانی از شما بیمار خواهند شد، و گروهی دیگر به طلب روزی خدا به سفر می‌روند و گروه دیگر در راه خدا به جنگ می‌روند].

ببینید که چگونه رهسپار شدن در روی زمین برای به دست آوردن روزی و جنگیدن در راه خدا را یکجا آورده‌است. و همچنین ببینید که برای این کارِ دنیایی چه جمله‌ی زیبایی را به کار برده‌است: ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ﴾. (فتح: ۲۹). [از فضل خدا می‌جویند].

عمر بن خطاب رضی الله عنه گوید: اگر مرگم در جایی غیر از جهاد در راه الله متعال فرا برسد، برایم خوشایندتر از این نیست که من بر پشت شتر خود سوار و در جستجوی روزی خدا باشم[1].

قرآن هم بازرگانانی را ستوده است که مساجد را با نمازهای شان آباد کرده‌اند و تجارت و دارایی‌شان آنان را مشغول نساخته است، می‌فرماید: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ ۙ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾ (نور: ۳۷).

[مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا و نمازگزاردن و زکات دادن بازشان ندارد، از روزی که دل‌ها و دیدگان دگرگون شوند هراسناکند].

جستجوی روزی خدا در حج:

حتی در هنگام حج هم از تجارت باز نداشته است، میفرماید: ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ﴾ (بقره: ۱۹۸).

[اگر به هنگام حج در جستجوی روزی خدا باشید، گناهی بر شما نیست].

آموزش آهنگری برای داود علیه الصلوة و السلام:

داود علیه السلام را با این ستوده که برایش ساختن زره آهنی را یاد داده‌است: ﴿وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ،أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ﴾ (سبأ: ۱۰-۱۱).

[و آهن را برایش نرم کردیم که زره‌های آهنی بساز و حلقه‌های آن‌را یکنواخت اندازه‌گیری کن].

---

[1] عبدالرزاق رحمه الله آن‌را در جامع (۲۱۰۱۸) و بیهقی رحمه الله در الشعب باب توکل بالله (۱۲۵٦) آورده‌است.

ستایش از پیشه‌ها و کارهای دنیوی در احادیث صحیح:

احادیث صحیح زیادی آمده‌است که پیشه‌ها و کارهای دنیایی مانند: کشاورزی، پیشه‌وری و بازرگانی را می‌ستاید، چنانچه در این فرموده‌ی او ﷺ: «هر مسلمانی که نهالی را می‌نشاند یا دانه‌ای را می‌کارد و از آن پرنده‌ای، انسانی یا حیوانی می‌خورد برایش در برابر آن صدقه شمرده می‌شود»[۱].

«کسی هرگز خوراکی بهتر از دسترنج خود نخورده است، و همانا پیامبر خدا داود علیه السلام از دسترنج خود می‌خورد»[۲].

«بازرگان راستین با پیامبران و راستان و شهدا همراه است»[۳].

شرط‌هایی که کار اقتصادی را تبدیل به عبادت خدا و جهاد در راه او می‌کند:

بلکه اسلام این کارهای اقتصادی را رنگ ملکوتی می‌دهد، به گونه‌ای که هرگاه این شرط‌ها در آن یافت شد، نوعی از خداپرستی یا جهاد در راه خدا شمرده می‌شود:

نیت درست:

۱. با نیتِ درست همراه باشد: خود را از گدایی برهاند، برای تأمین هزینه‌ی خانه و خانواده‌ی خود همت بگمارد، در پیشرفت ملت خود سهیم شود، در آبادی زمین نقش خود را بازی کند و دست مستمندان و نیازمندان پیرامون خود را بگیرد. همه‌ی این‌ها اهداف پسندیده بوده و هر کسی چنین قصدی داشته باشد، برایش پاداش داده می‌شود.

به درستی و دقت انجام دادن کار:

۲. اینکه کار خود را همانگونه که خدا دوست دارد به درستی و استواری انجام دهد. پیامبر

---

[۱] متفق علیه: بخاری ﷺ آن‌را در حرث و مزارعه (۲۳۲۰) و مسلم ﷺ در مساقات (۱۵۵۳) و همچنان احمد ﷺ (۱۳۳۸۹) و ترمذی ﷺ در احکام (۱۳۸۲) از انس ﷺ روایت کرده‌اند.

[۲] بخاری ﷺ آن‌را در بیوع (۲۰۷۲) و ابن ماجه ﷺ در تجارات (۲۱۳۸) از مقدام بن معدیکرب ﷺ روایت کرده‌است.

[۳] ترمذی ﷺ آن‌را (۱۲۰۹) روایت کرده و گوید: حدیث حسن است، دارمی ﷺ (۲۵۳۹)، حاکم ﷺ (۶/۲) همچون گواه آورده و او محکوم به ارسال شده‌است، دارقطنی ﷺ در سنن (۷/۳) هرچهارشان در بیوع از ابو سعید خدری ﷺ روایت کرده‌اند و البانی ﷺ آن‌را در صحیح الترغیب (۱۷۸۲) صحیح لغیره گفته‌است.

ﷺ فرموده است: «خداوند احسان را در هر چیز فرض گردانیده است»[1] و احسان انجام دادن کار به درستی و استواری می‌باشد، و معنی فرضیت هم اینکه آن‌را فرض موقتی ساخته چنانچه روزه را با این فرموده‌اش فرض گردانیده است: ﴿كتِبَ عَلَيْكمُ الصِّيَامُ﴾ (بقره: ۱۸۳). [روزه بر شما فرض گردید]، و در حدیث دیگری: «به راستی خداوند دوست دارد که هرگاه یکی از شما کاری را انجام داد آن‌را به درستی انجام دهد»[2].

روا و مباح بودن کار:

۳. اینکه کار او روا و مباح باشد: هرگاه حرام بود خستگی‌هایش در آن تنها گناه و وبال به بار می‌آورد. مانند کسی‌که دانه‌ی تنباکو یا چرس را می‌کارد یا آن‌را می‌سازد تا زهر کشنده برای مردم بگرداند، یا بازرگانیِ آن‌را راه می‌اندازد تا درامد ملیونی داشته باشد اما از مرگ میلیون‌ها انسان هیچ باکی ندارد، همچنان کسی‌که چیزهای را می‌فروشد که خدا آن‌را حرام گردانیده است، مانند شراب و خوک، یا چیزهای را تولید یا ترویج می‌کند که خداوند آن‌را حرام گردانیده است، مانند هنر برهنگی، رسانه‌های فریبنده و رسوایی‌هایی که آن‌را رسانه‌ی زرد نامیده‌اند و غیر این‌ها. پس این کارهای او پیروی از گام های اهریمن است.

پای‌بندی به حدود خدا و رعایت حقوق مردم:

٤. اینکه در کار خود پای‌بند حدود خدا باشد و حقوق مردم را رعایت کند، بر کسی ستم نکند و با طرف‌های معامله‌اش خیانت نکند و بر هیچ حقی جور و نیرنگ و فریبکاری نکند. اگر خرید و فروش کرد در پیمانه و وزن نکاهد و چیزهای مردم را کم ندهد، و همه تلاش او این نباشد که سود دنیا را به دست آورد اگرچه به زیان آخرتش بینجامد. او را همین هشدار خدا برای کاهش دهندگان بسنده است: ﴿وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ،الَّذِينَ إِذَا اكتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ،وَإِذَا كالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ،أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِک أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ،لِيَوْمٍ عَظِيمٍ،يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (مطففین: ۱-٦).

---

[1] مسلم رحمه الله آن‌را در ذبائح (۱۹۵۵)، احمد رحمه الله (۱۷۱۳۹)، ابوداود رحمه الله در ضحایا، ترمذی رحمه الله در دیات (۱٤۰۹)، نسائی رحمه الله در ضحایا (٤٤۰۵) و ابن ماجه رحمه الله در ذبائح (۳۱۷۰) از شداد بن اوس رضي الله عنه روایت کرده‌اند.

[2] ابویعلی رحمه الله آن‌را (٤۳۸٦)، بیهقی رحمه الله در الشعب باب حفظ اللسان (٥۳۱٤) از عایشه رضي الله عنها روایت کرده و البانی رحمه الله در الصحیحه (۱۱۱۳) صحیح گفته‌است.

[وای بر کم فروشان، آنانی که چون از مردم پیمانه ستانند پوره می‌ستانند و چون برای آنان پیمانه و وزن کنند می‌کاهند، آیا اینان نمی‌دانند که زنده می‌شوند؟ در آن روز بزرگ: روزی که مردم به پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند].

این هشدار برای کسانی است که یک مشت یا نیم مشت از حقوق دیگران را می‌خورند، پس در باره‌ی کسانی‌که همه حقوق دیگران را می‌خورند و هیچ پروا ندارند، چه فکر می‌کنید؟.

توازن در کار دین و دنیا:

۵. اینکه کار دنیا او را از کار آخرت و لذت نفس او را از حق پروردگارش باز ندارد، بلکه برای دنیایش چنان کار می‌کند که گویا زندگی جاویدانه در آن دارد و برای آخرت خود چنان کار می‌کند که گویا فردا می‌میرد، نمازهایش را ترک نمی‌کند و در پرداخت زکات بخل نمی‌ورزد و در برابر خدا کوتاهی نکرده و یاد خدا را فراموش نمی‌کند، و از کسانی نمی‌باشد که خدا را فراموش کردند و آنان را چنان کرد که خود را فراموش کنند. دورنمای خود همین فرموده‌ی پروردگار را قرار می‌دهد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ۚ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (منافقون: ۹).

[ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، دارایی و فرزندانتان شما را از یاد خدا فراموش نسازد، که هرکه چنین کند زیانکار است][1].

چهارم: زندگی فقیرانه از خواسته‌های پارسایی نیست:

همچنان از پارسایی یا از خواسته‌های پارسایی این نیست که: مسلمان تهی‌دست به سر ببرد و یک روپیه هم نداشته باشد، همچنان کار برای درامد دنیا از راه حلال نکوهیده نیست، دست یافتن به ثروت و دارایی دنیا با شروطی که دارد نکوهیده نیست. مهم این است که او مالک دنیا باشد نه برده‌ی آن و اینکه دنیا را به کار بگیرد نه اینکه دنیا او را به کار گیرد، و اینکه آن‌را در دست خود جای دهد نه در دل خود، و آن‌را پروردگار خود و خود را برده‌ی آن نسازد. خداوند دنیا را برای انسان آفریده است، نه که انسان را برای دنیا آفریده باشد!.

در اسلام مانند مسیحیت ثروت کاملاً نکوهیده نیست، چنانچه در انجیل آمده که: ثروت‌مند

---

[1] کتاب ما (عبادت در اسلام) صـ ۵۳ چاپ بیست و نهم ۱۴۳۰هـ-۲۰۰۹م نشر کتابخانه‌ی وهبه را بخوانید.

در کرانه‌های آسمان درامده نتواند تا شتر در سوراخ سوزن ندراید[۱].

و در اسلام جای ندارد آنچه مسیح برای کسی‌که می‌خواست به پروردگار او ایمان آورده و از او پیروی کند گفت: رفته داریی‌ات را بفروش سپس پیرو من باش[۲].

منت خدا بر پیامبر ﷺ و مؤمنان با دادن ثروت:

حتی قرآن با این فرموده‌اش، ثروت‌مند گردانیدن پیامبر ﷺ را روی هم رفته منت خدا بر او یاد کرده‌است: ﴿وَوَجَدَکَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾ (ضحی: ۸). [و آیا تو را تهی‌دست نیافت و توانگرت گردانید؟ و فرموده‌اش در باره‌ی مؤمنان: ﴿فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (آل عمران: ١٤٨).

[خدا پاداش این جهانی و آن جهانی را به ایشان ارزانی داشت و خدا نیکوکاران را دوست دارد]. پس دادن دنیا را از پاداش‌های زودرس برای مؤمنان شمرده است.

او تعالی به زبان نوح علیه السلام فرمود: ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفَّارًا،يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا، وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾ (نوح: ۱۰-۱۲).

[سپس گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او آمرزنده است، تا از آسمان برایتان پی در پی باران فرستد، و شما را با دارایی و فرزندان یاری کند و برایتان بستان‌ها ونهرها بیافریند].

اینجا بخشش دارایی و باغ‌ها و جوی‌بارها را از پاداش‌های زودرس آنان در پی بخشش‌خواهی از پروردگارشان شمرده است.

فراوانی رزق از پیامدهای پرهیزگاری است:

در قرآن آیات زیادی آمده که روزی فراوان را از فراوردهای پرهیزگاری و کردار نیکو شمرده است، مانند این سخن پروردگار: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ (اعراف: ٩٦).

[اگر مردم شهرها ایمان آورده و پرهیزگاری می‌کردند برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم].

---

[۱] انجیل متی (۲۳/۱۹).

[۲] مرقص (۲۱/۱۰).

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ (طلاق: ۲-۳).

[و هرکه از خدا بترســد برای او راه برون‌رفت فراهم می‌کند و از جایی که گمان نکند به او روزی دهد]. ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ (نحل: ۹۷).

[هر زن و مردی که کار نیکو انجام دهد، اگر ایمان آورده باشد زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد] و همین‌گونه آیات دیگری.

از دعاهای پیامبر ﷺ در باره‌ی پول و ثروت:

از دعاهای پیامبر ﷺ این بود: «بار خدایا! من از تو رهنمایی و پرهیزگاری و پاکدامنی و ثروت‌مندی را خواهانم»[۱]، «پروردگارا! من از آزمون آتش و شــکنجه‌ی آتش و شــکنجه‌ی گور و بدی آزمون ثروت و از بدی آزمون تهی‌دستی به تو پناه می برم»[۲]، و پس از آنکه خدا را سپاس و ستایش دور و درازی کرده‌است، از وی خواستار بی‌نیازی و پرداخت بدهی‌هایش شده است: «پروردگارا! تو نخستینی و چیزی پیش از تو نیست و تو واپسینی و پس از تو چیزی نیست، و تو پیدایی و بالاتر از تو چیزی نیســت و تو پنهانی و نهان‌تر از تو چیزی نیســت، بدهی‌های‌مان را بپرداز و ما را از تهی‌دستی برهان و ثروت‌مند بگردان»[۳].

اگر تهی‌دســتی چیزی خوب و درخور تلاش و شــیفتگی می‌بود، از آن بــه خــدا پنــاه نمی‌خواســت، و زکات بر ثروت‌مندان فرض نمی‌گردید تا بر تهی‌دســتان بپردازند، و نمی‌فرمود: «دست بلند بهتر دست پائین است»[۴]، یعنی دست بخشنده بهتر از دست گیرنده است.

و برای درمان تهی‌دســتی و توجه ویژه به تهی‌دســتان روش‌ها و قواعد گوناگونی مانند: پرداخت زکات، هزینــه‌ی دارایان بر خویشــاوندان تنگ‌دســت و فرض گردانیدن حقوق بر

---

[۱] مسلم ﷺ آن‌را در ذکر و دعا (۲۷۲۱)، احمد ﷺ (۳۹۰٤)، ترمذی ﷺ (۳٤۸۹) و ابن ماجه ﷺ (۳۸۳۲) و هردوی شان در دعوات از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت کرده‌اند.

[۲] متفق علیه: بخاری ﷺ آن‌را در دعوات (٦۳۷۷ و مسلم ﷺ در ذکر و دعاء (۵۸۹) و همچنان احمد ﷺ (۲۵۷۲۷) و ترمذی ﷺ در دعوات (۳٤۹۵) از عایشه ﷺ روایت کرده‌اند.

[۳] مسلم ﷺ آن‌را در ذکر (۲۷۱۳)، احمد ﷺ (۵۹٦۰)، ابوداود ﷺ در ادب (۵۰۵۱) و ترمذی ﷺ در دعوات (۳٤۰۰) از ابوهریره ﷺ روایت کرده‌اند.

[٤] متفق علیه: بخاری ﷺ آن‌را (۱٤۲۷) و مسلم ﷺ (۱۰۳۵) و هردو در زکات روایت کرده و همچنان احمد ﷺ (۱۵۳۲٦)، ترمذی ﷺ در صفت قیامت (۲٤٦۳) و نسائی ﷺ در زکات (۲۵۳۱) از حکیم بن حزام ﷺ آورده‌اند.

دارایی‌ها غیر از زکات در صـــورتی‌که زکات و درامدهای گوناگون دولت کفایت نکند را روی دست نمی‌گرفت.

در حدیث نبوی آمده‌است: «از میان مردم کسی‌که با دارایی و همنشینی‌اش بیشترین منت را بر من نهاده، ابوبکر است»[۱]، «هیچ دارایی همچون دارایی ابوبکر برایم سود نرسانیده است»[۲]، «به راستی خداوند بنده‌ی پرهیزگار ثروت‌مند پوشیده را دوست دارد»[۳] و پوشیده یعنی دور از شهرت: آنکه خموشانه کار می‌کند.

ثروت، منافی شایستگی و پرهیزگاری نیست:

ثروت، منافی شـایسـتگی و پرهیزگاری نیسـت، قرآن کریم از برخی پیامبرانی یاد کرده که خدا برای‌شـان پول و دارایی داده و در زمین برای شـان قدرت داده بود، چنانچه برای یوسـف داد: ﴿وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ ۚ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ ۖ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (یوسف: ٥٦).

[این چنین یوســف را در آن سرزمین قدرت دادیم، هرجا که می‌خواســت زندگی می‌کرد، و هرکه را بخواهیم به رحمت خود می‌رسانیم و پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌سازیم].

و همچنان برای داود و سلیمان علیهما السلام سرزمین پهناوری بخشید، چنانچه می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا ۖ وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (نمل: ١٥).

[ما به داود و سلیمان دانش دادیم، گفتند: سپاس از آن خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری داد].

همچنان برخی از یاران پیامبر ﷺ ثروت‌مند بودند و از آن به فراوانی در راه خدا خرچ کردند

---

[۱] متفق علیه: بخاری رحمه الله آن‌را در صلوة (٤٦٧)، مسلم رحمه الله در فضائل الصحابه (۲۳۸۲)، همچنان احمد رحمه الله (۱۱۱۳٤) و ترمذی رحمه الله در مناقب (۳٦٦۰) از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

[۲] احمد رحمه الله آن‌را (۷٤٤٦) آورده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش صحیح به شرط شیخین است، ترمذی رحمه الله در مناقب آورده و گوید: حسن و غریب است و ابن ماجه در مقدمه (۹٤) از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌است، البانی رحمه الله هم آن‌را در الصحیحه (۲۷۱۸) صحیح گفته‌است.

[۳] مسلم رحمه الله آن‌را در زهد (۲۹٦٥) و احمد رحمه الله (۱٤٤۱) از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

و هیچ تنگ چشمی در راه یاری رسانیدن اسلام نکردند، چنانچه در تجهیز جیش العسره و غیر آن صورت گرفت.

از میان آنان عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما بودند که از نخستین پیشتازان مهاجر و از ده تن مژده یافتگان بهشت و از کسانی بودند که پیامبر ﷺ در حالت خشنودی از آنان از دنیا رفت.

در این امت گروه زیادی از پیشوایان صدر اسلام در میان ثروت و پرهیزگاری زیستند و این‌ها همان کسانی‌اند که مسلمانان آنان را ثروت‌مند سپاس‌گزار می‌نامند.

برتری میان ثروتمند سپاس‌گزار و تهی‌دست بردبار:

دانشمندان در این باره نگاه‌های چندگانه دارند که کدام یک برای انسان بهتر است، آیا ثروت‌مند سپاس‌گزار باشد یا تهی‌دست بردبار؟

اما آنچه را که احادیث می‌رساند این است که: ثروت‌مند سپاس‌گزار بهتر است.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: تهی‌دستان نزد پیامبر خدا ﷺ آمده گفتند: ثروت‌مندان پاداش را با خود بردند، همانند ما نماز می‌خوانند، مانند ما روزه می‌گیرند و دارایی بیش از نیازشان را صدقه می‌دهند. فرمود: «آیا چنان نیست که خدا برای شما چیزی را داده که آن‌را صدقه کنید؟ هر سبحان الله گفتن صدقه است، هر الله اکبر گفتن صدقه است، هر الحمد لله گفتن صدقه است و هر لا اله الا الله گفتن صدقه است و هر فراخواندن به کارهای نیکو صدقه است و از هر کار بد باز داشتن صدقه است و در همبستر شدن هر یک شما پاداش است». گفتند: ای پیامبر خدا آیا با آنکه یکی از ما کامجویی می‌کند بازهم برایش پاداش است؟! فرمود: «بگویید اگر آن‌را در حرام بنهد، آیا بر او گناهی هست؟». گفتند: بلی. فرمود: «پس همین‌گونه اگر آن‌را در حلال نهاد، برایش پاداش است». مسلم آن‌را روایت کرده‌است[1].

حدیث صحیح و متفق علیه می‌گوید: «دست برتر بهتر از دست پائین است»[2]، و دست برتر همان دست بخشنده است و دست پائین‌تر دست گیرنده است. برتری ثروت‌مند بخشاینده و

---

[1] تخریج آن در صـ ۱۸۷ گذشت.

[2] تخریج آن در صـ ۱۹۵ گذشت.

خرج کننده در راه خدا و یاری رساننده به تهی‌دستان و نیازمندان را می‌رساند.

پاسخ ابن جوزی رحمه‌الله به نکوهش‌گران ثروت:

ابن جوزی رحمه‌الله دیدگاه کسانی را که ثروت را نکوهش کرده و دارایی را بد شمردند رد کرده می‌فرماید: اما ارزش بهای دارایی را خداوند متعال بزرگ داشته و به نگهداری آن دستور داده‌است؛ چون آن‌را باعث استواری انسانِ شریف گردانیده است، پس آن نیز گرامی است، او تعالی فرمود: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾ (نساء: ٥).

[دارایی‌تان را که خدا قوام زندگی شما ساخته است به سفیهان مدهید].

و آن ذات فرهیخته از واگذاری دارایی برای کودکان بازداشته و فرموده است: ﴿فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾ (نساء: ٦). [پس اگر در آنان رشدی یافتید دارایی‌شان را به خودشان واگذارید.

و حدیث صحیح از پیامبر ﷺ است: «که آن جناب از تباه کردن دارایی باز داشته است»[1].

و او ﷺ برای سعد رضی‌الله‌عنه فرمود: «اگر وارثان خود را ثروت‌مند بگذاری بهتر از آن است که آنان را چنان بگذاری که دست گدایی به مردم دراز کنند»[2].

ثروت ابزار نیکویی برگزیدگان:

او ﷺ فرمود: «هیچ دارایی همچون دارایی ابوبکر برایم سود نرسانیده است»[3].

عمرو بن عاص رضی‌الله‌عنه گوید: پیامبر ﷺ کسی را به دنبالم فرستاد و فرمود: «لباس‌هایت را بپوش و سلاحت را برداشته نزد من بیا». نزد او رفتم، فرمود: «می‌خواهم تو را به فرماندهی لشکری برگزینم و خداوند تو را تن‌درست همراه با غنیمت بر می‌گرداند و من برایت مقداری از آن غنیمت را می‌دهم» گفتم ای فرستاده‌ی خدا: من برای دارایی ایمان نیاورده‌ام، بلکه برای شیفتگی به اسلام مسلمان شدم!! فرمود: «ای عمرو، چه خوب است دارایی نیکو برای مرد

---

[1] متفق علیه: بخاری رحمه‌الله آن‌را در زکات (١٤٤٧٧)، مسلم رحمه‌الله در اقضیه (٥٩٣) و همچنان احمد رحمه‌الله (١٨١٤٧) از مغیره بن شعبه رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند.

[2] متفق علیه: بخاری رحمه‌الله آن‌را (٢٧٤٢) و مسلم رحمه‌الله (١٦٢٨) و هر دو در وصایا آورده‌اند.

[3] تخریج آن در صفحه‌ی ١٩٦ گذشت.

نیکو»[۱].

این حدیث با اســناد خود از انس بن مالکﷺ روایت شــده که پیامبر خداﷺ در همه بخش‌ها برایش دعای خیر کرد و در پایان دعایش فرمود: «خداوندا! دارایی و فرزندانش را زیاد کن و برایش برکت بینداز»[۲].

و با اســناد خود از عبدالرحمن بن کعب بن مالک ﷺ آورده که عبیدالله بن کعب بن مالک ﷺ گفت: شــنیدم که کعب داســتان توبه خود را بیان می‌کرد، می‌گوید: گفتم: ای پیامبر خدا بخشــی از توبه من همین است که دارایی خود را برای خدا و پیامبر اوﷺ صدقه کنم. فرمود: «مقداری از دارایی‌ات را نزد خود نگهدار؛ زیرا که این برایت بهتر است»[۳].

این احادیث برگرفته از کتاب‌های صحیح بوده و بر خلاف برداشت‌های صوفیانی می‌باشد که دارایی زیاد را مانع بهشت و باعث مجازات می‌دانند و دوست داشتن آن‌را با توکل ناسازگار می‌پندارند.

این را هم نباید نادیده گرفت که ترس فریفته شدن هست و مردمان زیادی از همین ترس از آن دوری جستند و اینکه گردآوردنش از راه درست کم است و در نبودش دل از نیرنگ آن آسوده است و با وجود آن دل‌مشغولی‌ها بیشتر شده و یاد آخرت کم می‌شود، از این رو ترس فریبندگی آن وجود دارد.

هدف از گردآوری دارایی:

در فراهم آوردن دارایی، هرگاه کســی به اندازه‌ی بخور و نمیر بســنده کرد، این کاری اســت که ناچار باید کرد، اما اگر تصــمیم گردآوری و زیاده‌خواهی آن‌را از راه حلال داشــت، هدف او را می‌بینیم، اگر تصمیم فخر فروشی و بالندگی را داشت، هدفی بسیار بد است، و اما اگر به نیت پاک نفســی خود و خانواده‌اش و ذخیره ســازی برای روز مبادای خود و خانواده و برای گرفتن

---

[۱] تخریج آن در صفحه‌ی ۹۰ گذشت.

[۲] متفق علیه: بخاری ؒ آن‌را در دعوات (٦٣٧٩) و مسلم ؒ در فضائل صحابه (٢٤٨٠) و همچنان احمد ؒ (٢٧٤٢٦) و ترمذی ؒ در مناقب (٣٨٢٩) از ام سلیم آورده‌اند.

[۳] متفق علیه: بخاری ؒ آن‌را در وصایا (٢٧٥٧)، مسلم ؒ در توبه (٢٧٦٩) همچنان احمد ؒ (١٥٧٧٠)، ابوداود ؒ (٣٣١٧)، نسائی ؒ (٣٨٢٤) و هردو در أیمان و نذور از کعب بن مالک ﷺ روایت کرده‌اند.

دســـت برادرانش و بی‌نیاز گردانیدن تهی‌دســـتان و برای کارهای خوب بود بنا بر نیت خود پاداش داده می‌شود و گردآوری او بر همین نیت از بسیاری عبادت‌ها بهتر است.

هدف صحابه‌ی کرام از گردآوری دارایی و فزون‌خواهی آن:

تعداد زیادی از صـــحابه رضـــوان الله علیهم اجمعین بودند که نیت‌شـــان در گردآوری دارایی درست بود؛ زیرا در جمع‌آوری آن هدف درست داشتند و از این‌رو در آن حرص ورزیده و زیاده خواهی می‌کردند.

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید که پیامبر خدا ﷺ برای زبیر رضی الله عنه به اندازه‌ی دویدن اسپش در زمینی که ثُرَیر نام داشت بخشید، او هم اسپ خود را دواند تا جایی که ایستاده شد، سپس نیزه‌اش را انداخت. پس از آن فرمود: «تا جایی که نیزه‌اش رسید برایش بدهید»[1].

سعد بن عباده رضی الله عنه دعا می‌کرد: پروردگارا! روزیم را فراوان کن[2].

ابن جوزی رحمه الله گوید: رساتر از آن این است که فرزندان یعقوب علیه الصلوة و السلام برایش گفتند: ﴿وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ﴾ (یوسف: ٦٥). [و بار شتری افزون گیریم]. او هم این را پذیرفت و پسرش بنیامین را با آنان فرستاد.

و همچنان شعیب علیه السلام[3] برای سود بیشتری که برایش می‌رسید طمع کرد و گفت: ﴿فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ﴾ (قصص: ۲۷).

[و اگر ده سال را تمام کنی اختیارش با توست].

و «هنگامی که ایوب علیه السلام صحت‌یاب شد، مردی بر او ملخ‌های زرین را پاش داد، او هم هر اندازه که بیشتر می‌توانست گرفته و در دامن خود می‌انداخت، برایش گفته شد: آیا سیر نشدی؟ فرمود: پروردگارا! چه کسی از فضل تو سیر گشته است!»[4]. این چیزی نهفته در

---

[1] احمد رحمه الله آن‌را (٦٤٥٨) آورده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش ضعیف است، ابوداود رحمه الله در خراج و إماره (۳۰۷۲)، طبرانی رحمه الله در اوسط (٤٢٧٣)، بیهقی رحمه الله در الکبری کتاب إحیاء الموات (١٤٤/٦) از ابن عمر رضی الله عنهما آورده‌اند و البانی رحمه الله آن‌را در ضعیف ابوداود (٦٧٣) ضعیف گفته‌است.

[2] ابن عساکر رحمه الله در تاریخ دمشق (٢٦٤/٢٠) آورده‌است.

[3] ابن عساکر رحمه الله آن را در تاریخ دمشق (٢٦٤/٢٠) آورده‌است.

[4] بخاری رحمه الله آن‌را در غسل (۲۷۹)، احمد رحمه الله (۸۰۳۸) نسائی رحمه الله در غسل و تیمم (٤٠٩ از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

طبیعت‌هاست که چون نیت خوب باشد، آن خیر ناب است.

از پیامبران ابراهیم، شـعیب و دیگران شـان علیهم الصـلوة و السـلام کشـاورزی و دارایی داشتند.

سعید بن مسیّب رضی الله عنه گوید: کسی که خواستار دارایی نباشد تا با آن بدهی‌هایش را بپردازد و آبرویش را نگهدارد و با آن صـله‌ی رحم کند و چون بمیرد آن‌را برای بازماندگانش به میراث بگذارد، هیچ خیری در او نیست. و ابن مسیب چهارصد دینار از خود به جای مانده بود، و قبلا گفتیم که دیگر اصـحاب چه اندازه از خود به جای مانده بودند، سـفیان ثوری رضی الله عنه دوصـد دینار مانده بود و می‌گفت: دارایی در این زمان سلاح است[1].

سبب دوری‌گزینی برخی گذشتگان از فزون‌خواهی مال:

پیش‌گامان صدر اسلام پیوسته دارایی را می‌ستودند و آن‌را برای رسیدگی به حوادث و کمک به تهی‌دستان گردآوری می‌کردند. اما بودند کسانی هم که از آن دوری گزیدند تا یک‌سره مشغول عبادت باشـند و انگیزه‌ها را بیفزایند؛ به همین دلیل به کمترین مال قناعت می‌کردند. اگر کسی گوید: کم‌طلبی آن بهتر است، به درستی نزدیک است اما آن‌را به درجه‌ی گناه رساندن، درست نیست.

شکیبایی بر فقر و سپاس بر ثروت:

این را بدانید که تهی‌دستی یک بیماری است، هرکه بدان دچار شد و شکیبایی کرد، در برابر شکیبایی‌اش پاداش داده می‌شود، برای همین: «تهی‌دستان پنجاه سال پیش از ثروت‌مندان به بهشت می‌درایند»[2]؛ برای شکیبایی که در برابر این زیان کرده‌اند، اما دارایی نعمت است و نعمت نیازمند سپاس‌گزاری است، و ثروت‌مند با آنکه خسته و پریشان است ولی مانند مفتی و مجاهد است و تهی‌دست به کسی می‌ماند که در گوشه‌ای عزلت گزیده است.

---

[1] ابن ابی دنیا رحمه الله آن‌را در اصلاح مال (۷۸) و ابونعیم رحمه الله در حلیه (۳۸۱/٦) از وی روایت کرده که مال در گذشته ناپسند بود اما اکنون همچون سپر برای مؤمن است.

[2] احمد رحمه الله آن‌را (۷۹٤٦) آورده و تحریج کنندگانش گویند: اسنادش صحیح به شرط بخاری است، ترمذی رحمه الله در زهد (۲۳۵۳) آورده و گوید: حسن و صحیح است، ابن ماجه رحمه الله در زهد (٤۱۲۲) از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده و البانی رحمه الله آن‌را در صحیح ترمذی (۱۹۱۸) صحیح گفته‌است.

پاسخ به کسانی‌که نمی‌پسندند فقیر چیزی از خود به جا بماند:

ابوعبدالرحمن سلمی در کتاب خود (سنن الصوفیة) بابی آورده‌است پیرامون ناپسند بودن اینکه فقیر اندکترین چیزی از خود به جا بگذارد و حدیثی را آورده که کسی از اهل صفه درگذشت و دو دینار از خود به جای مانده بود، پیامبر خدا ﷺ فرمود: «دو دیک آتش»[۱].

ابن جوزی رحمه الله گوید: این استدلال کسی است که وضعیت را نشناخته است؛ زیرا آن تهی‌دست با نگهداری دست‌داشته‌ی خود در گرفتن صدقه به دیگر تهی‌دستان مزاحمت می‌کرد، برای همین فرمود: «دو دیک آتش».

اگر بر جای گذاشتن مال پس از خود ناپسند می‌بود، پیامبر خدا ﷺ برای سعد نمی‌گفت: «اگر تو بازماندگانت را ثروت‌مند بگذاری بهتر از آن است که تنگ دست بگذاری و از مردم گدایی کنند»[۲]. و هیچ یک از صحابه پس از خود چیزی نمی‌گذاشت.

پاسخ به کسانی‌که ذخیره کردن انسان برای فردایش را ناروا می‌پندارند:

عمر بن خطاب رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ بر صدقه دادن انگیزه داد و من نیم دارائیم را آوردم، پیامبر خدا ﷺ پرسید: «برای خانواده‌ات چه گذاشتی؟» گفتم: مانند آن‌را. و پیامبر ﷺ بر او هیچ ایراد نگرفت. ابن جریر طبری گوید: این حدیث دلیل است بر بطلان پندار صوفیان نادان که می‌گویند: برای انسان هیچ روا نیست که چیزی از امروزش را به فردایش ذخیره کند، و هرکه چنین کرد به پروردگار خود بدگمان شده و به گونه‌ی شایسته بر خدا توکل نکرده‌است.

ابن جریر گوید: همچنان این فرموده‌ی او ﷺ که: «گوسفند را نگهدارید که مایه‌ی برکت است»[۳]. نادرستی پندار صوفیانی را می‌رساند که گمان می‌کنند توکل بنده درست نیست مگر اینکه پگاه برخیزد و نزد او هیچ چیز و متاعی نباشد و همین‌گونه بیگاه کند. نمی‌بینی که

---

[۱] احمد رحمه الله آن‌را (۲۲۱۸۰) آورده و تخریج کنندگانش گویند: حدیث صحیح است و این اسناد بهتر است، طبرانی رحمه الله در کبیر (۱۰۵/۸)، بیهقی رحمه الله در الشعب باب زکات (۳۵۱٤) از ابوامامه رضی الله عنه آورده‌است و هیثمی در مجمع الزوائد گوید: طبرانی رحمه الله آن‌را در الکبیر آورده و رجالش ثقه هستند (۱۵٤/۳).

[۲] تخریج آن در صـ۱۹۸ گذشت.

[۳] امام احمد رحمه الله آن‌را به شماره‌ی (۲۷۳۸۱) آورده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش صحیح است، طبرانی رحمه الله (٤۲٦/۲٤) از ام هانئ رضی الله عنها و البانی رحمه الله آن‌را در صحیح الجامع (۸۲) صحیح گفته‌است.

پیامبر ﷺ چگونه برای همسران خود خوراکه‌ی یک ساله‌ی شان را نگهداری کرد[۱].

پاسخ کسانی‌که در آغاز، دارایی خود را می‌بخشند و سپس به ذلت و گدایی از مردم روی می‌آورند:

هستند مردمانی که در آغاز پارسایی‌شان دارایی پاکیزه‌ی خود را می‌بخشند، سپس برگشته و با خواری از مردم گدایی می‌کنند؛ زیرا نیاز انسان دائمی است و خردمندان برای آینده‌ی خود آمادگی می‌گیرند، کسانی‌که در آغاز پارسایی خود دارایی‌شان را میان دیگران توزیع می‌کنند، مانند کسی است که در راه مکه سیراب شده و آب باقی‌مانده‌اش را دور بریزد. و حدیث با إسناد از جابر بن عبدالله ﷺ روایت شده که گفت: ابوحصین سلمی ﷺ طلایی را از معدن‌شان با خود آورد و بدهی‌هایش را پرداخت و به اندازه‌ی تخم کبوتر اضافه ماند، آن‌را نزد پیامبر خدا ﷺ آورده گفت: ای پیامبر خدا این را هرجا که خدا برایت نشان داده یا هرجا که شایسته می‌دانی خرچ کن. می‌گوید از طرف راست آمد ولی از او روی گرداند، سپس از طرف چپ او آمد باز روی گردانید، این بار از روبرویش آمد و پیامبر خدا ﷺ سر مبارک را پائین کرد، هنگامی که او زیاد پافشاری کرد آن‌را از دستش گرفته به گونه‌ای انداخت که اگر بر بدنش می‌رسید حتماً او را زخمی می‌کرد، سپس پیامبر خدا ﷺ رو به سویش کرده گفت: «یکی از شما تصمیم گرفته دارایی خود را صدقه می‌دهد، سپس نشسته از مردم گدایی می‌کند، بلکه صدقه از دست ثروت‌مندان است و از کسی آغاز کن که سرپرستی او را به دوش داری»[۲،۳].

ذوالنون مصری گوید: نزدیکترین مردمان به کفر، تهی‌دستان ناشکیبایند و مردمان کمی هستند که بر تهی‌دستی شکیبا باشند.

---

[۱] از عمر ﷺ روایت است: داربی‌های بنی نضیر از جمله فی‌ای بود که خدا بر پیامبرش داده بود... و برای خانواده‌اش خوراکه‌ی یک ساله را ذخیر می‌کرد، متفق علیه: بخاری ﷺ آن‌را (۲۹۰٤)، مسلم ﷺ (۱۷۵۷) و هردو در جهاد و سیر آورده‌اند، همچنان احمد ﷺ (۱۷۱) و ابوداود در خراج و إماره (۲۹٦۵)، ترمذی ﷺ در جهاد (۱۷۱۹) و نسائی ﷺ در قسم الفیء (٤١٤٠) از عمر ﷺ آورده‌اند.

[۲] ابوداود ﷺ آن‌را (۱٦۷۳)، دارمی ﷺ (۱٦۵۹)، ابن حبان ﷺ (۳۳۷۲) و حاکم ﷺ (٤١٣/١) آورده و صحیح به شرط مسلم ﷺ گفته‌است و ذهبی ﷺ نیز با وی موافق است و هر چهارشان در زکات از جابر ﷺ روایت کرده‌اند، و البانی ﷺ آن‌را در ضعیف ابوداود ﷺ (۳٦۹) ضعیف گفته‌است.

[۳] تلبیس ابلیس از ابن جوزی ﷺ صـ۲۲۰-۲۲٦، نشر مؤسسه‌ی رسالت، بیروت، نخستین چاپ ١٤٢٦هـ-۲۰۰۵م.

غزالی کتابی را ویژه‌ی نکوهش محبت دارایی ساخته است:

غزالی که فصلی را در کتاب (نکوهش بخل و دل‌بستگی به مال) در احیاء علوم الدین نگاشته است، نتوانسته نصوصی را نادیده بگیرد که دارایی را می‌ستاید و بر آن آفرین می‌گوید و تهی‌دستی را نکوهش کرده و از آن گریزان می‌سازد، نوشته است: (بدان که خدای متعال دارایی را در چندین جای کتاب گرامی خود خیر نامیده است و ذات عزّ و جلّ فرمود: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا﴾ (بقره: ۱۸۰) [هرگاه مالی از خود به جای گذاشت]، و پیامبر خدا ﷺ فرمود: «چه خوب است دارایی خوب برای انسان خوب»[۱].

و هر آنچه در باره‌ی پاداش صدقه و حج آمده‌است، خود ستایش از دارایی می‌باشد و بدون دارایی به آن دو نمی‌توان رسید، او تعالی فرمود: ﴿وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ﴾ (کهف: ۸۲).

[و گنجینه‌ی خود را که رحمتی از جانب پروردگارت است بیرون آورند].

و بر بندگانش منت نهاده می‌فرماید: ﴿وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾ (نوح: ۱۲).

[و شما را به اموال و فرزندان مدد کند و برایتان بستان‌ها و نهرها بیافریند].

و او ﷺ فرمود: «نزدیک است که تهی‌دستی به کفر بکشاند»[۲] که این خود ستایش از دارایی است[۳].

دلیل غزالی بر دو آیه برای برتری تهی‌دستی:

شگفت آور اینکه غزالی رحمه الله، هنگام توضیح پیرامون برتری تهی‌دستی در کتاب (زهد)، در قرآن هیچ چیزی برای برتری آن نیافته است جز این دو آیه آنهم به گمان خودش: این فرموده‌ی الله که: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا

---

[۱] تخریج آن در صـ۹۰ گذشت.

[۲] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (۵۳/۳) و بیهقی رحمه الله در الشعب باب الحث علی ترک الغل (٦٦١٢) از انس رضی الله عنه آورده‌است و البانی رحمه الله آن‌را در ضعیف الجامع (٤١٤٨) ضعیف گفته‌است.

[۳] إحیاء علوم الدین (١٩٣/٤).

وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (حشر: ۸).

[نیز غنایم از آن مهاجران فقیری است که از سرزمین شان رانده شده‌اند و آنها در طلب فضل و خشنودی خدایند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند، اینان راستگویانند].

و این آیه: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا﴾ (بقره: ۲۷۳).

[این صدقات از آن بینوایانی است که خود را در راه خدا محصور کرده‌اند و در طلب روزی ناتوانند و آنچنان در پرده عفافند که هرکه حال ایشان را نداند پندارد که توانگرانند. آنان را از سیمایشان می‌شناسی که به اصرار از کسی چیزی نخواهند].

می‌گوید: سخن را در هنگام ستودن ایراد کرده، سپس ستایش از تهی‌دستی آنان را پیش از ستایش از هجرت و بند ماندن آنان در راه خدا آورده‌است که دلالت آشکار بر ستایش از تهی‌دستی دارد[1].

دور ماندن غزالی از دانستن معنی دقیق این دو آیه:

خدا بیامرزد ابوحامد را که از دانستن معنی دقیق این دو آیه دور مانده است، آیه‌ی نخست پس از توزیع فیء آمده و مستحقین آن‌را بیان کرده‌است، آنجا که خداوند از دارایی یهود بنی نضیر بر پیامبرش فیء بخشید، ولی پیامبر ﷺ خمس آن‌را مانند غنایم بدر نگرفت، بلکه آن‌را برای مهاجرانی داد که خانه و دارایی‌شان را در زیستگاه نخستین خود از دست داده بودند، پس خداوند فرمود: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ ۚ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۖ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (حشر: ۷).

[آن فیئی که خدا از مردم قریه‌ها نصیب پیامبرش کرده‌است از آن خداست و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و مسافران در راه مانده است، تا میان توانگرانتان دست به دست نشود، هر چه پیامبر به شما داد بگیرید، و از هر چه شما را منع کرد باز ایستید و از خدا بترسید که خدا سخت کیفر است].

---

[1] احیاء علوم الدین (۱۹۳/٤).

پس این آیه تنها در بیان مردمان واجد شرایط برای دریافت فیء و ویژگی که با آن مستحق این فیء هستند و علتی که به این تهی‌دستی انجامیده آمده‌است می‌باشد که آن هم هجرت و بیرون راندن آنان از خانه و دارایی شان به ناحق بود جز اینکه گفته بودند: پروردگار ما خداوند است. مگر در این آیه چیزی در ستایش از خود تهی‌دستی یا انگیزه دادن برای داشتن چنین ویژگی دیده می‌شود؟ نه، هرگز نه.

آیه‌ی دوم در بیان مستحق‌ترین مردمان برای دریافت صدقه و نفقه‌ای می‌باشد که خداوند آنان‌را دوست دارد، و این‌ها همان تهی‌دستانی‌اند که در راه خدا گیر مانده‌اند، و پیش از آن: ﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ ۚ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ ۚ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ، لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا ۗ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۷۲-۲۷۳).

[و هر مالی که انفاق می‌کنید ثوابش از خود شماست و جز برای خشنودی خدا مکنید و هرچه انفاق کنید پاداش آن به شما می‌رسد و بر شما ستم نخواهد شد. این صدقات از آن بینوایانی است که خود را در راه خدا محصور کرده‌اند و در طلب روزی ناتوانند و آنچنان در پرده عفافند که هرکه حال ایشان‌را نداند پندارد که توانگرانند. آنان‌را از سیمایشان می‌شناسی که به اصرار از کسی چیزی نخواهند و هر مالی که انفاق می‌کنید خدا به آن آگاه است].

و ویژگی‌های پنجگانه‌ی آنان را برشمرده است:

۱. بینوایانی‌اند که در راه خدا محصور مانده‌اند؛

۲. و در طلب روزی ناتوانند؛

۳. و آنچنان در پرده عفاف‌اند که هرکه حال ایشان را نداند پندارد که توانگرانند؛

٤. آنان را از سیمایشان می‌شناسی؛

۵. به اصرار از کسی چیزی نخواهند.

سپس آیه را اینگونه به پایان رسانیده است: «و هر مالی که انفاق می‌کنید خدا به آن آگاه است» (بقره: ۲۷۳).

از سعید بن جبیر رضی الله عنه روایت شده که: این آیه در باره‌ی دودمانی فرود آمد که در راه خدا

زخمی و زمین‌گیر شدند، پس برای آنان در دارایی مسلمانان حقی در نظر گرفت[۱].

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که: آن در باره‌ی اهل صفه فرود آمده‌است و ایشان گروهی از تهی‌دستان مهاجری بودند که بیشترشان پناهگاه نداشتند، از این‌رو در مسجد زیر سایه‌ی آن می‌زیستند و خود را ویژه‌ی حفظ قرآن کرده بودند که با آن پایه‌های دین نگهداری می‌شود و خود را برای بیرون شدن در لشکر جهاد وقف کرده بودند که با آن مرزهای امت نگهداری می‌شود.

آیا همان‌گونه که غزالی می‌گوید در این آیه دلالت آشکاری بر ستایش از تهی‌دستی آمده‌است؟ نه! هرگز نه.

چه زمانی دارایی بد است؟

زمانی دارایی بد است که یگانه تلاش انسان، تنها گردآوری و رشد آن باشد و آن‌را هدف بسازد نه وسیله، و باکی نداشته باشد که از کجا به دست آمده، از راه ناروا بدست آمده‌است یا از راه پاکیزه؟ از حلال یا حرام؟ و به چه زشتی‌ها و تباهی‌های نیست که در راه گردآوری و گسترش آن روی نیاورد، رشوت و دزدی‌های پیدا و پنهان را حلال می‌شمارد، سود می‌خورد، دارایی یتیمان را می‌خورد، و این چیزهایی است که خداوند از آن سخت هشدار داده‌است: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۱۸۸).

[اموال یکدیگر را به ناشایست مخورید و آن‌را به حاکمان رشوت مدهید تا بدان سبب اموال گروه دیگر را به ناحق بخورید در حالی‌که خود شما می‌دانید. ﴿وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ ۖ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ ۖ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ ۚ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا﴾ (نساء: ۲).

[مال یتیمان را به آنان بدهید و ناپاک را با پاک تبدیل مکنید و دارایی آنان‌را همراه با دارایی خویش مخورید که این گناهی بزرگ است].

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا ۖ وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ (نساء: ۱۰).

---

[۱] در المنثور (۸۹/۲) را بخوانید.

[در حقیقت کسانی‌که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتش فروزان درایند].

و ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾ (بقر]: ۲۷۵).

[کسانی‌که ربا می‌خورند، روز رستاخیز همچون کسانی از گور بر می‌خیزند که به افسون اهریمن دیوانه شده‌اند].

فریفته شدن به دارایی و ستمگری و سر کشی با آن:

دارایی هنگامی برای دارنده‌اش بد است که او را به غرور، ستمگری و سرکشی بر دیگران وادارد: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ،أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ﴾ (علق: ٦-٧).

[راستی که انسان سرکش است، هرگاه که خویشتن را بی‌نیاز بیند].

﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ ۖ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾ (قصص: ٧٦).

[قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد، و از گنجینه‌ها آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آن بر گروه نیرومندی سنگین می‌آمد، آنگاه که قوم وی برایش گفتند: شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست ندارد].

و ﴿وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا﴾(کهف: ٣٤).

[به دوستش که با او گفتگو می‌کرد گفت: من از نگاه ثروت از تو برتر و از نگاه نفرات از تو نیرومندترم].

فراموشی آخرت:

دارایی هنگامی بد شمرده می‌شود که آخرت را از یاد دارنده‌ی آن ببرد و بپندارد که این دارایی برایش پایدار خواهد ماند، ﴿وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ،الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ،يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾ (همزه: ١-٣).

[وای بر هر عیب‌جوی بدگوی، آنکه مالی گردآورد و آن‌را بر شمرد، می‌پندارد که دارایی‌اش جاویدانش گرداند].

﴿وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَٰذِهِ أَبَدًا﴾ (کهف: ۳۵).

[و در حالی که او به خویشتن ستمکار بود، داخل باغ شد و گفت: نپندارم که این باغ هرگز از میان برود].

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ،وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ،قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ،وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ﴾ (سبا: ۳٤-۳۷).

[در هیچ شهری هیچ بیم دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه خوش گذرانانِ مغرور و سرمستِ آنان گفتند: ما به آنچه شما را به آن فرستاده‌اند، کافریم! و گفتند: اموال و اولاد ما از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد، بگو: پروردگار من روزی هر کس را که بخواهد فراوان می‌کند و بر هر که بخواهد تنگ می‌گیرد. ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. و اموال و فرزندانتان چیزی نیست که شما را به پیشگاه ما نزدیک گرداند، مگر کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشند. پس برای آنان دو برابر آنچه انجام داده‌اند پاداش است و آنها در غرفه‌های بهشت آسوده خاطراند].

خرج بی‌جا و تنگ چشمی در پرداخت حق آن و خرچ کردن در جایش:

دارایی هنگامی بد است که دارنده‌اش آن‌را بی‌جا خرچ کند، یا در پرداخت حق آن یا در خرچ کردن در جای مناسبش تنگ‌چشمی کند: ﴿وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ،الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ،يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾ (همزه: ۱-۳).

[وای بر هر عیب‌جوی بدگوی، آنکه مالی گردآورد و آن‌را بر شمرد، می‌پندارد که دارایی‌اش جاویدانش گرداند].

﴿وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَٰذِهِ أَبَدًا﴾ (کهف: ۳۵).

[و در حالی‌که او بر خویشتن ستمگار بود، داخل باغ خود شده گفت: نپندارم که این باغ هرگز از میان برود].

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ،وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ، قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا

يَعْلَمُونَ،وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ﴾ (سبأ: ٣٤-٣٧).

[ما هیچ بیم دهنده‌ای به شهری نفرستادیم، مگر آنکه توانگران عیاشش گفتند: ما به آنچه شما را بدان فرستاده‌اند کافریم و گفتند: دارایی و فرزندان ما از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد، بگو پروردگار من روزی هرکس را که بخواهد فراوان می‌کند و بر هرکه بخواهد تنگ می‌گیرد ولی بیشتر مردم نمی‌دانند، دارائی و فرزندان‌تان چیزی نیست که شما را به ما نزدیک سازد مگر آنانکه ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند که پاداش اینان به سبب اعمالشان دو برابر است و در غرفه‌های بهشت آسوده خاطراند].

بی‌جا خرچی مال و بخل در دادن حق آن و هزینه در جای مناسب:

دارایی زمانی بد است که دارنده‌اش آن‌را بی‌جا خرچ کند یا هم در دادن حق آن و هزینه در جای مناسبش بخل ورزد: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ،يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ ۖ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾ (توبه: ٣٤-٣٥).

[و کسانی‌که زر و سیم را می‌اندوزند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به عذاب دردآور مژده ده، روزی که در آتش دوزخ گداخته شود و پیشانی و پهلو و پشت‌شانرا با آن داغ کنند، این است آنچه که برای خود اندوخته بودید، اکنون طعم اندوخته‌ی خویش را بچشید].

و ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا،الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ (نساء/٣٦-٣٧).

[هرآینه خدا متکبران و فخر فروشان را دوست ندارد، آنان که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل وا می‌دارند و مالی را که خدا از فضل خویش به آنها داده‌است پنهان می‌کنند].

﴿وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ۗ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا﴾ (نساء: ٣٨).

[ونیز کسانی را که دارایی خویش را برای نشان دادن مردم انفاق می‌کنند و به خدا و روز رستاخیز ایمان ندارند، و هرکه ابلیس یار او باشد، چه بد همدمی است].

این‌ها کسانی‌اند که زراندوزی می‌کنند و با خود پسندی تمام، بخل می‌ورزند و همزمان

دیگران را به بخل وامی‌دارند، تنگ‌چشـــمی می‌کنند و دیگران را به تنگ‌چشـــمی در پرداخت آنچه که خدا واجب گردانیده است دستور می‌دهند.

با نمایش‌های میان تهی و بزرگ‌منشی‌های دروغین و برای نشان دادن مردم خرج می‌کنند، «برای نشـــان دادن مردم» تا انگیزه‌های خودمنشـــی و فخر فروشـــی در میان‌شـــان‌را ســـیراب گردانند.

مالی که صاحب خود را از ادای واجب دینی باز دارد:

همچنان مال زمانی بد اســت که صـاحب خود را از واجبات دینی باز دارد، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ۚ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (منافقون: ۹).

[ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، دارایی و فرزندان‌تان شما را از یاد خدا به خود مشغول ندارد، که هرکه چنین کند زیان‌کار است].

دارایی ترازوی بزرگی و ارج‌گذاری مردم در دنیا:

همچنان دارایی هنگامی بد اســت که ترازوی بزرگی و ارج‌گذاری مردم در دنیا شـود، بدون در نظرداشـت اینکه بنگرند آیا آنها در دلهای‌شـان ایمان، در خردهای‌شـان دانش و در درون‌شـان اخلاق دارند یانه، چنانکه کسی سروده است:

بهای دارنده‌ی هزار، هزار است و بیفزا تا بهایت بیشتر شود و ارزش دارنده‌ی یک درهم، یک درهم است.

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ (زخرف: ۳۱).

[و گفتند: چرا این قرآن به مردی از بزرگ‌مردان آن دو قریه ناز نشـده اسـت]. پس بزرگی نزد آنان به دارایی و نفوذ بیشتر بود.

معیار برتری نزد خداوند:

قرآن بیان کرده که معیار برتری نزد الله: ایمان و کردار نیکو و پرهیزگاری اســـت، نه دارایی، نه فرزندان و نه آنچه که انســـان از دنیا با خود دارد: ﴿وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَـــالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّـــعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ﴾ (سبأ: ۳٤-۳۷).

[دارائی و فرزندان‌تان چیزی نیست که شما را به ما نزدیک سازد مگر آنانکه ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند که پاداش اینان به سبب اعمال شان دو برابر است و در غرفه‌های بهشت آسوده خاطرند].

بایسته‌های یک ثروت‌مند چیست؟

قرآن نه از ثروت‌مند این را خواسته که دارایی خود را دور بریزد و نه پاکیزگی‌های دنیا را بر او حرام گردانیده است، بلکه واجبات معینی را از وی خواسته است که پیوند او را با خدا و روز واپسین، با زندگی خود و دیگران و با زندگی عمومی استوار می‌دارد.

خداوند این بایسته‌ها را از زبان مؤمنان دودمان موسی علیه السلام آورده‌است و داستان قارون را آورده که خداوند برایش چنان گنج‌هایی داده بود که تنها برداشتن کلیدهایش بر توان گروهی از پهلوانان سنگینی می‌کرد، هنگامی که قرآن این داستان را یادآوری می‌کند، هدفش این نیست که بر معلومات تاریخی خود بیفزائیم، بلکه برای رهنمایی و پند گرفتن ما آورده‌است: ﴿لَقَدْ كانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (یوسف: ۱۱۱). [در داستان‌های آنان، برای خردمندان عبرتی است].

پندهای پنجگانه بر زبان مؤمنان قوم موسی برای قارون:

این واجبات، بایدها و نبایدهایی جاویدانی است که با مسؤولیت انسان و هدف پایانی پیدایش او در زندگی پیوند دارد، برای قارون گفته شد و برای هر ثروت‌مند و سرمایه دار پس از او نیز گفته می‌شود و این‌ها عبارت اند از[1]:

﴿لَا تَفْرَحْ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ، وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ ۖ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا ۖ وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ ۖ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ﴾. (قصص: ٧٦-٧٧).

[شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست ندارد، و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن، و همچنانکه خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین فساد مجوی].

نخستین اندرز: «شادی مغرورانه مکن که خدا مغروران را دوست ندارد».

---

[1] این‌ها به گونه‌ی کوتاه در در پند گرفتن از سرنوشت دنیا پرستان در فصل هشتم: انگیزه‌های پارسایی یادآوری شد.

نخستین اندرز همین است که نباید با دارایی و ثروت خود شادمانی بزرگ‌منشانه و غرورآمیز کند و پروردگار خود و واجبات خود در برابر او را به فراموشی سپارد تا خداوند هم او را فراموش کند و از او روی بگرداند و دیگر او را دوست نداشته باشد، «شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست ندارد».

کسی گمان نبرد که شادی در اینجا همان معنی شناخته شده است که خشنودی و گشادگی دل می‌باشد، این که کار پسندیده و خوب است، پیامبرﷺ به خداوند از نگرانی و اندوه پناه می‌خواست[1] و کسانی را که در دل‌های مردم شادی می‌کاشتند، مژده‌ی بزرگترین پاداش را می‌داد[2]، بلکه در اینجا همان شرارت پیشگی، گردنکشی و غروری است که چشم بینا را از دیدن دست خداوند در آوردن نعمت‌ها و آسان‌سازی آن کور ساخته و همان چیزی را می‌گوید که قارون گفته بود: «من اینها را در نتیجه دانش خود یافته‌ام» قصص: ۷۸.

ولی اگر می‌اندیشید و رادمنشی می‌کرد، همان گفته‌ی یوسف علیه السلام را می‌گفت که با آنکه گنج‌های مصر- را در اختیار داشت فرمود: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ۚ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۖ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾ (یوسف: ۱۰۱).

[پروردگارا! مرا فرمانروایی دادی و مرا علم تعبیر خواب آموختی، ای آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین تو در دنیا و آخرت کارساز منی، مرا مسلمان بمیران و هم‌نشین شایستگان ساز].

یا گفته‌ی سلیمان علیه السلام را تکرار می‌کرد آنگاه که لشکر او از پریان و انسان‌ها و پرندگان گردآورده شده بودند، فرمود: ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ﴾ (نمل: ۱۹).

[پروردگارا! به من الهام کن تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم عطا کرده‌ای به جای آورم و اینکه کار شایسته‌ای که آن‌را بپسندی انجام دهم و مرا به رحمت خود در شمار بندگان شایسته‌ات درآور].

---

[1] اشاره به این حدیث دارد: "اللهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الهَمِّ وَ الحَزَنِ وَ العَجزِ وَ الكَسَلِ وَ البُخلِ وَ الجُبنِ وَ ضَلَعِ الدَّينِ وَ غَلَبَةِ الرِّجَالِ". بخاری ﷺآن‌را در دعوات (۲۸۹۳)، ابوداود ﷺ در صلوة (۱۵٤۱)، ترمذی ﷺ در دعوات (۳٤۸٤) و نسائی ﷺ در استعاذه (٥٤٥۰) از انس ﷺ آورده‌اند.

[2] طبرانی ﷺ آن‌را در کبیر (٤٥۳/۱۲)، در اوسط (٦۰۲٦) و در صغیر (۸٦۱) آورده‌است و هیثمی ﷺ در مجمع الزوائد گوید: طبرانی ﷺآن‌را در هرسه آورده‌است که در آن سکین بن سراج است که وی ضعیف است (۳٤۹/۸).

قارون و کسانی چون او را که به ناروا شادمانی کرده بودند، قرآن نکوهش کرد و خداوند آنان را در آتش افروخته شـکنجه کرد: ﴿ذَٰلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ﴾ (غافر: ۷۵).

[این بدان سبب است که به ناحق در زمین شادمانی می‌کردید و به ناز می‌خرامیدید].

این‌ها شاد شدند اما شادی به مادیات نه به روح، به پیکر نه به معنی، به چیزهای رفتنی نه به ارزش‌های ماندگار، پس می‌زیبد که برای‌شان گفته شود: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾ (یونس: ۵۸).

[بگو به فضل خدا و رحمت او شادمان شوند؛ زیرا این دو از هرچه می‌اندوزند بهتر است].

دومین اندرز: ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ﴾ (قصص: ۷۷).

[با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی].

دومین پند از او می‌خواهد که هدف او در این دارایی و ثروت، سرای آخرت باشد، آن‌را بجوید و هنگام خرچ کردن دارایی، به کار انداختن و گسترش دادن آن نیت آخرت را داشته باشد.

پس سرای آخرت هدف مورد نظر و دورنمای دست یافتنی است و دارایی که خدا در اختیار او گذاشته و برایش داده و او را جانشین خود در آن گردانیده است، ابزار و دستگاه است، پس هرگاه هدف به وسیله و وسیله به هدف تبدیل شد و دارایی دورنمای پیش رویش شد و آخرت را پشت سر انداخت، این همان گمراهی دور از خرد و آفتی آشکار است.

سخن غزالی در هدف خوش‌بختی آخرت:

امام غزالی در کتاب شکر گوید: (به راستی هدف هوشمندان و مردمان تیزبین: خوشبختی آخرت است که نعمت‌های پایدار و فرمانروایی جاویدان دارد. تصمیم رسیدن به آن، ویژه‌ی بزرگواران و هوشیاران است؛ زیرا از پیامبر خدا ﷺ پرسیده شد: گرامی‌ترین و هوشیارترین مردمان کیست؟ فرمود: «کسی‌که زیاد به یاد مرگ باشد و برایش آمادگی زیاد بگیرد»[1].

[1] ابن ماجه رحمه الله آن‌را در زهد (٤٢٥٩)، طبرانی رحمه الله در اوسط (٤٦٧١) و حاکم رحمه الله در فتن و ملاحم (٥٤٠/٤) آورده‌است و ذهبی رحمه الله با وی موافق است، بیهقی رحمه الله در الشعب باب حسن الخلق (۷۹۹۳) از ابن عمر رضي الله عنهما آورده و البانی رحمه الله آن‌را در صحیح ابن ماجه (۳٤۳۵) صحیح گفته‌است.

و بدین خوشبختی نمی‌توان رسید مگر با سه ابزار زیر:

فضایل روانی، مانند دانش و خوی نیک، **فضایل بدنی**، مانند تن درستی و جان جوری **و فضایل بیرون از بدن**، مانند دارایی و دیگر ابزارها که بلندترین آن: روانی، سپس بدنی و پس از آن بیرونی است.

فضایل بیرونی پست‌ترین آن است و دارایی از آن جمله می‌باشد و فرومایه‌ترین آن پول و پیسه است، چون این دو خدمتگار اند و خادمی برای خودشان ندارند، و هدف از داشتن این‌ها رسیدن به دیگر چیزها می‌باشد نه گوهر خودشان؛ زیرا نفس گوهر گران‌بها بوده و هدف خوشبختی آن است که از راه خدمت برای دانش و شناخت و خوی نیک می‌خواهد آنان را ویژگی ذاتی خود بگرداند، و تن از راه حواس و اعضا و خوراک و پوشاک در خدمت نفس است، پیش‌تر هم گذشت که منظور از خوراک پایداری تن، منظور از نکاح ماندگاری نژاد و منظور از بدن پوره کردن نفس و پاک و زیبا سازی آن با دانش و خوی نیک است.

هرکه این ترتیب را شناخت، ارزش دارایی و دلیل فراتر بودن آن‌را دانسته است و اینکه روی هم‌رفته او نیاز به خوراک و پوشاک دارد که از خواسته‌های پایداری تن است و بایسته‌ی کمال نفس که آن بهترین است. هرکه هدف و منظور چیزی را دانست و برای همان هدف آن‌را به کار گرفت و آن‌را در نظر داشت و آن‌را فراموش نکرد کار درستی کرده و سود برده‌است و هدفی را که به دست آورده‌است برایش پسندیده است، پس همین‌که دارایی همزمان با آنکه ابزار و دستگاه رسیدن به هدف درست است، نیز می‌تواند ابزار و دستگاه رسیدن به تصامیم زیانبار باشد که این اهداف بازدارنده از خوشبختی آخرت بوده و سد راه دانش و کردار نیک می‌باشد؛ پس آن، هم پسندیده است و هم نکوهیده، پسندیده در رسیدن به اهداف نیک و نکوهیده در رسیدن به اهداف بد[1].

این سخن غزالی است شخصیت فقیه و اصولی که با استناد از مصادر شرعی بر خلاف سخن خود دلیل آورده‌است و آن هم در هنگامی که روش فقه و اصول را رها کرده و کاملاً پیرو روش تصوف گردیده آنهم در جاهایی که آنان در آن زیاده روی کرده و به بیراه رفته‌اند[2].

---

[1] احیاء علوم الدین (۲۳۳/۳-۲۳٤).

[2] بررسی نگاه غزالی در نکوهش محبت مال و برتری تهی‌دستی صـ۲۰۳-۲۰٤ گذشت.

سومین اندرز: «و سهم خود از دنیا را فراموش مکن» قصص: ۷۷

این پند نکته‌ی ارزشمندی را روشن می‌سازد و آن اینکه ثروت‌مندی که خدا روزی را بر او فراخ گردانیده است، هرگاه از گردنکشی و غرور دوری گزیند و با دارایی خود در جستجوی سرای آخرت باشد، به این معنی نیست که پاکیزگی‌های دنیا را بر خود حرام گرداند، بلکه حق دارد سهم خود را از این دنیا بردارد و حتی او دستور گرفته که نباید سهم خود را فراموش کند البته به گونه‌ی پسندیده و بدون افزایش و کاهش زیاد.

چهارمین اندرز: ﴿وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ (قصص: ۷۷). [و هم‌چنان‌که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن].

این اندرز ثروت‌مند را در برابر نعمت‌های خدایش که بر او نیکی کرده و از فرزانگی خود ثروت‌مند گردانیده است به سپاسگزاری وامی‌دارد، به گونه‌ای که به بندگان تهی‌دست و نیازمند خدا نیکی کند همانگونه خدا بر او نیکی کرده‌است، این یاددهانی حقیقت ارزشمندی را گوشزد می‌کند و آن اینکه دارایی از خداوند پاک است و انسان جانشین او در آن می‌باشد همانند نگهبان گنج که او بر پایه‌ی دستور بادارش در آن دست می‌زند و از میان این حقوق پرداخت حقوق واجب بر دارایی می‌باشد.

پنجمین اندرز: ﴿وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ﴾ (قصص: ۷۷). [و در زمین فساد مجوی].

پنجمین و واپسین پند این است که ثروت‌مند با دارایی خود به گسترش تباهی در زمین بپردازد، مانند ستمگری، خیانت، احتکار، سود، خیانت در پیمانه، رساندن زیان بزرگ و مانند این‌ها چنانچه در میان سرمایه‌داران آزمند روان است، همچنان نشر تجمل‌گرایی، خوش‌گذرانی، نوشیدن مواد نشه آور و مخدر در زندگی مردم یا گسترش کالای بی‌کیفیت، سرطان‌زا یا آلوده با اشعه یا تاریخ تیر شده به منظور سودآوری اگرچه به همه‌ی مردم آسیب برسد. این تبهکاری در روی زمین است و خداوند تبهکاران را دوست ندارد؛ زیرا آنان دشمنان خدا، مردم و زندگی هستند.

پنجم: روی گردانیدن از زندگی پاکیزه، پارسایی نیست:

وقتی که کار دنیایی و به دست آوردن دنیا به شرایط خود نکوهیده نباشد، به دست آوردن پاکیزگی‌های دنیا نیز نکوهیده نیست؛ زیرا خداوند این پاکیزگی‌ها را آفریده است تا انسان‌ها

از آن بهرهمند شوند و در برابر آن سپاس‌گزاری کنند، بلکه آن‌را از وسایل عزت انسان و برتری وی شمرده است: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ (إسراء: ۷۰).

[ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای پاکیزه روزی‌شان دادیم و بر بسیاری از مخلوقات برتری‌شان دادیم].

و فرمود: ﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ۚ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ ۖ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (غافر: ٦٤).

[خداست که زمین را قرارگاه شما ساخت و آسمان را چون بنایی بیفراشت و شما را صورت بخشید و صورت‌های‌تان‌را نیکو ساخت و از چیزهای پاکیزه روزی‌تان داد، این است خدای یکتا و پروردگار شما، برتر و بزرگوارتر است خدا آن پروردگار جهانیان].

و خداوند چنین نمی‌کند که این پاکیزگی‌ها را بیافریند و بر مردمان ارزانی کند و سپس آن‌را حرام گرداند.

بررسی کسانی‌که پاکیزگی‌ها را بر خود حرام گردانیدند:

می‌بینیم که قرآن مشرکان و اهل کتاب را برای این سر زنش کرده که خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و دیگر چیزهای پاکیزه را که انسان خود را با آن زیبا می‌سازد، بر خود حرام گردانیدند، پس قرآن فرمود: ﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا ۚ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ،قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ۚ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (اعراف: ۳۱-۳۲).

[ای فرزندان آدم، هنگام رفتن به مسجد، خود را آراسته کنید و بخورید و بیاشامید ولی اسراف مکنید که خدا مسرفان را دوست ندارد، بگو چه کسی زیبایی‌های را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و خوردنی‌های خوش مزه را حرام گردانیده است؟ بگو: این چیزها در این دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و در روز قیامت ویژه‌ی آنان باشد].

این شیوه‌ی استفهام انکاری را بنگرید: «چه کسی حرام گردانیده زیبایی‌های را که خدا برای بندگانش پدید آورده‌است؟» (اعراف: ۳۲).

این نسبت دادن را ببینید که: زیبایی را به خدا نسبت داده که این نسبت دادن برای

ارج‌گذاری و گرامی‌داشت است و این را ببینید: «زیبایی‌هایی که برای بندگانش بیرون آورده‌است» اعراف: ۳۲، پس خدای متعال این‌ها را برای بندگانش بیرون آورده ولی کسانی آمده این‌ها را بر آنان حرام می‌گردانند!.

از ویژگی‌های اساسی پیامبر ﷺ نزد اهل کتاب:

بلکه قرآن از ویژگی‌های بنیادین پیامبر ﷺ نزد اهل کتاب در تورات و انجیل این را دانسته که: او پاکیزگی‌ها را حلال می‌گرداند و پلیدی‌ها را حرام، چنانچه می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ (اعراف: ۱۵۷).

[آنان که از این فرستاده، این پیامبر اُمّی که نامش را در تورات و انجیل نوشته می‌یابند، پیروی می‌کنند-آنکه به نیکی فرمان‌شان می‌دهد و از ناشایست بازشان می‌دارد و چیزهای پاکیزه را بر آنها حلال می‌کند و چیزهای ناپاک را حرام و بار گران شان‌را از دوششان برمی‌دارد و بند و زنجیرشان‌را می‌گشاید].

پاکیزگی‌ها: هر آنچه که سرشت سلیم آن‌را پاک بشمارد و نیکو بداند و در آن پلیدی و گندگی نیابد، خداوند یهود را برای این شکنجه کرده بود که برخی پاکیزگی‌ها را بر خود حرام گردانیده بودند، چنانچه فرمود: ﴿فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا،وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ﴾ (نساء: ۱۶۰-۱۶۱).

[و به کیفر ستمی که یهودان روا داشتند و منع کردن بسیاری‌شان از راه خدا، آن چیزهای پاکیزه را که بر آنان حلال بود، حرام کردیم و هم به سبب رباخواری‌شان و حال آنکه از آن منع شده بودند، و خوردن دارایی مردم را به باطل].

پس آنگاه که محمد ﷺ پیام فراگیر و جاویدان را با خود آورد، همه‌ی آن ممنوعیت‌های را که روی اسباب صورت گرفته بود برداشت، و خردمندانه هم نیست که همه‌ی بشر کیفر کرداری را بچشند که یهود آن‌را در یکی از زمانه‌ها مرتکب شده بود.

منت‌گذاری قرآن پاکیزگی‌ها را بر مؤمنان:

می‌بینید که قرآن پاکیزگی‌ها را بر مؤمنان منت می‌گذارد و پس از هجرت خطاب به مسلمانان با منت گذاری و بخشش نعمت می‌فرماید: ﴿وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (انفال: ۲۶).

[و به یاد آورید هنگامی را که اندک و در شمار زبون شدگان این سرزمین بودید، بیم آن داشتید که مردم شما را از میان بردارند و خدا پناه‌تان داد و یاری کرد و پیروز گردانید و از چیزهای پاکیزه روزی داد، باشد که سپاس گویید].

نگاه قرآن به مسلمانانی که خواستار تحریم پاکیزگی‌ها شدند:

هنگامی که برخی مسلمانان خواستند گوشه‌گیری ترسایی را پیشه کنند و کسانی هم از آنان گوشت را بر خود حرام گردانید و کسانی دیگر از نزدیک شدن با زنان دوری کردند، این آیه نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ، وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾ (مائده: ۸۷-۸۸).

[ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا بر شما حلال کرده‌است حرام مکنید و از حد درمگذرید که خداوند تجاوزگران از حد را دوست ندارد، از چیزهای حلال و پاکیزه‌ای که خدا به شما روزی داده‌است بخورید و از خدایی که به او ایمان آورده‌اید بترسید].

رهنمایی‌های مورد نظر قرآن:

رهنمایی قرآن برای آنان در بر گیرنده‌ی معانی زیر بود:

۱. باز داشتن از تحریم پاکیزگی‌های که قرآن حلال شمرده است، هیچ کسی حق ندارد چیزی را حرام گرداند که خدا آن‌را حلال کرده‌است؛ و به راستی که حرام شمردن حلال همتای شرک است.

۲. باز داشتن از مرزشکنی و تجاوز در خوردن پاکیزگی‌ها که تجاوز در اینجا یا با ستم بر حق دیگران می‌باشد یا گذشتن از حد میانه در کارگرفتن آنان، چنانچه او تعالی فرمود: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾ (اعراف: ۳۲). [بخورید و بیاشامید ولی اسراف مکنید]، یا هم تجاوز بر حق خداوند با حرام شمردن چیزهایی که او حلال گردانیده است.

۳. برداشتن هرنوع نگرانی در کارگرفتن از پاکیزگی‌ها، چنانچه به خوردن دستور داده که اینجا اجازه‌ی بی چون و چرا را می‌رساند؛ زیرا که او همزمان با دستور دادن می‌فرماید: «از آنچه که خداوند برای شما روزی داده‌است» (مائده: ۸۸) که آن ستایش از خوردن است، سپس می‌فرماید: «حلال و پاکیزه» که این انگیزه‌دهی دیگری است. و معنی پاکیزه اینجا یعنی: گوارا که برای‌تان خوش آیند باشد و طبع شما به آن گرایش پیدا کند.

٤. پیوسته ترس از خدا را در کردن و نکردن هر کاری نگهداشتن، که این سنجه‌ی همه کارهاست.

قیدهای بهره‌گیری از پاکیزگی‌ها:

برای مسلمانی که راهی راه خداست، هیچ ایرادی نیست که با این قیدها از روزی پاکیزه‌ی خداداد بهرمند شود:

۱. اینکه حلال آن‌را بجوید و اگر گمان حرام یا شبهه‌ی حرام بود برای نگهداری دین و آبروی خود از آن بپرهیزد[۱].

۲. از اسراف بپرهیزد، خوردن همه‌ی چیزهای مباح با قید عدم اسراف روا می‌باشد، چنانچه می‌خوانیم که: «بخورید و بیاشامید ولی اسراف مکنید» (اعراف: ۳۱)، و هرگاه خواستار پارسایی بیشتر باشد کم خوردنش بهتر است.

۳. اینکه سپاس‌گزاری نعمت‌های پاکیزه‌ی خدا را از یاد نبرد، چنانچه فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكمْ وَاشْكرُوا لِلَّهِ إِنْ كنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ (بقره: ۱۷۲).

[ای اهل ایمان، از آن چیزهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید و اگر خدا را می‌پرستید، سپاسش را به جای آورید].

و واجب است تا خدا را در برابر نعمت‌هایش با دل و زبان و اعضا سپاس گفت.

٤. در خوردن این پاکیزگی‌ها آداب شرعی را رعایت کند، هنگام خوردن نام خدا را بگیرد، با دست راست بخورد، از نزدیک خود بخورد[۲] و همین‌که خوردن را به پایان رسانید، سپاس

---

[۱] چنانچه در حدیث گذشت که: "هرکه از شبهات پرهیز کرد، در واقع دین و آبرویش را حفظ نگهداشته است" و تخریج آن در صـ۳٤ گذشت.

[۲] اشاره به این حدیث دارد: "ای پسر، بسم الله بگو و با دست راستت بخور و از نزدیک خودت بخور". متفق علیه: بخاری ﷺ

خدا را به جای آورد[۱]، و همچنان در آغاز نوشیدن بسم الله و در پایان آن سپاس خدا را بگوید[۲].

و هرگاه پوشاک نو بپوشد بگوید: «اللهم لک الحمد أنت کسوتنیه، أسألک من خیره و خیر ما صنع له و أعوذ بک من شرِّه و شرِّ ما صنع له»[۳].

"خداوندا! تمام ستایش تو راست، تو این را به من پوشانیدنی، از تو خوبی این و خوبی آنچه که در آن ساخته شده را خواهانم و از بدی این و بدی آنچه که در این ساخته شده به تو پناه می‌برم"، و همچنان هر چیز نوی را که به کار گرفت.

هنگام سوار شدن بر سواری خود این فرموده قرآن را بخواند: ﴿وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ لِتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ﴾ (زخرف: ۱۲-۱۴).

[و آن که همه جفت‌ها را بیافرید و برایتان از کشتی‌ها و چارپایان سواری ساخت که سوار شوید و چون بر پشت آن‌ها قرار گرفتید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگویید: منزه است آن کس که این‌ها را رام ما کرد و گرنه ما را توان آن نبود و ما حتماً به سوی پروردگارمان باز می‌گردیم.

نگاه دشمنان اسلام به صحبت از زندگی پاکیزه:

سخن گفتن از زندگی پاکیزه در اسلام سخن به جاست؛ زیرا دشمنان اسلام در برابر هر آنچه

آن‌را در اطعمه (۵۳۷۶) و مسلم ﷺ در اشربه (۲۰۲۲) و همچنان احمد ﷺ (۱۶۳۳۱) و ابن ماجه ﷺ در اطعمه (۳۲۶۷) از عمر بن ابی سلمه ﷺ روایت کرده‌اند.

[۱] از ابو امامه ﷺ روایت است که هرگاه دسترخوان پیامبر ﷺ برداشته می‌شد، می‌گفت: الحمد لله حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه، غیر مکفیّ و لا مودع و لا مستغنًی عنه ربنا". بخاری ﷺ آن‌را در اطعمه (۵۴۵۸)، احمد ﷺ (۲۲۲۰۰)، ابوداود ﷺ در اطعمه (۳۸۴۹) و ترمذی ﷺ در دعوات (۳۴۵۶) آورده‌اند.

[۲] اشاره به این حدیث است: "خداوند خشنود می‌شود که هرگاه بنده خوردنی را بخورد، او را در برابر آن سپاس گوید یا اگر نوشیدنی را بنوشد او را در برابر آن سپاس گوید". مسلم ﷺ آن‌را در ذکر و دعاء (۲۷۳۴)، احمد ﷺ (۱۱۹۷۴) و ترمذی ﷺ در اطعمه (۱۸۱۶) از انس ﷺ آورده‌اند.

[۳] احمد ﷺ آن‌را به شماره‌ی (۱۱۴۷۰) آورده و تخریج کنندگانش گویند: حسن است، ابوداود ﷺ (۴۰۲۰)، ترمذی ﷺ (۱۷۶۷) و گوید: حسن است و هردو در لباس روایت کرده‌اند و البانی ﷺ آن‌را در صحیح ابو داود (۳۳۹۳) صحیح گفته‌است.

در این باره گفته می‌شود کمین گرفته‌اند و همین‌که از توجه اسلام به جانب روانی و ارزش در زندگی انسان لب بگشاییم فوراً آن‌را ابزار زخم زبان زدن و سوراخی برای هجوم بر اسلام می‌گردانند که این دین بر زندگی پشت کرده و از واقعیت‌های زندگی و هستی ناآگاه است و به تنبلی و منفی‌گرایی و محرومیت و ترش‌رویی فرا می‌خواند و از این‌رو نه آن با زندگی سازگار است و نه زندگی با آن.

و هرگاه از جانب مادی و از توجه اسلام به آن سخن بگوئیم، از توجه آن به پیکر انسان و خواسته‌های جنسی و عاطفی او در پهلوی خرد و روان او و از توجه آن به زندگی دنیا در پهلوی زندگی جاویدانه بگوئیم، درجای می‌گویند: این دین مادی‌گرا است و در آن روحانیت نیست و به حیوانیت و غرق شدن در لذت‌ها فرا می‌خواند.

و از ترس اینکه مبادا بدخواهان کج‌اندیش آن‌را ابزار دروغ‌بافی و برچسب زدن و گمراه‌سازی گردانند، ما از گفتن حق ناب باز نمی‌ایستیم:

گیرم که گفتم این سپیده‌دم شب است

آیا کسانی‌که روشنی را می‌شناسند کور خواهند شد؟

هراس برخی مسلمانان از فراخواندن به سوی زندگی ناب اسلامی:

مردمان زیاد و آن‌هم از خود مسلمانان هنگامی که به سوی زندگی ناب اسلامی فراخوانده شوند، ترسان و هراسان شده و با بیم و فریاد دل‌های خود را محکم می‌گیرند و فوراً در ذهن‌شان تصویر خدشه‌دار و هراسناک از این زندگی می‌سازند، زندگی سنگدلیِ که مهربانی را نمی‌شناسد، زندگی تنگی که هیچ فراخی را نمی‌شناسد و زندگی بدوی که با تمدن بیگانه است و محرومیتی که شیرینی نعمت‌ها را نچشیده و اندوه‌گینی که آسایش را ندیده و چنان تیز و برنده که هیچ سرگرمی را اجازه نمی‌دهد و سختی که تغییرپذیر نیست.

چه بسا که برخی‌ها از روی نادانی یا برداشت نادرست، چنین زندگی را ناممکن دانستند و در حالی که مردم زیبایی زندگی را با سوار شدن قطار و موتر و کار گرفتن از چراغ‌های برقی درخشان و پهلو گرفتن و تکیه زدن در باغ‌ها و چمن‌زارها جشن گرفته‌اند اما این‌ها از روی پارسایی و پاک نفسی خیالی‌شان دروازه‌های آرایش و کارگرفتن از خوشبویی‌ها را بر خود بسته‌اند، و این‌چنین برداشتی.

انگیزه‌ی این گمان گسترده:

علت این گمان پهناور گسترش همان اندیشه‌ی صوفیانه‌ی افراطی است که نگاه نادرست به زندگی و لذت بردن از پاکیزگی‌ها دارد و آنچه که برخی دانش آموزان، نگاه ادیان دیگر به زندگی را بازگویی کرده و سپس اسلام را از روی ستمگری و نادانی با آن مقایسه می‌کنند، در حالی‌که از فرق آنها آگاهی نداشته و نمی‌دانند که نخستین چیزی که اسلام راستین به آن نسبت داده می‌شود این است که آن دین زندگی است.

زندگی اسلامی در پرتو قرآن و سنت:

این‌جا ما از زندگی اسلامی سخن می‌گوییم که قرآن روشن‌گر و حدیث صحیح رسم کرده‌است و نسل برتر و آموزش‌داده‌ی پیامبر خدا ﷺ و کسانی‌که به نیکویی از آنان پیروی کردند بدان عمل کردند و از برداشت نادرست از احکام پایدار خودداری کردند و از خوردن فریب‌های ابلهانه به سخنان بی‌پایه پرهیز کردند.

سرشت مادی و جانی انسان:

خواسته‌ی خدا بر این رفت که در روی زمین جانشینی بگمارد و این جانشین در پهلوی توانایی سجده و آویختن و پیوستن به عالم بالا، در سرشت خود توانایی کار گرفتن از زمین، بهره گرفتن از آن، آباد سازی آن و نمایش حکمت‌های خدا در آن‌را داشته باشد، پس به ناچار سرشت این جانشین آمیزه‌ی از ماده و روح شد، پس او برخوردار از تن درشت و روان زلال است، خواسته‌های دارد که او را به زمین فرود می‌آورد و شیفتگی‌های دارد که با آن به آسمان‌ها پرواز می‌کند، کام‌جویی‌های دارد که او را به خوردن و نوشیدن وا می‌دارد و دلی دارد که بر روشنی هدایت پی می‌برد.

هماهنگی حکم و حکمت:

این فرزانگی نیست که خدا انسان را این‌گونه پیکری بیافریند که در سرشت او خوردن و نوشیدن و همسر گرفتن باشد و سپس او را از خوردن و آشامیدن و همسر گرفتن باز دارد. این با حکمت آفرینش این‌چنینی انسان هماهنگی ندارد، و خدا پاکیزه‌تر از آن است که دستور او با فرزانگی‌اش هماهنگ نباشد یا قانونگذاری او آفریدگاریش را به چالش بکشاند و دستورش آفرینش او را نقض کند، آفرینش و دستور از آن اوست و خجسته است خدایی که پروردگار جهانیان است.

پاسخ آنانی که از بشر بودن پیامبر ﷺ در شگفت‌اند:

خداوند در قرآن آنانی را سرزنش کرده که از طعام خوردن پیامبر ﷺ شگفت‌زده‌اند، در حالی‌که نباید آنان تعجب کنند چون پیامبر ﷺ مانند دیگر فرزندان آدم، بشر است ﴿ وَقَالُوا مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ ۙ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا﴾ (فرقان/۷).

[گفتند: چه شده این پیامبر را که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای بر او فرود نمی‌آید تا با او بیم‌دهنده باشد؟].

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَک مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ﴾(فرقان: ۲۰).

[پیش از تو پیامبرانی نفرستاده‌ایم جز آنکه طعام می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند].

و ﴿وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ﴾ (انبیاء: ۸).

[آنان‌را کالبدهایی نکردیم که غذا نخورند، و عمر جاویدان هم نداشتند].

لذت بردن از پاکیزگی‌ها از خواسته‌ی سرشت است:

اگر مردم دین خدا را تباه نمی‌ساختند و چیزهای بیگانه را بر آن نمی‌افزودند و داشته‌هایش را زشت نمی‌نمایاندند، هیچ نیازی به یادآوری چنین چیزهایی در دین نبود؛ زیرا آن از خواسته‌های سرشت و نیازهای طبیعی انسان است و ضرورت به وحی آسمانی و یا صدای قانونگذاری نداشت، دین، انسان را به چیزی فرا نمی‌خواند که بر پایه‌ی سرشت خود بدان روان است و به دستور خواهش خود باز می‌ایستد و همین بس است که انسان را سرشتش وامی‌دارد و خواسته‌هایش او را باز می‌دارد.

لذت بردن از پوشیدنی‌های پاکیزه:

بزرگان صدر اسلام پوشیدنی‌های میانه داشتند، نه گران‌بها و نه بی‌ارزش، و بهترینش را برای روزهای جمعه و دو عید و دیدار برادران خود بر می‌گزیدند و با آن هم پوشاک فروتنانه را نیز زشت نمی‌پنداشتند.

امام مسلم رحمه‌الله در صحیح خود حدیث عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه را آورده که او دید لباس ابریشمین زربافتی در دروازه‌ی مسجد به فروش گذاشته شده است، به پیامبر خدا ﷺ گفت: چه می‌شود

اگر برای پوشـــیدن در روزهای جمعه و هنگام بدرقه‌ی هیئت‌هایی که نزد تو می‌آیند این را بخری؟ پیامبر خدا ﷺ فرمود: «این را کســی می‌پوشـد که برایش در آخرت سـهمی نیسـت»[1]. آن‌را به خاطر آراستن به آن رد نکرد بلکه برای اینکه ابریشمین بود رد کرد.

از ابوعالیه روایت شده که: هرگاه مسلمانان به دیدار یکدیگر می‌رفتند، خود را می‌آراستند[2].

و با سند خود گوید: مهاجران و انصار لباس‌های گران‌بها به تن می‌کردند.

تمیم داری لباســی را هزار درهم خرید و یاران خود را با آن نماز می‌داد و نماز شــب را با آن می‌خواند.

ابن مسعود رضی الله عنه خوش لباس‌ترین و خوشبوی‌ترین مردم بود.

حسن بصری رحمه الله بهترین لباس‌ها را می‌پوشید، باری حسن بیرون شد و جامه و چادر یمنی به تن کرده بود، فَرقَد بر او نگریسته گفت: استاد به کسانی چون تو نمی‌زیبد که چنین باشند. حســن گفت: ای فرزند ام فرقد، آیا نمی‌دانی که دوزخیان پوشــاک‌های درشــت و نازیبا به تن دارند[3].

مالک بن انس رضی الله عنه بهترین کالای عدنی را به تن می‌کرد. لباس‌های احمد بن حنبل رحمه الله به طلا خریداری می‌شد.

و گاهی حالت شــکســتگی را ترجیح می‌دادند و گاهی در خانه‌های خود لباس کهنه به تن می‌کردند و چون بیرون می‌شدند خود را آراسته و لباسی به تن می‌کردند که نه از فرسودگی با آن مشهور شوند و نه بهترین باشد.

عیسی پسر حازم گوید: لباس ابراهیم بن ادهم رحمه الله کتان، پنبه و پوستین بود. لباس پشمی و لباس شهرت را بر تن او ندیدم.

ابوجعفر طبری گوید: خطا کرده کسی‌که لباس ساخته شده از موی و پشم را بهتر از لباس

---

[1] متفق علیه: بخاری رحمه الله آن‌را در جمعه (۸۸٦) و مسلم رحمه الله در لباس و زینت (۲۰٦۸) و همچنان احمد رحمه الله (٤۷۱۳)، ابوداود رحمه الله در صلوة (۱۰۷٦)، نسائی رحمه الله در جمعه (۱۳۸۲) و ابن ماجه رحمه الله در لباس (۳۵۹۱) از ابن عمر رضی الله عنهما آورده‌اند.

[2] بخاری رحمه الله آن‌را در ادب المفرد کتاب حسن الخلق (۳٤۸)، ابن مسعود رضی الله عنه در طبقات (۱۱۵/۷) و ابونعیم رحمه الله در حلیه (۲۱۷/۲) آورده‌اند.

[3] ابن سعد رحمه الله آن‌را در طبقات (۱٦۹/۷) آورده‌است.

پنبه‌ای و کتانی می‌داند، با آنکه از راه حلال آن‌را به دست آورده باشد، و همچنین است کسی‌که سبزیجات و عدس را بر نان گندم برتر بداند و کسی‌که از خوردن گوشت خودداری می‌کند تا مبادا شهوت به زنان پیدا کند.

مردی نزد حسن بصری رحمه‌الله آمد که لباس پشمین به تن کرده بود و جامه و عمامه و چادرش نیز پشمین بود، آمده نشست و چشمانش را بر زمین دوخت و سر خود را بالا نمی‌کرد تا از خود فروتنی نشان دهد. و گویا حسن این کارکرد او را خودبزرگ بینی پنداشت، گفت: هشدار که مردمانی کبر خود را در سینه‌های خود پنهان کرده‌اند و سوگند به خدا که با این پشم دین خود را زشت نمایاندند. سپس گفت: به راستی پیامبر ﷺ از لباس منافقانه پناه خواسته بود. پرسیدند: ای ابوسعید لباس منافقانه چیست؟ گفت: فروتنی در لباس بدون فروتنی دل[1].

نهی از لباس شهرت:

ابن عمر بر تن پسر- خود لباس زشت و بی‌ارزشی را دید، گفت: این را نپوش که لباس شهرت است![2].

ابن عمر رضی‌الله‌عنهما از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده که: «هرکه لباسی از لباس‌های شهرت را به تن کند خدا لباس خواری را برایش می‌پوشاند»[3].

از ابوهریره و زید بن ثابت رضی‌الله‌عنهما روایت است که پیامبر ﷺ از دو شهرت باز داشته است: گفته شد: ای پیامبر خدا این دو شهرت کدام‌ها اند؟ فرمود: «نازکی و ضخامت پوشاک و نرمی و درشتی آن و درازی و کوتاهی آن، اما میانه و برابر میان این دو را رعایت باید کرد»[4].

---

[1] آن‌را نیافتم، بیهقی رحمه‌الله در الشعب باب اخلاص العمل لله (٦٩٦٧) از ابو بکر رضی‌الله‌عنه آورده که گفت: رسول الله ﷺ فرمود: "از فروتنی منافقانه به خدا پناه بخواهید". گفتند: ای پیامبر خدا فروتنی منافقانه چیست؟ فرمود: "فروتنی تن و نفاق دل". عراقی در تخریج احیاء گوید: در آن حارث بن عبید ایادی است و آن‌را احمد رحمه‌الله و ابن معین ضعیف گفته‌اند (۳۳۱/۳).

[2] ابن ابی دنیا رحمه‌الله آن‌را در تواضع و خمول (٦٧) آورده‌است.

[3] احمد رحمه‌الله آن‌را روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: حسن است و این اسناد به دلیل ضعیف بودن شریک، ضعیف است و بقیه رجالش ثقه هستند، ابوداود رحمه‌الله در لباس (٤٠٣)، ابن ماجه رحمه‌الله در لباس (٣٦٠٦)، ابویعلی رحمه‌الله (٥٦٩٨) از ابن عمر رضی‌الله‌عنهما آورده‌اند و البانی رحمه‌الله آن‌را در صحیح ابوداود (۳۳۹۹) صحیح گفته‌است.

[4] بیهقی رحمه‌الله آن‌را در الشعب باب ملابس و زي (٦٢٣١) آورده و ابونعیم رحمه‌الله گوید: یکی از راویانش را نمی‌شناسیم و البانی رحمه‌الله آن‌را در الضعیفه (٢٣٢٦) موضوعی گفته‌است.

سفیان گوید: لباسی را بر تن کن که نه بی‌خردان تو را به دیده‌ی خواری بنگرند و نه فرزانگان ایراد بگیرند[۱].

لباس نهی شده:

این را بدان! لباسی که شخص را خوار نشان دهد؛ و در برگیرنده‌ی اظهار پارسایی و تهی‌دستی باشد، در واقع زبان گلایه از خداوند متعال است و موجب خواری پوشنده‌اش می‌گردد که همه‌ی این‌ها نادرست و از پوشیدن آن نهی شده است.

احوص از پدرش روایت کرده که گفت: با وضعیت ژولیده نزد پیامبر ﷺ رفتم، فرمود: «دارایی داری؟» گفتم: آری. فرمود: «چگونه دارایی؟». گفتم: خدای عزّ و جلّ هر گونه دارایی برایم ارزانی داشته است؛ شتر، برده، گله‌ی اسپ و گوسفند. فرمود: «وقتی‌که خدای عزّ و جلّ برایت دارایی داده‌است، باید آثار آن در تو دیده شود»[۲].

جابر رضی الله عنه گوید: «پیامبر خدا ﷺ برای دیدن ما به خانه‌ام آمد، مردی را دید که موهایش ژولیده بود، فرمود: «آیا او چیزی را نمی‌یابد که با آن موهایش را شانه کند؟!»، و مردی را دید که لباس چرکین به تن کرده بود، فرمود: «آیا او چیزی را نیافت که با آن لباس هایش را بشوید؟!»»[۳].

عبدالله بن سلام گوید: پیامبر خدا ﷺ در یکی از آدینه روزها سخنرانی کرد و فرمود: «بر شما دشوار نخواهد بود اگر غیر از لباس کار خود دو جوره لباس برای روز جمعه خریداری کند؟!»[٤].

---

[۱] همانند آن از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده‌است، طبرانی رحمه الله (۲٦۲/۱۲)، ابونعیم رحمه الله در حلیه (۳۰۲/۱) آورده و هیثمی رحمه الله در مجمع الزوائد گوید: طبرانی رحمه الله آن‌را روایت کرده و رجالش رجال صحیح هستند (۲۳۸/۵) و البانی رحمه الله آن‌را در غایة المرام (۹۲) حسن گفته‌است.

[۲] احمد رحمه الله آن‌را (۱۵۸۹۱) آورده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش صحیح به شرط مسلم است، ابوداود رحمه الله در لباس (٤۰٦۳) و ترمذی رحمه الله در بر و صله (۲۰۰٦) و گوید: حسن و صحیح است و نسائی رحمه الله در زینت (۵۲۲۳) از مالک بن نضله رضی الله عنه آورده‌است.

[۳] احمد رحمه الله آن‌را (۱٤۸۵۰) آورده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش بهتر است، مسکین بن بکیر راستگوی است و باقی رجال اسناد ثقه و رجال شیخین هستند، ابونعیم رحمه الله در حلیه (۱۵٦/۳)، بیهقی رحمه الله در الشعب باب ملابس و زي (٦۲۲٤) از جابر رضی الله عنه رویات کرده و البانی رحمه الله آن‌را در صحیح الجامع (۱۳۳۳) صحیح گفته‌است.

[٤] ابوداود رحمه الله آن‌را در صلوة (۱۰۷۸)، بیهقی رحمه الله در کبری کتاب جمعه (۲٤۲/۳) از عبدالله بن سلام رضی الله عنه آورده و البانی رحمه الله

پیامبر خدا ﷺ چادری یمنی و ایزاری از بافت‌های عمان داشت که در روزهای جمعه و عید می پوشید و سپس آنها را قات کرده [در جایی می‌گذاشتند].

پاسخ ابن جوزی رحمه الله به شبهه‌ی صوفیان سخت‌گیر:

ابن جوزی رحمه الله شبهه‌ی صوفیان سخت‌گیری را رد کرده که می‌گویند: آراستن لباس و توجه به آن خواسته‌ی نفس است و به ما دستور داده شده که با آن بستیزیم، همچنان این کار، آرایش برای آفریدگان است و ما دستور گرفته‌ایم که کردار ما برای خدا باشد نه برای خلق.

می‌گوید: نه هر خواسته‌ی نفس نکوهیده است و نه هر آراستن برای مردم ناپسند، و زمانی از آن نهی می‌شود که شریعت آن‌را منع کرده باشد، یا بر پایه‌ی ریاء در مسایل دین باشد. انسان باید زیبا دیده شود و این برای نفس لذت آور است و سرزنشی هم ندارد، برای همین موهایش را شانه می‌کند، خود را در آئینه می‌بیند، عمامه‌اش را درست می‌کند، قسمت درشتی کالا را داخل کرده و طرف زیبایش را به بیرون می‌پوشد که در هیچ یک از این‌ها چیزی ناپسند و نکوهیده دیده نمی‌شود.

مکحول از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت: تعدادی از یاران پیامبر ﷺ پشت دروازه منتظر او بودند، او بیرون شد و می‌خواست نزد آنان برود و درخانه کوزه‌ی آب بود، او خود را در آب دیده و موها و ریش مبارکش را بیاراست، گفتم: ای پیامبر خدا: تو هم چنین کاری می‌کنی؟ فرمود: «آری، هرگاه مردی نزد برادران خود برامد باید خود را بیاراید؛ زیرا خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد»[1].

در روایتی: پیامبر ﷺ بیرون شد و از کنار کوزه‌ای که در آن آب داشتیم گذشت، در سایه‌ی آن نگریسته سر و ریش مبارک را بیاراست و پس از آن رفت، هنگامی‌که برگشت، گفتم: ای پیامبر خدا ﷺ تو هم این کار را می‌کنی؟ فرمود: «چه کار کردم؟ در سایه‌ی آب دیده و سر و ریش خود را آراستم، و هیچ باکی ندارد اگر مرد مسلمان چنین کند که چون نزد برادران خود برود، خود را بیاراید»[2].

در صحیح ابوداود (۹۵۳) صحیح گفته‌است.

[1] ابن سنی رحمه الله در عمل الیوم و اللیله صـ٤٨ از عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌است.

[2] تلبیس ابلیس صـ٢٤٨-٢٤٩.

فصل دهم

اندازه‌ی پارسایی در نیازهای زندگی از نگاه امام غزالی

در این فصل حدود پارسایی پسندیده از نگاه امام غزالی را برای رهروان راه خدا و برای کسانی بیان می‌کنیم که می‌خواهند در زمره‌ی دل‌بریدگان از دنیا و شیفتگان آخرت بدرایند. آن به چیزهای بنیادین زندگی و نیازهای آن بر می‌گردد، از خوردن و آشامیدن و پوشاک گرفته تا خانه و لوازم آن و عروسی و مقام.

غزالی در (إحیاء) به این موضوع پرداخته و آن‌را به تفصیل بیان داشته است و چنان سخت‌گیری کرده که جز مردمانی که خود را یکسره وقف عبادت کرده باشند یا کسانی‌که عزیمت و نیرویی داده شدند که به دیگران داده نشده است، برای دیگران قابل دسترسی نیست. ولی بر عموم مسلمانان که در روی زمین کار کرده و در جستجوی روزی هستند اجرای گفته‌های غزالی دشوار است. چنانچه برنامه‌ای را که غزالی آماده کرده، این را در نظر نگرفته است که برای امتی که پیام رهبری ملت‌ها و تمدن سازی و برخورداری از قدرت و آبادی درست و بهتر زمین را به دوش دارند شایسته نیست. ما این را پسان‌تر به بررسی می‌گیریم.

تفصیل پارسایی در چیزهایی که از نیازهای زندگی است:

امام غزالی گوید: (بدان! آنچه مردم در تکاپوی آن هستند؛ به فضول و مهم تقسیم شده است: فضول: مانند اسپ‌های نشانه‌دار که بیشترین مردم با آن‌که توان رفتن را دارند، آن‌را برای سواری نگه می‌دارند. و مهم: مانند خوردن است و نوشیدن.

سخن پیرامون گونه‌های فضول در توان این گفتار نیست؛ چون بی‌پایان است، و تنها مهم و ضروری قابل شمارش است، و فضول نیز در اندازه و جنس و وقت به مهم راه می‌یابد، پس ناچار باید شیوه‌ی پارسایی را در آن بیان کرد.

نیازهای شش‌گانه‌ی زندگی:

چیزهای مهم شش اند: خوراک، پوشاک، خانه و لوازم آن، نکاح، دارایی و مقام که برای اهدافی خواسته می‌شود که این شش از جمله آن است. معنی مقام و سبب محبت آفریدگان با آن‌را همراه با اینکه چگونه باید از آن خودداری کرد، در کتاب ریاء در ربع مهلکات گفتیم، اینجا تنها

به بیان همین نیازهای شش‌گانه بسنده می‌کنیم.

۱. نیاز خوراک:

نخست: خوراک است و برای انسان، روزی حلال لازم است تا پشت او را استوار بدارد، اما آن درازی و پهنا دارد که باید از طول و عرض گرفت تا بدان پارسایی پوره شود. اما طول آن به درازی عمر است و کسی‌که خوراک یک روزه دارد بدان بسنده نمی‌کند.

اما پهنای آن در اندازه خوراک، نوع خوراک و هنگام خوردن آن است که درازی آن جز با کوتاه سازی آرزوها، کوتاه نمی‌شود.

کمترین پله‌های پارسایی در آن: بسندگی به اندازه‌ی دفع گرسنگی در هنگام گرسنگی زیاد و ترس بیماری است. و کسی‌که چنین حالتی داشت و به کمترین خوراک بسنده کرد و از چاشت خود به شب ذخیره نکرد، این بلندترین پله‌هاست.

پله‌ی دوم: اینکه برای یک ماه یا چهل روز ذخیر کند.

پله‌ی سوم: اینکه تنها برای یک سال ذخیره کند و این پائین‌ترین پله‌های پارسایی است.

و هرکه برای بیشتر از این ذخیره کرد، پارسا خواندن او ناممکن است؛ زیرا کسی‌که آرزوی زنده ماندن بیش از یک سال را داشت، او آرزوی بسیار درازی دارد، و پارسایی وی پوره نشود، مگر اینکه بیکار باشد و ستانیدن از مردم را نپسندد، مانند داود طایی که او را بیست دینار میراث رسید و آن‌را با خود نگهداشت و طی بیست سال آن‌را خرچ کرد، پس این در تضاد با اصل پارسایی نیست مگر نزد کسانی‌که توکل را شرط پارسایی دانسته‌اند.

اما پهنای آن به اندازه بر می‌گردد و پائین‌ترین پله‌ی آن در یک شبانه روز نیم رطل، میانه‌اش یک رطل و بلندترین آن یک مشت است و این چیزی است که خدای متعال در خوراک درویشان در کفاره، اندازه کرده‌است، و غیر از این کلان کردن شکم و مصروف شدن با آن است و هرکه به یک مشت بسنده شده نتوانست، در پارسایی از شکم بهره‌ای نبرده‌است.

و اما جنس آن: کمترینش هر خوردنی می‌باشد اگرچه نان سبوس هم باشد، میانه‌اش نان جو و جواری و بهترین آن نان گندم نابیخته، و هرگاه بیخته شد و سفید شد، در نازپروردگی درآمده‌است، و از نخستین نه بلکه از واپسین دراوزه‌های پارسایی هم بیرون شده است.

اما نان‌خورش: کمترین آن نمک یا سبزی و خرما، میانه‌اش روغن زیتون یا کمترین اندازه از

هر روغنی که باشد، و بلندترین آن: گوشت، هر گوشتی که باشد هفته‌ی یک یا دوبار. و اگر همیشه بود یا بیش از دو بار در هفته از واپسین دروازه‌های پرهیزگاری بیرون شده و او در باره‌ی شکم خود هیچ پارسا نیست.

و در باره‌ی وقت: کمترین آن یک بار در یک شبانه روز و اینکه روزه‌دار باشد، میانه‌اش اینکه روزه باشد و درشب بنوشد اما نخورد یا در شب بخورد ولی نیاشامد و بلندترین آن اینکه سه روز یا یک هفته یا بیشتر از آن گرسنه بماند.

پارسایی پیامبر ﷺ و یارانش رضی الله عنهم در خوردنی‌ها:

باید چگونگی پارسایی پیامبر ﷺ و صحابه رضی الله عنهم را در خوردنی‌ها و ترک نان‌خورش بنگریم.

عایشه رضی الله عنها گوید: بر ما چهل شب می‌گذشت و در خانه‌ی پیامبر نه چراغی افروخته می‌شد و نه آتشی. برایش گفتند: پس با چه زندگی خود را به پیش می‌بردید؟ گفت: با دو سیاهی: خرما و آب[1]. و این ترک گوشت و شوربا و نان‌خورش است.

حسن گوید: پیامبر خدا ﷺ بر خر سوار می‌شد و لباس پشمین و پاپوش پینه شده می‌پوشید و انگشتان خود را می‌لیسید و در روی زمین نان می‌خورد و می‌فرمود: «به راستی من بنده‌ای هستم، همانند بردگان نان می‌خورم و مانند بردگان می‌نشینم»[2].

مسیح علیه فرمود: «به راستی این را به شما می‌گویم که هرکه خواستار بهشت است، پس نان جو بخورد و خوابیدن در زباله‌دانی‌ها با سگان را زیاد کند»[3].

فضیل رحمه الله گوید: پیامبر ﷺ از روزی که به مدینه تشریف آورد، سه روز پی‌هم از نان گندم سیر نشد[4].

---

[1] ابن مبارک رحمه الله آن‌را در زهد (۹۶۹)، طیالسی رحمه الله (۱۵۷۵) و حاکم رحمه الله در اطعمه (۱۰۶/٤) زا عایشه رضی الله عنها آورده و اسنادش را صحیح گفته و امام ذهبی رحمه الله با وی موافق است.

[2] هناد رحمه الله آن‌را در زهد (۷۹۹) از حسن بصری رحمه الله روایت کرده‌است.

[3] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ دمشق (٤٤٣/٤٧) آورده‌است.

[4] مسلم رحمه الله آن‌را در زهد و رقائق (۲۹۷٦)، احمد رحمه الله (۹٦۱۱)، ترمذی رحمه الله در زهد (۲۳۸۵) و ابن ماجه رحمه الله در اطعمه (۳۳٤۳) از ابوهریره رضی الله عنه آورده که گفت: سوگند به ذاتی که نفس ابوهریره در دست اوست، پیامبر خدا ﷺ تا هنگامی‌که از دنیا رفت خود و خانواده‌اش سه روز پی‌هم از نان گندم سیر نشد.

مسیح علیه السلام فرمود: «ای فرزندان یعقوب، آب پاک و لوبیای وحشی و نان جو را بخورید و از نان گندم بپرهیزید؛ زیرا که سپاس آن‌را به جای آورده نمی‌توانید»[1].

۲. نیاز پوشاک:

دومین نیاز پوشاک است و کمترین آن: اینکه از گرما و سرما نگهدارد و عورت را بپوشاند و آن چادری است که دور خود بپیچند، میانه‌اش: لباس دراز، کلاه و پاپوش است و بهترین آن اینکه با خود دستمال و تنبان هم داشته باشد، و اگر بیش از این بود، از حد پارسایی گذشته است.

شرط پارسایی: این است که هنگام شستن لباس خود لباس دیگر برای پوشیدن نداشته باشد، بلکه در خانه بنشیند، و هرگاه دارای دو پیراهن و دو تنبان و دو دستار شد او روی هم رفته از همه رنگ‌های پارسایی برآمده‌است.

اما از لحاظ جنسیت کمترین آن پیراهن درشت بافته شده از موی و میانه‌اش پشم درشت و بهترین آن پنبه‌ی درشت است.

اما از نگاه وقت درازترین آن اینکه یک سال آن‌را بپوشد و کمترین آن اینکه یک روز بماند، حتی برخی های‌شان لباس خود را با برگ درختان پینه می‌کردند با آنکه زود خشک می‌شود، و میانه‌اش اینکه یک ماه یا کمتر از آن به تن کند، پس گرفتن لباسی که بیش از یک سال بماند شتافتن به سوی آرزوهای دراز است که با پارسایی همخوانی ندارد، ورنه اگر به هدف درشتی آن‌را گرفت که محکمی و دوام را در پی دارد، باکی نیست اما اگر کسی چنین لباسی داشت شایسته است که آن‌را صدقه بدهد، و اگر آن‌را نزد خود نگهداشت پارسا نه بلکه دلبسته‌ی دنیاست.

پارسایی پیامبر ﷺ و یارانش رضی الله عنهم در پوشیدنی‌ها:

در این باره باید پیامبران علیهم السلام و صحابه رضی الله عنهم را دید که چگونه پوشیدنی‌ها را ترک گفتند، ابوبرده گوید: عایشه رضی الله عنها برای‌مان پیراهن پینه‌دار و تنبان درشتی را بیرون آورده گفت:

---

[1] مالک رحمه الله آن‌را در صفة النبی ﷺ (١٦٦٥)، ابونعیم رحمه الله در حلیه (٣٢٨/٦) و بیهقی رحمه الله در الشعب باب تعدید نعم الله (٤٥٨٤) و ابن عساکر رحمه الله در تاریخ دمشق (٤٢٥/٤٧) از مالک رحمه الله به گونه‌ی بلاغ (مثل اینکه بگوید: به من رسیده است که فلانی چنین گفت) آورده‌است.

پیامبر خدا ﷺ در داخل این دو، قبض روح شد[۱].

یک بار انگشتر طلایی پوشیده بود، بر روی منبر به آن نگاهی کرد، سپس آن‌را دور انداخته فرمود: «این مرا از شما به خود مشغول کرد، یک نگاه به این می‌کردم و یک نگاه به شما»[۲].

در پیراهن عمر رضی الله عنه دوازده پینه را شمرده بودند که برخی‌هایش از برگ درخت بود[۳].

علی بن ابی طالب رضی الله عنه پیراهنی را به سه درهم خریده بود و آن‌را در هنگام خلافت خود می‌پوشید، آستین‌هایش از بند جدا شد، گفت: سپاس خدای را که این را در هنگام نو بودنش برایم پوشانید[٤].

ثوری رحمه الله و دیگران گویند: پوشاکی را به تن کن که نزد دانشمندان تو را نامور و نزد نادانان زبون نگرداند.

و می‌گفت: گاهی در هنگام نماز خواندن، تهی‌دستی از پیش رویم می‌گذرد، می‌گذارم که او بگذرد، و گاهی یکی از این فرزندان دنیا می‌گذرد که از این لباس‌های فاخر به تن دارد، من از وی بدم می‌آید و نمی‌گذارم بگذرد! برخی گفتند: پیراهن و تنبان سفیان و کفش او بیشتر از یک و نیم درهم ارزش داشت. ابن شبرمه گوید: بهترین لباسم همان است که در خدمتم باشد و بدترین آن همان است که در خدمتش باشم.

برخی از سلف گویند: لباسی را به تن کن که همانند مردمان بازار باشی، نه لباسی که تو را متمایز بسازد و به سویت نگریسته شود. ابوسلیمان دارانی گوید: لباس سه گونه است: لباس برای خدا که تنها عورت را بپوشاند، و برای نفس که برای نرمی آن پوشیده شود، و لباس برای مردم که به خاطر جنسیت و زیبایی آن پوشیده شود[٥].

---

[۱] متفق علیه: بخاری رحمه الله آن‌را (۵۸۱۸) و مسلم رحمه الله (۲۰۸۰) و هردو در لباس آورده‌اند همچنان احمد رحمه الله (۲٤۰۳۷)، ابوداود رحمه الله (٤۰۳٦)، ترمذی رحمه الله (۱۷۳۳) و ابن ماجه رحمه الله (۳۵۵۱) و هرسه در لباس از عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند.

[۲] احمد رحمه الله آن‌را (۲۹٦۰) آورده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش صحیح به شرط شیخین است، نسائی رحمه الله (۵۲۸۹) ابن حبان رحمه الله (٤۵۹۳)، طبرانی رحمه الله (٤۰/۱۲) از ابن عباس رضی الله عنهما آورده و البانی رحمه الله آن‌را در صحیح نسائی (٤۸۸۳) صحیح گفته‌است.

[۳] ابن مبارک رحمه الله آن‌را در زهد (۹٦٤)، ابن سعد رحمه الله در طبقات (۳۲۸/۳) از حسن بصری رحمه الله روایت کرده‌است.

[٤] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ دمشق (٤۸۳/٤۲) از ابن عباس رضی الله عنهما آورده‌است.

[٥] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (۲۷٤/۹) آورده‌است.

برخی‌ها گویند: هرکسی پوشاک نازک به تن کرد دینش را نازک کرده‌است.

همه‌ی دانشمندان تابعین ارزش لباس‌های شان میان بیست تا سی درهم بود، خاصان بیش از دو لباس به تن نمی‌کردند؛ پیراهن و از زیر آن تنبان و گاهی گوشه‌ی پیراهن خود را بر سر خود می‌پیچاندند.

رافع بن خدیج دید که بشر- بن مروان بر منبر کوفه سخنرانی می‌کند، گفت: به فرمان روای خود بنگرید که مردم را پند می‌دهد در حالی‌که خود لباس فاسقان به تن کرده‌است! چون او لباس نازک پوشیده بود.

عبدالله بن عامر بن ربیعه با لباس فاخر نزد ابوذر رضی الله عنه رفت و در باره‌ی پارسایی لب به سخن گشود، ابوذر رضی الله عنه نشیمن‌گاه خود را در دهان او گذاشته و به گوزیدن پرداخت، ابن عامر خشمگین شد و نزد عمر رضی الله عنه شکایت کرد، او برایش گفت: تو خودت را چنین کردی، با این لباس نزد او از پارسایی سخن می‌گویی؟[1].

علی رضی الله عنه گوید: خداوند از پیشوایانِ رستگاری پیمان گرفته است که مانند فرومایه‌ترین مردم باشند، تا ثروت‌مندان از آنان پیروی کنند و بر تهی‌دستان برای تهی‌دستی‌شان ایراد گرفته نشود[2]. و هنگامی‌که بر نازیبایی و درشتی لباس‌هایش ایراد گرفته شد، گفت: این به فروتنی نزدیکتر است و شایسته است تا مسلمان از آن پیروی کند[3].

پیامبر ﷺ از نازپروردگی باز داشته و فرموده است: «خداوند بندگانی دارد که نازپرورده نیستند»[4].

---

[1] قوت القلوب (۲۸۹/۱) را بنگرید.

[2] قوت القلوب (٤۲۷/۱) را بنگرید

[3] ابن جعد رحمه الله آن‌را در مسند خود (۲۱٤۷)، ابن ابی دنیا رحمه الله در تواضع و خمول (۱٤۱)، حاکم رحمه الله در معرفة الصحابه (٤۳/۳) آورده و او و ذهبی رحمه الله در باره‌ی آن خاموش گزیدند، ابونعیم رحمه الله در حلیه (۸۳/۱) و ابن عساکر رحمه الله در تاریخ دمشق (٤۸٥/٤۲) از زید بن وهب رحمه الله آورده‌است.

[4] احمد رحمه الله آن‌را (۲۲۱۰٥) آورده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش به دلیل ضعف بقیه بن ولید ضعیف است چون او کاملا تدلیس کننده‌است و به گونه‌ی معنعن روایت کرده‌است، ابونعیم رحمه الله در حلیه (۱٥٥/٥)، بیهقی رحمه الله در الشعب باب ملابس و زي (٦۱۷۸) از معاذ رضی الله عنه آورده و هیثمی رحمه الله در مجمع الزوائد گوید: احمد رحمه الله آن‌را روایت کرده و راویانش ثقه هستند (٤۳۸/۱۰) و البانی رحمه الله آن‌را در الصحیحه (۳٥۳) صحیح گفته‌است.

علی کرم الله وجهه برای عمر رضی الله عنه گفت: اگر می‌خواهی با دو دوست خود (پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه) بپیوندی، پیراهنت را کوتاه کن، لباس ارزان بگیر، کفش‌هایت را خودت پیوند بزن و به اندازه‌ای نان بخور که سیر نکنی[۱].

عمر رضی الله عنه گوید: درشت بپوشید و از لباس‌های عجمی چون کسرا و قیصر بپرهیزید[۲].

علی رضی الله عنه گوید: هرکه لباس دودمانی را به تن کند از آنان باشد.

برای سلمان رضی الله عنه گفته شد: چرا بهترین لباس‌ها را نمی‌پوشی؟ گفت: برده را چه با لباس بهتر؟ هرگاه آزاد شد، سوگند به خدا که او لباسی دارد که فرسوده نمی‌شود.

آورده‌اند که عمر بن عبدالعزیز رحمه الله جامه‌ی پشمین و تنبانی داشت که هنگام برخواستن برای نماز شب می‌پوشید[۳].

۳. نیاز خانه:

سومین نیاز، خانه است، و پارسایی در آن سه پله دارد:

بالاترینش: اینکه جای ویژه‌ای برای خود نخواهد و به گوشه‌ی مساجد بسنده کند؛ مانند اصحاب صفه.

میانه‌اش: اینکه جای برای خود داشته باشد؛ مانند: کلبه‌ی ساخته شده از برگ درختان و سنگ‌ها یا مانند آن.

پائین‌ترینش: اینکه خانه‌ی ساخته شده‌ای بخواهد چه خریداری کند و چه کرایه بگیرد، اگر فراخی خانه به اندازه‌ی نیاز او بود و بدون فزونی و نقش و نگار بود، او را از واپسین پله‌های پارسایی بیرون نمی‌کند، ولی هرگاه آن‌را استوار ساخت و رنگ کرد و فراخ و بیشتر از سه متر بلند کرد، در باره‌ی خانه یکسره از مرز پارسایی گذشته است.

تفاوت جنس خانه در این است که از گچ یا نی یا گِل یا خشت ساخته شود، و تفاوت اندازه‌اش به تنگی و فراخی آن است، و تفاوت درازی آن به وقت‌ها بر می‌گردد به گونه‌ای که

---

[۱] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ دمشق (۲۸۸/٤٤) آورده‌است

[۲] طحاوی رحمه الله آن‌را شرح معانی الآثار (۲۷۵/٤) و بیهقی رحمه الله (۱٤/۱۰) آورده‌اند.

[۳] احیاء علوم الدین (۲۳٤/٤-۲۳۵) را بنگرید.

ملکیت خودش باشد یا کرایه باشد یا عاریت گرفته باشد، و پارسایی در همه‌ی این بخش‌ها نقش دارد.

کوتاه اینکه: هر آنچه از روی نیازمندی خواسته شده بود، نباید از اندازه‌ی نیاز بگذرد، اندازه‌ی نیاز هم از دنیا این است که دستگاه و ابزار دین باشد، و هرچه از آن گذشت در تضاد با دین است.

منظور از خانه: مصئونیت از باران و سردی و از چشم و آزار مردم است، کمترین اندازه‌ی آن آشکار است و هرچه بیشتر از آن بود فزونی است و فزونی‌ها از دنیا شمرده شده است و فزونی‌خواهان و جستجوکنندگانش از پارسایی خیلی‌ها دور مانده‌اند.

پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه خدا برای بنده‌ای بدی بخواهد، دارایی او را در آب یا گِل تباه می‌سازد»[1].

عبدالله بن عمرو رضی الله عنه گوید: پیامبر خدا ﷺ از کنار ما گذشت و ما خانه‌ی از نی درست می‌کردیم، پرسید: «این چیست؟» گفتیم: خانه‌ی که از نی ساخته بودیم ویران شده است. فرمود: «رستاخیز را زودتر از این می‌بینم»[2].

حسن گوید: نزد صفوان پسر محیریز رفتیم و او در خانه‌ی از نی زندگی می‌کرد که نزدیک به فرو ریختن بود، برایش گفتند: چرا این را بازسازی نمی‌کنی؟ گفت: مردمان زیادی مردند و این همین‌گونه ایستاده است.

در خبر است که: «هر هزینه‌ای که در روی زمین شود پاداش دارد مگر آنچه که در خاک هزینه شود»، یا فرمود: «در ساختمان»[3].

از بزرگان کسانی هم بود که از اینکه خانه‌اش زیاد ناپایدار بود و خود امید کوتاه داشت و

---

[1] طبرانی رحمه الله آن‌را در کبیر (۱۸۵/۲)، اوسط (۹۳٦۹) و در صغیر (۱۱۲۷) از جابر رضی الله عنه آورده‌است و البانی رحمه الله آن‌را در الضعیفه (۲۲۹٤) ضعیف گفته‌است، عراقی آن‌را از عایشه رضی الله عنها به ابوداود رحمه الله نسبت داده‌است و این در آن نیست.

[2] احمد رحمه الله آن‌را (٦٥۰۲) آورده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش صحیح به شرط شیخین است، ابوداود رحمه الله در ادب (٥۲۳٦)، ترمذی رحمه الله در زهد (۲۳۳٥) آورده و گوید: حسن و صحیح است، ابن ماجه رحمه الله در زهد (٤۱٦۰) از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آورده و در احیاء ابن عمر رضی الله عنه آمده‌است ولی درست عمرو است.

[3] بخاری رحمه الله آن‌را در مرضی (٥٦۷۲)، احمد رحمه الله (۲۱۰٦۹)، ترمذی رحمه الله در صفة القیامه (۲٤۸۳) و ابن ماجه رحمه الله در زهد (٤۱٦۳) از خباب رضی الله عنه به گونه‌ی موقوف آورده‌است.

دل بریده از استوار سازی ساختمان بود در عمر خود بارها آن‌را می‌ساخت. کسانی بود که هرگاه رهسپار حج یا جهاد می‌شد خانه‌اش را ویران می‌کرد یا به همسایگانش می‌بخشید و چون باز می‌گشت آن‌را دوباره می‌ساخت. و خانه‌های‌شان از گیاهان و پوست‌ها بود و این هنوز هم از عادت عرب‌های یمنی است، و بلندی سقف خانه به اندازه‌ی قد میانه بود.

حسن گوید: هرگاه در خانه‌ی پیامبر خدا ﷺ می‌درامدم، دستانم به سقف خانه می‌رسید.

عمرو بن دینار گوید: هرگاه کسی خانه را بیشتر از سه متر بلند کند، فرشته‌ای صدا می‌کند: ای فاسق‌ترین فاسقان، تا کجا؟

سفیان از نگاه کردن به خانه‌های برافراشته باز می‌داشت و می‌گفت: اگر به خاطر نگاه مردم نمی‌بود، کاخ برافراشته نمی‌ساختند، پس نگاه کردن به آن، آنان‌را کمک می‌کند.

فضیل رحمه الله گوید: من از کسانی در شگفت نیستم که خانه ساختند و درگذشتند ولی از کسانی در شگفتم که آن‌را دیدند اما پند نگرفتند.

ابن مسعود رضی الله عنه گوید: مردمانی خواهد آمد که کاخ‌های بلند می‌سازند، دین را رها می‌کنند، از چهارپایی یا تخت استفاده می‌کنند، به سوی قبله‌ی شما نماز می‌خوانند ولی به دینی غیر از دین شما می‌میرند[1].

٤. نیاز لوازم خانه:

پارسایی در آن نیز پله‌هایی دارد:

بهترینش: حالت عیسی صلوات الله علیه و سلامه و هر بنده‌ی برگزیده است، چنانچه جز شانه و کوزه چیزی به همراه نداشت، انسانی را دید که ریش خود را با انگشتانش شانه می‌کند شانه‌ی خود را انداخت و دیگری را دید که با کف دستانش از جوی آب می‌نوشید کوزه‌اش را انداخت. (یعنی بدون این‌ها هم زندگی سپری می‌شده).

این حکم هر یک از لوازم خانه است؛ زیرا هر چیز برای هدفی خواسته می‌شود و هرگاه بی‌نیاز شد دیگر آن وبال دنیا و آخرت است، و اما آنچه که نیاز دارد باید به کمترین آن بسنده کند و آن کاسه‌ی گلی است و برای هر کاری که استفاده شده بتواند بسنده است و از شکسته

---

[1] احیاء علوم الدین (٢٣٦/٤).

بودن گوشه‌ی آن باک نداشته باشد منتها هدف به دست بیاید.

میانه‌اش: اینکه لوازم به اندازه‌ی نیاز داشته باشد و آباد باشد ولی یک ابزار را برای چندین هدف به کار گیرد، مانند کسی‌که کاسه‌ای دارد که در آن می‌خورد، می‌آشامد و چیزهایی را در آن نگهداری می‌کند. بزرگان برای سبکبال بودن، کار گرفتن از یک ابزار برای چندین چیز را خوش داشتند.

کمترین آن: اینکه برای هر نیازی ظرفی داشته باشد ولی از جنس ارزان ترین و کم بهاترین آن، و هرگاه تعداد یا ارزش آن بیشتر بود، از همه دروازه های پارسایی بیرون شده و دل بسته‌ی فزونی‌ها شده است.

لوازم خانه‌ی پیامبر ﷺ و یارانش رضی الله عنهم:

باید زندگی‌نامه‌ی پیامبر خدا ﷺ و صحابه رضی الله عنهم دیده شود، عایشه رضی الله عنها گوید: متکای پیامبر ﷺ که بر آن می‌خوابید بالشتی چرمی انباشته از لیف خرما بود[1].

روایت شده که عمر بن خطاب رضی الله عنه نزد پیامبر خدا ﷺ رفت و او بر تختی بافته شده از لیف خرما خوابیده بود، آنجا نشست نقش لیف‌ها را بر پهلوی پیامبر ﷺ دید، اشک‌های عمر رضی الله عنه روان شد، پیامبر ﷺ برایش گفت: ای پسر خطاب چه چیز تو را به گریه انداخت؟ گفت: به یاد کسرا و قیصر و پادشاهی آنان افتادم، و به یاد تو افتادم که با آنکه دوست و برگزیده‌ی خدا هستی برتختی بافته شده از لیف خرما خوابیدی. آن‌جناب ﷺ فرمود: «ای عمر آیا نمی‌خواهی که برای آنان دنیا و برای ما آخرت باشد؟». گفت: آری ای پیامبر خدا. فرمود: «پس آن این‌چنین است»[2].

مردی در خانه‌ی ابوذر رضی الله عنه درامد، دید که او چپ و راست خانه‌اش را نگاه می‌کند، گفت: ای ابوذر، در خانه‌ات چیزی از لوازم خانه نمی‌بینم؟ گفت: ما خانه‌ای داریم که بهترین چیزهای خود را آنجا می‌فرستیم. گفت: پس تا آنگاه که اینجا هستی باید چیزهایی داشته باشی. گفت:

---

[1] مسلم رحمه الله آن‌را در لباس و زینت (٢٠٨٢)، احمد رحمه الله (٢٤٢٠٩)، ابوداود رحمه الله در لباس (٤١٤٧)، ترمذی رحمه الله در لباس (١٧٦١) و ابن ماجه رحمه الله در زهد (٤١٥١) از عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند.

[2] تخریج آن در صـ٧٨ گذشت.

صاحب خانه ما را در اینجا نمی‌گذارد[۱].

حسن گوید: با هفتاد تن از برگزیدگان نشستم، هیچ یک از آنان جز لباس خود چیزی دیگری نداشت و هیچ یک از آنان هرگز زیر پای خود در روی زمین چادرهموار نمی‌کرد، و چون می‌خواست بخوابد، در روی زمین دراز کشیده و جامه‌اش را بر روی خود می‌کشید.

۵. نیاز همسر گرفتن:

پنجمین نیاز: همسر گرفتن است، چنانچه کسانی گفته‌اند که زهد در اصل نکاح و در افزودن آن بی معنی است، سهل پسر عبدالله این نگاه را پذیرفته و گوید: سردار پارسایان (پیامبر ﷺ) زنان را دوست داشت، پس ما چگونه از آن روی بگردانیم. ابن عیینه نگاه او را پذیرفته و گوید: پارساترین صحابه، علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود، و با آنهم چهار خانم و چندین کنیز داشت.

اما سخن درست همان است که ابوسلیمان دارانی گفته‌است: هر خانم و دارایی و فرزند که تو را از خدا باز دارد برایت بدشگون است[۲] و خانم گاهی از خدا باز می‌دارد.

پس نارواست که دست از نکاح بردارد تا از لذت آن دوری گزیند، بدون اینکه از کدام آفت دیگری ترس داشته باشد، این سخن مورد نظر سهل است و از همین‌رو پیامبر خدا ﷺ نیز همسر گرفته است.

وقتی‌که این روشن شد، پس کسی‌که همانند پیامبر خدا ﷺ باشد که نه افزودن خانم‌ها او را از خدا دور سازد و نه گرفتاری دل در اصلاح آنان و هزینه کردن بر آنان، در این صورت روی گردانیدن از زنان تنها از ترس لذت همبستری و نگاه کردن به آنان هیچ معنی ندارد، ولی چنین حالتی در غیر از انبیا و اولیاء چگونه قابل تصور است، بیشترین مردم را کثرت زنان مشغول می‌سازد، پس اگر وی را زنان مشغول می‌ساخت، باید از اصل نکاح دست بردارد، و هرگاه او را مشغول نمی‌ساخت ولی از زیاد بودن آنان یا زیبایی زن هراس داشت، باید یک زن نازیبا را بگیرد و در آن متوجه دل خود باشد.

ابوسلیمان گوید: پارسایی در زنان این است که زنِ فرو دست یا یتیم را بگیرد، نه زن زیبا و

---

[۱] بیهقی رحمه الله آن‌را در الشعب باب زهد ۱۰٦۵۱) و ابن عساکر رحمه الله در تاریخ دمشق (۲۱۱/٦٦) آورده‌اند.

[۲] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (۲٦٤/۹)، خطیب رحمه الله در تاریخ بغداد (۲٤۸/۱۰) و ابن عساکر رحمه الله در تاریخ دمشق (۱۲۹/۳٤) آورده‌اند.

اشرافی را.

جنید رحمه‌الله گوید: دوست دارم دل مریدان تازه کار گرفتار سه چیز نشود، ورنه حال او دگرگون شود: پیشه، جستن حدیث و گرفتن همسر! و گوید: دوست دارم که صوفی نه بنویسد و نه بخواند؛ زیرا در این صورت ذهن او جمع می‌باشد، وقتی دانسته شد که شیرینی ازدواج مانند شیرینی خوردن است، پس هر آنچه از این دو از خدا دور بگرداند منع شده است.

٦. نیاز دارایی و مقام:

ششمین نیاز: چیزهایی که ابزار این پنج مورد می‌باشد و آن دارایی و مقام است.

دارایی که نیاز زندگی است، منظورم کم‌ترین آن است، هرگاه پیشه‌ور باشد، همین‌که نیاز امروز خود را براورده ساخت، شایسته است که کارش را ایستاد کند، برخی چنین بودند که هرگاه پول دو قرص نان را پیدا می‌کردند، جعبه‌ی خود را برداشته بر می‌خواستند، این شرط پارسایی است، و اگر از این گذشت و در پی خوراک بیشتر از یک سال خود شد، از میان پارسایان قوی و ضعیف از همه می‌برادید، اما اگر زمینی داشت ولی از توکل نیرومند برخوردار نبود و از آن به اندازه‌ی خرج یک ساله‌اش نگهداشت، از پارسایی نمی‌برادید، مشروط بر اینکه هرچه بیشتر از خرج یک ساله باشد را صدقه بدهد، اما از پارسایان ضعیف به شمار می‌رود، ولی اگر در پارسایی توکل شرط باشد چنانچه که ویس قرنی آن‌را شرط گذاشته است، پس او از پارسایان نیست، منظور ما از بیرون شدن او از پارسایان این است که: آنچه برای پارسایان از جایگاه‌های پسندیده در سرای آخرت وعده شده را دریافته نمی‌تواند، ورنه همین‌که از اضافه ستانی و زیاده خواهی بپرهیزد نام پارسایی از او جدا نیست.

گاهی انسان به مقام و دارایی ناچار می‌شود که منع شده هم نیست، ولی بیشتر از نیاز زهر کشنده است و بسنده به اندازه‌ی نیاز دوای سودمند. در میان این دو پله‌های همانند است، هرچه به فزونی نزدیک باشد اگرچه زهر نیست اما زیانبار است، و خوردن زهر ممنوع است و خوردن دواء فرض و در میان این دو مسائل شبهه بر انگیز است، هرکسی احتیاط کرد برای خود کرده و هرکه سهل انگاری کرد باز هم به خود کرده و کسی‌که دین خود را نگاه کرد و از چیزهای شبهه برانگیز دور و به چیزهای بی‌شایبه پای‌بند ماند و نفس خود را در تنگنای

ضرورت‌ها بند کرد، او افسار را در دست دارد و بی‌چون و چرا از گروه رستگار است[1]. پایان.

ما در یازدهمین و واپسین فصل این باب، پیرامون فراتر رفتن امام غزالی از روش میانه‌ی پارسایی سخن خواهیم گفت، و با آنکه وی را دوست دارم و برایش ارج می‌گذارم و سخت شگفت‌زده‌ی او هستم اما او را به نقد و بررسی می‌گیرم و با آنکه وی از بزرگترین پیشوایان میانه‌روی است، در این قضیه از وسطیت به سوی گزافه گویی رفته است.

[1] احیاء علوم الدین (٤/٢٣٠-٢٤١).

فصل یازدهم

درنگی نقادانه بر زیاده‌روان در پارسایی

تلاش صوفیان راستین در بندگی خدا:

صـوفیان راسـتین مردمانی تلاشـگر در بندگی خدا هسـتند، اما نه پیامبران معصـوم‌اند و نه فرشتگان پاک سرشت، بلکه انسان‌های هستند نکوکار و خطاکار و کسی از آنان اگر دانشمند باشـد او در خطایش معذور اسـت و بلکه یک پاداش هم برایش داده می‌شـود. ما سـخنان پسندیده و زیبای زیادی از آنان را در باره‌ی کنه پارسایی و شناسایی آن آوردیم که هر یک شان حالات و یافته‌های خود را تعبیر کرده‌اند که این سـخنان، نگاره‌ی زیبای را از پارسـایی و از پارسایانی نمایش می‌دهد که در دنیا با دل‌های مردمان آخرت زندگی می‌کنند و در روی زمین راه می‌روند اما نگاه‌های شان به آسمان دوخته است و بیرون‌شان با آفریدگان سر و کار دارد و درون‌شان با آفریدگار.

ولی در میان آنان هستند کسانی‌که در ارایه‌ی تصویر پارسایی گزافه گویی کرده‌اند، چنانچه مردم را از پاکیزگی‌های دنیا باز می‌دارند و برای مسـلمانان دین‌دار عصر- ما چنین می‌فهمانند که شـما دین‌دار خوبی نیسـتید و هیچ امیدی نیسـت که از اهل آخرت باشـید و حتی به تقواپیشگانی نزدیک شده نمی‌توانید که خدا در باره‌ی آنان فرموده است: ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۳).

[بشتابید به سوی آمرزش پروردگار خویش و رسیدن به بهشتی که پهنایش همه آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است و برای پرهیزگاران مهیا شده است].

از میان این کسان یکی هم امام ابوحامد غزالی است که او را برای امانت‌داری‌اش، اخلاص، خدمت به دانش و دین و ایستادگی در برابر دشمنان اسلام و مسلمانان برای خدا دوست دارم و برایش ارج می‌گذارم، حتی از روی شایستگی (حجة الإسلام) نامیده شده است.

او در اینکه چه چیزهای خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی و نشیمنی و کار گرفتنی شایسته‌ی پارسایان است، مبالغه کرده‌است، به گونه‌ای که مسلمان معاصر گمان می‌کند که از کنه دین راستین فرسنگ‌ها دور مانده است.

ما دیدگاه‌های همین کسـان را به بررسـی می‌گیرم، نه کسـی در دانش بزرگ‌تر اسـت و نه

کسی پس از محمد ﷺ معصوم.

نخست: واژه‌ی پارسایی و پارسا، نه واژه‌ی قرآنی است و نه نبوی:

چیزی که پیش گفتم را می‌خواهم تکرار کنم و نباید آن‌را از یاد ببریم اینکه واژه‌ی پارسایی (زهد) و پارسا (زهّاد) یا پارسایان (زاهدین) به تعبیری که دانشمندان و درس خواندگان می‌شناسند واژه‌ی قرآنی و نبوی نیست.

دانشمندان و درس خواندگان مسلمان فحوا و واژه‌های (ایمان)، (صلاح)، (برّ)، (تقوا)، (احسان)، (عبادت) و (عبودیت برای رحمن) و مانند این‌ها را می‌شناسند و بر پایه‌ی همین واژه‌ها خوبی‌های دنیا و آخرت بنا یافته است و دانشمندان مسلمان مشتقات این واژه‌ها را می‌دانند که قرآن کریم بار بار به آن اشاره کرده‌است تا هم برای آن‌ها ارج‌گذاری کند و هم دارندگان چنین ویژگی‌ها را بستاید و بهترین پاداش‌ها را در روز رستاخیز و در این دنیا برای آنان وعده داده‌است و همچنان سرشت و ویژگی‌های کسانی را بیان کرده که با آن متمایز گشتند و درخور این بخشش شدند و این جایزه از سوی خدای متعال برای آنان می‌باشد.

از ویژگی های مؤمنان در قرآن:

در قرآن کریم توضیح روشنی از ویژگی‌های مؤمنان را می‌یابیم، چنانچه می فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ،الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ،أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ۚ لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ (انفال: ۲-٤).

[مؤمنان کسانی‌اند که هرگاه از خدا یاد شود، دل‌های شان ترسان شود و چون آیات خدا بر آنان خوانده شود ایمان شان افزون گردد و بر پروردگارشان توکل کنند؛ کسانی که نماز می‌گزارند و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند].

و در نخستین آیات سوره‌ی مؤمنون فرموده است: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ،الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ،وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ،وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ،وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ،إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ،فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ،وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ،وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ،أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ،الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (مؤمنون: ۱-۱۱).

[بی تردید رستگار شدند مؤمنان؛ آنان که در نمازشان خشوع دارند؛ و آنان که از بیهوده رویگردانند، و آنان که پرداخت کننده زکات‌اند، و آنان که شرم‌گاه خود را نگه می‌دارند، جز بر همسران یا کنیزان خویش، که در نزدیکی با آنان مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند؛ و کسانی که غیر از این دو بجویند از حد خویش تجاوزگرانند، و آنان که امانت‌ها و پیمان‌های خود را مراعات می‌کنند، و آنان که بر نمازهای خود مواظبند، اینانند که وارثان‌اند، وارثانی که بهشت فردوس را به میراث می‌برند و در آن جاویدان‌اند].

و در سوره‌ی حجرات: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (حجرات: ۱۵).

[مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبر او ایمان آوردند و دیگر شک نکردند، و با مال و جان خویش در راه خدا جهاد کردند، اینان راستگویانند].

و در سوره‌ی نور ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۚ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (نور: ۵۱).

[گفتار مؤمنان هنگامی که آنان را به سوی خدا و پیامبرش می‌خوانند تا میان شان داوری کنند، تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم و اینانند که رستگارانند].

و در احزاب: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ (احزاب: ۳۶).

[و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است].

همچنان ویژگی‌های کافران و منافقان دو روی را آفتابی کرده‌است تا مؤمنان را کاملاً متمایز بسازد.

ویژگی‌های پرهیزگاران در قرآن:

همچنان قرآن کریم ویژگی‌های متقین را برملا ساخته است، چنانچه در آغاز سوره‌ی بقره فرمود: ﴿هُدًى لِلْمُتَّقِينَ،الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ، أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ ۖ

وَأُولَٰئِک هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (بقره: ۲-۵).

[رهنمای پرهیزگاران است، آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز می گزارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند، و آنان که به آنچه بر تو و بر پیامبران پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آورند و به آخرت یقین دارند. ایشان از سوی پروردگارشان قرین هدایتند، و خود رستگارانند].

و در همین سوره حقیقت نیکی را بیان کرده‌است که آن نه تنها شکل بلکه کنه دین‌داری را نمایش می‌دهد، و سیلی محکم بر روی یهودانی می‌زند که کوشیدند تا رو به سوی قبله کردن را تنها روی گردانیدن به خاور و باختر بنمایانند و فرمود: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا ۖ وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ ۗ أُولَٰئِک الَّذِينَ صَدَقُوا ۖ وَأُولَٰئِک هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (بقره:۱۷۷).

[نیکی آن نیست که روی خود به جانب خاور و باختر کنید، بلکه نیکوکار کسی‌ـ است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و این کتاب و پیامبران ایمان آورد و مال خود را، با آنکه دوستش دارد، به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و راهیان و گدایان و دربندماندگان ببخشد و نماز بگزارد و زکات بدهد. و نیز کسانی هستند که چون عهدی بستند بدان وفا می‌کنند و آنان که در بینوایی و بیماری و به هنگام جنگ صبر می‌کنند، اینان راستگویان و پرهیزگارانند].

و قرآن کریم در سوره‌ی آل عمران از ویژگی‌های پرهیزگارانی یاد کرده‌است که شایسته‌ی بهشت خدا هستند ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ،الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ،وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ،أُولَٰئِک جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۳-۱۳۶).

[و بشتابید به سوی آمرزش پروردگار خویش و رسیدن به بهشتی که پهنایش به گستره‌ی آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزگاران مهیا شده است، آن کسان که در توانگری و تنگدستی انفاق می‌کنند و خشم خویش فرومی‌خورند و از خطای مردم درمی‌گذرند. خدا نیکوکاران را

دوست دارد و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهان‌شان آمرزش خواهند؛ و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده‌اند، پا فشاری نمی کنند].

در سوره‌ی اعراف: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ (اعراف: ۲۰۱). [کسانی که پرهیزگاری می‌کنند چون از شیطان وسوسه‌ای به آنها برسد، خدا را یاد می‌کنند، و به ناگاه بینایی یابند]، قرآن روشن ساخته که اهریمن توانایی وسوسه‌ی پرهیزگاران را دارد چون آنان فرشتگان پاک‌سرشت و پیامبران بی‌گناه نیستند، ولی همین‌که فرهیختگی خداوند، نگهبانی، بازپرسی و پاداش‌دهی او را به یاد آوردند، زود به حقیقت پی برده، هدف را می‌بینند و راه را باز می‌یابند.

حتی گاهی پرهیزگاران گناه بزرگ زنا یا گناه کوچک را با ستم بر خود مرتکب می‌شوند، اما همین‌که به یاد خدا افتادند هرچه زودتر برای گناه خود آمرزش خواسته و نزد پروردگار خویش ندامت می‌کنند: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (آل عمران: ۱۳۵).

[و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند؛ و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده‌اند، پا فشاری نمی کنند].

ویژگی‌های نیکان (ابرار) و نکوکاران (محسنین):

همان‌گونه قرآن کریم ویژگی‌های بندگان نیک خود را بیان کرده‌است که بسیاری می‌خواهند خداوند آنان‌را با ایشان بمیراند: ﴿وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾ (آل عمران: ۱۹۳). [و ما را با نیکان بمیران].

پروردگارمان آنان را در سوره‌ی انسان آشکارتر ساخته می‌فرماید: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا،وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا،إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا،إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا،فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا،وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا﴾ (انسان: ۷-۱۲).

[همواره به نذرشان وفا می‌کنند و از روزی که شر آن همه جا را گرفته است می‌ترسند و غذا را در عین دوست داشتنش، به درویش و یتیم و اسیر انفاق می کنند، ما برای خشنودی

خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم، ما از پروردگارمان در روزی که روز عبوس و بسیار هولناکی است می ترسیم. خدا ایشان را از شر آن روز نگه داشت و آنان را تازگی و شادمانی بخشید و به پاداش صبری که کرده‌اند پاداششان را بهشت و پرنیان داد].

همچنان قرآن ویژگی‌های نیکوکاران را گفته‌است: ﴿إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذٰلِک مُحْسِنِينَ،كانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ،وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ،وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ (ذاریات: ١٦-١٩).

[آن‌ها پیش از این نیکوکار بودند، آنان اندکی از شب را می‌خوابیدند و به سحرگاهان استغفار می‌کردند و در اموال‌شان برای گدا و محروم حقی بود].

ویژگی‌های بندگان خدا:

و قرآن ویژگی‌های بندگان خدا را اینگونه بیان کرده‌است: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا،وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا،وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ ۖ إِنَّ عَذَابَهَا كانَ غَرَامًا،إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا،وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكانَ بَيْنَ ذٰلِک قَوَامًا،وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ ۚ وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِک يَلْقَ أَثَامًا،يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا،إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولٰئِک يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۗ وَكانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا،وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا،وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا،وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا،وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا،أُولٰئِک يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا،خَالِدِينَ فِيهَا ۚ حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾ (فرقان: ٦٣-٧٦).

[بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که در روی زمین به فروتنی راه می‌روند و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند، به نرمی سخن گویند و آنان هستند که شب را به سجده و قیام نماز در برابر خدایشان روز کنند و آنان که می‌گویند: ای پروردگار ما، عذاب جهنم را از ما بگردان، زیرا عذاب جهنم پایدار و همیشگی است که آنجا بسیار بد قرارگاه و بد منزلگاهی است و کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند، و میان این دو حد وسط را

برمی‌گزینند و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا {خونش را} حرام کرده‌است جز به حق نمی‌کشند، و زنا نمی‌کنند، و هر کس اینها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌ماند مگر آن کسان که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند، خدا گناهان شان را به نیکی‌ها بدل کند و خدا آمرزنده و مهربان است و هر که توبه کند و کار شایسته کند، به شایستگی نزد خدا بازگردد و آنان که به دروغ گواهی نمی‌دهند و چون بر ناپسندی بگذرند بزرگوارانه از آن می‌گذرند و آنان که چون به آیات پروردگارشان اندرزشان دهند، در برابر آن چون کران و کوران نباشند و آنان که می‌گویند: پروردگارا!، از همسران و فرزندانمان مایه‌ی روشنی چشم ببخش، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان. اینان کسانی‌اند که به خاطر صبری که تحمل کرده‌اند غرفه‌های بهشت را پاداش یابند و در آنجا با درود و سلام روبرو شوند. جاودانه در آنجا باشند. چه نیکو قرارگاه و جای‌گاهی است].

ویژگی‌های خردمندان:

قرآن کریم ویژگی‌های خردمندان را چنین تعریف کرده‌است: ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ،الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ،وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ،وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ،جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ ۖ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ،سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ ۚ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾ (رعد: ۱۹-۲٤).

[تنها خردمندان پند می‌گیرند: کسانی‌که به عهد خدا وفا می‌کنند و پیمان نمی‌شکنند و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند و کسانی‌که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند و نماز برپا داشتند و از آنچه روزی‌شان دادیم، نهان و آشکارا انفاق کردند، و بدی را با نیکی می‌زدایند، سرای آخرت ویژه‌ی آنان است، بهشت‌های جاویدان؛ آنها و هرکه نیکوکار بوده است، از پدران و همسران و فرزندان‌شان، بدان داخل شوند و فرشتگان از هر در به نزدشان آیند [و می‌گویند] سلام بر شما به خاطر آن همه شکیبایی که ورزیده‌اید، چه نیکوست سرای آخرت].

چنانچه در سوره‌ی زمر می‌فرماید: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ،الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۚ

أُولَٰئِک الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ ۖ وَأُولَٰئِک هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (زمر: ۱۷-۱۸).

[پس مژده ده بندگان مرا آن کسانی‌که به سخن گوش می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند، ایشانند کسانی‌که خدا هدایت‌شان کرده و اینان همان خردمندانند].

و همان‌گونه که سوره‌ی آل عمران از برخی ویژگی‌های آنان پرده برداشته است: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَک فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ،رَبَّنَا إِنَّک مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ ۖ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ،رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا ۚ رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ،رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِک وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ إِنَّک لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ (آل عمران: ۱۹۱-۱۹٤).

[آنانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند: ای پروردگار ما، این جهان را بیهوده نیافریده‌ای، تو منزهی، ما را از عذاب آتش نگاه دار، ای پروردگار ما! هرکه را که در آتش افگنی رسوایش کرده‌ای و ستمگاران را هیچ یاوری نیست، پروردگارا! ما شنیدیم که منادیی به ایمان فرا می‌خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید و ما ایمان آوردیم، پس ای پروردگار ما، گناهان ما را بیامرز و بدی‌های ما را از ما بزدای و ما را با نیکان بمیران، پروردگارا! آنچه را که به وسیله‌ی فرستادگانت به ما وعده داده‌ای به ما عطا کن و ما را روز رستاخیز رسوا مگردان؛ زیرا تو وعده‌ات را خلاف نمی‌کنی].

حالا هرکه بخواهد یکی از این گروه‌ها باشد، ویژگی‌ها و خصوصیات آنان همینها می‌باشد که با تفصیل و آفتابی و برملا بیان گردیده است، و در احادیث با بیان کامل‌تر و جزئیات بیش‌تر آمده‌است، چنانچه امام بیهقی رحمه‌الله برای شاخه‌های ایمان کتاب بزرگی را نگاشته است که به هفده جلد می‌رسد.

همه گفته‌های پارسایان، مورد پسند شریعت نیست:

در قرآن و سنت نمی‌یابیم که از پارسایان یا پاک دامنان یاد کرده باشد، بلکه کسانی را می‌یابیم که در باره‌ی آنان سخن گفته‌اند و همچنان سخنان مردمان دارای تجربه‌ی روحی را داریم، کسانی‌که هم راستگویند و هم خطاکار، گاهی زیاده‌روی می‌کنند و گاهی هم کوتاهی؛ زیرا نه از گناه پاکند و نه هنگام خطا وحی آمده و خطاهای‌شان را درست می‌کند، پس ناچار در رفتار و گفتار آنان گواه زیاده‌روی‌های بی‌شماری خواهید بود که گاهی به سخت‌گیری مشهور شده و

یا به سنگ‌دلی بر نفس یا دوری از قوانین خدا در هستی و جامعه متهم می‌باشند.

مانند رفتن شـــان به بیابان‌های ســـوزان بدون توشـــه و همراه یا مانند زندگی کردن با نان خشک جو و بدون نمک با این پندار که استفاده از نمک خوش‌گذرانی بوده و راه آنان را فاسد می‌سـازد، یا حرام گردانیدن نوشـیدن آب سرد بر خویشـتن و تحریم برخی‌های شـان خواب بر بسـتر را یا خوابیدن بر پهلو را و ماه‌های دراز و بلکه چندین سـال بدون خواب آرام، تا جایی که برخی از این‌ها گفته‌اســت: یکی از آنان چهار ســـال بدون اینکه شـــب یا روز بخوابد زندگی کرده‌است! کجای آن در این فرموده‌ی خدای متعال آمده‌است: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا،وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا﴾ (نبأ: ۱۰-۱۱).

[و شب را پوشش‌تان قرار دادیم و روز را وسیله‌ی معاش مقرر کردیم].

و ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلىَٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكمْ بِضِيَاءٍ ۖ أَفَلَا تَسْـمَعُونَ،قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلىَٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكمْ بِلَيْلٍ تَسْـكنُونَ فِيهِ ۖ أَفَلَا تُبْصِرُـونَ،وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْـكنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكمْ تَشْكرُونَ﴾ (قصص: ۷۱-۷۳).

[بگو چه می‌پندارید اگر خدا شب‌تانرا تا روز رستاخیز جاویدان بسازد؟ جز او کدام خداست که شـما را روشـنی ارزانی دارد؟ مگر نمی‌شـنوید؟ بگو چه می‌پندارید اگر خدا روزتانرا تا روز رسـتاخیز جاویدان بگرداند؟ جز او کدام خداسـت که شـما را شـب ارزانی دارد که در آن بیاسـایید؟ مگر نمی‌بینید؟ و از رحمت او آنکه برای شـما شـب و روز را پدید آورد تا در آن یک بیاسایید و در آن یک به جستجوی روزی برخیزید، باشد که سپاس گویید].

و مانند کسـی‌که تنها با یک لباس زندگی می‌کند و هنگام شسـتن آن از خانه نمی‌براید، یا کسـی‌که سـاختن خانه را بر خود حرام گردانیده اسـت که گویا این آرزوهای درازی اسـت که با پارسـایی همخوانی ندارد. چنانچه خود را وادار به پوشـیدن لباس پشـمین درشـت کردند و بر خود آرایش و زیبـایی‌هـای کـه خـداونـد برای بنـدگـانش بیرون آورده و روزی پـاکیزه را حرام گردانیده‌اند.

هشدار پیامبر ﷺ از زیاده‌روی در دین:

از ابوقلابه اسـت که: کسـانی از یاران پیامبر خدا ﷺ خواسـتند تا از دنیا کناره گیری کرده از زنان دوری گزینند و خود را ویژه‌ی خداپرسـتی کنند. پیامبر ﷺ بر منبر بلند شـده به آنان

سخنان سختی گفت و سپس فرمود: «به راستی کسانی پیش از شما به علت سخت‌گیری تباه شدند، بر خود سخت گرفتند، خداوند هم بر آنان سخت گرفت، بقایای همان‌ها هستند که در کنشت‌ها و صومعه‌ها به سر می‌برند، خدا را بپرستید و به او همتا نیاورید، حج و عمره کنید و بر راه راست استوار بمانید تا شما را استوار بدارد»[۱].

گوید: در باره‌ی آنان فرود آمده‌است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ (مائده: ۸۷).

[ای اهل ایمان، چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا بر شما حلال کرده‌است حرام مکنید][۲].

و در حدیث است: «از زیاده‌روی در دین بپرهیزید، به راستی کسانی پیش از شما به علت زیاده‌روی در دین تباه شدند»[۳].

پیامبر ﷺ با این فریادهای خروشان و رهنمایی‌های آشکار یارانش را بر حدود خداوند نگه‌داشته و از آنان خواست که مردمان میانه‌رو باشند، در برابر هر صدایی که به سوی زیاده‌روی و کج‌روی فرا می‌خواند شمشیر کشید، روح اسلام را به یارانش فهماند و آنان از رهنمایی‌های او پیروی کردند و هرگاه زیاده روی یا لغزشی سر می‌زد یکدیگرشان را درست می‌کردند.

ابودرداء و سلمان فارسی رضی الله عنهما:

ابودرداء مردی بود خیلی شیفته‌ی عبادت بسیار و دل‌بریده از دنیا، سلمان که برادر دینی او بود توانست آموزه‌های اسلام را به خوبی نمایش بدهد و از بند دین‌هایی که قبلاً به آنها گرایش داشت آزاد شود، از بت پرستی‌های فارس یا اهل کتاب (از گبر و ترسا) بودن.

بخاری رحمه‌الله از ابوجحفه رضی الله عنه روایت کرده که گفت: پیامبر ﷺ سلمان و ابودرداء را باهم برادر خواند، روزی سلمان به دیدار ابودرداء رفت، دید که ام درداء ژولیده و ناآراسته است. لباس زیبای که زنان برای شوهران خود به تن می‌کنند را نپوشیده و لباس کار به تن کرده‌است.

---

[۱] ابن مبارک رحمه‌الله آن‌را در زهد (۱۰۳۱) آورده‌است.

[۲] درالمنثور سیوطی رحمه‌الله (۱٤۰/۳) چاپ دار الفکر بیروت را بنگرید.

[۳] احمد رحمه‌الله آن‌را به شماره‌ی (۱۷٥٤)، نسائی رحمه‌الله (۳۰۰۷) و ابن ماجه رحمه‌الله (۳۰۲۰) و هر دو در مناسک از ابن عباس رضی الله عنهما آورده‌اند.

برایش گفت: چرا اینگونه هستی؟ گفت: برادرت ابودرداء نیازی به دنیا ندارد. ابودرداء آمد و برایش خوراکی آماده کرد و گفت: تو بخور من روزه دارم. سلمان گفت: تا هنگامی که تو نخوری من نخواهم خورد. می‌گوید: پس او هم خورد. همین‌که شب فرا رسید ابودرداء برخواست تا شب زنده‌داری کند، سلمان برایش گفت: بخواب. او خوابید، پسانتر برخواست تا شب زنده‌داری کند، باز برایش گفت: بخواب. دو باره خوابید.

وقتی که آخر شب فرا رسید سلمان گفت: اکنون برخیز. هردو نماز خواندند، سپس سلمان برایش گفت: بی‌گمان پروردگارت بر تو حقی دارد، نفست بر تو حقی دارد و خانواده‌ات بر تو حقی دارد، پس حق هر یکی را بپرداز. ابودرداء رضی الله عنه نزد پیامبر ﷺ رفت و داستان را گفت، پیامبر ﷺ فرمود: «سلمان راست گفته‌است»[1].

تاختن ابن جوزی رحمه الله در کتاب (تلبس ابلیس) خود بر منحرفان از روش میانه:

برای همین، پیشوای چیره‌دست ابوالفرج بن جوزی به کسانی‌که در سخت‌گیری و محرومیت از خوردن، آشامیدن، پوشیدن، خانه گرفتن و غیر این‌ها زیاده‌روی کرده‌اند تاخته است و ناسازگاری آن‌را با روش شرعیِ برخوردار از ارشادات قرآن و سنت آشکار ساخته است. این موضوع در کتاب رسا و ارزشمند وی (تلبس ابلیس) آمده که در آن گروه‌های جوامع گوناگونی را در ترازوی قرآن و سنت به بررسی گرفته است.

برای عبدالرحمن پسرِ مهدی گفته شد: ای ابوسعید، در شهر ما از این گروه‌های صوفی وجود دارد. گفت: به آنان نزدیک نشو؛ زیرا ما از آنان کسانی‌را دیدیم که چنین کارها آنان را به دیوانگی کشاند. و برخی های‌شان‌را زندیق گردانید. سپس فرمود: سفیان ثوری رحمه الله برای سفری بیرون شد، او را بدرقه کردم و سفره‌ی با خود داشت که در آن فالوده و گوسفند برداشته بود، می‌گفت: هرگاه با چهارپا خوبی شود کار می‌کند.

مردی برای احمد بن حنبل رحمه الله گفت: پانزده سال می‌شود که ابلیس به من چشم دوخته است، گاهی وسوسه می‌شوم و در باره‌ی خدای متعال در اندیشه فرو می‌روم! احمد رحمه الله گفت: شاید پیوسته روزه گرفته باشی! افطار کن و خوراک چرب بخور و همنشین داستان سرایان باش.

---

[1] بخاری رحمه الله آن‌را در صوم (۱۹٦۸) و ترمذی رحمه الله در زهد (۲٤۱۳) از ابو جحفه رضی الله عنه آورده‌اند.

ابن جوزی رحمه‌الله گوید: اگر گفته شود: چگونه از کم خوردن باز می‌دارید، با آنکه روایت کردید که عمر رضی‌الله‌عنه هر روز یازده لقمه می‌خورد، ابن زبیر رضی‌الله‌عنه یک هفته گرسنه می‌ماند و ابراهیم تیمی دو ماه گرسنه مانده بود.

می‌گوئیم: این هنر گاهی برای انسان پیدا می‌شود، اما نباید به آن پای‌بندی کرد و تصمیم رسیدن به آن‌را گرفت. از بزرگان کسانی بودند که از ناچاری گرسنگی می‌کشیدند و کسانی هم بود که بردباری خوی آنان شده بود و بر تن او آسیب نمی‌رسید، و در میان عرب‌ها کسانی بودند که روزهای زیادی را تنها با نوشیدن شیر سپری می‌کردند. ما به شکم سیری دستور نمی‌دهیم، بلکه از گرسنگیِ باز می‌داریم که نیروی بدن را ناتوان سازد و بر تن آسیب برساند، و چون تن ناتوان شود عبادت کم می‌شود، و اگر تن نیروی جوانی را برداشته بتواند، همین‌که پیری فرا برسد سواره را بر زمین زند.

انس رضی‌الله‌عنه گوید: گاهی نزد عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه یک پیمانه خرما ریخته می‌شد همه‌اش را به شمول خشک و خراب آن می‌خورد.

از ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله نیز روایت کردیم که قیماق، شهد و نان سفید خریداری کرد. گفتند: همه‌ی این‌ها را می‌خوری؟ گفت: هرگاه پیدا کردیم مردانه می‌خوریم و هرگاه نیافتیم مردانه شکیبایی می‌کنیم[1].

از حسن بصری رحمه‌الله روایت کرده‌اند که او به غذایی دعوت شد و یکی از پارسایان به نام فَرقَد سَبَخی و یاران او همراهش بودند، دسترخوان هم رنگین از مرغ‌های بریان و فالوده و دیگر خوردنی‌ها بود، فرقد رفته در گوشه‌ای نشست، حسن پرسید: آیا او روزه دار است؟ گفتند: نه، ولی او این خوراک‌های رنگارنگ را نمی‌پسندد. حسن رو به سویش کرده گفت: ای فرقدک، آیا شنیده‌ای که این لعاب دهن زنبور عسل همراه با مغز گندم و روغن خالص را کدام مسلمانی ایراد گرفته باشد؟!

برایش گفته شد: آن یکی فالوده را نمی‌خورد و می‌گوید: توان به جای آوردن سپاس آن‌را ندارم. گفت: آیا آب سرد را می‌نوشد؟ گفتند: آری.

گفت: او نادان است؛ نعمت آب سرد خداوند بر او بیشتر از نعمت فالوده است!!

---

[1] تلبیس ابلیس صـ ٢٦٦-٢٦٧.

از گفته‌های حسن بصری رحمه‌الله این است: خداوند بهترین ادب را برای بندگانش آموخته می‌فرماید: ﴿لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ﴾ (طلاق: ۷) [باید توانگر از دارایی خود هزینه کند]، خداوند نه بر مردمانی ایراد گرفته است که دنیا را برای‌شان فراخ کرد و از آن بهره بردند و فرمان خدا را به جای آوردند، و نه هم بهانه‌ی کسانی را پذیرفته است که دنیا را از آنان دور داشت و آنان به نافرمانی روی آورند[1].

بازداشتن از پیروی خواسته‌ها و زیاده‌روی در لذت‌ها:

اسلام پیروی از خواهش‌های شکم و فرود آمدن در برابر آن‌را نمی‌پسندد، همچنان زیاده‌روی و پرخوری تا سرحد پر کردن شکم را ناپسند می‌داند. فرموده است: ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ (اعراف: ۳۱). [بخورید و بیاشامید ولی اسراف مکنید که خدا اسرافکاران را دوست ندارد].

و پیامبر ﷺ فرمود: «هیچ انسانی ظرفی بدتر از شکم خود را پر نکرده‌است، برای فرزند آدم چند لقمه گکی که پشت او را استوار دارد بس است، و اگر چاره نداشت، پس از سه حصه یکی برای خوردن، یکی برای نوشیدن و یکی هم برای نفس کشیدن باشد»[2].

و فرمود: «بخورید، بیاشامید و صدقه بدهید تا آنجا که فخر فروشی و زیاده‌روی با آن نیامیزد»[3].

عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنهما گوید: مردی [از پرخوری زیاد] نزد پیامبر ﷺ آروغ زد، فرمود: «آروغت را از ما باز دار، کسانی‌که در دنیا زیاد شکمشان سیر باشد، گرسنگی‌های درازی را روز

---

[1] بنگرید: کشاف از زمخشری رحمه‌الله (۶۴۰/۱) دار العرفه‌ی بیروت.

[2] احمد رحمه‌الله آن‌را (۱۷۱۸۶) آورده و تخریج کنندگانش گویند: رجالش ثقه هستند مگر یحیی پسر جابر طائی که در باره‌ی شنیدن وی از مقدام رضی‌الله‌عنه سخن‌ها گفته‌اند، ترمذی رحمه‌الله در زهد (۲۳۸۰) و گوید: حسن و صحیح است، ابن حبان رحمه‌الله در رقائق (۶۷۴) و ارناؤوط گوید: اسنادش صحیح به شرط مسلم است، حاکم رحمه‌الله در اطعمه (۱۲۱/۴) آورده و خاموشی گزیده و ذهبی رحمه‌الله آن‌را صحیح گفته‌است، بیهقی رحمه‌الله در الشعب باب مطاعم و مشارب (۵۶۵۰) از مقدام بن معدیکرب رضی‌الله‌عنه و البانی رحمه‌الله آن‌را در الصحیحه‌ی خود صحیح گفته و از تصحیح حاکم رحمه‌الله را نقل کرده‌است (۲۲۶۵).

[3] احمد رحمه‌الله آن‌را (۶۶۹۵) آورده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش حسن است، نسائی رحمه‌الله در زکات (۲۵۵۹)، ابن ماجه رحمه‌الله در لباس (۳۶۰۵)، ابن ابی شیبه رحمه‌الله در عقیقه (۲۵۳۷۴) و حاکم رحمه‌الله در اطعمه (۱۳۵/۴) آورده و صحیح به شرط مسلم گفته‌است، ذهبی رحمه‌الله گوید: سوید بن عبدالعزیز از عبدالله بن عمرو متروک است.

رستاخیز می‌کشند»[۱].

نیاز مردم به زندگی سخت برای آمادگی جهاد و کارهای بزرگ انسانی:

مردم چقدر نیازمند این سرآغازاند، آنگاه که نفس خود را به زندگی سخت عادت دهند تا برای جهاد فرضی یا کارهای بزرگ انسانی آماده باشند، عمر بن عبدالعزیز ﷺ برای کسانی‌که دوست داشتند هرچه دلشان شد بخورند، فرمود: مگر هرچه دل‌تان خواست خریداری می‌کنید؟

همانند این را جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه روایت کرده گوید: گوشتی را به یک درهم خریده بودم که عمر بن خطاب سر راهم پیدا شد، پرسید: ای جابر این چیست؟ گفتم: خانواده‌ام خیلی هوس خوردن گوشت را کردند و من مقداری گوشت را با یک درهم خریدم. عمر تکرار می‌کرد: خانواده‌ام خیلی هوس خوردن گوشت را کردند... تا جایی که آرزو کردم آن درهم از دستم می‌افتاد و با عمر روبرو نمی‌شدم[۲].

عمر خواستار تحریم چیزهای حلال خدا نبود، ولی می‌خواست امت را و به ویژه مردمان برخوردار از جایگاه بلندی چون جابر را پرورش نفسی بدهد تا از فروتنی در برابر شهوت‌ها سرپیچی کنند و هرچه دل‌شان خواسته را خریداری نکنند.

پیروی از چنین روشی برای کشورهایی واجب‌تر است که درامدهای طبیعی کمتری دارند و هرگاه ثروت‌مندان و توانگران از روی قناعت و فداکاری به خواست خود برای تهی‌دستان زمینه سازی نکنند، افراد عادی و بی‌نوایان‌شان توان لذت بردن از پاکیزگی‌های دنیا را ندارند. این همان سخن عایشه رضی الله عنها را برای‌مان تفسیر می‌کند: سه روز پی‌هم پیامبر ﷺ از نان جو سیر نشده بود[۳].

---

[۱] ترمذی ﷺ آن‌را در صفة القیامه (۲٤۷۸) آورده و گوید: حسن و غریب است، ابن ماجه ﷺ در اطعمه (۳۳۵۰)، طبرانی ﷺ در اوسط (٤۱۰۹)، بیهقی ﷺ در الشعب باب مطاعم و مشارب (٥٦٤٦) از ابن عمر رضی الله عنهما آورده و هیثمی ﷺ در مجمع الزوائد گوید: طبرانی ﷺ آن‌را در اسط و کبیر با چند سند آورده‌است و در یکی از اسنادهای کبیر محمد بن خالد کوفی است که او را نشناختم و دیگر رجالش ثقه هستند (۳٤/٥) و البانی ﷺ آن‌را در صحیح ترمذی (۲۰۱٥) صحیح گفته‌است.

[۲] بیهقی ﷺ آن‌را در الشعب باب مطاعم و مشارب (٥٦۷۳) آورده و البانی ﷺ در صحیح الترغیب (۲۱٤٤) حسن لغیره گفته‌است.

[۳] مسلم ﷺ آن‌را (۲۹۷۰) و ترمذی ﷺ (۲۳٥۷) و هردو در زهد آورده‌اند و ابن ماجه ﷺ در اطعمه (۳۳٤٦) از عایشه رضی الله عنها

روایت شـــده که عمرﷺ برای جابرﷺ که گوشـــت با خود داشـــت گفت: آیا یکی از شـــما نمی‌خواهد که شکم خود را برای همسایه و پسرِ کاکای خود گرسنه نگهدارد؟ این آیه را از یاد بردید: ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا﴾ (احقاف: ۲۰)[۱].

[نعمت‌های پاکیزه خود را در زندگی دنیای‌تان مصرف کردید و از آن برخوردار شدید].

ستیز اسلام با آسایش، نازپروردگی و پرخوری:

اسلام سود بردن از پاکیزگی‌ها را رواداشته است اما با زندگی مرفه و نازپروردگی در ستیز است، معاذ بن جبلﷺ آورده‌اســـت زمانی‌که او را پیامبر خداﷺ به یمن فرســـتاد برایش فرمود: «از نازپرودگی بپرهیز؛ زیرا بندگان خدا نازپرورده نیستند»[۲].

پرخوری زیاد به چاقی می‌انجامد که پیامبر خداﷺ آن‌را نپســـندیده اســـت و یارانش نیز نکوهش کرده‌اند، او آگاهی داده که پس از نخســـتین ســـده، مردمانی می‌آیند که «خیانت می‌کنند و امانت‌دار نیســـتند، و گواهی می‌دهند با آنکه از آنان گواهی خواســـته نشـــده، نذر می‌کنند ولی به نذر خود وفا نمی‌کنند و چاقی در میان آنها پدیدار می‌شـــود»[۳]، پس چاقی بار گران بر دوش وی بوده و زولانه‌ی بازدارنده از تازگی می‌باشـــد و بیماری اســـت که عمر را کوتاه می‌سازد.

پیامبرﷺ مردی را دید که شکم بزرگی دارد، با انگشت خود به شکم او اشاره کرده فرمود: «اگر این خوراک را با صدقه بر دیگران برای آخرت خود می اندوختی، برایت بهتر بود»[٤].

آورده‌است.

[۱] امام مالک رحمه الله آن‌را در صفة النبي (١٦٧٤)، حاکم رحمه الله در تفسیر (٤٥٥/٢) گواه آورده و امام ذهبی رحمه الله گوید: قاسم -یکی از روایان- بی‌اساس است و بیهقی رحمه الله در الشعب باب مطاعم و مشارب (٥٦٧٢) از عمرﷺ آورده‌است.

[۲] تخریج آن در صـ۲۲۸ گذشت.

[۳] متفق علیه: بخاری رحمه الله آن‌را در شهادات (٢٦٥١) و مسلم رحمه الله در فضائل صحابه (٢٥٣٥) و همچنان احمد رحمه الله (١٩٨٣٥)، نسائی رحمه الله در أيمان و نذور (٣٨٠٩) از عمران بن حصین رضی الله عنه آورده‌اند.

[٤] احمد رحمه الله آن‌را به شماره‌ی (١٥٨٦٨) آورده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش ضعیف است، طبرانی رحمه الله (٢٨٤/٢)، حاکم رحمه الله در اطعمه (١٢٢/٤) آورده و اسنادش را صحیح گفته‌است، ذهبی رحمه الله هم با وی موافقت دارد، بیهقی رحمه الله در الشعب باب مطاعم و مشارب (٥٦٦٦) از جعدة الجشمي روایت کرده‌است و هیثمی رحمه الله در مجمع الزوائد گوید: احمد رحمه الله آن‌را روایت کرده و طبرانی رحمه الله کوتاه آورده و رجالش رجال صحیح هستند منهای ابواسرائیل جمشی که او نیز ثقه است (٤١٥/٨).

این معنی همان گفته‌است که: به راستی نخستین آفتی که پس از رفتن پیامبر برای این امت پیش آمده شکم سیری یعنی پرخوری است، زیرا هنگامی که شکم مردم سیر شد، پیکرهای شان فربه شده و دل‌های شان ضعیف و خواهش‌های شان سرکش می‌شود.

خداوند حافظ منذری را بیامرزد، این احادیث را در کتاب خود (ترهیب و ترغیب) آورده و برایش چنین عنوان داد است: هشدار از پرخوری و زیاده‌روی در خوردن و آشامیدن از روی آزمندی و کبر.

ما بر آن می‌افزاییم که: با این روش راهبانه، نه مؤمن نیرومند پرورش می‌یابد، نه جامعه‌ی متمدن با آن اصلاح می‌گردد و نه هم امتی را به بار می‌آرد که دارای پیام جهانی باشد، و همچنان به دور از روش امت میانه‌روی است که میان دنیا و آخرت جمع کرده و روان و تن را با هم آمیخته است و خرد را با دل پیوند زده است و میان حقوق و واجبات هم‌نوایی آورده و دانش و ایمان را با هم گره زده است.

شاید گروهی از مردم از چنین روشی پیروی کنند و زندگی را کنار زده پیوند خود با جهان و آنچه که در آن روان است را گسسته و به دور از نگرانی امت به سر ببرند و پروای قضایای امت و نزاع آن با دشمنان در کمین نشسته‌اش را نداشته باشند که چشم به راه فاجعه‌های رقت‌بار برای امت هستند.

دوم: پارسایی زمان‌های گذشته با زمان ما هم‌خوانی ندارد:

اینجا باید یادآور شد که جزئیات زندگی پارسایانه و پارسایان زمانه‌های گذشته، در زمان ما قابل تطبیق نیست، از اینکه ما در احکام فقهی در باره‌ی افراد و مردمان و جامعه می‌گوییم: فتوا با تغییر جاه و گاه و رخدادها و روال‌ها و غیر این‌ها تغییر می‌یابد، پس همانند آن‌را نیز در (فقه سلوک) می‌گوییم، انسان بخواهد یا نخواهد، فرزند جاه و گاه و زیستگاه خویش است.

انسان هر اندازه برخوردار از پاک نفسی و پرهیزگاری و دل‌بریدگی از بهره‌های دنیا باشد، او را نشاید که یک سره از زمانه و زیستگاه خود کناره گیری کند، برای همین می‌بینیم که ایوب سختینانی پیراهن خود را تا اندازه‌ای دراز می‌کرد که بر روی گام‌هایش می‌رسید و می‌گفت:

در گذشته شهرت‌طلبی در درازی پیراهن بود و اکنون در کوتاه سازی آن می‌باشد[۱].

از اینجا در می‌یابیم که برخی چیزهایی که از پارسایان و صوفیان در گذشته‌ها یاد شد – شاید از آنان پذیرفته شده و ستایش شده باشند- نشاید که امروزه همه‌ی آن پذیرفته شود، پس آنچه امام غزالی در کتاب خود (شکستن دو شهوت) را در یکی از چهار تباه کنندگان در کتاب احیاء آورده، یا هم کتاب (تهی‌دستی و پارسایی) را یکی از چهار نجات دهندگان دانسته است؛ از کم خوری و کم نوشی گرفته تا سخت‌گیری در پوشیدنی‌ها و خانه‌ها و زیستگاه‌ها، امروزه کاربرد ندارد و منطق امروز آن‌را نمی‌پذیرد و با آموزه‌های عصر، فناوری‌ها و نیازهای روز همخوانی ندارد.

در حدیث آمده‌است: «خدای عزّو جل دوست دارد که آثار نعمت او در بنده‌اش دیده شود»[۲]، در خوراک او و نوشیدنی‌هایش و در پوشاک و خانه‌ی نشیمن او. برای همین، بکر پسر عبدالله می‌گفت: برای هرکه دارایی داده شد و آثار آن در او دیده شد، دوست خدا نامیده می‌شود که از نعمت‌های خدای عزّو جل یادآوری می‌کند، و هرکه دارایی داده شد ولی آثار آن در او دیده نشد، دشمن خدا خوانده می‌شود که با نعمت‌های خدای عزّو جل دشمنی ورزیده است[۳].

ویژگی‌های خوراک صحی مورد نیاز انسان:

خوراک صحی که ماشین انسان را به گردش انداخته و برایش توان انجام دادن کارهای مورد نظر را بدهد و خوراکی که انسان را از بیماری‌ها و سوء تغذیه نگهدارد، دارای ویژگی‌هایی است که برای همه مردم شناخته شده است، باید دربر گیرنده‌ی عناصر کافی از پروتین، شحم، کاربوهایدرید (نشایسته و قندها)، نمک، منرال‌ها و ویتامین‌ها باشد، نبود همیشگی یا درازمدت یکی از این عناصر برای شخص زیان‌بار بوده و او را دچار تباهی ساخته و برایش آسیب می‌رساند، این مشهور است که اسلام نگهبان تن مردم و بهداشت و زندگی آنان

---

[۱] صیدالخاطر از ابن جوزی رحمه‌الله صـ ۲۱۹، تحقیق شیخ محمد غزالی رحمه‌الله، دارالکتب الإسلامیه، قاهره چاپ دوم ۱٤۰۸هـ ۱۹۸۸م.

[۲] ترمذی رحمه‌الله آن‌را در ادب (۲۸۱۹) آورده و آن‌را حسن گوید، طیالسی رحمه‌الله (۲۳۷۵)، حاکم رحمه‌الله در اطعمه آورده و البانی رحمه‌الله آن‌را در صحیح ترمذی (۲۲٦۰) حسن گفته‌است از عبدالله بن عمرو بن العاص رضی‌الله‌عنهما.

[۳] ابن ابی دنیا رحمه‌الله آن‌را در شکر (٥٤) و در عیال (۳٦٤) به گونه‌ی مرفوع روایت کرده‌است و او روایت‌گر مرسل است.

می‌باشد، و پیامبر ﷺ فرموده است: «به راستی تن تو بر تو حقی دارد»[۱].

او ﷺ آب ناب را بر می‌گزید و آب گوارا برایش آماده می‌شد و شیرینی سرد را دوست داشت، حتی در دعا و نیایش خود می فرمود: «بار خدایا دوستی خودت را برایم دوست داشتنی‌تر از خودم و خانواده‌ام و از آب سرد بگردان»[۲].

امام بخاری رحمه الله از جابر بن عبدالله روایت کرده که پیامبر ﷺ به دیدار بیماری نزد مردمانی از انصار رفت، برای نوشیدن خود آب خواست، جوی‌باری نزدیک او بود، فرمود: «اگر از شب نزد خود در مشک آب دارید خوب، ورنه همین‌گونه با دهان خود می‌نوشیم»[۳].

از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر ﷺ را از آب گوارای چاه سقیا برایش آب می‌دادند[۴].

نیاز به نگهداری نفس:

دانشمندان فقه و اصول فیصله کردند که: نگهداری نفس (زندگی و صحت) از ضروریات پنج گانه‌ای است که بر نگهداری آن همه ادیان آسمانی به ویژه اسلام اتفاق دارند.

قاعده‌ی منع آسیب پذیری و آسیب رسانی:

چنانچه از قواعد قطعی و اتفاقی شریعت قاعدی: منع آسیب پذیری و آسیب رسانی است. یعنی برای انسان روا نیست که به خود یا به دیگران آسیب برساند، و بی‌گمان خوردن درازمدت خوراک غیر بهداشتی برابر است که جنس خوراک غیر بهداشتی باشد یا مقدار و اندازه‌ی آن، به گواهی دانشمندان پزشکی و بهداشت و دانشمندان تغذیه و به گواهی واقعیتی که انسان‌ها

---

[۱] متفق علیه: بخاری رحمه الله آن‌را (۱۹۷۵) و مسلم رحمه الله (۱۱۵۹) و هردو در صوم آورده‌اند و همچنان احمد رحمه الله (٦٨٦٧) و نسائی رحمه الله در صیام (۲۳۹۱) از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما آورده‌اند.

[۲] ترمذی رحمه الله آن‌را در دعوات (۳٤۹۰) آورده و گوید: حسن و غریب است، حاکم رحمه الله در تفسیر (٤۳۳/۲) آورده و اسنادش را صحیح گفته‌است، ذهبی رحمه الله گوید: لیکن احمد رحمه الله در باره‌ی عبدالله بن احمد دمشقی گفته‌است: احادیث وی موضوعی است. و روایت از ابو درداء رضی الله عنه است.

[۳] بخاری رحمه الله آن‌را در اشربه (٥٦۱۳)، احمد رحمه الله (۱٤٥۱۹) ابوداود رحمه الله (۳۷۲٤) و ابن ماجه رحمه الله (۳٤۳۲) و هردو در اشربه از جابر رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

[٤] ابوداود رحمه الله آن‌را در اشربه (۳۷۳٥)، ابویعلی رحمه الله (٤٦۱۳)، ابن حبان رحمه الله در اشربه (٥۳۳۲) آورده و ارناؤوط گوید: اسنادش قوی است، بیهقی رحمه الله در الشعب باب مطاعم و مشارب (٦۰۳۳) آورده و البانی رحمه الله آن‌را در صحیح ابوداود (۳۱۷۸) صحیح گفته‌است.

با آن روبر هستند، برای انسان زیانبار و بیماری زاست.

تن انسان سواری او می‌باشد که وی را به اهداف دینی و دنیوی‌اش می‌رساند و این سواری بر او حق دارد که: هنگام گرسنگی برایش خوراک بدهد و هنگام تشنگی آب بنوشاند و هرگاه چرکین شد آن‌را بشوید، هرگاه خسته شد آن‌را بیاساید، هرگاه بیمار شد درمانش کند تا همیشه توان برداشتن و رسانیدن وی را به اهدافش داشته باشد.

گوناگونی سلیقه‌ها و گرایش‌ها:

از اینکه هر زمان و هر شهری سلیقه‌ها و گرایش‌های خود را در خوردن و آشامیدن و پوشیدن و خانه و لوازم آن و غیره دارد و به گفته‌ی سیدنا علی رضی الله عنه مردم بیشتر از اینکه شبیه پدران خود باشند شبیه عصر خود هستند، در باره‌ی محیط هم چنین گفته شده است.

در این زمان کسی نمی‌تواند لباس‌های پینه شده‌ای را بپوشد که صوفی‌ها در گذشته می‌پوشیدند و نمی‌توانند لباس‌های فرسوده‌ای را بپوشند که در نگاه مردم بی‌ارزش است، و نمی‌تواند از پوشیدنی‌های رایج در جامعه‌ی خود براید، چون هرگاه براید لباس او لباس شهرت می‌باشد که در شریعت ممنوع است، چنانچه در حدیث آمده‌است: «هرکه در دنیا لباس شهرت به تن کند، خداوند لباس خواری را بر تن او کند»[1].

کیفیت بهتر پوشاک در زمان ما:

نوع لباس زمان ما در سراسر جهان به دلیل بهتر شدن صنعت بافندگی، ریسندگی، درزی دوزی و گلدوزی از زمان گذشته بهتر شده است، چنان‌چه لباسی که در گذشته شیک و زیبا شمرده می‌شد، اکنون لباس عادی شمرده می‌شود و فردا شاید مردمانی که امروز تهی‌دست و فرودست هستند آن‌را به تن کنند، به ویژه در زمان جهانی شدن که جهان به هم نزدیک و آمیخته شده و همانند یک دهکده شده است.

هر لباس شهرت ناپسند است:

علامه ابن جوزی رحمه الله گوید: در میان صوفیان کسانی بودند که به جای دستار بر سر خود خرقه بستند که این خود شهرت است؛ زیرا آن بر خلاف لباس مردمان شهر می‌باشد و هر لباسی که

---

[1] تخریج آن در صـ۲۲۰ گذشت.

در آن شهرت باشد ناپسند است.

بشر بن حارث رحمه الله گوید: ابن مبارک رحمه الله روز جمعه به مسجد درامد و کلاه بر سر داشت، دید که مردم کلاه به سر ندارند، کلاهش را گرفت و در آستین خود فرو برد[۱].

خانه‌های نشیمن عصر ما:

انسان در خانه‌های نشیمن یا آنچه که اپارتمان‌های مسکونی گفته می‌شود، آزاد نیست که آن‌را از خشت خام یا آن‌را در شهر و دهکده‌ای از نی بسازد؛ بلکه ساختمان از خود قوانین، اجازه‌نامه و مکلفیت‌های دارد که می‌باید آن‌را رعایت کرد تا نه چهره‌ی شهر و دهکده زشت و نازیبا شود و نه هم بیم فروریختن آن باشد که چیزها و کسانی‌که در دور و بر آن هستند آسیب نبینند.

توجه به خانه و آموزشِ خانواده و فرزندان:

با آنکه پارسا یا صوفی اگر خانه‌ای را بسازد، آن‌را نه تنها برای خود که برای خانواده و فرزندان خود نیز می‌سازد، و آنان وادار نیستند که همانند او با پرهیز از چیزهای برتر و مباحات زندگی کنند، ابوسلیمان دارانی گوید: شایسته نیست که کسی خانواده‌ی خود را به پارسایی وادارد، بلکه به سوی آن دعوت کند، اگر پذیرفتند خوب، ورنه آنان را گذاشته و خودش آنچه خواست انجام دهد.

غزالی گوید: معنایش این است که سختگیریِ مشروط، ویژه‌ی خود پارسا است و بر او نیست که همه‌ی آن‌را در خانواده‌اش پیاده کند، باز شایسته نیست که سخن آنان را در جایی بپذیرد که از مرز اعتدال می‌برایند[۲].

باز اگر این فرزندان در سن آموزش باشند، بر اوست که همه نیازمندی‌های آموزشی آنان را پوره سازد، از رسانیدن آنان به مکتب گرفته تا خریدن کتاب و قرطاسیه‌ی مکتب و اگر نیاز باشد پرداخت هزینه‌ها و دیگر چیزهایی که مورد نیاز پسران و دختران همانند آنان می‌باشد، برایش روا نیست که به بهانه‌ی پارسایی آنان را به حال خود واگذارد و از حق آموزشی که دوستان و همراهان آنان دریافت می‌کنند محروم سازد، تأکید این سخن هنگامی بیشتر

---

[۱] تلبیس ابلیس صـ ۲۵۳.

[۲] احیاء (۲۳۹/٤).

می‌شود که آنان نابغه‌های باشند که ملت از نبوغ و هوشمندی آنان در دانش‌های دین یا دنیا سودمند گشته بتواند.

این هم آشکار است خانه‌ای که در آن پسران و دختران آموزش می‌بینند باید از لحاظ فراخی و تجهیزات، دارای ویژگی‌هایی ویژه‌ای باشد، و حدیث در باره‌ی فرزندان زمانی که به ده سالگی برسند می‌گوید: «بسترهای خواب آنان را جدا بگسترانید»[1]، اینجا شایسته است که پسران برای خود اتاق جدا داشته باشند و دختران برای خودشان، همچنان باید اتاق آنان برخوردار از روشنی بسنده و لوازم کمک کننده به خواندن و نوشتن باشد، و در حدیث صحیح آمده‌است: «یک بستر برای مرد، یکی هم برای زن و سوم آن برای مهمان و چهارم آن برای شیطان»[2] این درحالی است که او فرزند نداشته باشد، ورنه به اندازه‌ی فرزندان، نیاز به بسترهای دیگری است.

سوم: بررسی روش امام غزالی:

روش امام غزالی در کتاب (إحیاء) از دو جهت مورد بررسی است:

زیاده‌روی و گمراهی‌های صوفیان:

۱. از نگاه زیاده‌روی و گمراهی‌ها و حد گذری‌های آنان در برخی موارد، با تکیه بر احادیثی که بنیاد شرعی ندارد در عبادت خدای فرهیخته و محبت نزدیک شدن با او زیاده روی می‌کنند، و این بنیاد بدعت آنان در دین و واداشتن آنان به شرعی شمردن چیزهایی است که خدای متعال اجازه نداده‌است؛ مانند: تقرب جستن با نوآوری‌های ناروا و زیاده‌روی در عبادات، این اساس بدعت مسیحیان بود که برای ترسایی و آنچه قرین آن از سنگ‌دلی بر خود و دیگران بود، انجام می‌دادند، آنگاه که از سایه‌ی زن گریزان بودند اگرچه او مادر و خواهرشان باشد و از سوی دیگر بدون پاکی بدن به خدا تقرب می‌جستند.

---

[1] احمد ﷺ آن‌را (٦٧٥٦) روایت کرده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش حسن است، ابوداود ﷺ در صلوة (٤٩٥)، حاکم ﷺ در صلوة (١٩٧/١)، دارقطنی ﷺ در صلوة (٢٣٠/١) و بیهقی ﷺ در الکبری (٢٢٨/٢) از عبد الله بن عمرو ﷺ آورده‌اند و البانی ﷺ آن‌را در صحیح ابوداود (٤٦٦) صحیح گفته‌است.

[2] مسلم ﷺ آن‌را در لباس و زینت (٢٠٨٤)، احمد ﷺ (١٤١٢٤)، ابوداود ﷺ در لباس (١٤٢) و نسائی ﷺ در نکاح (٣٣٨٥٩) از جابر بن عبدالله ﷺ آورده‌اند.

استدلال به احادیث بی‌پایه:

۲. امام غزالی رحمه‌الله در بسیاری از دلایل خود به احادیث ضعیف، بلکه خیلی ضعیف و منکر و بی‌اساس و حتی ساختگی و دروغین نسبت داده شده به پیامبر خدا ﷺ تکیه دارد، همچنان احادیثی که در دیوان‌های حدیث نه اساسی دارد و نه سندی.

گاهی کسانی هم برای غزالی بهانه آوردند که: اینجا از احادیث ضعیف احکام حلال و حرام گرفته نمی‌شود، بلکه فضائل کردارها و برای بیم و امید دادن است و از این‌رو آن‌را نادیده گرفتند و روایت احادیث ضعیف را در این باره روا شمردند.

ولی این‌را از یاد بردند که ضعیف در این جا نگاه اسلام به دنیا، به دارایی، به زن و به گوشه‌گیری یا عدم آن‌را پی‌ریزی می‌کند که این‌ها کمتر از احکام حلال و حرام نبوده و بلکه هم بیم‌ناک‌تر از آن است.

شروط روایت حدیث ضعیف:

روایت حدیث ضعیف اگرچه در زمینه‌ی تزکیه هم باشد، از خود شروطی دارد که دانشمندان آن‌را گذاشته‌اند تا نباید از آن گذشت:

۱. بسیار زیاد ضعیف نباشد؛

۲. قضیه‌ای که آن‌را برایش دلیل می‌آورند زیر یکی از احکام کلی ثابته به دلایل شرعی دیگری باشد؛

۳. و اینکه باورمندی به درستی آن نباشد بلکه باورمندی به احتیاط باشد.

ولی بسیاری از احادیثی را که غزالی آورده‌است، برخوردار از این شرط‌ها نمی‌باشد، چنانچه امام حافظ زین الدین عراقی (ت ۸۰٤) در تخریج احادیث احیاء گفته‌است، بسیاری آن خیلی ضعیف یا حتی کاملا بی اساس و یا هم دروغ بافته بر پیامبر ﷺ است.

بسیاری از احادیثی که غزالی آورده‌است، باطل‌اند:

به گونه‌ی نمونه از میان بیست و سه حدیثی که ابوحامد غزالی رحمه‌الله در کتاب (کسر الشهوتین) در بیان برتری گرسنگی و نکوهش سیری آورده‌است، منهای سه حدیث آن دیگرش صحیح نیستند، باقی مانده یا اصلاً بی‌بنیاد است، مانند هفت حدیثی که در آغاز این موضوع

آورده‌است، که حافظ عراقی در باره‌ی آن گفته‌است: هیچ اصلی برایش نیافتم. و همچنان عراقی برای پنج حدیث دیگر هم هیچ اصلی نیافته است، و احادیث دیگر، یکی از آنها را ابن جوزی رحمه‌الله در (موضوعات) آورده و دیگرش را با اسناد ضعیف ذکر کرده‌است، پس چگونه بالای آن حکم یا نگاه دینی بنا شده می‌تواند؟!

ابوحامد غزالی رحمه‌الله که در برابر فیلسوفان مبارز برخواست و آنان را خاموش ساخت، در برابر باطنیان منافق برخواست و آنان‌را رسوا کرد، پاسخ معتزلیان را داد و آنان را لال گردانید و در فقه و اصول فقه کتاب‌ها نگاشت، ما دوست نداریم بر او خرده گیری شود، ولی باید دانست که جز پیامبر ﷺ هر دانشمندی اگرچه خیلی نامور هم باشد برخی از سخنانش پذیرفته می‌شود و برخی رها می‌شود.

از میان ایرادهایی که بر امام غزالی گرفته شده این است که: او در فراخوانی‌اش به سوی زیاده‌روی در سخت گیری و فرسوده پوشی و محرومیت، به سنت ثابت شده و احادیث صحیحی که با این فراخوان او همخوانی ندارد، توجه چندانی نداشته است.

نگاه میانه نزد امام غزالی:

با آنکه می‌بینیم ابوحامد غزالی در بسیار جای‌ها به روش میانه برگشته و در تعدادی از کتاب‌های خود از جمله (الإحیاء) اعلام می‌کند که: منظور از شریعت همان میانه‌روی است و در بسیاری جای‌ها آن‌را با جملات شیوا تشریح می‌کند و خیلی‌ها زیبا هم تشریح می‌کند و به خوبی پاسخ زیاده‌روان را می‌دهد.

ما در کتاب خود (فقه الوسطیة و التجدید) سخنان بس ارزشمندی از وی نقل کردیم و آن می‌رساند که او در پی پیروزی روش میانه و برابری بوده که اسلام آن‌را در قرآن و سنت پیامبرش ﷺ آورده‌است و برای همین می‌باید سخنان او با یکدیگر پیوند زده شود.

همین بسنده است که از او رحمه‌الله در کتاب یاد شده‌ی خود برخی سخنانش را نقل کردیم.

میانه‌روی در ریاضت سرشت‌ها:

از آن میان: آنچه که در (الإحیاء) هنگام ستیز با کسانی‌که می‌پندارند خوی انسان با تمرین کردن تغییر پذیر نیست و استدلال‌شان این است که (آدمی تا که زنده است شهوت و خشم و

دنیا دوستی و همچنین خوی‌های دیگر از او ناگسستنی است)[۱].

ولی غزالی این نگاه را نادرســـت دانســـته و با منطق بالا آن‌را رد کرده می‌گوید: (این نگاه نادرستی است که گروهی در آن افتاده و پنداشتند که هدف از تلاش، یک‌سره ریشه‌کن سازی و نابود کردن این ویژگی‌ها می‌باشد، ولی افسوس! شهوت‌ها برای سودی آفریده شدند و روی هم رفته یک نیاز است، و هرگاه خواسته‌ی خوراک از میان برود انسان می‌میرد و اگر شهوت همبستری نباشد نژاد نابود می‌شود و اگر خشم یکسره از میان برود انسان در برابر چیزهای که او را تباه می‌سازد از خود دفاع نکرده و تباه می‌گردد. وقتی که اصل شهوت پایدار باشد ناچار دوست داشتن دارایی که او را به شهوت می‌رساند نیز پایدار می‌ماند تا او را به نگهداری دارایی وادارد. و هدف هم از بیخ و بن برکندن آن نیســـت، بلکه به راه میانه آوردن آن اســـت که میان زیاده روی و فروکاهی است)[۲] تا پایان آن.

میانه‌روی در اخلاق:

غزالی با این روش پیش رفته و از آن کوتاه نیآمده‌است و حتی در کتاب‌های فلسفی خود آن‌را فرونگذاشته است، در مقدمه‌ی تهافة الفلاسفة چنین گوید: (شریعت میانه‌روی اخلاق در میان دو طرف را بیان کرده‌است... پس نه این شایسته است که در نگهداری دارایی زیاده‌روی کند و سخت شیفته‌ی گردآوری دارایی باشد، و نه هم در خرج کردن آن که ولخرجی کند و نه اینکه در هیچ چیزی خرج نکند و بزدلی کند، و نه در هرجایی خرج کرده بی‌باکی کند، بلکه سخاوت‌پیشه باشد؛ زیرا که آن در میان تنگ چشمی و ولخرجی است و دلیر باشد که آن میان بزدلی و بی‌باکی است و همچنان در همه‌ی خوی‌ها. و علم اخلاق بس دراز است و شریعت در تفصیل آن، بس افزوده است)[۳].

غزالی در کتاب دیگری از کتاب إحیاء (کسرـ الشـهوتین) این را شرح زیبای داده‌است، این مربی دانای سرشـت نفس بشرـی شرح داده می‌فرماید: (بدان که خواسـته‌ی نهایی در همه‌ی

---

[۱] احیاء، کتاب ریاضة النفس (٥٦/٣).

[۲] مرجع گذشته (٥٧/٣)

[۳] تهافة الفلاسفه صـ٢٨٦، تهافة الفلاسفه از کتاب‌های فلسفی شمرده می‌شود و با آنکه بر فیلسوفان می‌تازد و گفته‌های شان را باطل می‌گرداند ولی تاختن وی بر آنان با همان منطق خود فلسفه است.

کارها و خوی‌ها: میانه‌روی است؛ زیرا بهترین کارها میانه‌ی آن می‌باشد، و دو سوی راه میانه نکوهیده است و آنچه که در باره‌ی برتری گرسنگی آوردیم شاید چنین برداشت شود که زیاده‌روی در گرسنگی کار پسندیده‌ای است، هرگز چنین نیست، ولی از رازهای حکمت شریعت این است که: هرآنچه که سرشت انسانی خواستار زیاده‌روی در آن باشد و آن به فساد بینجامد، شریعت در بازداشتن آن زیاده‌روی کرده‌است، به گونه‌ای که ناآگاهان می‌پندارند خواسته همین است که هرچه سرشت بخواهد تا می‌توان با آن ستیز باید کرد، ولی دانایان می‌فهمند که هدف میانه‌روی است؛ زیرا هرگاه سرشت خواستار پرخوری زیاد شد، شایسته است که شریعت خواستار گرسنگی زیاد شود تا سرشت انگیزه دهنده و شریعت بازدارنده بمانند و در برابر یکدیگر مقاومت کنند و میانه‌روی بدست آید، پس هرکه بخواهد سرشت را ریشه کن کند ناممکن است و می‌داند که آن‌را پایانی نیست؛ زیرا کسی‌که در تضاد با سرشت زیاده‌روی کند، در شریعت مواردی آمده‌است که او را گنهکار می‌داند، چنانچه شریعت در ستایش از نماز شب و روزه‌ی روزانه زیاده روی کرد، سپس هنگامی که پیامبر ﷺ از حال برخی‌ها آگاه شد که پی‌هم روزه می‌گیرند و همه شب‌ها را زنده می‌دارند، از آن باز داشت...)[1]. که اشاره به نگاه او در برابر عبدالله بن عمرو[2] و دیگر اصحاب رضی الله عنهم دارد.

گروه‌های مردم در برابر راه راست:

از چیزهایی که بر دیدگاه میانه‌رو امام غزالی تاکید می‌کند، همان است که او نگاه مردم در برابر راه راست را به سه گروه دسته بندی می‌کند:

گروهی فرو رفته در دنیا بدون توجه به پیامدهایش، و این راهی است که شریعت آن‌را نکوهش کرده و آن راه نابودی است.

گروهی یک سره به عبادت و روی آرودن به آخرت چسپیده‌اند، (یعنی یک سره رها کردن کار دنیا)، این را نیز شریعت نکوهش کرده‌است، چنانچه سخن غزالی را پیشتر آوردیم که اشاره به همین داشت.

---

[1] احیاء (۹۶/۳).

[2] اشاره‌ی به این حدیث است: "ای عبدالله بن عمرو، به من رسیده است که تو روزها را روزه می‌گیری..." و تخریج آن در صـ۲٤۸ گذشت.

و گروه سوم: میانه‌روند که حق هر دو سرای را پوره کرده‌اند و آنان نزد پژوهشگران بهترین‌هایند؛ زیرا ابزارهای ایستادگی دنیا و آخرت با آنهاست و از میان آنان پیامبران علیهم السلام هستند که خداوند آنان را فرستاد تا مصلحت‌های زندگی و مرگ بندگان را سر و سامان بخشند[۱]).

و این گروه میانه‌رو کسانی‌اند که قرآن نیایش آنان‌را در هنگام حج چنین یادآوری کرده‌است: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ (بقره: ۲۰۱).

[و برخی از آنان می‌گویند: پروردگارا! ما را هم در دنیا خیری بخش و هم در آخرت، و ما را از عذاب آتش نگه دار].

آنان خواستار هردو خوبی هستند و خواستار هردو نیک‌بختی در دنیا و آخرت می‌باشند.

قرآن کریم پیش از آنان گروهی را به بدی یاد کرده می‌فرماید: ﴿فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ﴾ (بقره: ۲۰۰).

[و از مردم کسانی‌اند که می‌گویند: ما را در همین دنیا بهره‌ای ببخش و آنان را در آخرت هیچ بهره‌ای نیست].

و قرآن با توجه به تقسیم عقلی گروه سوم را چنین یادآور نشد که می‌گویند: پروردگارا برای ما نیکی‌های آخرت را ارزانی فرما، و برای آن در دنیا هیچ بهره‌ای نیست! زیرا چنین گروهی را ناپیدا دانسته است یا اینکه نباید چنین گروهی پیدا شود؛ زیرا چنین کسی یافت نخواهد شد که در دنیا هیچ بهره و سهمی نداشته باشد، ورنه او چگونه زندگی می‌کند؟!

پیروی از گروه رستگار:

او برای پوره کردن روش خود در اصلاح و پرورش و رهنمایی به سوی راه راست، بر پیروی از گروه رستگاران بر می‌انگیزد که آنان همان یاران گرامی‌ﷺ اند که بر روش میانه و بر راه آشکار بودند؛ آنان دنیا را برای دنیا نه بلکه برای آخرت می‌خواستند، و چنین نکردند که رهبانیت اختیار کرده و دنیا را یکسره رها کنند، در کارهای‌شان نه زیاده‌روی بود و نه فروگذاشت که آن بهترین کارها نزد الله فرهیخته است)[۲].

---

[۱] میزان العمل (۱۵۸-۱۵۹).

[۲] احیاء (۲۳۰/۳)

توازن میان بیم و امید:

از آن میان: در نظر داشتن توازن میان بیم و امید و شیفتگی و هراس است، و این فرموده‌ی الله متعال آن‌را نشانه رفته است: ﴿إِنَّهُمْ كانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ۖ وَكانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾ (انبياء: ۹۰).

[اینان در کارهای نیک شتاب می‌کردند و با بیم و امید ما را می‌خواندند و در برابر ما خاشع بودند]

و این را با جزئیات در کتاب بیم و امید در إحیاء و در بخش انگیزه‌ها در کتاب منهاج العابدین بیان کرده‌است[1].

چهارم: اسلام با زندگی در ستیز نیست:

همچنان چیز ارزشمند دیگری که باید آن‌را آشکارا گفت این است که: نه اسلام با زندگی ستیز دارد، نه قرآن -کتاب قرن- با زندگی ستیز دارد و نه محمد ﷺ پیامبر اسلام با زندگی ستیز دارد، بلکه دشمنی با زندگی به گواهی تاریخ ادیان، سروده‌ی سر زبان‌ها در دنیای پیش از اسلام بوده است.

مردم، پیش از اسلام و پیامبر ﷺ از ادیان چه می‌شنیدند؟

جهان بد است و باید از آن رهایی یافت، پس خوردن و آشامیدن را کم کنید تا در نابودی فرد سرعت ببخشیم، و از همسر ـ گرفتن بپرهیزید تا زودتر به نسل پایان بدهیم. مانی‌های فارس چنین می‌گفتند.

و پیکر بد است و باید در برابر آن ایستاد و آن‌را شکنجه کرد تا روان پیروز گردد. برهمنی‌های هندی چنین می‌گفتند.

تا شتر در سوراخ سوزن ندراید، ثروت‌مند در کرانه‌های آسمان درامده نمی‌تواند[2]. مسیحی‌ها چنین می‌گفتند.

---

[1] منهاج العابدين (٦٢-٦٤) و كتاب (الفكر المقاصدي عندالغزالي) از دكتور محمد عبده ﷺ را بنگرید، در آن مبحثی دارد که مصدر شریعت وسطیت است (۸۹-۹۳).

[2] انجیل متی (۲۳/۱۹).

زندگی پل است، از آن بگذرید و آن‌را آباد نکنید!

هرگاه تهی‌دست را دیدی که از پیش رویت می‌آید برایش بگو: خوش آمدی این نشانه‌ی نیکان، و هرگاه ثروت‌مند را دیدی که پیش روی تو می‌آید بگو: گناهی است که کیفرش زود داده شده است.

اینگونه سخنان را مردم از مردمان و دومان‌های گذشته می‌شنیدند، تا جایی که در ذهن بسیاری‌ها ریشه دواند که دین، فراخوانی است به سوی پشت کردن به زندگی و حرام دانستن پاکیزگی‌های آن، و دور انداختن پایه‌های ثروت و توانگری در آن.

فراخوان پیامبر ﷺ به زندگی:

پیامبر اسلام ﷺ آمد و این ارزش‌ها را دگرگون کرد و این اندیشه‌ها را جای‌گزین ساخت و دین او فراخوان به زندگی بود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ (انفال: ٢٤).

[ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فرا خوانند که زندگي‌تان می‌بخشد دعوت شان‌را اجابت کنید].

به مؤمنان داناند که زندگی نعمتی است که باید آن‌را غنیمت شمرد، نه باری که باید آن‌را از دوش انداخت. و کار برای زندگی نه فروکاهی دین است و نه کاستی روان، بلکه عبادتی است در محراب بزرگ و جهادی است در میدانی که گستره‌ی آن زمین پهناور خدا می‌باشد.

کعب بن عجره رضی الله عنه گوید: مردی از کنار پیامبر ﷺ گذشت، یاران پیامبر خدا تنومندی و تازگی او را دیدند، گفتند: ای پیامبر خدا، کاش این در راه خدا یعنی در جهاد می‌بود! پیامبر ﷺ فرمود: «اگر برای آوردن روزی برای فرزند خوردسال خود برامده باشد، او در راه خدا است! و اگر برای پیدا کردن روزی برای پدر و مادر پیر و کهن سال خود برامده باشد، او در راه خدا است! و اگر در تلاش برای پاکدامی خود برامده باشد، او در راه خدا است! و اگر برای خودنمایی و فخر فروشی برامده باشد، او در راه اهریمن است»[1].

---

[1] طبرانی رحمه الله آن‌را در کبیر (۱۲۹/۱۹)، در اوسط (٦٨٣٤) و در صغیر (٩٤٠) از کعب ابن عجره رضی الله عنه آورده‌است، منذری رحمه الله در الترغیب گوید: طبرانی آن‌را روایت کرده و رجال آن رجال صحیح‌اند (۳۳۵/۲) و هیثمی رحمه الله در مجمع الزوائد گوید: طبرانی آن‌را در معاجم سه‌گانه‌اش آورده‌است و رجال الکبیر رجال صحیح‌اند (٥٩٦/٤).

جستجوی فضل خدا:

قرآن کریم جستجوی روزی را به شیوه‌ی بسیار شیرین و زیبا بیان کرده و آن‌را (خواستن فضل خدا) گفته‌است: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ (جمعه: ۱۰).

[و چون نماز پایان یافت، در زمین پراکنده شوید و رزق خدا را جستجو کنید).

«و گروهی برای به دست آوردن روزی خدا در زمین سفر می کنند» (مزمل: ۲۰) و «باکی نیست که در هنگام حجّ کسب معاش کرده و از فضل خدا روزی طلبید» (بقره: ۱۹۸).

جهان، دلیل بر آفریدگار خود است:

جهان جای بدی نیست که باید از آن رهایی یافت، بلکه آن دلیل بر آفریدگار خود است و نگاره‌ای است که از دانش و حکمت او سخن می‌گوید، و کتابی است گشوده که آثار بزرگی او در آن خوانده می‌شود و به زبان دیگر: جهان حرف‌های بی‌صدای خدا و کتاب گشوده برای باسوادان و بی‌سوادان است و در آن آثار بزرگی او و نعمت‌هایش به خوانش گرفته می‌شود ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ (طلاق: ۱۲).

[خدا همان که هفت آسمان و مانند آنها زمین بیافرید. فرمان او میان آسمان‌ها و زمین روان است تا بدانید که خدا بر هر چیز توانا است و به راستی دانش وی هر چیزی را در بر گرفته است].

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ،مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَٰكنَّ أَكثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (دخان: ۳۸-۳۹).

[و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه در بین آنهاست را بازیچه نیافریدیم. آنها را به حق آفریده‌ایم، ولی بیشترین شان نمی‌دانند].

و ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (آل عمران: ۱۹۰).

[به راستی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و رفت و آمد شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان است].

این جهان با همه فراز و فرودهایش چیزی نیست مگر ﴿صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كلَّ شَيْءٍ ۚ إِنَّهُ

خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ﴾ (نمل: ۸۸).

[آفرینش آن خدایی که هر چیزی را به کمال پدید آورده‌است، به راستی او به هر چه می‌کنید آگاه است].

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ (سجده: ۷). [آن خدایی که هر چیز را به نیکوترین وجه بیافرید].

﴿الَّذِي أَعْطَىٰ كلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾. [همان کسی- است که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته، سپس هدایتش کرده‌است].

و ﴿وَخَلَقَ كلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا﴾ (فرقان: ۲). [و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده‌است].

آن خدا از چنان یگانگی برخوردار است که آسمان و زمین و چیزهای بی‌جان، گیاهان و حیوانات را از نگاه تفاوت‌ها، همخوانی‌ها و هماهنگی مانند اجزای یک پیکر آفریده است، ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾ (ملک: ۳).

[در آفرینش خدای رحمان هیچ خلل و بی‌نظمی نمی‌بینی].

و ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ ۚ وَكلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ (یس: ٤٠).

[آفتاب را نسزد که به ماه رسد و شب را نسزد که بر روز پیشی- گیرد و همه در سپهری شناورند].

واداشتن هستی برای خدمت انسان:

در هستی هیچ چیزی نه از روی گمانه‌زنی آفریده شده است و نه بیهوده، بلکه هرچیز برای این آماده شده تا نقش خود را در آنچه که خدا خواسته است ایفا کند، از آبادی زمین گرفته تا دوام زندگی و خدمت برای این آفریده‌ی گرامی (انسان)، ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكمْ ۖ وَسَخَّرَ لَكمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ ۖ وَسَخَّرَ لَكمُ الْأَنْهَارَ،وَسَخَّرَ لَكمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ ۖ وَسَخَّرَ لَكمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ،وَآتَاكمْ مِنْ كلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ۚ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ۗ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كفَّارٌ﴾ (ابراهیم: ۳۲-۳٤).

[خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان باران فرو بارید و بدان برای روزی شما

میوه‌ها رویانید و کشتی‌ها را رام شما کرد تا به فرمان او در دریا روان شوند و رودها را مسخر شما ساخت و آفتاب و ماه را که همواره روان‌اند رام شما کرد و شب و روز را مسخر شما گردانید و هر چه از او خواسته‌اید به شما ارزانی داشت و اگر نعمت‌هایش را بشمارید، آن‌را شمرده نتوانید، که آدمی ستمکار و ناسپاس است].

ببینید واژه‌ی (برای شما) در اینجا پنج بار آمده‌است تا برای آنان نشان دهد که هردو منفعت مادی و معنوی مخاطبان در آفریدن آسمان‌ها و زمین، فرود آمدن باران، رام بودن دریاها، آفتاب، مهتاب و شب و روز نهفته می‌باشد.

این فرموده‌ی او تعالی را بخوانید: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ ۖ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾ (ملک: ۱۵).

[اوست که زمین را برای شما رام گردانید، پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی خدا بخورید، و برانگیختن مردگان و رستاخیز به سوی اوست].

﴿وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ،وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ،لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ ۖ أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴾ (یس: ۳۳-۳۵).

[و زمین مرده، برایشان نشانه‌ی عبرت است که آن‌را زنده گردانیدیم و دانه از آن برآوردیم که از آن می‌خورند و در آن بوستان‌هایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم، و در آن از چشمه‌های گوناگون روان ساختیم، تا از میوه‌های آن و دسترنج خویش بخورند. چرا سپاس نمی‌گویند؟].

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ ۚ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ ۚ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (یونس: ۵).

[اوست خدایی که آفتاب را رخشان و ماه را تابان گردانید و سیر ماه را در منازلی معین کرد تا بدین واسطه شمار سال‌ها و حساب را بدانید].

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا،وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا،وَخَلَقْنَٰكُمْ أَزْوَٰجًا،وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا،وَجَعَلْنَا ٱلَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلْنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشًا،وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا،وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا، وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلْمُعْصِرَٰتِ مَآءً ثَجَّاجًا،لِّنُخْرِجَ بِهِۦ حَبًّا وَنَبَاتًا وَجَنَّٰتٍ أَلْفَافًا﴾ (نبأ: ٦-١٦).

[آیا ما زمین را مهد آسایش نگردانیدیم؟ و کوه‌ها را میخ‌هایی؟ و شما را جفت آفریدیم و

خواب شما را مایه‌ی آسایش‌تان گردانیدیم و شب را پوششی گردانیدم و روز را وسیله‌ای برای زندگی و معاش و بر فراز شما هفت آسمان محکم بنا کردیم و چراغی درخشان آفریدیم و از ابرهای باران‌زا آب فراوان فرو فرستادیم تا بدان دانه و گیاه و بستان‌های پیچیده و انبوه برویانیم].

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ ۖ أَفَلَا تَسْمَعُونَ،قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ ۖ أَفَلَا تُبْصِرُونَ،وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (قصص: ۷۱-۷۳).

[بگو: چه می‌پندارید اگر خدا تا روز رستاخیز شب را بر شما جاوید بدارد؛ جز خداوند کدامین پرستیده برای شما روشنی می‌آورد؟ آیا نمی‌شنوید؟ بگو: هان، چه می‌پندارید اگر خدا تا روز رستاخیز روز را بر شما جاوید بدارد؛ جز خداوند کدامین پرستیده برای شما شبی می‌آورد که بیاسایید؟ مگر نمی‌بینید؟ و از رحمت اوست که شب و روز را برای شما پدید آورد تا در آن یک بیاسایید و در این یک در جستجوی روزی برخیزید، باشد که سپاس گویید].

همه‌ی این هستی با بالا و پائینش آماده‌ی خدمت برای انسان است.

نگاه اسلام به دارایی، ثروت و زندگی پاکیزه:

دارایی را برای دارنده‌ی آن، کیفر یا مصیبت آسمانی نگفته، بلکه آن‌را خیر گفته‌است، ﴿قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ۗ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۱۵).

[بگو: آنچه از مال خود انفاق می‌کنید، برای پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و نیازمندان و در راه ماندگان باشد، و هر کار نیکی انجام دهید، خدا بر آن داناست].

﴿إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ﴾ (ص: ۳۲). [من دوستی خیر (این اسبان) را بر یاد پروردگارم بگزیدم].

﴿وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾ (عادیات: ۸). [او خیر (مال) را بسیار دوست دارد].

و آن‌را مایه‌ی استوار ماندن مردم و رشته‌ی زندگی دانسته است: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾ (نساء: ۵). [اموال‌تان را که خدا قوام زندگی شما ساخته است به

سفیهان مدهید].

ثروت، نعمت و زندگی پاکیزه را از چیزهایی شمرده است که خدا با آن بر بندگانش مهربانی می‌کند و بندگانش با داشتن آن سپاس او را به جای می‌آورند: ﴿وَوَجَدَکَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾ (ضحی: ۸).

[و تو را تنگدست نیافت و بی‌نیاز گردانید؟].

﴿فَآوَاکمْ وَأَيَّدَکمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَکمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّکمْ تَشْکرُونَ﴾ (انفال: ٢٦).

[و خدا پناهتان داد و یاری کرد و پیروز گردانید و از چیزهای پاکیزه روزی داد، باشد که سپاس گویید].

و ﴿لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ،إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ،فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ،الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾ (قریش: ١-٤).

[برای ائتلاف قریش؛ ائتلاف‌شان در سفر زمستانی و تابستانی. پس باید پروردگار این خانه را بپرستند، آن که به هنگام گرسنگی طعام‌شان داد و از بیم در امانشان داشت].

پرستش را در ازای خوراک و امنیت خواسته است، چرا که گرسنه و ترسان توانایی درست پرستش خدا را ندارند.

اسلام دارایی را نعمت شمرد و زندگی پاکیزه را نعمتی دانست که خدا بندگان مؤمن راستین و ره‌یافتگانش را با آن می‌نوازد: ﴿وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ (جن: ١٦).

[و اگر بر راه راست استور بمانند، ما آب فراوان برای‌شان می‌نوشانیم].

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰکنْ کذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا کانُوا يَکسِبُونَ﴾ (اعراف: ٩٦).

[اگر مردم شهرها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم، ولی پیامبران را به دروغگویی نسبت دادند. ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه‌شان کردیم].

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَکلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾ (مائده: ٦٦).

[و اگر تورات و انجیل و آنچه را که از جانب خدا بر آن‌ها نازل شده برپای دارند، از فراز سر و زیر پای‌شان روزی می‌خورند].

و ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفَّارًا،يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا،وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾ (نوح: ١٠-١٢).

[سپس گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او آمرزنده است، تا از آسمان برای‌تان پی در پی باران فرستد و شما را به اموال و فرزندان مدد کند و برای‌تان بستان‌ها و نهرها بیافریند].

درست است که پرستش خداوند بر مسلمان فرض است، ولی زیاده‌روی در آن و آن‌را پیشه‌ی شبانه روزی خود ساختن و حقوق زندگی را در پای آن ریختن، کاری است که اسلام و پیامبر اسلام ﷺ آن‌را رد می‌کند.

راز پنهان ماندن زمان رستاخیز:

درست است که از رستاخیز هشدار داده و خردها و دل‌ها را بیدار کرده‌است تا برای آن آماده باشند و برای رهسپاری به سویش توشه بردارند، فرمود: ﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ،لِيَوْمٍ عَظِيمٍ،يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (مطففین: ٤-٦).

[آیا اینان نمی‌دانند که زنده می‌شوند در آن روز بزرگ؟ روزی که مردم به پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند].

و ﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا،السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ ۚ كانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا﴾ (مزمل: ١٧-١٨).

[اگر کافر باشید، در روزی که کودکان را پیر می‌گرداند چگونه در امان می‌مانید؟ در آن روز آسمان بشکافد و وعده خدا به وقوع پیوندد].

ولی برای حکمت بهتری هنگام برپایی رستاخیز را از بندگانش پوشانیده است تا در انتظار آن دست از زندگی نکشند. و هنگامی که پیامبر ﷺ از آن پرسیده شد، فرمود: «پرسیده شده در باره‌ی آن داناتر از پرسنده نیست»[1]. ﴿يَسْأَلُونَک عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا

[1] متفق علیه: بخاری رحمه الله (٥٠) و مسلم رحمه الله (٩) و هردو در إیمان آوردند و احمد رحمه الله (٩٥٠١) و ابن ماجه رحمه الله در مقدمه (٦٤) از ابوهریره رضي الله عنه آورده‌اند.

عِنْدَ رَبِّي ۖ لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ۚ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً ۗ يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا ۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (اعراف: ۱۸۷).

[درباره‌ی قیامت از تو می‌پرسند که چه وقت فرا می‌رسد. بگو: علم آن نزد پروردگارم است. تنها اوست که چون زمانش فرا رسد آشکارش سازد. فرارسیدن آن بر آسمانیان و زمینیان پوشیده است، جز به ناگهان بر شما نیاید. چنان از تو می‌پرسند که گویی تو از آن آگاهی. بگو: علم آن نزد خداست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند].

آبادی زمین تا واپسین لحظات زندگی:

گیریم که رستاخیز بر پا شده و مسلمان در یکی از کارهای دنیا دست به کار است، آیا آن‌را از دست خود انداخته و به بدرقه‌ی رستاخیز بپردازد؟ پیامبر ﷺ می فرماید: «هرگاه رستاخیز برپا شد و در دست یکی از شما نهالی بود، اگر پیش از برپایی رستاخیز توان نشاندن آن‌را داشت، باید آن‌را بنشاند»[1]. چرا آن‌را بنشاند با آنکه هیچ امیدی برای سود بردن از آن نیست؟ این گردن سپردن در برابر قانون خدا برای آبادی زمین و بندگی کردن در آن تا واپسین رمق زندگی است.

نیکان دارایی، فرزندان و بازرگانی داشتند:

این درست است که قرآن فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ (منافقون: ۹). [ای مؤمنان! مبادا اموال و فرزندان‌تان شما را از یاد خدا غافل کنند].

و مؤمنان را چنین ستایش کرده که آنان: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾ (نور: ۳۷).

[مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا و نمازگزاردن و زکات دادن بازشان ندارد].

ولی این را هم فرض کنید که بندگان نیک خداوند دارایی، فرزندان و بازرگانی و خرید و

---

[1] احمد رحمه الله (۱۲۹۸۱) و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش صحیح به شرط مسلم است، عبد بن حمید رحمه الله (۱۲۱۶) و بخاری رحمه الله در ادب المفرد کتاب بنیان (۴۷۹) از انس رضی الله عنه آورده و البانی رحمه الله آن‌را در صحیح الجامع (۱۴۲۴) صحیح گفته‌است.

فروش داشته باشند ولی هیچ کدام این‌ها آن‌ها را از ادای وجایب خداوندی باز ندارد.

برتری خواسته‌های پسندیده:

خواسته‌ها چیز ناپسند نیست، بلکه هرگاه به خیر رهنمون شود، دارای برتری است، مانند پادشاهی خواستن سلیمان علیه السلام: ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي ۖ إِنَّک أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ (ص: ۳۵).

[گفت: پروردگارا! مرا بیامرز و برایم مُلکی عطا کن که پس از من کسی سزاوار آن نباشد، که تو بسیار بخشاینده‌ای).

و یوسف علیه السلام که خواستار وزارت مالیه و اقتصاد شد: ﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ ۖ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾ (یوسف: ۵۵). [گفت: مرا بر خزاین این سرزمین بگمار که من نگهبان دانایی هستم].

و دعای بندگان خدا برای پیشوایی در دین: ﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ (فرقان: ٧٤).

[پروردگارا! از همسران و فرزندانمان دلهای ما را شاد دار، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان].

صوفیان زیاده‌رو پروای وضعیت امت را ندارند:

یکی دیگر از ایرادها بر نگاه سخت‌گیرانه‌ی صوفیان در پارسایی این است که: از توجه به امتی غافل اند که اسلام می‌خواهد آن‌را پایه گذاری کند و آن امت دارای پیام دینی و آبادی و تمدنی است، امتی که برگزیدگی او از دیگر امت‌ها این است که آن میان دین و دنیا پیوند زده است و روان و ماده را با هم آمیخته است، این همان امت میانه‌رو است و از ویژگی‌هایش این است که فرهنگ و تمدنی بسازد تا دانش و ایمان و برتری روحی و اخلاقی و نو آوری مادی و آبادی را با هم یکجا بسازد. این چیزی است که تاریخ از آن برای‌مان سخن گفته‌است.

مقایسه‌ی (دریبر) امریکایی میان تمدن اروپا و تمدن اسلام:

این چیزی است که خود تاریخ نگاران غرب به آن اعتراف کرده‌اند، مانند گوستاولوبون فرانسوی و دریبر امریکایی استاد دانشگاه هاروارد امریکا که در کتاب خود (کشمکش دانش و دین)

هنگام مقایسه میان تمدن اروپا در آن زمان با تمدن اسلام گفته‌است: در آن زمان –زمان تمدن اسلام- از اثر بی توجهی مردم به زراعت، اروپا پوشیده از نی‌زارهای انباشته بود و اطراف شهرها پر از لجن‌زارها بود که بوی بد و کشـــنده‌ی آنها مردم را ریشـــه‌کن کرده و از بین می‌برد و هیچ فریادرسی نداشتند.

خانه‌ها در پاریس و لندن از چوب و خشـــت و برگ درختان و نی ســـاخته شـــده بود و هیچ کلکین و کفپوش چوبی نداشـــتند، قالین و فرش برای آنان ناشـــناخته بود و به جای آن برگ درختان را روی زمین هموار می‌کردند، دودکش را نمی‌شـــناختند و از همین‌رو دود در خانه‌ها می‌پیچید و در ســوراخ ســقف‌ها می‌نشســت. مردم در این خانه‌ها دچار بیماری‌های گوناگون می‌شـــدند و مردم معنی نظافت را نمی‌دانســـتند، شـــکمبه و روده‌ی حیوانات و زباله‌های آشپرخانه‌ها را پیش روی خانه می‌ریختند و آن انباشته شده و مانند تپه‌ها می‌شد و از آن بوی مرگبار بر می‌خواســـت و هیچ نگهبان و بازپرســـی نبود، اعضـــای یک خانواده مردان و زنان و کودکان همه در یک خانه می‌خوابیدند و در موارد زیادی حیوانات هم با آنان در خانه می‌خوابید.

تخت خواب‌شـــان کیســـه‌ای انباشـــته از برگ درختان بود که در تخته چوبی قرار داشـــت و خریطه‌ی پر از پشم بالشت آنان بود، پاکیزگی در میان‌شان یافت نمی‌شد و با آن هیچ آشنایی نداشتند.

ثروت‌مندان شان تنها یک بار در هفته گوشت می‌خوردند، جاده‌ها نه جوی کشی شده بود، نه سنگ فرش شده بود و نه چراغی داشت.

می‌گوید: اروپا در تمدن عصرــ خود نســـبت به قلمرو اندلس که اعراب بر آن حکم می‌راند، برخوردار از ذوق عالی و فرهنگی بالا و رونق خوبی نبود، جاده‌های اندلس چراغان و به بهترین شکل سنگ فرش شده بود، دیوارها رنگ آمیزی شده بود، خانه‌های شان با قالین‌ها فرش شده بود، خانه‌ها در زمســتان با کوره‌های آتش گرم می‌شـد و در تابســتان با عبور باد از لوله‌های زیر زمینی از میان کاســه‌های پر از گل، نســیم عطرآگین در خانه‌ها می‌وزید، آنان گرمابه‌ها، کتاب خانه‌ها، سالن‌های غذا خوری و چشمه‌سارهای آب شیرین داشتند.

شـــهرها و روســـتاها پر از محافل شـــادی بود و برخلاف همســـایگان شـــمالی خود که غرق باده‌گســـاری و پرخوری بودند، آنان با نواختن آلات موســـیقی پایکوبی می‌کردند و برخوردار از

آداب و سنگینی خاصی بودند، شراب در میان شان حرام بود، نهایت لذت جسمی‌شان همین بود که شـــب‌های مهتابی به باغ‌های خود که بی‌نهایت زیبا بود می‌رفتند یا گرداگرد درختان نارنج نشسـته و از داسـتان سرایان قصـه می‌شـنیدند، یا در یکی از موضـوعات فلسـفی با هم گفتگو می‌کردند. اندوه‌های دنیا را با این اندیشـه از خود می‌راندند که: اگر هیچ اندوه و رنجی نباشـد، حتماً زندگی آخرت از یاد می‌رود، و میان بودن خود در زندگی دنیا و آرزوهای شـان در نعمت‌های جاویدان و پایدار در آخرت سازگای آورده بودند.)[1] پایان

[1] کشمکش دانش و دین از دریبر

باب سوم

پارسایی و پرهیزگاری خلفاء و دانشمندان

فصل اول

پارسایی و پرهیزگاری عمر بن خطاب رضی الله عنه (۲۳هـ)

این باب کتاب را به گونه‌ی کوتاه، ویژه‌ی سه خلیفه می‌گردانیم که عمر بن خطاب رضی الله عنه علی بن ابی طالب رضی الله عنه از صحابه و عمر بن عبدالعزیز رحمه الله پس از آنان می‌باشد.

خوراک عمر رضی الله عنه:

احنف بن قیس رضی الله عنه گوید: ما گواه خوراک عمر رضی الله عنه بودیم، یک روز گوشت تازه می‌خورد، روز دیگر گوشت خشک شده و روزی هم مقداری روغن.

میسور بن مخزمه رضی الله عنه گوید: نزد عمر رضی الله عنه مالی را آورده در مسجد گذاشتند، او بیرون آمد و آن‌را زیر و رو می‌کرد و به آن می‌نگریست، ناگاه چشمانش اشکبار شد! عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت: ای امیرالمؤمنین! چه چیز تو را به گریه انداخت، سوگند به خدا که این جای سپاس‌گزاری است! عمر رضی الله عنه گفت: سوگند به خدا که این برای هر دودمانی داده شود قطعاً در میان آنان دشمنی و کینه می‌افتد[1].

هرگاه سوگی برای مسلمانان می‌رسید خیلی بر خود سخت می‌گرفت و نخستین کسی بود که بخشی از آن‌را بر دوش می‌کشید. از انس رضی الله عنه است که گفت: عمر رضی الله عنه در سال گرسنگی زیتون می‌خورد و خود را از خوردن روغن محروم ساخته بود، هنگامی که شکمش قر قر می‌کرد، با انگشت خود بر شکمش کوفته می‌گفت: قر قر کنی یا نکنی تا زمانی که مردم سر حال نیایند، تو نزد ما خوراکی غیر از این نداری[2].

سخت‌گیری بر خانواده‌اش:

همچنان او بر خانواده‌اش سخت‌گیری می‌کرد؛ زیرا آنان نمونه‌ی مردم بودند، به آنان می‌گفت:

---

[1] این هردو اثر را احمد رحمه الله در زهد صـ۱۱۴-۱۱۵ روایت کرده‌است.

[2] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (۴۸/۱) آورده‌است.

مردم مانند کرگسی که بر لاشه چشم دوخته باشد به شما چشم دوخته‌اند[۱]، سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گوید: از بحرین برای عمر رضی الله عنه مشـــک و عنبر آوردند، عمر رضی الله عنه گفت: به خدا کاش زنی را می‌شـــناختم که وزن کردن را بهتر بلد بود و این خوشـــبویی را وزن می‌کرد تا میان مردم توزیع می‌کردم، همسرـــش عاتکه رضی الله عنها دختر زید پسرـــ عمر پسرـــ نفیل گفت: من وزن کردن را خوب بلدم، بیار که وزن کنم، گفت: نه. پرســید: چرا؟ گفت: می‌ترســم که آن‌را بگیری و چنین کنی، انگشت خود را در شقیقه‌هایش فرو برد و گفت اینگونه دست خود را در گردن خود بزنی، و من آن‌را ببویم و بیشتر از مسلمانان بهره ببرم[۲].

عمر رضی الله عنه هیچ خوراکی را عیب نمی‌گرفت، برده‌اش یرفا یا اســـلم گفت: می‌خواهم او را وادار به عیب‌جویی کنم. مقدار شیر ترش شده را گرفته پیش روی عمر رضی الله عنه گذاشت، می‌گوید: از آن خورد و ابروانش را در هم کشید، سپس گفت: چقدر شیرین است این روزی خدای عزّو جل!

پوشاک عمر رضی الله عنه:

قتاده گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه روز جمعه دیرتر نزد مردم آمد، ســپس بر منبر بالا شــد و از دیر آمدن خود پوزش خواست و گفت: شستن این کالا مرا مصروف ساخت؛ زیرا این را می‌شستند و من کالای جز این نداشتم.

حسن گوید: عمر رضی الله عنه هنگام خلافتش در حالی برای مردم خطبه ایراد کرد که لباسش دوازده پینه داشت[۳].

عمر رضی الله عنه چهارپایی را سوار شد، دید سرگین آن جو دارد، گفت: در حالی‌که مردم از گرسنگی می‌میرند او این‌چنین می‌خورد، تا زمانی که مردم به زندگی عادی برنگردند آن‌را سوار نمی‌شوم.

سخنان عمر رضی الله عنه در باره‌ی پرهیزگاری و پارسایی:

خدا رحمتش کند گفته بود: (دین زمزمه‌های در آخر شب نیست، بلکه دین پرهیزگاری است).

---

[۱] خطیب رحمه الله آن‌را در تاریخ بغداد (۲۱۸/٤) آورده‌است.

[۲] احمد رحمه الله آن‌را در زهد صـ۱۱۹ آورده‌است.

[۳] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (۵۳/۱) آورده‌است.

عمر رضی الله عنه به ابوموسی اشعری رضی الله عنه نوشت: تو با هیچ کرداری سرای آخرت را به دست آورده نمی‌توانی که بهتر از دل‌بریدن از دنیا باشد، هشدار که خوی نیک و بد را با هم نیامیزی.

همچنان خدا بیامرز گفته بود: با خود اندیشیدم، دیدم هرگاه دنیا را خواستم به آخرت زیان رساندم و هرگاه آخرت را خواستم به دنیا زیان رساندم، وقتی چنین باشد تصمیم گرفتم به این زودگذر زیان برسانم[۱].

عمر رضی الله عنه گفته بود: پای‌بند یاد خدا باشید که آن درمان است، و از یاد مردم بپرهیزید که آن درد است[۲].

او رضی الله عنه فرمود: شکیبایی در هر چیز پسندیده است مگر آنکه در باره‌ی موضوعات آخرت باشد[۳].

آرایش برای همسر:

عمر رضی الله عنه چنان نبود که دست برداشتن از زیبایی‌ها و روزی پاکیزه‌ای که خدا برای بندگانش آفریده را پارسایی بشمارد، بلکه این‌ها چیزی پسندیده بوده و گاهی به حق دیگران بر می‌گردد، مانند همسر.

زنی شوهر ژولیده و خاک آلود خود را نزد عمر رضی الله عنه آورد و خواستار رهایی از وی شد، برایش دستور داد که دوش بگیرد، ناخن‌ها و موی سرش را کوتاه کند، سپس برای او و کسانی‌که نزد او بودند فرمود: خود را برای زنان اینگونه بیارایید، سوگند به خدا آنان دوست دارند که خودتان را برای شان بیارایید، چنانچه شما می‌خواهید برای‌تان آرایش کنند.

عمر رضی الله عنه گفت: دوست دارم مرد در خانه‌اش مانند کودک رفتار کند و اگر نیاز پیدا شد مرد باشد[٤].

---

[۱] این آثار را احمد رحمه الله در زهد صـ۱۲۳-۱۲٦ روایت کرده‌است.

[۲] هنّاد رحمه الله آن‌را در زهد (۱۱۱۰) آورده‌است.

[۳] احمد رحمه الله آن‌را در زهد صـ۱۱۹ آورده‌است.

[٤] ابن عبدالهادی حنبلی رحمه الله مشهور به ابن مبرد در محض الصواب (٦٧٤/٢) آورده‌است.

رفع خستگی مسلمانان:

ابوعبیده ﷺ برای عمر ﷺ نوشت: نمی‌خواهم در انتاکیه زیاد بمانم که هوایش دلنشین است و خوبی‌هایش فراوان تا مبادا لشکر به آسایش خو بگیرند و دیگر در جنگ‌ها از آنان کار گرفته نشود. عمر ﷺ آن‌را نپسندید و پاسخ داد: بسم الله الرحمن الرحیم، از بنده‌ی خدا عمر به کارگزارش در شام ابوعبیده عامر بن جراح، درود بر تو، من خدای یگانه را ستایش می‌کنم و بر پیامبرش درود می‌فرستم و برای پیروزی که بر مسلمانان ارزانی داشته و سرانجام را از آن پرهیزگاران کرده‌است سپاس‌گزار او هستم، او همیشه بر ما مهربانی و همکاری داشته است. اما در باره‌ی این سخن تو که: در انتاکیه نمی‌مانیم چون هوای گوارا دارد. خدای عزّو جل پاکیزگی‌ها را بر مؤمنانی که کردارهای شایسته می‌کنند، حرام نگردانیده و فرموده است: «ای پیامبران، از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید» مؤمنون: ۵۱ و «ای اهل ایمان، از آن چیزهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید و اگر خدا را می‌پرستید، سپاسش را به جای آورید» بقره: ۱۷۲. پس بر توست که خستگی مسلمانان را دور کنی و بگذاری خوراک‌های شیرین بخورند و پیکرهای آسیب دیده‌شان در جنگ با دشمنان خدا را آسایش دهند[1].

رفتار ویژه‌ی عمر با خودش:

چنان شد که روزی حذیفه بن یمان ﷺ نزد مردم آمد و دید که پیش رویشان گوشت پخته گذاشته شده است، عمر ﷺ که با خود نان خشک و سخت با مقداری روغن داشت او را به نان دعوت کرد، حذیفه گفت: تو مرا از خوردن نان و گوشت باز می‌داری و به این دعوت می‌کنی؟ گفت: من تو را به خوراک خودم دعوت کردم، ولی آنکه می‌بینی خوراک مسلمانان است[2].

عمر ﷺ رهبانیت را دوست نداشت و پاکیزگی‌های را که خدا حلال گردانیده بود حرام نمی‌دانست، ولی با خودش رفتار ویژه‌ای داشت.

نخست این‌که: او از بیت المال مسلمانان خرچ می‌کرد و خودش امین بر آن بود، نماینده‌ی مسلمانان در نگهداری آن بود؛ پس ایرادی نداشت اگر سخت‌گیری زیادی در خوردن این مال

---

[1] فتوح البلدان (۲٥٤/۱).

[2] احمد ﷺ آن‌را در زهد (صـ ۱۲۱ آورده‌است.

می‌کرد و همین‌که به قدر نیاز و میانه‌روی بهره می‌گرفت برایش بسنده بود، بلکه تا توان داشت بر خود سخت می‌گرفت. گفته بود: زنهار که من خودم را در برابر مال خداوند مانند سرپرست یتیم می‌دانم: اگر نیاز نداشتم پاکدامنی می‌کنم و اگر نیازمند شدم به اندازه‌ی پسندیده می‌خورم و همین‌که دست یافتم دوباره آن‌را می‌پردازم[۱].

دوم: او فرمان‌روای بود که می‌خواست برای فرماندهان و والیانش نمونه باشد، و چون ببینند که فرمان روای شان زندگی بخور و نمیر یا کمتر از آن دارد، هیچ یک از آنان به ثروت اندوزی چشم ندوزد.

گاهی برای خانواده و فرزندانش می‌گفت: چنانی که پرنده بر گوشت خیره می‌شود مردم بر شما چشم دوخته‌اند[۲].

سوم: می‌خواست نمونه‌ی تنگ دستان نادار باشد تا دل‌های‌شان نشکند و بر رنج‌شان نیفزاید.

او از والیان خود نمی‌خواست از این کارهایش پیروی کنند، تنها خواسته‌اش این بود که از اسراف بپرهیزند چنانی که از سخت‌گیری در نفقه بپرهیزند.

آگاهی از سنگینی بار مسؤولیت:

کارگیری از لباس شهرت و روغن را برای کارگزار خود در یمن نپسندید. زمانی که سال بعدی او را ژولیده و غبار آلوده دید گفت: نه آن‌چنان و نه این‌چنین... کارگزار ما نه ژولیده است و نه هم اسیر، پس بخورید و بیاشامید و موهای‌تان را روغن کنید، شما کسی‌که را فرمان‌روایی به زور برایش داده شده خوب می‌شناسید[۳].

در اینجا چیزی دیگری وجود دارد و آن آگاهی درست او از سنگینی بار مسؤولیت است!

ما می‌بینیم که شاگرد کوشا زمانی که امتحان سالانه‌اش فرا می‌رسد و می‌بیند که آژیر آن نزدیک شده روان است، چنان در آموزش و تکرار درس‌هایش فرو می‌رود که گاهی خورد و نوش خود را فراموش می‌کند و حتی خواب و آسایش خود را به فراموشی می‌سپارد جز اندکی از

---

[۱] ابن ابی شیبه رحمه‌الله آن‌را در سیر (۳۳۵۸۵) آورده‌است.

[۲] پیش‌تر یاد شد که در تاریخ بغداد (۲۱۸/٤) آمده‌است .

[۳] الفائق في غريب الحديث از زمخشری رحمه‌الله (۲۷۱/۲).

آن‌را. شـــیفتگی فراوان او به دریافت درجه‌ی برتر و ترس پس ماندن از خواســـته‌اش و هراس از رسوایی ناکام شدن و بی‌ارزشی در میان خانواده و برادرانش او را به این حالت می‌کشاند.

پس دارندگان دل‌های بزرگ که هراس آزمون رســـتاخیز، بازپرســـی دقیق در برابر خدا و مدعیان زیادی که از حقوق هر یکی از آنان پرسـیده می‌شـود را دانسـته باشـند چگونه خواهند بود؟ «هر یک تان فرمانروائید و هر یک تان از زیردستان خود پاسخگو هستید»[1].

آیا این بهترین فراخوان برای کسـانی نیسـت که مسـؤولیت‌های سـنگینی را به دوش دارند تا لذت بردن‌های نفس‌شانرا فراموش کرده و به ملت خود و حقوق آنان و به رستاخیز و حسابگیری آن بپردازند؟!

این چیزی است که ما آن‌را در زندگی فرمان‌روایان فرهیخته و رهیافته می‌بینیم.

در این فرموده‌ی عمر ﷺ می‌بینیم: اگر قاطری در عراق بلغزد، می‌ترسم از من پرسیده شود که ای عمر چرا راه را برایش درست نکردی؟.

این را زنی که عمر او را برای خودش خواستگاری کرد دانسته بود و راست گفته بود که: این مردی است که آخرتش دنیای او را از یاد او برده‌است، چنانکه گویی پروردگارش را به چشم سر می‌بیند[2].

---

[1] متفق علیه: بخاری ﷺ آن‌را در جمعه (۸۹۳) و مسلم ﷺ در إماره (۱۸۲۹) و همچنان احمد ﷺ (٤٤٩٥)، ابوداود ﷺ در خراج (۲۹۲۸) و ترمذی ﷺ در جهاد (۱۷۰۵) از ابن عمر ﷺ آورده‌اند.

[2] حاکم ﷺ آن‌را در معرفة الصحابه (۳۷۷/۳) آورده و او و ذهبی ﷺ در باره‌اش خاموشی گزیده‌اند، ابن عساکر ﷺ در تاریخ دمشق (۱۹۸/۷۰) آورده‌است.

فصل دوم

پارسایی و پرهیزگاری علی بن ابی طالب رضی الله عنه (٤٠ هـ)

سخت‌گیری بر خود و آسان‌گیری بر دیگران:

علی رضی الله عنه در یکی از سال‌ها برای مردم سه بار بخششی داد، سپس از اصفهان مالی برایش رسید، فرمود بیائید نزد من و بخششی چهارم را دریافت کنید، سپس بیت المال را جاروب کرد و در آن دو رکعت نماز به جای آورد و گفت: ای دنیا کسی دیگری را بفریب[1].

علی رضی الله عنه دو زن داشت هنگامی که نوبت این می‌بود به نیم درهم گوشت می‌خرید و چون نوبت آن می‌رسید باز به نیم درهم گوشت می‌خرید[2].

یزید بن معجن گوید: ما با علی رضی الله عنه بودیم، دستور داد شمشیری را برایش آوردند، آن‌را از غلاف بیرون آورده گفت: کی خریدار این است؟ سوگند به خدا اگر پول یک تنبان را می‌داشتم این را نمی‌فروختم[3].

او تهی‌دست نبود، ولی بر نیازمندان صدقه می‌داد و جوانمردی می‌کرد و تنگ چشمی نمی‌کرد. باری در مورد خودش چنین گفت: ما با پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم بودیم و من از گرسنگی سنگ را در شکم خود می‌بستم، ولی امروز زکاتم به چهل هزار رسیده است[4].

روزی مقداری خرمایی را به یک درهم خرید و آن‌را در چادر خود برداشته و بر شانه‌اش انداخت، گفتند: ای امیر المؤمنین ما آن‌را برایت می‌برداریم، گفت: نه، پدر فامیل سزاوارتر است که بردارد[5].

---

[1] احمد رحمه الله آن‌را در فضائل صحابه (٨٨٦) آورده‌است.

[2] مرجع بالا (٨٨٩).

[3] مرجع بالا (٨٩٧).

[4] احمد رحمه الله آن‌را (١٣٦٧) آورده و تخرج کنندگانش گویند: اسناد آن به دلیل انقطاع ضعیف است، هیثمی رحمه الله در مجمع الزوائد (١٦٤/٩) گوید: احمد رحمه الله آن‌را آورده و رجالش رجال صحیح هستند، منهای شریک نخعی رحمه الله که او نیز احادیثش حسن است، ولی در شنیدن محمد بن کعب قرظی از علی رضی الله عنه اختلاف است و خدا داناتر است.

[5] احمد رحمه الله آن‌را در فضائل صحابه (٩١٦) آورده‌است.

با آن هم او دوست نداشت که فرماندهان و مسؤولین بزرگ او نیز با پیروی از وی بر خود سخت بگیرند و پاکیزگی‌ها را بر خود حرام بگردانند.

نگاه او به پارسایی عاصم بن زیاد:

ربیع بن ریاد حارثی بیمار شد، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه به دیدارش رفت، در میان چیزهایی که ربیع برایش گفت این بود که: ای امیر المؤمنین آیا از عاصم بن زیاد نزد تو شکایت نکنم، پرسید: او را چه شده؟ گفت: جامه را دور انداخته، چادر به سر کشیده و از مردم گوشه‌گیری کرده‌است، همسرش را به خواری نشانده و فرزندش را اندوهگین ساخته است. گفت: عاصم را نزد من بیارید. هنگامی که او آمد، پیشانیش را ترش کرده گفت: وای بر تو ای عاصم، آیا گمان بردی که خدا لذت بردن را برایت روا داشته و سپس سود بردن از آن‌را برایت نمی‌پسندد؟! تو نزد خدا خوارتر از آن هستی که چنین باشد! آیا نشنیدی که می‌فرماید: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ،بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ،فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ،يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ (الرحمن: ۱۹-۲۲).

[دو دریا را پیش راند تا به هم رسیدند، میان شان پرده‌ای است که با هم در نشوند، پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان‌را انکار می‌کنید، از آن دو مروارید و مرجان بیرون می‌آید].

و این فرموده‌اش را که: ﴿وَمِنْ كلٍّ تَأْكلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا﴾ (فاطر: ۱۲).

[از هردو گوشت تازه می‌خورید و از آنها چیزهایی برای آرایش تن خویش بیرون می‌کشید].

سوگند به خدا که اگر نعمت‌های خداوند را در کردار خود به کار گیرم، برایم بهتر از آن است که آن‌را در گفتارم به کار گیرم، و شنیدی که می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّک فَحَدِّثْ﴾ (ضحی: ۱۱).

[و از نعمت‌های پروردگارت سخن بگوی].

می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ (اعراف: ۳۲).

[بگو: چه کسی لباس‌های را که خدا برای بندگانش پدید آورده و خوردنی‌های خوش‌مزه را حرام گردانیده است؟].

و خدای عزّ وجل مؤمنان را همانند پیامبران چنین دستور داده‌است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

كلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكمْ﴾ (بقره: ۱۷۲).

[ای اهل ایمان، از آن چیزهایی پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم بخورید].

و فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا ۖ إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ (مؤمنون: ۵۱).

[ای پیامبران، از چیزهای پاکیزه بخورید و کارهای شایسته کنید که من به کارهایی که می‌کنید آگاهم].

عاصم گفت: پس چرا خودت بر پوشیدنی درشت و خوردنی ناچیز بسنده کردی؟! گفت: به راستی که خداوند بر پیشوایان دادگر فرض گردانیده است که خود را با توده‌ها برابر سازند تا نشود که تهی‌دستی را تهی‌دستی‌اش زشت بنماید. می‌گوید چیزی نگذشته بود که او چادر را دور انداخت و جامه به تن کرد[1].

والیان الگوی مردم هستند:

از نگاه او پیشوای مردم یعنی: خلفاء و کسانی‌که خداوند مسؤولیت بندگانش را به آنان سپرده است، شایسته است که الگوی مردم خود باشند، به ویژه برای تهی‌دستان و ناتوانان، این زیبنده نیست که خودشان بهترین خوراک را بخورند و زیباترین لباس بر تن کنند و هنگامی که تهی‌دستان آنان را ببینند و به سوی خود بنگرند احساس حقارت کنند.

گواهی معاویه ﷺ، عمر بن عبدالعزیز و حسن بصری رحمهما الله:

ابونعیم در حلّیه آورده‌است که چون ضرار بن ضَمره‌ی کتانی نزد معاویه ﷺ رفت، معاویه گفت: از علی برایم بگو. گفت: از من درگذر ای امیر المؤمنین! گفت: نه از تو درگذر نمی‌شوم. گفت: اکنون که ناچارم باید بگویم که: سوگند به خدا او همت بلندی داشت، نترس و نیرومند بود، واپسین سخن را می‌گفت و عادلانه داوری می‌کرد، از وجودش دانش می‌بارید و زبانش حکمت می‌افشاند، از دنیا و زیبائی‌هایش گریزان بود و با شب و تاریکی‌هایش آرام می‌گرفت. سوگند به خدا که آکنده از پند بود، خیلی دور اندیش بود، دستانش را چرخانیده و نفس خود را خطاب می‌کرد، لباس کوتاه و خوراک بد مزه را خوش داشت، سوگند به خدا که او مانند ما

[1] عقد الفرید از ابن عبد ربه ﷺ (۳۷۴/۲-۳۷۳).

بود، هنگامی که نزدش می‌رفتیم ما را به خودش نزدیک می‌کرد و هرگاه از وی می‌پرسیدیم پاسخ می‌داد، و با این همه -نزدیکی که ما با او و او با ما داشت - از هیبتی که داشت یارای سخن گفتن را نداشتیم؛ چون لبخند می‌زد دندان‌هایش مانند گوهران در رشته بود! اهل دین را بزرگ می‌داشت، درویشان را دوست داشت، نه نیرومندی می‌توانست از نام او به باطل برسد و نه ضعیفی از دادگستری‌اش ناامید می‌شد، به خدا سوگند بارها دیدم که چون شب سایه می‌افکند و ستارگان پنهان می‌شدند در محرابش نشسته از ریش خود می‌گرفت و مانند مار گزیده به خود می‌پیچید و مانند ماتم زدگان می‌گریست، و گویا همین اکنون می‌شنوم که زاری کنان می‌گوید: ای پروردگار ما، ای پروردگار ما و سپس برای دنیا می‌گفت: برای فریب من آمدی و خود را برای من آراستی؟ افسوس، افسوس، کسی دیگر غیر از مرا بفریب، تو را سه طلاق کرده‌ام، عمر تو کوتاه، مجلس تو ناچیز و بهایت اندک است! ای وای، ای وای از توشه‌ی اندک و درازی سفر و ترسناکی راه!

بی‌اختیار اشک‌های معاویه رضی الله عنه بر محاسنش سرازیر شد و آن‌را به آستین خود پاک می‌کرد و مردم همه اشکبار شده بودند، سپس فرمود: ابوالحسن رحمه الله این گونه بود. پرسید: اندوه خودت در باره‌ی او چگونه است ای ضرار؟ گفت: مانند زنی که یگانه فرزندش را در آغوشش سر بریده باشند؛ که نه اشک او می‌خشکد و نه اندوهش آرام می‌گیرد! سپس برخواست و بیرون شد[1].

حسن بن صالح رحمه الله گوید: مردم نزد عمر بن عبدالعزیز رحمه الله از پارسایان یاد کردند، کسی گفت فلان است و کسی گفت فلان است. عمر بن عبدالعزیز رحمه الله گفت: پارساترین مردم در دنیا علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود[2].

هشام بن حسّان رحمه الله گوید: ما گرد هم، نزد حسن بصری رحمه الله نشسته بودیم که مردی از ازارقه (خوارج دشمنان علی) آمد و پرسید: ای ابوسعید در باره‌ی علی بن ابی طالب چه گفتنی داری؟ می‌گوید: رخسارهای حسن سرخ شد و گفت: خدا بر علی رحم کند، به راستی که علی یکی از تیرهای الهی بود که بر روی دشمنانش می‌کوفت و بلندپایه‌ترین شخص در دانش بود و نزدیک‌ترین کسان به پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم و خداجوترین این امت بود، از مال خدا چیزی را

---

[1] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (۱/۸٤-۸۵) و ابن عساکر رحمه الله در تاریخ دمشق (۲٤/٤۰۱-٤-۲) آورده‌اند.

[2] تاریخ دمشق (٤۲/٤۸۹).

نمی‌دزدید و در مورد اوامر خدا مورد سرزنش قرار نگرفت، از احکام و عمل و علم قرآن برخوردار بود که در آن همچون گلستان شگفت انگیز و نشانه‌های استوار بود، این است علی بن ابی طالب، ای فرومایه[۱].

از سخنان علی رضی الله عنه در پارسایی:

ابن کثیر در بدایه و نهایه[۲] از عبد بن حمید به سند وی از ابومطر روایت کرده که گفت: از مسجد بیرون شدم که ناگاه مردی از پشت سر صدایم کرد که: ازارت را بالا کن؛ زیرا این کار هم از پاره شدن لباست جلوگیری می‌کند و هم به تقوا نزدیک‌تر است، و اگر مسلمان هستی موهای سرت را کوتاه کن. پشت سرش روان شدم، تنبان و چادری به تن داشت، گویی عرب بادیه نشین است، با خود گفتم: این کیست؟ مردی برایم گفت: می‌بینم در این شهر بیگانه هستی! گفتم: آری، من مردی از شهر بصره هستم. گفت: این علی بن ابی طالب امیر المؤمنین است.

تا اینکه به محله‌ی بنی ابومعیط که آنجا بازار شترفروشان بود رسید، فرمود: بفروشید ولی سوگند نخورید؛ زیرا سوگند، فروختن شما را رونق می‌دهد اما برکت را نابود می‌کند. سپس نزد خرما فروشان رفت، دید کنیزی گریه دارد، پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: این مرد خرمایی را برایم به یک درهم فروخت اما بادارم آن‌را واپس گردانید ولی او از پذیرش آن خودداری می‌کند. علی برایش گفت: خرمایت را بگیر و درهمش را بده؛ زیرا او صلاحیت ندارد. آن مرد به سخن او اعتنا کرد گفتم: می‌دانی این کیست؟ گفت: نه، گفتم: این علی بن ابی طالب امیر المؤمنین است! عاجل خرمایش را گرفت و درهم او را واپس داد. سپس آن مرد گفت: ای امیر المؤمنین امیدوارم از من خشنود باشی. گفت: خشنودتر هنگامی می‌شوم که حقوق مردم را پوره بدهی!

سپس از کنار خرمافروشان گذشت و گفت: ای خرمافروشان، برای درویشان غذا بدهید درامدتان فزونی می‌یابد.

پس از آن با شماری از مسلمانانی که همراهش بود به راه ادامه داد تا به ماهی‌فروشان رسید، فرمود: در بازار ما نباید ماهی خودمرده فروخته شود. (زیرا که ماهی خود مرده پیش از

---

[۱] تاریخ دمشق (۴۲/۴۹۰).

[۲] البدایة و النهایة (۱۱/۱۰۶) و مابعد آن چاپ هجر.

شکار مرده است و شاید در اثر بیماری یا ماده‌ی زهری یا غیر آن مرده باشد).

پس از آن به محله‌ی فرات –بازار کرباس فروشـــان- رفت، نزد پیرمردی رفت و گفت: ای موی سفید: برایم خوبی کن و یک پیراهن به سه درهم به من بده. چون آن مرد وی را شناخت از او نخرید و نزد دیگری رفت، چون او هم وی را شناخت از او هم نخرید، سپس نزد نوجوانی رفت و از او یک پیراهن را با سه درهم خرید که آستین‌هایش تا بین بند دست‌ها و کف دستانش می‌رسید، هنگام پوشیدن گفت: «سپاس خدایی را که برایم جامه‌ی نو روزی داد که با آن خود را در میان مردم بیارایم و عورتم را بپوشانم»، برایش گفته شد: ای امیر المؤمنین آیا این دعا را از نزد خودت گفتی یا از پیامبر ﷺ شنیدی؟ گفت: نه، بلکه آن‌را از پیامبر ﷺ شنیدم که هنگام پوشیدن می‌گفت[1]. در این هنگام پدر نوجوان صاحب لباس آمد، برایش گفتند: امروز پسرت بالای امیر المؤمنین یک پیراهن را به سه درهم فروخت. گفت: چرا از او دو درهم نگرفتی؟ و یک درهم را گرفته نزد امیر المؤمنین که با مسلمانان بر باب الرحبه نشسته بود رفت و گفت: این درهم را بگیر، پرسید: این درهم چیست؟ گفت: بهای آن پیراهن دو درهم بود. گفت: به رضایتم بالایم فروخت و به رضایت خود آن‌را گرفت[2].

بغوی از صالح رخت فروش و او از مادرکلانش روایت کرده که گفت: علی رضی الله عنه را دیدم که مقداری خرما را به یک درهم خرید و آن‌را در چادر خود انداخته روی شانه‌اش گذاشت، مردی گفت: ای امیر المؤمنین، بده که ما آن‌را برداریم، گفت: پدر فامیل به برداشتن آن شایسته‌تر است[3].

زاذان گوید: علی رضی الله عنه با آنکه خلیفه بود به تنهایی در بازارها می‌گشت، گمشدگان را رهنمایی می‌کرد، ناتوانان را یاری می‌رساند، از کنار فروشندگان و بقّال‌ها می‌گذشت و قرآن را گشوده این آیت را برایشان تلاوت می‌کرد: (تِلْک الدَّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الأَرْضِ وَلا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (قصص: ۸۳).

[این سرای آخرت را از آن کسانی ساخته‌ایم که در این جهان نه خواهان برتری‌جویی هستند

---

[1] احمد رحمه الله آن‌را (۱۳۵۳) آورده و تخریج کنندگانش اسناد آن‌را ضعیف گفته‌اند.

[2] عبد بن حمید رحمه الله (۹۶) و ابویعلی رحمه الله (۲۵۳/۱) آورده‌است.

[3] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ دمشق (۴۸۹/۴۲) از طریق بغوی آورده‌است.

و نه خواهان فساد و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است]، سپس می‌فرمود: این آیه در باره‌ی فرمان‌روایان و قدرت‌مندان دادگر و فروتن فرود آمده‌است[۱].

ابن کثیر در بدایه گوید: از سخنان زیبای او همان است که ابن ابی دنیا از ابواراکه روایت کرده که گفت: نماز بامداد را با علی رضی الله عنه خواندم، همین‌که طرف راست برگشت، چنان درنگ کرد که گویا اندوهی بر او رسیده باشد، تا اینکه خورشید به اندازه‌ی یک نیزه بر دیوارهای مسجد تابید، برخواست و دو رکعت نماز خواند، سپس دستش را بلند کرد و گفت: سوگند به خدا که من یاران محمد ﷺ را دیده‌ام، ولی اکنون کسی را نمی‌بینم که مانند آنان باشد، آنان صبحگاهان رنگ پریده و ژولیده و غبار آلود بر می‌خواستند، میان چشمان شان مانند زانوی بز بود که شب را به رکوع و سجده سپری کرده بودند، کتاب خدا را تلاوت می‌کردند، گاهی روی پیشانی‌های خود می‌ایستادند و گاهی روی پاهای خود، و چون بامداد می‌دمید خدا را یاد می‌کردند و مانند درختان در معرض باد می‌لرزیدند، و از چشمان‌شان چنان اشک می‌بارید که پیراهن‌های‌شان تر می‌شد، سوگند به خدا طوری معلوم می‌شود که اکنون مردم شب را در غفلت سپری کرده‌اند. سپس برخواست و پس از آن دیده نشد که هرهر کرده باشد و خندیده باشد تا اینکه ابن ملجمِ فاسق و دشمن خدا او را کشت[۲].

پیشوایانِ رهنمایی و چراغ‌های دانش:

از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که فرمود: دانش را فرا بگیرید که با آن شناخته می‌شوید، و عمل کنید، از اهل آن می‌شوید، پس از شما زمانی فرا خواهد رسید که نود درصد حق انکار می‌شود، به راستی که جز توبه کاران و پشیمان شوندگان رستگار نخواهند شد، آنان پیشوایان رهنمایی و چراغ‌های دانش می‌باشند، شتابان دست به پرده دری نمی‌زنند و به سخن چینی و شور افگنی نمی‌پردازند.

---

[۱] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تریخ دمشق (۴۸۹/۴۲) آورده‌است.

[۲] مرجع قبلی (۴۹۲/۴۲) از طریق ابن ابی دنیا رحمه الله.

ویژگی‌های دلبریدگان از دنیا:

سپس فرمود: به راستی دنیا پشت کرده روان است و آخرت از پیش روی آمدنی است، هر یک از این‌ها فرزندانی دارد، پس شما از فرزندان آخرت باشید، نه از فرزندان دنیا، هشدار که دلبریدگان از دنیا زمین را بالشت و خاک را فرش خود ساختند و آب را ابزار پاکیزگی برگزیدند، هشدار! هرکه دلباخته‌ی آخرت باشد خواهش‌ها را به فراموشی سپارد و هرکه از آتش بترسد از حرام‌ها باز ایستد و هرکه خواهان بهشت باشد به خدا پرستی روی آورد و هرکه در دنیا پارسایی برگزید دشواری‌ها برایش آسان شود. هشدار! خدا بندگانی دارد که گویا بهشتیان را دیده‌اند که در بهشت جاویدان هستند و دوزخیان در دوزخ شکنجه می‌شوند، هیچ بدی از آنان سر نمی‌زند، دل‌های شان اندوهگین است و نفس‌های شان پاکیزه، نیازهای شان اندک است، روزهای اندکی شکیبایی می‌کنند و در پی آینده‌ی آسوده و جاویدان‌اند، شبان‌گاه گام‌های شان صف بسته است و اشک‌ها بر گونه‌های شان سرازیر می‌شود و نزد پروردگار خویش نیایش می‌کنند که: پروردگارا! پروردگارا! و خواهان آزادی گردن‌های خود هستند، و روزانه تشنه لب و بردبار و نکوکار و پرهیزگارند، همانند پیکان هستند و هرگاه کسی آنان را ببیند گمان می‌کند که بیماراند، در حالی‌که هیچ بیماری ندارند ولی مردم به خطا رفته‌اند و به راستی در موضوعی بس بزرگی دچار خطا شده‌اند[1].

علی رضی الله عنه در سخن‌رانی خود فرمود: اما بعد، به راستی دنیا پشت کرده و آواز خداحافظی سرداده‌است، و آخرت بدین سو رهسپار شده و پیشاپیش آگاهی داده‌است، امروز هنگام تمرین است و فردا روز مسابقه، آگاه باشید که شما در روزهای پر تمنای به سر می‌برید که پشت سر آن مرگ ایستاده است، پس هرکه پیش از فرا رسیدن مرگ خود در این روزهای پرتمنایش کوتاهی کند، اعمالش زیان ببیند، هشدار که برای خدا در هنگام خوشی‌های تان همانگونه عمل کنید که هنگام ترس می‌کنید، هشدار که مانند بهشت چیزی را ندیدم که جویندگانش بخوابند و مانند دوزخ چیزی را ندیدم که گریزندگانش بخوابند، هشدار! هرکه از حق سود برده نتوانست، باطل به او زیان می‌رساند و هرکه به راه راست نرود، در کام گمراهی افتد، آگاه باشید که به شما دستور سفر داده شده است و به توشه گرفتن رهنمون شده‌اید، ای مردم آگاه

---

[1] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ دمشق (٤٩٣/٤٢) آورده‌است.

باشید این دنیای ناپایدار پیش روی شماست که از آن خوبان و بدان می‌خورند و آخرت وعده‌ی راستین است که در آن پادشاه توانا دادگری می‌کند، آگاه باشید که اهریمن شما را از تهیدستی بیم می‌دهد و شما را به زشتی وامی‌دارد؛ و خداوند از جانب خود به شما وعده‌ی آمرزش و بخشش می‌دهد، و خداوند گشایش‌گر داناست.

ای مردم عمر خود را به نیکی‌ها بگمارید تا در سرای آخرت آسوده بمانید؛ زیرا خداوند بهشت خود را برای فرمان‌بردارانش وعده داده و دوزخش را برای نافرمانانش، آن آتشی است که شعله‌هایش فرو نمی‌نشیند و اسیرانش رها نمی‌گردند، شکسته‌هایش درمان نمی‌شود، گرمایش زیاد است و ژرفنایش دراز، آب آن زرداب است. تنها چیزی که من از شما می‌ترسم پیروی خواهش‌ها است و درازی آرزوها.

و در روایتی آمده‌است که: به راستی که پیروی خواهش‌ها از حق باز می‌دارد و آرزوهای دراز آخرت را از یاد می‌برد[1].

[1] ابن عساکر رحمه‌الله آن‌را در تاریخ دمشق (٤٢/٤٩٧) آورده‌است.

فصل سوم

پارسایی عمر بن عبدالعزیز رحمه الله (۱۰۱هـ)

مسؤولیت خلافت او را از دوست داشتنی‌هایش باز داشته بود:

ابن عساکر در تاریخ خود گوید: عمر بن عبدالعزیز رحمه الله، یکی از کنیزان همسرش فاطمه بنت عبدالملک را زیاد دوست داشت، و از او خواسته بود که آن‌را یا برایش هدیه بدهد یا بالایش بفروشد ولی او نپذیرفت، هنگامی که به خلافت رسید، همسرش آن کنیز را لباس زیبا پوشانید و آرایش کرد و برایش هدیه داد. وقتی هردوی شان را تنها گذاشت، عمر از وی روی گردانید، کنیز دوباره خود را به او نزدیک کرد ولی باز او روی برتافت، گفت: سرورم پس آن محبتی که برایم اظهار می‌داشتی کجاست؟ گفت: سوگند به خدا محبت تو همانگونه پایدار است، ولی دیگر نیازی به زنان ندارم، کاری به دوشم سپرده شده که تو و همانند تو را از یادم برده‌ام[1].

سنگینی پاسخ‌گویی زمامدار:

روزی همسرش درامد، دید عمر روی جای‌نماز نشسته است و رخساره‌اش را روی دستش گذاشته و اشک‌هایش بر گونه‌هایش جاری است، پرسید: تو را چه شده؟ گفت: وای بر تو ای فاطمه! می‌بینی که زمام این امت به دوشم سپرده شده است، پس به یاد تهی‌دست گرسنه، بیمار از دست رفته، برهنگان در تکاپو، یتیمان دل شکسته، بیوه زنان تنها، ستم‌دیدگان رنجیده، مسافران گرفتار، کهن سالان بر جای مانده و به یاد کسانی‌که فرزندان زیاد و دارایی کم دارند و مانند این‌ها در کناره‌های زمین و گوشه‌های شهرها افتادم، و فهمیدم که خدای متعال در روز رستاخیز از این همه مرا خواهد پرسید و کیل مدافع آنان در برابرم محمد صلی الله علیه وسلم است، ترسیدم که دلیلی در برابر دعوایش نداشته باشم، دلم به حال خودم سوخت و به گریه افتادم[2]!!

مقاتل بن حیان گوید: پشت سر عمر بن عبدالعزیز رحمه الله نماز خواندم، او این را تلاوت کرد: ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ﴾ (صافات: ٢٤)، [آنان را نگه دارید که حتماً مورد بازپرسی قرار

---

[1] بدایه و نهایه (٦٩٦/١٢).

[2] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریه دمشق (١٩٦/٤٥-١٩٧) آورده‌است.

می‌گیرند].

این را بار بار می‌خواند و توان گذشتن از آن‌را نداشت؛ زیرا که این آیت استاده شدن در برابر خدا و پاسخ‌گویی در برابر او را برایش یادآوری می‌کرد.

مسؤولیت‌پذیری و ترس او از پروردگارش:

فاطمه همسرش در وصف مسؤولیت شناسی و ترس او از پروردگارش گوید: هیچ کسی را چون او نهایت ترسان از پروردگارش ندیدیم، نماز خفتن را می‌خواند، سپس نشسته می‌گریست تا اینکه چشمانش بسته شده و به خواب می‌رفت، وانگهی تکان خورده بیدار می‌شد و باز تا زمانی‌که چشمانش بسته شده و به خواب می‌رفت به گریه می‌افتاد. گوید: گاهی با من در بستر بود که چیزی از کارهای آخرت به یادش می‌آمد، همانند پریدن گنجشک از درون آب، از بسترش خیز بر می‌داشت، من از روی دلسوزی لحاف را بالایش می‌انداختم و می‌گفتم: ای کاش میان ما و خلافت فاصله‌ای به اندازه‌ی مشرق و مغرب می‌بود، سوگند به خدا از روزی که وارد آن شدیم روی خوشی را ندیدیم[1]!

پارسایی او در پوشاک:

پیش از رسیدن به خلافت هرقدر پیراهن دراز و نهایت نرم را برایش می‌آوردند می‌گفت: اگر این درشتی هایش نمی‌بود چقدر زیبا بود. اما زمانی‌که به خلافت رسید، لباس‌های درشت و پینه شده را به تن می‌کرد، و تا نمی‌شارید آن‌را نمی‌شست و می‌گفت: اگر نرمی‌هایش نمی بود چقدر زیبا بود[2].

این خلافت و مسؤولیت‌های آن بود که زنان و لباس و لذت و نعمت را از یادش برده بود.

حسابگیری و بازرسی امت از وی:

باری زیاد عبدی برایش گفت: ای امیرالمؤمنین، برایم بگو کسی‌که در برابر خود دعواگر سرسختی داشته باشد، حال او چگونه است؟ گفت: حال بدی دارد. پرسید: اگر این دعواگر سرسخت دوتا باشد چه؟ گفت: حال بدتری خواهد داشت. پرسید: اگر سه تا باشند؟ گفت: به

---

[1] بنگرید: بدایه و نهایه (۷۰۵/۱۲) چاپ هجر، چاپ نخست ۱٤۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

[2] همان مرجع (۷۱۲/۱۲).

گمانم هیچ روز خوبی نخواهد داشـــت. گفت: ســـوگند به خدا ای امیرالمؤمنین هیچ یک از امتیان محمد ﷺ نیست مگر اینکه گریبان‌گیر تو خواهد بود. یعنی حق خود را از تو خواستنی خواهد بود. زیاد گوید: عمر چنان گریســـت که آرزو کردم ای کاش چنین ســـخنی را برایش نمی‌گفتم[1].

چه مسؤولیت بزرگی؟ همه‌ی امت گریبان‌گیر اویند و حق خود را می‌خواهند.

ابراهیم بن ادهم و عبدالله بن مبارک رحمهما الله:

پس از خلفای راشـــدین دو تن از پارســـایان نخســـتین را برگزیدیم، یعنی پیش از اینکه فرهنگ‌های بیگانه در زندگی مسلمانان دراید و در اندیشه و رفتار آنان اثر بگذارد، برای همین این دو نمونه را از نمونه‌های ناب اسـلامی می‌دانیم، کسـانی‌که آنان‌را از شـاگردان مدرسـه‌ی اسلامی می‌شماریم که بر پایه‌ی آموزه‌های قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ بنا شده است. پیش از اینکه تصوف پیدا شود و در جوامع اسلامی تاثیر نیرومند بگذارد.

این دو نمونه: ابراهیم ادهم رحمه الله ت ١٦١ هـ و عبدالله بن مبارک رحمه الله ت ١٨١ هـ می‌باشند.

شخص اولی به گوشه‌گیری و به جای آوردن حج، شیفتگی به آرامش و دوری از مردم دلبسته بود، اگرچه یک سره از مردم گوشه‌گیری نکرد.

دومین آن سرگرم آمیزش با مردم در دانش و آموزش و جهاد و کارهای نیک بود.

هردوی‌شان از خراسان سر برآوردند، با آنکه اصلیت شخص اول تازی و از دومینش ترک بود.

اولی در سرزمین شـام ماندگار شـد. سـخنان شـایسـته‌ای را ویژه‌ی هردوی‌شـان می‌سـازیم تا صورت و سیرت آنان را نمایان سازد.

---

[1] بنگرید: بدایه و نهایه (٢٤٤/٩) چاپ إحیاء دار التراث. در چاپ هجر آن‌را نیافتم.

فصل چهارم

ابراهیم ادهم رحمه‌الله (۱۶۲هـ)

نشانه‌های پارسایی ابراهیم:

تاریخ نگار اسلام حافظ ذهبی رحمه‌الله در "سیر اعلام النبلاء" درباره‌ی او گوید: پیشتاز و پیشوای عارف و سردار پارسایان است.

تقریبا در سال ۱۰۰ هجری در مکه‌ی مکرمه زاده شد، پدرش ادهم مرد نیکی بود، او را در خرقه‌ای پیچانید و نزد دانشمندان، خداپرستان، نیکان و مجاوران مکه برد و خواهان دعا برایش شد. بی‌گمان در میان آنان کسی بوده که دعایش پذیرفته شد و او برکت این دعا را دریافت.

ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله از شهزادگان بود، ولی همین‌که هدایت الهی را دریافت، شکوه شاهی و سکوی قدرت و فراوانی و ناز و نعمت زندگی را در بلخ افغانستان رها کرد و زندگی پرهیزگارانه و پارسایی در دنیا و دیار هجرت را بر گزید، به دیکر سخن: زندگی خستگی، رنج و دشواری و عرق ریزی را برگزید.

تصمیم او برای تغییر شیوه‌ی زندگی خود:

گویند: این بیداری هنگامی برایش پیدا شد که او راهی شکار بود، همین‌که خواست شیوه‌ی زندگی خود را دگرگون سازد و راه نیکان در پیش گیرد، از اسپ خود پائین شد، با یکی از چوپان‌های پدرش رو به رو شد، لباس‌های چوپان را پوشید و لباس‌های شهزادگی خود را با اسپ و دیگر پوشیدنی‌های پاکیزه‌اش به چوپان داد و راه بیابان در پیش گرفت تا به مکه رسید و در پایان در شام مسکن گزین شد.

از خوش گذرانی به زندگی کارگران رنجبر:

دریافتِ این بیداری خداوندی، او را یک سره از سر تا پا دگرگون کرده از وی آفریده‌ی دیگری ساخت. از شاه پسرـ شاه و سلاله‌ی پادشاهان و نازپرورده‌ی کاخ‌ها و کسی‌که در کودکی چوشک طلایی در دهان داشت و در میان ابریشم و دیباج می‌خرامید و زیر دستانش خدمتگاران و بردگان بود و پیرامونش را محافظین و نگهبانان فراگرفته بود، این همه زندگی نرم

و نازنین را طلاق سه گانه و برگشت ناپذیر داد تا وارد زندگی نوینی شود که به تبار و دودمان باور نداشته و بر دارایی و مقام تکیه ندارد، بلکه همانند کارگران رنج دیده زندگی کند و روزی خود را از دست‌رنج خود و عرق پیشانی پیدا کند و بکوشد تا از راه کاملاً حلال ناب و آشکار و به دور از اندک‌ترین شبهه‌ای باشد، «هرکه از شبهات پرهیز کرد، در واقع دین و آبروی خود را نگهداشته است»[1].

از نخستین پارسایان بزرگ:

هیچ پژوهش‌گری –مسلمان و نامسلمان- تردیدی ندارد که ابراهیم بن ادهم رحمه الله یکی از بزرگترین پارسایانی بود که دنیای خود را برای آخرت فروخت، خواسته‌های خود را برای خشنودی پروردگارش رها کرد و در برابر چیزهایی مانند محبت خواهش‌ها برای زنان و فرزندان و گنج‌های شایگان از سیم و زر و اسپ‌های نشانه‌دار و از چهارپایان و کشتزارها، که عموم مردم در برابر آن سر فرود می‌آورند سر خم نکرد، بلکه همه‌ی این‌ها نزد او بود و به خواست خود از آنها دوری گزید و پافشاری بر این داشت که زندگی کارگری و رنج‌بار را در راه دریافت زندگی حلال در پیش گیرد و به دور از هیاهوی و دغدغه‌های زندگی و نازپروردگی به سر ببرد.

او به راستی نمونه‌ی راستین پارسایان رده‌های نخستین اسلام می‌باشد که پارسایی و راه زندگی خود را از سرچشمه‌ی زلال اسلام ناب آبیاری کرد، پیش از آنکه تصوف زاده شود و به دانشی دارای رازها و واژه‌گان ویژه‌ی خود بدل شود و از خود خط و نشان داشته باشد و از خود مصادر و خواست‌گاه‌ها و اهداف و مقاصدی داشته باشد و از خود استادان و پیشوایانی داشته باشد و روش‌ها و زیاده‌روی‌های داشته باشد.

ستایش پیشوایان از ابراهیم ادهم رحمه الله:

پیشوایان دانشمند و پارسا وی را به نیکویی و شایستگی ستودند، سفیان ثوری رحمه الله گوید: ابراهیم بن ادهم رحمه الله همانند ابراهیم خلیل علیه‌السلام بود، اگر در میان صحابه می‌بود حتماً یک تن از بزرگانش می‌بود.

عبدالله بن مبارک رحمه الله گوید: ابراهیم بن ادهم رحمه الله مرد بزرگواری و دارای رازها بود، او را

---

[1] تخریج آن در صـ۳٤ گذشت.

ندیدم که تسبیح یا چیزی از کردار خود را نمایان کند، و با هر کسی‌که نان می‌خورد او واپسین کسی بود که دست از کاسه می‌کشید.

بشر بن حارث حافی رحمه‌الله گوید: چهار کس را خداوند به واسطه‌ی خوراک پاکیزه‌ی شان بلند داشته است: ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله، سلیمان خواص، وهیب بن ورد و یوسف أسباط.

و هر یک از این سه کسان –سفیان و ابن مبارک و بشر حافی رحمه‌الله از پیشوایان پیروی‌شده‌ی امت هستند. این هم گواهی آنان در باره‌ی ابن ادهم رحمه‌الله و آنان گواهان خدا در روی زمین بودند.

جایگاه بلند او در پارسایی:

حافظ مزّی رحمه‌الله در (تهذیب الکمال) گوید: ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله در راستای پارسایی جایگاه والایی داشت، از وی نقل کردند که گفت: خوراکت را پاک دار، ایرادی بر تو نیست اگر شب را به نماز و روز را به روزه سپری نکردی!

خلف بن تمیم گوید: از ابراهیم ادهم رحمه‌الله پرسیدم: از چه زمانی به شهر شام آمدی؟ گفت: بیست و چهار سال می‌شود، ولی نه برای مرزبانی آمدم و نه برای جهاد. گفتم: پس برای چه آمدی؟ گفت: آمدم تا از نان حلال خودم را سیر کنم.

و گوید: گرامی ترین چیزها در واپسین زمانه‌ها سه چیز است: برادر در راه خدا که مایه‌ی آرامش باشد، درامد پول برای روزی حلال و گفتن سخن درست در برابر پادشاه!

شقیق بلخی رحمه‌الله گوید: با ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله در شام برخوردم، گفتم: ای ابراهیم خراسان را رهاکردی؟ گفت: زندگی خوب را تنها در شام یافتم، از یک بلندی به بلندی دیگری می‌گریزم، کسی مرا بیند می‌گوید: مرد سودایی است و آن دیگری ببیند می‌گوید بارکش است! سپس گفت: ای شقیق کسانی‌که نزد ما پذیرفته شدند نه به حج است و نه به جهاد، بلکه پذیرفته نزد ما کسی است که بداند چیزی که در شکمش می‌رود –یعنی دو قرص نان- از راه حلال است! سپس گفت: ای شقیق، چقدر نعمت فراوان را خدا بر تهی‌دستان ارزانی داشته است؟ در روز رستاخیز آنان را نه از زکات می‌پرسد، نه از حج، نه از جهاد و نه از صله‌ی رحم یعنی: صله‌ی رحم از راه کمک مالی، بلکه این بی‌چارگان یعنی ثروت‌مندان اند که از همه‌ی این‌ها پرسیده می‌شوند!

پارسایی سه گونه است:

او می‌گفت: پارسایی سه گونه است: پارسایی فرض، پارسایی سلامت و پارسایی فضل. پارسایی فرض پارسایی از حرام است، پارسایی سلامت: پرهیز از شبهات است و پارسایی فضل: پارسایی از حلال است[1].

پایه‌های پارسایی نزد ابن ادهم رحمه الله:

پارسایی نزد ابن ادهم رحمه الله، پایه‌ها یا بنیادهایی دارد که از لابلای زندگی نامه‌ی او و در آنچه که یاران و شاگردانش از گفتار، کردار و دیدگاه‌های او روایت کرده‌اند، پژوهش‌گران می‌توانند آن‌را در اصول و ویژگی‌های چند ترتیب و خلاصه کنند:

١- جستجوی حلال:

نخستین اصل: جستجوی حلال، به این معنی که از دسترنج خود بخورد و آن هم حلال ناب باشد. در این خیلی سخت‌گیری کرده‌است تا جایی که حتی یک لقمه، یک روپیه یا یک پول حرام یا شبهه برانگیز را نپذیرد. این تهداب پرهیزگاری است. پرهیزگاری نزد او شرط پارسایی یا مقدمه‌ی آن می‌باشد، پس پارسایی بدون پرهیزگاری وجود ندارد. نگاه او در این باره درخور اندیشیدن است. برای جستجوی حلال بود که رهسپار شام و در آنجا ماندگار شد. و این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم را دورنمای خود ساخته بود: «هیچ کسی خوراکی بهتر از دسترنج خود نخورده است و به راستی پیامبر خدا داود علیه السلام از دسترنج خود می‌خورد»[2]. پس او پافشاری داشت که لقمه‌ی زندگی خود را از دسترنج و عرق پیشانی‌اش پیدا کند و نپذیرفت که بار دوش کسی باشد یا کسی بر او صدقه کند. او پارسایانی را که کار نکرده و بر صدقات تکیه کرده بودند، نکوهش می‌کرد و این را می‌دانست که صدقه: «بر ثروت‌مند و کسی‌که توان کار را داشته باشد حلال نیست»[3].

---

[1] تخریج آن در صـ٩٥ گذشت.

[2] تخریج آن در صـ ١٩٢ گذشت.

[3] احمد رحمه الله آن‌را (٦٥٣٠) آورده و تخریج گنندگانش گویند: اسنادش قوی است، رجالش رجال شیخین هستند، ابوداود رحمه الله (١٦٣٤) و ترمذی رحمه الله (٦٥٢) و هردو در زکات آورده‌اند و ترمذی رحمه الله آن‌را حسن گفته‌است، البانی رحمه الله هم آن‌را در مشکاة (١٤٤٤) از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت کرده‌است.

راهی را در پیش گرفت که کارهای مورد پسند خود را برای مردم انجام دهد و مزدش را بگیرد؛ مانند: درو کردن غله‌جات که این کار را با تمرین یاد گرفته بود؛ زیرا او در میان ناز و نعمت پرورش یافته بود.

از همین‌رو از دسترنج خود می‌خورد، مانند: درو کردن گندم و دیگر کشت‌ها، باغبانی، یعنی منحیث نگهبان، پاسبان و ناظر در باغ‌ها کار می‌کرد. منظور اینکه با مزد اندک نگهبانی و پاسبانی می‌کرد، ولی با این همه زندگی دشوار، نیک بخت بود؛ زیرا باور داشت که درامد زندگی‌اش حلال است. و این برایش ارزشمندتر از شب زنده‌داری و روزه گرفتن بود.

۲- پارسایی در گفتار:

پارسایی نزد او تنها وابسته به خوراک و پوشاک و مانند این‌ها نبود، بلکه پارسایی در گفتار نیز بود.

برخی از مردم دوست دارد با سخن‌وری بالانشین مجالس باشد، صدایش شنیده شود و بلندتر از صدای دیگران باشد، این شهوتی است که گاهی بالاتر از شهوت شکم و شهوت شرمگاه است و چه بسا کسانی را همین شهوت سخن‌وری در دنیا تباه ساخته و برباد داده‌است، چنانکه سراینده‌ای گوید:

ای انسان زبانت را نگهدار تا تو را نیش نزند؛ زیرا که آن اژدهاست[۱].

برای همین هشدارهای در باره‌ی آفات زبان آمده‌است، در حدیث آمده‌است که: «هرکه خاموشی گزید رستگار شد»[۲]، ابن مسعود رضی الله عنه گوید: ای زبان سخن نیک بگو تا سود ببری و از گفتار بد بپرهیز تا در امن بمانی[۳]!

---

[۱] از سروده‌ی امام شافعی رحمه الله است و نووی رحمه الله آن‌را در ریاض الصالحین آورده‌است.

[۲] احمد رحمه الله آن‌را در مسند (٦٤٨١) آورده و تخریج کنندگانش گویند اسنادش حسن است، ترمذی رحمه الله در صفة القیامه (۲۵۰۱) آورده و گوید: حدیث غریب است و ما آن‌را جز از حدیث ابو لهیعه نمی‌شناسیم، دارمی رحمه الله در رقائق (۲۷۱۳)، طبرانی رحمه الله در اوسط (٢٦٤/٢)، بیهقی رحمه الله در الشعب باب حفظ لسان (٢٥٤/٤) آورده و البانی رحمه الله آن‌را در صحیح الجامع (٦٣٦٧) صحیح گفته‌است.

[۳] طبرانی رحمه الله آن‌را در الکبیر (۱۹۷/۱۰)، بیهقی رحمه الله در الشعب باب حفظ لسان (٢٤٠/٤) از ابن مسعود رضی الله عنه آورده و هیثمی رحمه الله در مجمع الزوائد گوید: طبرانی رحمه الله آن‌را روایت کرده و رجالش رجال صحیح هستند (٥٣٨/١٠) و البانی رحمه الله آن‌را در صحیح الترغیب (۲۸۷۲) صحیح گفته‌است.

نیکان از نیش زبان‌های شـان در هراس بودند، چنانچه پیامبر ﷺ برای معاذ رضی الله عنه فرمود: «آیا جز نیش زبان چیز دیگری مردم را به روی‌های شان یا گفت: بر بینی‌های شان در دوزخ افگنده است؟»[۱].

حتی برخی‌های شـان سـنگریزه را در دهان خود می‌گذاشـت و در هنگام سـخن گفتن وادار می‌شد آن‌را از دهان خود بیرون کند، تا این کار او را به کم گفتاری در چیزهای بی‌بهره وادارد.

گفتار چهار گونه است:

ابواسحاق فزاری گوید: ابراهیم بن ادهم رحمه الله بسیار دراز خاموش می‌ماند، و هرگاه لب به سخن می‌گشـود، گاهی دراز سـخن می‌گفت، روزی بسـیار دراز خاموش ماند، برایش گفتم: سـخن نمی‌گویی؟ گفت: سخن چهار گونه است: برخی از گفتارها چنان است که تو امید سود بردن از آن‌را داری و از پیامدش در هراسی، پس بهتر آن است که خود را از آن در امن بمانی.

برخی از گفتارها چنان است که نه امید سود بردن را داری و نه از پیامدش در هراسی، پس کمترین سودی که از نگفتن آن برایت می‌رسد این است که بار تن و زبانت را کم می‌کنی.

برخی گفتارها چنان است که امید سود بردن را داری ولی از پیامدش آسوده نیستی، همین رنج برای خردمند بسنده است.

و برخی از گفتارها چنان اسـت که هم از آن امید سـود داری و هم از پیامدش نمی‌هراسـی، این همان سخنی است که نشر آن بر تو واجب است.

خلف، راوی این داسـتان گوید: برای ابواسـحاق گفتم: می‌بینم که او سـه بر چهار حصـه‌ی سخن را حذف کرده‌است! گفت: آری[۲].

از گفته‌های خدابیامرز این بود: ما سـخن خود را گفتیم اما خود نمایی نکردیم و کردار خود را انجام دادیم ولی بیان نکردیم[۳]!

---

[۱] احمد رحمه الله آن‌را (۲۲۱۲۱) آورده و تخریج کنندگانش گویند: به طرق و شواهد خودش صحیح است، ترمذی رحمه الله در إیمان رسول الله ﷺ (۲٦۱٦) آورده و گوید: حسن و صحیح است، ابن ماجه رحمه الله در تغییر رؤیا (۳۹۷۳) آورده و البانی رحمه الله آن‌را در صحیح بن ماجه (۳۲۰۹) صحیح گفته‌است.

[۲] ابن ابی دنیا رحمه الله آن‌را در صمت (٦۷/۱) آورده‌است.

[۳] ابوبکر دینوری رحمه الله آن‌را در مجالسه (۸۵۱) آورده‌است.

۳- کمترین بهره از دنیا:

هنگامی که ابراهیم رهنمایی پروردگارش را دریافت، از ناز و نعمت دنیا و زیبایی‌های آن که مردم برایش رقابت کرده و مانند گرگان به جان هم افتاده‌اند گریخت و این زندگی بی‌ارزش را طلاق داد، طلاق سه گانه و برگشت ناپذیر. پافشاری کرد که دیگر او به شوکت دنیا برنگردد چنانی‌که شیر پس از دوشیدن دوباره به پستان برنگردد.

برخود پاکیزگی‌ها را حرام نگردانیده بود ولی تا جایی‌که می‌توانست از آن کمترین بهره را می‌برد. برای دنیا نکوشید بلکه بارها دنیا به سویش روی آورد ولی او به میل و اختیار خود آن‌را نپذیرفت.

هدیه‌ی برادرانش را نپذیرفت و آن‌را صدقه داد:

دنیا زمانی به او روی آورد که برادرانش از خراسان از دارایی خداداد خویش برایش مقداری را فرستادند که با آن زندگی خود را به پیش ببرد، ولی یک درهم و یک روپیه‌ی آن‌را نپذیرفت. این سخن را ابونعیم در "الحلیه" آورده‌است که: علی بن بکار گوید: ما در مسجد جامع مصیصه نشسته بودیم، ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله نیز در میان ما بود، مردی از خراسان رسید و پرسید: در میان شما ابراهیم بن ادهم کیست؟ مردم گفتند: آن است یا خودش گفت که من هستم. گفت: برادرانت مرا نزد تو فرستادند. همین‌که نام برادرانش را شنید برخواست و دست او را گرفته به گوشه‌ای برد و پرسید: چرا این‌جا آمدی؟ گفت: من برده‌ی تو هستم و با اسپ‌ها و قاطرها و ده هزار درهم آمده‌ام و این همه را برادرانت فرستاده‌اند. گفت: اگر راست گفته باشی تو آزاد هستی و هرچه با خود آوردی از خودت باشد، برو و کسی را آگاه مکن. می‌گوید: او هم رفت.

می‌گوید: ابراهیم آرد می‌کرد، یک پایش دراز بود و پای دیگرش را قات شده، تا زمانی‌که دو مشت گندم را آرد نمی‌کرد نه پای درازش را جمع می‌کرد و نه پای قات شده‌اش را دراز می‌کرد و چون دو مشت گندم را آرد می‌کرد، این یکی را دراز می‌کرد و پای دیگرش را جمع می‌کرد[1].

این نفس مستغنی با خدا را بنگرید، چگونه این همه سوغات بزرگ برادرانش را نپذیرفت و

---

[1] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (۳۸۳/۷) آورده‌است.

همه را برای کسی که آن‌را آورده بودند بخشید و پس از آن با دل آرام دانه‌ها را در آسیاب آرد می‌کرد.

نپذیرفتن میراث پدرش:

پس از مرگ پدرش بار دیگر دنیا با سهم او از میراث پدرش به سویش روی آورد که فریضه‌ی خدایی بود، ولی بار دیگر از پذیرفتن حق خود پرهیز کرد و نخواست مسیر و روش زندگی پسندیده‌ی خود را تغییر بدهد که همانا زندگی با درامد خود و خوردن از دست‌رنج خود بود و اینکه برای کشاورزان دروگری کند یا باغ‌های مردم را باغبانی کند و حق میراث خود را برای کسی که آورده بود ببخشد.

ابونعیم به سند خود از عیسی پسر حازم روایت کرده که گفت: ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله در یکی از کشت‌زارها که آن‌را به اجاره گرفته بود، مصروف دروگری بود، دو مردی که با خود بار و فرش داشتند و هر یکی خوراکه با خود داشتند بالای سرش ایستاد شده و سلام داده پرسیدند: ابراهیم تو هستی؟ گفت: آری. گفتند: ما هردو بردگان پدرت هستیم و با خود دارایی و فرش آوردیم. گفت: نمی‌دانم چه می‌گوئید، اگر در گفتار خود راست باشید هردوی‌تان آزاد هستید و هرچه آوردید از خودتان باشد، مرا از کار نمانید[1].

پذیرش مشروط هدایا:

چه بسا مردم برایش تحفه‌ها و بخشش‌ها می‌فرستادند و با هدیه دادن به او از خدا امید پاداش داشتند ولی او نمی‌پذیرفت، به جز اندکی از برادران توانگر خود یا از برخی مردمان به شرط‌های معین.

کسی برایش هدیه فرستاد، گفت می‌پذیرم به شرط اینکه ثروت‌مند باشی، آن مرد گفت: من دارایی زیادی دارم و چنین دارم و چنان دارم. برایش گفت: می‌خواهی که دارائی‌ات چند برابر شود؟ گفت: آری. گفت: پس تو ثروت‌مند نیستی و در پی اندوختن بیشتر هستی. و سوغاتش را نپذیرفت.

او هدیه را به شرط می‌پذیرفت و با پیروی از پیامبر ﷺ در برابر هدیه‌ی دریافتی‌اش پاداش

---

[1] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (۳۸۳/۷) آورده‌است.

می‌داد.

عیسی بن ابراهیم گوید: ابراهیم برادری داشت از عسقلان به نام ازهر، او از حالت ابراهیم پرسان کرد، برایش گفتند که او در ویرانه‌ای در کنار دریا بیمار است. ازهر چادر پشمینی را بر شانه انداخت و راهی ساحل شد تا اینکه او را یافت، دید که بیمار است و به حالت رقت‌باری خوابیده است، هیچ چیزی هم در زیر پایش نیست، برایش گفت: ای ابواسحاق این چادر را بگیر نیم آن‌را زیر پایت هموار کن و نیم دیگرش را بر بالایت بینداز. می‌گوید برایم گفت: این چه جای نگرانی است؟ گفتم: اگر بپذیری مرا خشنود می‌سازی، این وضعیت تو مرا اندوهگین ساخت، گفت: تو اندوه‌گین شدی؟ گفتم: آری! این را بگیر. گفت بگذارش، من آن‌را گذاشتم و از ترس اینکه مبادا او ببیند رفتم. ازهر گوید: پس از چند روزی آمد و چادرم را بالا کرده در زیر آن چیزی را گذاشت و رفت، چادرم را بالا کردم دیدم که دستار پنبه‌ای نو که در میان آن پاپوش جدیدی را پیچانیده است، از پشت او روان شدم تا اینکه بیرون از شهر او را یافتم، گفت: مردمانی را دیده‌ام که هم هدیه می‌گرفتند و هم هدیه می‌دادند، با دست‌داشته‌ات برگرد، من هم برگشتم[۱].

خودداری از گرفتن همسر:

از پارسایی‌های او در دنیا و کمترین بهره‌گیری او از آن، خودداری وی از گرفتن همسر- بود، در این تردیدی نیست که زن یکی از زیبائی‌ها و از بهره‌ی دنیاست و در حدیث صحیح آمده‌است: «دنیا بهره است و بهترین بهره‌اش زن نیکو کار است»[۲]، و در حدیث دیگری: «از دنیای شما برایم زنان و خوشبویی خوش آیند است»[۳]، ولی او این دنیا را نخواست، نه اینکه حلال خدا را حرام شمرده باشد یا از سنت پیامبر خدا ﷺ سرپیچی کند، بلکه از نفس خود می‌ترسید تا مبادا او به خود مشغول شود و حقوقی که از همسر- بر گردن او لازم می‌شد ادا کرده نتواند و مانند مردانی شده نتواند که هر حقی را به حقدارش برساند[٤].

---

[۱] همان مرجع (۳۸۳/۷-۳۸٤).

[۲] تخریج آن در صـ١٤٤ گذشت.

[۳] تخریج آن در صـ ١٤٤ گذشت.

[٤] مانند ابن ادهم رحمه الله علمای بسیاری مجرد زیستند، کسانی‌که علم آنان‌را از اقدام به حق زن و شوهری و ساختن خانواده

از همین‌رو بقیه بن ولید گوید: ابراهیم را در کنار دریا دیدم گفتم: تو را با کنیه یاد کنم یا با نامت صدا کنم. گفت: اگر به کنیه صدا کنی از تو می‌پذیرم، ولی اگر با نام صدایم کنی این را دوست دارم، سپس گفت: ای بقیه در آخر باش، نه سرقافله؛ زیرا کسی‌که در عقب باشد نجات یابد و سرقافله تباه شود. می‌گوید برایش گفتم: چرا همسر- نمی‌گیری؟ گفت: در باره‌ی مردی که همسرش را فریفته و او را نیرنگ بزند چه می‌گویی؟ گفتم: این کار خوبی نیست. گفت: اگر زنی را به همسری بگیرم او همانند دیگر زنان خواسته‌های دارد و من که نیازی به زنان ندارم. به ستایش و توصیف وی پرداختم [که تو در بهترین حالت هستی و چون به زن و فرزند دل نبستی، وقت زیادی به عبادت داده می‌توانی...]، به هدفم پی برد، پرسید: زن و فرزند داری؟ گفتم: آری. گفت: این یکی از خوش‌آیندترین نعمت‌هاست. زن و فرزند داشتن تو بهتر از وضعیتی است که من در آنم[1]. او برای این از گرفتن همسر- می‌ترسید که خانمش از وی مانند دیگر زنان حقوق خود را از شوهرش بخواهد که با او همبستر شود، با او شوخی و مستی و مانند این‌ها کند و او که از همه‌ی این‌ها بی‌نیاز بود. شاید گرسنگی و سخت‌گیری زیاد توان و شوق او را از زنان گرفته بود، پس با این حالتی‌که هیچ زنی توان برداشت زندگی با او را نداشت، اگر زنی را به همسری می‌گرفت در حق او ستم کرده بود، او و یارانش نان را با نمک می‌خوردند و خود را از حمام کردن و از آب سرد و پوشیدن کفش باز می‌داشتند، در نمک دیگر مصالح‌جات دیک نمی‌انداختند[2]. هرگاه بر سفره‌ای می‌نشست که در آن خوراکی‌های خوش مزه می‌بود، بهترین‌هایش را به دوستانش می‌داد و خودش نان و زیتون می‌خورد. کدام زن توان چنین زندگی را دارد؟ و او هم نمی‌توانست از چنین وضعیتی تنازل کند.

سخت‌گیری برخویشتن:

او بر خود خیلی سخت می‌گرفت تا جایی که چندین روز را گرسنه سپری می‌کرد یا چیزی که می‌خورد برای دیگران قابل خوردن نبود. چنانچه گفته شده که هرگاه نان حلال را پیدا نمی‌کرد، سنگریزه‌ها را در آب تر کرده می‌خورد.

بازداشت؛ مانند: بشر حافی ﷺ، ابن جریری طبری ﷺ، ابوعلی فارسی ﷺ، زمخشری ﷺ، نووی ﷺ، ابن تیمیه ﷺ. کتاب "العلماء الذین آثروا العلم علی الزواج" از علامه شیخ عبدالفتاح ابوغده ﷺ را بنگرید

[1] ابونعیم ﷺ آن‌را در حلیه (۲۱/۸) آورده‌است.

[2] بدایه و نهایه (۵۰۰/۱۳) را بنگرید.

بقیه بن ولید گوید: یکی از دوستان ابراهیم را گفتم: از دشوارترین چیزی که از هنگام آشنایی با او دیدی برایم بگو. گفت: آری، روزی روزه بودیم، هنگام افطار چیزی نداشتیم که با آن افطار کنیم، برایش گفتم: ای ابواسحاق آیا توان داری که بر دروازه‌ی رستن رفته و با این دروگران کارگری کنیم؟ گفت: گپی خوبی است. آمدیم کنار دروازه‌ی رستن، مردی آمد و مرا به یک درهم کارگر گرفت، گفتم: این دوستم چطور می‌شود؟ گفت: دوستت را نمی‌گیرم؛ زیرا او خیلی ضعیف است، گوید: زیاد پافشاری کردم تا اینکه او را با چهار دانق (دو بر سه حصه‌ی یک درهم) به مزدوری گرفت، می‌گوید روزه‌دار هم بودیم، وقتی بیگاه شد مزد خود را از وی گرفته آمدم بازار و چیزهای را که نیاز داشتم خریدم و باقی آن‌را صدقه دادم. ابراهیم گفت: ما که مزد خود را پوره گرفتیم، ای کاش می‌دانستم که کار او را پوره انجام دادیم یا نه؟ گوید: این سخن را که شنیدم خشم‌گین شدم، چون دید که خشم‌گین شدم گفت: باکی ندارد، آیا به دوش می‌گیری که ما کار خود را پوره انجام داده باشیم؟ می‌گوید: وقتی این را شنیدم غذا را از وی گرفته صدقه دادم و این سخت‌ترین چیزی است که از آوان همراهی با او بر من گذشته است.

دشواری دوری از میهن:

گوید: عبادت را درمان کردم، هیچ چیزی را بر خود دشوارتر از دل کندن از میهنم نیافتم. می‌گفت: در میان چیزهایی که رها کردم، هیچ کدام به اندازه‌ی دوری از میهن بر من دشوار نگذشت.

گوید: برایم هیچ یک از کارهای دنیا دشوارتر از نفسم نیافتم، گاهی به سودم است و گاهی به زیانم، و اما در خواهش‌های خویش از خدا برایم مدد خواستم و او هم یاری‌ام کرد و از وی در برابر چیره شدن بر خواهش‌هایم توانایی خواستم و آن‌را هم برایم داد، سوگند به خدا دیگر هیچ پروای روی آوردن و پشت کردن دنیا را ندارم.

می‌گفت: هرگز تکلیفی از من بر یارانم یا بر دیگری نرسیده است، مگر یک چیز، پرسیدم: ای ابواسحاق آن یکی چیست؟ گفت: نمی‌توانستم خودم را به خوبی برای کشاورزان به کارگری بدهم، پس دوستانم وادار می‌شدند تا مرا به کارگری بدهند و مزد آن‌را برایم بگیرند و

این یگانه تکلیف من بر آنان بود[۱].

بار دیگر مردی برایش گفت: چرا عروسی نمی‌کنی؟ گفت: اگر می‌توانستم خودم را طلاق بدهم حتماً طلاق می‌دادم[۲].

کسی‌که خود را ناتوان‌تر از برداشتن خودش بداند، او چگونه توان برداشتن دیگری را با خود دارد؟!

۴- ترس از خدا و بازپرسی رستاخیز:

از پایه‌های پارسایی نزد ابراهیم ادهم رحمه‌الله: این بود که بدانی الله متعال مراقب است و پیش از اینکه او را ببینی او تو را می‌بیند و هیچ پوشیده‌ای از دید او پنهان نمی‌ماند و هرکاری که انسان بکند نزد او ثبت شده است و در روزی که ترازوها گذاشته شده، کردارنامه‌ها گشوده شود، رازها برملا گردد و آنچه در سینه‌هاست بیرون شود، در برابر هر یک از آنان پاسخگو می‌باشی، ﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (نحل: ۱۱۱).

[روزی که هر کس می‌آید و از خود دفاع می‌کند و هر کس به آنچه کرده بی کم و کاست پاداش می‌یابد و بر آنان ستم نمی‌شود].

پس پیوسته آخرت، مرگ، گور و صحنه‌های پس از آن در برابر چشمانش قرار می‌گرد و مرگ سخت‌تر از ماقبل خود و آسان‌تر از صحنه‌های پس از خود می‌باشد. ابراهیم می‌گفت: سرای ما پیش روی قرار دارد و زندگی ما پس از مرگ‌مان می‌باشد، یا به بهشت می‌رویم یا به دوزخ[۳].

همچنان می‌گفت: فرشته‌ی مرگ و همراهانش را در برابر چشمانت تصور کن و ببین چگونه خواهی بود، هراس گور و پرسان منکر و نکیر را تصور کن و ببین چه وضعیتی خواهی داشت، رستاخیز و ترس و وحشت آن‌را در برابر دیدگانت بیاور و ببین چه حالتی خواهی داشت، سپس فریاد بلندی سر داد و از هوش رفته بر زمین افتاد[٤].

---

[۱] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (۳۷۹/۷-۳۸۱) آورده‌است.

[۲] ابن عساکر رحمه‌الله آن‌را در تاریخ دمشق (۳۰۱/٦) آورده‌است.

[۳] بیهقی رحمه‌الله آن‌را در زهد الکبیر صـ۲۱۳ آورده‌است.

[٤] ابن عساکر رحمه‌الله آن‌را در تاریخ دمشق (۳۳۰/٦-۳۳۱) آورده‌است.

یکی از یارانش را دید که می‌خندد، برایش گفت: به چیزهای ناپایدار چشم ندوز و از آنچه که آمدنی است آسوده خاطر مباش! پرسیده شد: ای ابواسحاق این یعنی چه؟ گفت: با آنکه مرگ در کمین است برای زندگی جاویدان چشم ندوز، چگونه کسی می‌خندد که می‌میرد و نمی‌داند به کجا می‌رود؛ به بهشت یا به دوزخ؟! و از آنچه آمدنی است آسوده خاطر مباش، مرگ پگاه یا بیگاه به سراغت می‌آید. سپس گفت: ای وای! ای وای! و از هوش رفته بر زمین افتاد[۱].

می‌گفت: چرا ما از تهی‌دستی خود نزد کسانی‌که مانند خودمان هستند شکایت می‌کنیم، ولی دور کردن آن‌را از پروردگار خود نمی‌خواهیم. سپس گفت: مادر آنکس در سوگش نشیند که دل به دنیا بسته و گنج‌های پروردگار را به فراموشی سپرده باشد!.

گوید: هرگاه شب‌ها در خواب، روزها سرگردان و آغشته درگناه باشی، چگونه کسی‌که کارهای تو را سر و سامان می‌دهد از تو خشنود شود[۲]؟!

یکی از یارانش او را دید که در مسجد بیروت گریان دارد و با دستان خود بر سرش می‌کوبد، پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: روزی را به یاد آوردم که دل‌ها و دیده‌ها از جای برکنده شوند.

و گوید: هرگاه در آینه‌ی توبه ژرف بنگری، زشتی گناه برایت آشکار شود.

به سفیان سوری نوشت: هرکه خواسته‌اش را شناخت، هزینه در راه آن برایش آسان شود و هرکه نگاهش را مهار نکرد پشیمانی‌اش افزون شود و هرکه آرزوهایش را افسار نزد کردارش بد شود و هرکه زبانش را آزاد گذاشت خودش را هلاک کند[۳].

پرهیزگاری چگونه پوره می‌شود؟

ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله گوید: پرهیزگاری آنگاه پوره شود که همه آفریدگان در دلت یکسان باشند و به جای عیب آنان، به گناه خویش بپردازی. در برابر پروردگار جلیل از ته دل شیرین‌زبانی پیشه کن، در گناهان خود بیندیش و نزد پروردگار خویش توبه کن، پرهیزگاری در دلت ماندگار

---

[۱] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (۱۳/۸) آورده‌است.

[۲] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (۳۲/۸) و ابن عساکر رحمه‌الله در تاریخ دمشق (۳۳۲/٦) آورده‌است.

[۳] این آثار را ابن عساکر رحمه‌الله در تاریخ دمشق (۳۳۲/٦) آورده‌اند.

شود. و منهای پروردگارت از هیچ کسی امید نداشته باش[1].

و نیز گوید: از نشانه‌های دوستی این نیست که چیزی را تو دوست داشته باشی که دوستت آن‌را بد ببیند، بادار ما دنیا را نکوهش کرده‌است و ما آن‌را می‌ستاییم و آن را بد دیده است و ما آن‌را دوست داریم و ما را از آن دور داشته ولی ما آن‌را برگزیدیم[2].

۵- آرامش و خشنودی دل به تقسیمات خداوند متعال:

از پایه‌های پارسایی او این بود: باور داشتن به آنچه که نزد خداست، آرامش نفس به محبت او و رضایت از تقسیمات خدا بر بندگانش و این را بزرگ‌ترین و بی‌مانندترین نیک‌بختی دانستن و اینکه پادشاهان و شهزادگان از آن محروم گشته و آخرت‌جویان و شیفتگان خدای متعال بدان رسیده اند.

روزی خدا بیمه شده است:

ابونعیم از ابراهیم بن بشار صوفی خراسانی خادم ابراهیم بن ادهم رحمه الله روایت کرده که گفت: در یکی از شب‌ها با ابراهیم بن ادهم رحمه الله بودم. بیگاه چیزی برای افطار نداشتیم و چاره‌ای هم نداشتیم، دید که من افسرده و اندوهگینم، گفت: ای ابراهیم پسر بشار نعمت‌ها و آسایش‌های فراوانی را خداوند در دنیا و آخرت برای تهی‌دستان و درویشان ارزانی داشته است! روز رستاخیز خداوند نه آنان را از زکات می‌پرسد، نه از حج، نه از صدقه و نه از صله‌ی رحم به واسطه‌ی دارایی و نه از گرفتن دست نیازمندان، بلکه از همه‌ی این‌ها این بی‌چارگان – ثروتمندان- را می‌پرسد، ثروتمندان دنیا و تهی‌دستان آخرت، گرانمایه در دنیا و فرومایه در آخرت، افسرده و اندوه‌گین مباش؛ زیرا که روزی خدا بیمه شده است، برایت خواهد رسید، سوگند به خدا که ما پادشاهان و ثروتمندانیم، ما کسانی هستیم که آسایش را در دنیا زود خواستیم و همین‌که از خدای متعال فرمان ببریم، باک نداریم که چگونه پگاه و بیگاه می‌کنیم. سپس برخواسته و نمازش را خواند. من هم به نماز ایستادم، اندکی نگذشته بود که مردی با هشت قرص نان و خرمای زیادی درامد و آن‌را پیش روی مان گذاشت و گفت: بخورید خدا شما

---

[1] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (۱۶/۸) آورده‌است.

[2] بیهقی رحمه الله آن‌را در زهد الکبیر صـ۱۳۸، ابن عساکر رحمه الله در تاریخ دمشق (۳۳۹/٦) آورده‌اند و بدایه و نهایه (۵۰۷/۱۳-۵۰۹) چاپ هجر چاپ نخست ۱٤۱۹هـ ۱۹۹۸م را بنگرید.

را بیامرزد، می‌گوید: ابراهیم سلام داد و گفت: ای اندوه‌گین بخور، در این هنگام گدایی درامده و گفت: چیزی خوردنی برایم بدهید، سه قرص آن‌را با مقداری خرما گرفته برایش داد، سه قرص دیگرش را به من داد و دو قرص آن‌را خودش نوش جان کرد و گفت: دست‌گیری از خوی مؤمنان است.

شیرینی زندگی ابن ادهم رحمه الله:

ابونعیم نیز با سند خود از ابراهیم بن بشار رطابی روایت کرده که گفت: ما با ابراهیم بن ادهم، ابویوسف غسولی و ابوعبدالله سخاوی رحمهم‌الله راهی اسکندریه بودیم، به دریای رسیدیم که آن‌را نهر اردن می‌گفتند آنجا نشستیم تا کمی بیاساییم، ابویوسف غسولی چند توته نان خشکیده را پیش روی‌مان گذاشت، آن‌را خوردیم و خدای متعال را سپاس گفتیم، یکی از ما برخواست تا ابراهیم را آب بدهد، ولی او خود پیش دستی کرده در داخل دریا شد تا جایی که آب به زانوانش رسید، سپس بسم الله گفته و با دستانش آب گرفته نوشید و الحمد لله گفت، بار دوم بسم الله گفته آب نوشید و سپس الحمد لله گفت، پس از آن برامد و پاهایش را دراز کرد و گفت: ای ابویوسف اگر شاهان و شهزادگان این خشنودی و نازپروردگی که ما داریم را بدانند، تا زنده هستند برای دست‌یابی این زندگی شیرین و خستگی اندک، با شمشیرهای شان با ما خواهند جنگید!! -یکی از روایت‌گران افزود- برایش گفتم: ای ابواسحاق مردم آسایش و نازپروردگی را جستند ولی از راه درست به بی‌راهه رفتند، او لبخند زد و گفت: این سخن را از کجا آموختی[1]؟

ابن ادهم رحمه الله راست گفته، هرگاه پادشاه چیزی را بخورد می‌ترسد که کسی در آن زهر نریخته باشد، و هرگاه بخوابد می‌ترسد که ترور نشود، در پشت دروازه‌های بسته به سر می‌برد و نمی‌تواند برای تفریح برايد، و چون برايد از نزدیک‌ترین دوستان خود هم رنجیده است. شیرینی را که در می‌یابد برایش خوش آیند نبوده و شیرینی خوراک و همسرـ برایش ماندگار نیست.

هر اندازه رستورانت‌های زیبا را بیشتر بسازد، معده‌اش را خراب‌تر می‌کند و هرقدر کنیزان بیشتری را جای‌گزین کند توانش را از دست می‌دهد و از اینکه در میان همبستری‌هایش

---

[1] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (۳۷۰/۷-۳۷۱) آورده‌است.

فاصله آورده نمی‌تواند، لذت زیادی از آن برده نمی‌تواند؛ زیرا شیرینی همبستری هنگامی است که تاجایی فاصله‌ی زمانی در میان باشد، همین‌گونه شیرینی خوراک. هرکه بدون گرسنگی بخورد و بدون شوق و شیفتگی همبستری کند، آن شیرینی شایسته‌ای را که تهی‌دستان در هنگام گرسنگی و مجردان هنگام یافتن همسر می‌چشند یافته نمی‌تواند.

از سویی هم تهی‌دستان شبان‌گاهان خود را کنار جاده اندخته می‌خوابند، ولی فرمان‌روایان از لذت این امنیت محروم اند، پس لذت آنان اندک و حسابدهی شان بسیار است[1].

٦- جوانمردی و فداکاری:

از پایه‌های پارسایی نزد ابراهیم بن ادهم رحمه الله: جوانمردی با داشته‌های خود برای برادران و همه تهی‌دستان و نیازمندان و فرزندان آنان بود، او با اندک‌ترین و کم ارزش‌ترین چیزها و با زندگی دشوار و گاهی با گرسنگی اکتفا می‌کرد ولی با خشنودی و خرسندی، دیگران را بر خود برتری می‌داد.

گویند: چون بر سفره‌ای می‌نشست که در آن خوردنی‌های بهتری بود، خوردنی‌های پیش خود را به یارانش می‌داد و خودش نان و زیتون می‌خورد[2].

و گویند که او خودش کار می‌کرد، سپس رفته نان سفید و قیماق می‌خرید و گاهی بریانی و جوذبان (تهیه شده از برنج، بوره، چهارمغز و گوشت) و حلوا (که از خرما و کنجد ساخته می‌شد) خریده به یارانش می‌داد و خودش روزه‌دار بود و هنگام افطار بی‌ارزش ترین خوراک را می‌خورد و نفس خود را از بهترین خوراکی‌ها باز می‌داشت تا با آن خوراک‌ها از روی نرم‌دلی، دوستی و مهربانی به مردم نیکی کند[3].

مضاء بن عیسی گوید: ابراهیم بن ادهم تنها از راه راستی و جوانمردی بر یارانش چیره شده است[4].

---

[1] صید الخاطر صـ٢٥٠ با پژوهش شیخ محمد غزالی رحمه الله.

[2] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ دمشق (٢٩٨/٦) آورده‌است.

[3] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ دمشق (٣٠٧/٦) آورده‌است.

[4] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (٣٨٤/٧) آورده‌است.

۷- خدمت برادران و مردمان:

از نشانه‌های پارسایی ابن ادهم رحمه‌الله این بود که خود را در خدمت همه‌ی مردم گذاشته بود، به ویژه در خدمت برادرانش. با نفس و بدن خدمت آنان را می‌کرد و از هر تلاشی که در این راستا انجام می‌داد لذت می‌برد، خود را برای آسایش آنان خسته می‌کرد، بیدار می‌ماند تا آنان بخوابند، گرسنه می‌ماند تا سیر باشند، پیاده می‌شد تا آنان سواره باشند و از هرچه در توان داشت کار می‌گرفت تا برای آنان خوشی و تازکی به ارمغان بیاورد.

او در این راستا داستان‌های شگفت‌آور و نایابی دارد که تنها از راستان سر می‌زند و بس.

سهل بن بشر گوید: من سر گرم چوب شکستن بودم و خسته هم شده بودم که ابراهیم بن ادهم از کنارم گذشت، گفت: ای محمد تو را خسته ساخته؟ گفتم: آری، گفت: اجازه می‌دهی که من انجام دهم؟ گفتم: آری. گفت: تبر را برایم عاریت می‌دهی؟ گفتم: آری. می‌گوید: چوب را بر دوش خود انداخت و تبر را برداشت و رفت. منتظر ماندم که ناگاه دروازه گشوده شد و چوب‌های شکسته از بیرون انداخته می‌شد، در پایان تبر را هم انداخت و دروازه بسته شد و رفت. گوید: چون ابراهیم نماز خفتن را می‌گزارید، پشت دروازه‌ها ایستاده شده و صدا می‌کرد: کی می‌خواهد برایش آرد کنم؟ ناگاه زنان و مردان کهن‌سال خریطه‌های گندم خود را بیرون می‌آوردند و او آسیاب (دستاز) را میان پاهای خود نصب می‌کرد و تا همه را آن هم بدون مزد آرد نمی‌کرد، نمی‌خوابید، سپس نزد یاران خویش بر می‌گشت[۱].

خلف بن تمیم گوید: از ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله پرسیدم: از چه زمانی در سرزمین شام به سر می‌بری؟ گفت: از بیست و چهار سال بدین‌سو، و گفت: نزد جوانانی از عرب رفتم که مصروف درو کردن حاصلات بودند و برای خود خیمه‌ای هم زده بودند، گفتند: ای جوان بیا با ما درو کن، گوید: با آنان به درو پرداختم، برایم همانند خودشان که درو کردن را خوب بلد بودند مزد می‌دادند، با خود گفتم: من شایسته‌ی این مزد نیستم، این‌ها استاد این کار هستند و من به خوبی درو کردن را بلد نیستم، می‌گوید: آنان‌را گذاشتم که در بستر خود رفته و خوابیدند، داس را برداشته و درو کردم، تا سپیده‌دم به اندازه‌ی زیادتری درو کردم. گفت: شنیدم که میان خود پس پس کرده می‌گویند: آیا این کشت دیروز درو ناشده نبود؟ یکی برای دیگرانش گفت:

---

[۱] همان مرجع (۳۷۲/۷-۳۷۳).

من او را شب دیدم که برخواسته و درو می‌کرد. شنیدم که می‌گفتند: باورمان نمی‌شود؛ او شب و روز کار می‌کند و مزد یک نفر را می‌گیرد[۱].

احمد بن فضل عتکی رحمه‌الله گوید: از پدرم شنیدم که گفت: ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله از قَیساریه می‌گذشت، شتابان دیناری را از روی سخاوت بیرون آورد، صدای زنی را شنید که فریاد می‌زد. پرسید: او را چه شده؟ گفتند: درد زایمان دارد. پرسید: برای این زن چه باید کرد؟ گفتند: برایش آرد و روغن و گوشت و عسل باید خرید، دینارش را هزینه کرده با آن زنبیلی خرید و آن‌را آرد پر کرد و روغن و چربی و گوشت خرید و آن‌را بر دوش انداخته و پشت دروازه‌ی آن زن رسانید و گفت: بگیرید. می‌گوید: پس نگاه کرد دید که آنان تهی‌دست‌ترین و خداپرست‌ترین مردمان قیساریه هستند[۲].

بر دوستانش شرط می‌گذاشت که خدمتگاری و آذان را به او بسپارند:

و چون به جهاد می‌رفت بر دوستانش شرط می‌گذاشت که دو چیز را به او بسپارند: خدمت و اذان. ابونعیم از عیسی بن حازم روایت کرده که گفت: چون ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله به جهاد می‌رفت بر دوستانش شرط می‌گذاشت که خدمتگاری و اذان را به او بسپارند[۳].

و هرگاه با یکی از یارانش رهسپار می‌شد، ابراهیم خدمت وی را می‌کرد و با آنکه جایگاه بزرگی در دل مردم داشت، بر آن پافشاری داشت. هرگاه در نشستی حاضر می‌شد از هیبت و بزرگی که در میان آنان داشت، چنان می‌شدند که گویا پرنده بر سر آنان نشسته باشد[٤].

این فروتنی وی را به خدمت مردم واداشته بود که او را خاکسار در برابر مؤمنان گردانیده بود، نه بر چیزی تکبر می‌کرد و نه بر کسی برتری می‌جست.

اوزاعی او را در بیروت دید که پشته‌ی هیزم را بر شانه‌اش برداشته است، گفت: ای ابواسحاق برادرانت این مخارج تو را پرداخت می‌توانند! گفت: خاموش ای ابوعمر! برایم رسیده

---

[۱] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (۳۷۸/۷) آورده‌است.

[۲] همان مرجع (۳۸۲/۷).

[۳] همان مرجع (٦/۸).

[٤] بدایه و نهایه (۵۰۱/۱۳) را بنگرید.

است که هرگاه کسی در جستجوی روزی پاکیزه رنج ببیند، بهشت برایش واجب شود[۱].

با آنکه خیلی بر خود سـخت می‌گرفت، رنج خود را بر کسـی بار نمی‌کرد. می‌گفت: هرگز تکلیفی از من بر یارانم یا بر دیگران نرسیده است، منهای یک چیز. پرسیدم: ای ابواسحاق آن یکی چه بود؟ گفت: نمی توانسـتم خودم را به خوبی برای دروگران به مزدوری بدهم، برای همین دوسـتانم وادار می‌شـدند تا مرا به مزدوری بدهند و مزد آن‌را برایم بگیرند و این یگانه تکلیف من بر آنان بود[۲].

گشاده رویی با یاران:

با یارانش گشـاده‌روی بود و با نزدیک شـدن با آنان و نزدیک کردن آنان به خود، برای‌شـان احساس خوبی می‌داد، او و یارانش با هم بی‌تکلف بودند. و گویند: هرگاه الفت زیاد شد کلفت از میان رود.

ابومنذر بشر- بن منذر -قاضـی مصـیصـه- رحمه الله گوید: هرگاه ابراهیم بن ادهم رحمه الله را می‌دیدم چنان بود که گویا روان در کالبدش نباشـد، و اگر باد بوزید خواهد افتاد، سـیاه گشـته بود، در چادرش پیچیده بود، و چون با یارانش گوشه می‌شد از گشاده‌روی‌ترین مردمان بود.

عیسـی بن حازم گوید: ما با ابراهیم ادهم رحمه الله در خانه‌ای بودیم و یارانش نیز با او بودند، خربوزه آوردند، با هم می‌خوردند و شـوخی می‌کردند و به سـوی یکدیگر پرتاب می‌کردند. ناگاه مردی دروازه را تک تک زد، ابراهیم برای آنان گفت: کسـی از جای خود تکان نخورد. گفتند: به ما خودنمایی یاد می‌دهی؟ کاری را در پنهان کنیم که در آشـکار نمی‌کنیم؟ گفت: خاموش! من دوسـت ندارم به خاطر من و شـما نافرمانی خدا شـود[۳]. یعنی: او می‌ترسـید اگر کسـی که پشـت در ایسـتاده اسـت، این بازی و شـوخی آنان‌را ببیند، در باره‌ی آنان گمان بد کند و با این بدگمانی مرتکب نافرمانی خدا شود.

---

[۱] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ دمشق (۳۱٦/٦) آورده‌است

[۲] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (۳۷۹/۷-۳۸۱) آورده‌است.

[۳] این دو اثر را ابونعیم رحمه الله در حلیه (۹/۸) آورده‌است.

۸- پرداختن به امور اسلام و مسلمانان:

از پایه‌های پارسایی نزد ابراهیم ادهم رحمه‌الله: پرداختن به امور اسلام و مسلمانان و سرافرازی و یاری آنان بود.

از شیواترین سخنان او که در باره‌ی سرافرازی‌اش با اسلام روایت شده: چه دین زیبایی و ای کاش مردانی می‌داشت[۱]!.

او به خود نمی‌پرداخت، بلکه به امور مسلمانان و نیاز آنان می‌اندیشید و برای گرفتن دست آنان، دور کردن دشواری‌های شان و رفع نیاز آنان می‌کوشید.

عقبه بن ولید گوید: در یکی از دهکده‌های شام ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله با دوستش روان بود، من با او همراه شدم، به جایی رسیدند که آب و شاهدانه داشت، به دوستش گفت: آیا با خود چیزی در انبان داری؟ گفت: چند پارچه نان است. آن‌را هموار کرد و به خوردن آغاز کردند، برایم گفت: بقیه تو هم نزدیک بیا و بخور، گوید: من هم دلبسته‌ی خوراک ابراهیم شدم و با او آغاز به خوردن کردم. می‌گوید: او پس از آن در چادر خود پیچید و گفت: ای بقیه، اهل دنیا چقدر از ما ناآگاه‌اند در دنیا کسی بهتر از ما چنین زندگی پرنعمت ندارد، جز امور مسلمانان هیچ نگرانی دیگری ندارم[۲].

اشتراک او در جهاد:

از تلاش‌هایی که ابن ادهم رحمه‌الله در باره‌ی اسلام و امت داشت، این بود که برای اشتراک در جهاد می‌کوشید و جهاد در برابر نفس، وی را از جهاد در برابر دشمنان باز نمی‌داشت، چنانچه برخی صوفیان چنین پنداری داشته و جهاد با دشمنان را جهاد کوچک و جهاد با نفس را جهاد اکبر می‌نامند. ولی او هردو جهاد را یکجا کرد. و به راستی آیا جهاد با دشمن از راه جهاد با نفس صورت نمی‌گیرد.

جهاد با خواهش‌ها:

می‌گفت: دشوارترین جهاد، جهاد در برابر خواهشات است، هرکه خود را از خواهش‌ها باز

---

[۱] ابوبکر دینوری رحمه‌الله آن‌را در مجالسه (۸۵۲) آورده‌است.

[۲] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (۲۱/۸) آورده‌است.

داشت، او از دنیا و گزندهایش آسوده شود و از آزارهایش محفوظ و در آرامش بماند.

و نیز گوید: خواهش‌ها، تبهکار اســـت و ترس خدا شـــفابخش. این را بدان که هرگاه از کسی‌که تو را می‌بیند ترسیدی، یگانه چیزی که از دلت رخت می‌بندد خواهش‌های تو است[1].

او تنها به این بســـنده نکرد که پارســـایی و عبادت کند و برای روزی حلال تلاش ورزد و جوانمردی و فداکاری کرده در خدمت بی‌نوایان باشـــد، بلکه تلاش ورزید تا در میان سربازان و مجاهدان سهمی داشته باشد.

دلیری و فداکاری او:

او در جهاد، دلیری، فداکاری‌ها و تحمل خســـتگی‌ها شـــگفتی‌های کم مانندی داشـــت، می‌کوشید تا خود پیاده و برادرانش سواره راه بروند.

احمد بن حواری رحمه‌الله گوید: از ابوالولید شنیدم که می‌گفت: من و ابراهیم راهی جهاد شدیم و با خود دواسپ داشتم، ولی او پیاده راه می‌رفت، از او خواستم که سوار شود ولی نپذیرفت، من سوگند خوردم که سوار شود. می‌گوید: پس سوار شد تا اینکه روی زین نشست، گفت: حالا سوگندت را پوره کردم، سپس پیاده شد. می‌گوید: ما در این سفر سی و شش مایل راه رفتیم و او پیاده بود، هنگامی که فرود آمدیم، به ســوی بحر رفت و پاهای خود را در آن فرو برد، ســپس آمده دراز کشـــید و پاهایش را بر دیوار بلند کرد، این دشـــوارترین چیزی بود که دیدم او انجام داد.

احمد بن حواری رحمه‌الله گوید: یکی از یارانم گفت: بر ابراهیم و یارانش در سرزمین روم برف بارید، یارانش وارد خیمه شـــدند و او در بیرون ماند، از او خواســـتند که در خیمه درآید اما نپذیرفت، گوید: سرش را درون پوستین خود کرد و هرگاهی که برف زیاد می‌شد آن‌را می‌تکاند، گوید: چون پگاه شـــد و خورشـــید دمید، کســـانی‌که در خیمه بودند بیرون آمدند و گفتند: ای ابواسـحاق چه شـب دشـواری بر ما گذشـت؟ از خدا می‌خواهیم که ما را با چنین شـبی دوباره نیازماید، ابراهیم گفت: شبی همانند این برای‌مان از کجا میسر خواهد شد[2]؟!.

برخی یارانش گویند: باری او در جهاد بود، همین‌که چشـــمش به دشـــمن افتاد، خود را به

---

[1] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (۱۸/۸) آورده‌است.

[2] این دو اثر را ابونعیم رحمه‌الله در حلیه (۳۸۷/۷) آورده‌است.

دریا زد و آب بازی کنان به سوی آنان شتافت، مردان دیگری نیز وی را همراهی کردند، چون دشمن آنان را با چنین روحیه و جانبازی دید، در برابر آنان شکست خورده فرار کردند[1].

دوری از جدال و فرو رفتن در فتنه‌ها:

با آنکه وی در کار مسلمانان می‌کوشید، دوست نداشت خود را با فتنه‌هایی که در تاریخ برای مسلمانان رخ داده‌است، بیالاید و در جدال‌های بی‌پایان فرو رود، یحیی پسر آدم گوید: از شریک شنیدم که گفت: از ابراهیم در باره‌ی آنچه میان علی و معاویه رضی الله عنهما رخ داده پرسیدم، گریان شد، من از پرسش خود پشیمان شدم، سپس سر خود را بلند کرده گفت: به راستی کسی‌که خود را شناخت، سرگرم خود شود، و کسی‌که پروردگار خود را شناخت، دیگران را از یاد برده سرگرم پروردگار خود شود[2].

چرا دعاها پذیرفته نمی‌شود؟

او آسیب‌های نفس‌ها و بیماری‌های دل‌ها را که در میان مردم و پروردگارشان پرده افگنده بود و این‌که چرا دعاهایی که می‌کنند پذیرفته نمی‌شود را می‌شناخت.

شقیق پسر ابراهیم گوید: ابراهیم از بازار بصره می‌گذشت: مردم پیرامون وی گردآمده پرسیدند: ای ابواسحاق به راستی که خداوند در کتاب خود فرموده است: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (غافر/٦٠). «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم»، ولی ما سال‌هاست دعا می‌کنیم اما نمی‌پذیرد. می‌گوید: ابراهیم گفت: ای مردمان بصره دل‌های شما در ده چیز مرده است، نخست: خدا را شناختید ولی حق وی را به جا نیاوردید، دوم: کتاب خدا را خواندید ولی بدان عمل نکردید، سوم: گفتید که پیامبر ﷺ را دوست دارید ولی سنت او را رها کردید، چهارم: گفتید که اهریمن دشمن شماست ولی از او پیروی کردید، پنجم: گفتید که بهشت را دوست داریم ولی کاری برایش نکردید، ششم: گفتید که از آتش می‌ترسیم ولی خود را گروگانش ساختید، هفتم: گفتید که مرگ حق است ولی برایش آمادگی نگرفتید، هشتم: سرگرم عیب‌های دیگران شدید ولی عیب‌های خود را فراموش کردید، نهم: نعمت پروردگارتان را

---

[1] ابونعیم رحمه الله همانند آن‌را در حلیه (۳۷۹/۷) آورده‌است.

[2] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (۱۵/۸) آورده‌است.

خوردید ولی سپاسگزاری‌اش را نکردید، و دهم: مردگان‌تان را به خاک سپردید ولی از آن پند نگرفتید[۱].

۹- دوری از فرمان روایان:

از پایه‌های پارسایی وی: دوری‌اش از فرمان‌روایان و قدرت‌مندان بود، دوست نداشت که با آنان روبرو شود یا به دیدار آنان بشتابد و آنانرا راست و دروغ بشمارد و آنان را بر ستم یاری کند تا محمد ﷺ از وی بیزار شود و در حوض نزد او رفته نتواند. وهرگاه قدرت‌مندان وی را وادار به دیدار یکی از فرمان‌روایان می‌کردند، بی‌پرده حق را در برابرش می‌گفت.

از وی روایت کرده‌اند که: گرامی‌ترین چیزها در آخر زمان سه چیز است: برادری که با وی انس بگیری، کسب درهمی از راه حلال و گفتن سخن حق در برابر پادشاه[۲].

ابونعیم روایت کرده که ابراهیم نزد امیرالمؤمنین ابوجعفر منصور رفت، او پرسید: ای ابواسحاق چه حال داری؟ گفت: ای امیر المؤمنین: با پاره کردن دین خود، دنیای‌مان را پیوند می‌زنیم، ولی نه دین ما می‌ماند و نه پینه دوزی ما[۳]. جز این نه او چیزی گفت و نه امیرالمؤمنین از وی چیزی خواست، نمی‌دانم این دیدار چه وقت و به کدام مناسبت صورت گرفته بود.

۱۰- گم نامی و دوری از شهرت:

از نشانه‌های پارسایی نزد وی: دوری از شهرت و مقام بود و دوری از چیزی که امروزه آن‌را زرق و برق می‌نامند و مردمان زیادی پشت آن سوخته و زبان کشیده‌اند و برخی‌ها بیشتر از دارایی و ثروت آزمند آن هستند. چیزی که برخی مردم برای دستیابی چوکی و قدرت و نفوذ و نیرویی که پشت سر آن می‌باشد با هم درگیر می‌شوند. گفته شده که: قدرت‌طلبی نفاق را در دل می‌رویاند همان‌گونه که آب سبزه را می رویاند.

ولی همین‌که ابراهیم دنیا را طلاق داد و از آن دوری جست، شهرت‌طلبی و جایگاه پسندیده نزد مردم را نیز طلاق داد، ابن عطاءالله این را گفته‌است: خود را در زمین گم‌نامی دفن کن؛

---

[۱] مرجع بالا (۱۵/۸-۱۶).

[۲] ابوذر هروی رحمه‌الله آن‌را در فوائد (۱۷) آورده‌است.

[۳] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (۱۰/۸) آورده‌است.

زیرا آنچه دفن ناشـده بروید بهره‌ی خوبی ندارد[۱]. یعنی گیاهی می‌روید و برگ می‌کند و رشـد می‌یابد که کاملاً در زمین گور شده باشد، نه آنکه روی زمین باشد که این نه بهره می‌دهد و نه سودی می‌رساند.

او به خواست خود از این زندگی نازپروردگی و درخشان گریخته و به این زندگی نوین و آباد به تقوای الهی روی آورد و شعار او همین حدیث صحیح بود: «به راستی خداوند به چهره‌ها و دارایی‌های شما نمی‌نگرد، بلکه به دل‌ها و کردارهای شما می‌نگرد»[۲].

عباس بن فضل مرعشی رحمه‌الله گوید: با عبدالعزیز پسر ابوداود رو برو شدم، با هم در باره‌ی ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله سخن گفتیم. عبدالعزیز گفت: خدا ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله را بیامرزد او را در خراسان دیده بودم که هنگام سوار شدنش حدود بیست خدمت‌گار پیش رویش ایستاده می‌شد، ولی او خدا بیامرز میانه‌های بهشت را برگزید.

داود پسر جراح رحمه‌الله گوید: ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله در غزه تاکستان انگوری را نگهبانی می‌کرد، صاحب تاک با یارانش آمد، گفت: کمی انگور بیار که بخوریم، او انگوری آورد که خافونی نام داشت و خیلی‌ها ترش بود، صاحب تاک گفت: مگر خودت از همین می‌خوری؟ گفت: نه از این می‌خورم و نه از دیگرانش، پرسید: چرا؟ گفت: زیرا تو برایم اجازه‌ی خوردن انگور را نداده‌ای. گفت: انار بیار. او اناری آورد که باز هم ترش بود، گفت: مگر خودت از همین می‌خوری؟ گفت: نه از این می‌خوردم و نه از دیگرانش، ولی چون او را سرخ و زیبا دیدم پنداشتم که شیرین است. گفت: اگر تو ابراهیم بن ادهم هم می‌بودی بیشتر از این پاک نفس نبودی. سپس آنان برخی ویژگی‌هایش را به مردم بازگفتند و آنان هم او را شناختند. می‌گوید: همین‌که دانست آنان وی را شناختند، از میان آنان گریخت و شتابان آنجا را ترک گفت[۳].

ابراهیم می‌گفت: کسی‌که شهرت طلب باشد او با خدا راست نیست[٤]. و دوستانش بسیار از وی شنیده‌اند که او در هنگام کار و دروگری و بازرگانی این را زمزمه می‌کرد:

---

[۱] حکمت یازدهم از حِکَم عطائیه.

[۲] مسلم رحمه‌الله آن‌را در برّ و صله (۲۵٦٤) و ابن ماجه رحمه‌الله در زهد (٤۱٤۳) از ابوهریره رضی‌الله‌عنه آورده‌است.

[۳] این دو اثر را ابونعیم رحمه‌الله در حلیه (۳۷۱/۷-۳۷۲) آورده‌است.

[٤] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (۱۹/۸) آورده‌است.

خدا را دوست خود برگزین و مردم را کـنار گـــذار[1]

به همین دلیل، گوشـه‌گیری برای ابراهیم دوسـت داشـتنی‌تر از آمیزش با مردم بود، ولی گوشه‌گیری او مانند گوشه‌گیری راهبان در دیرها نبود، بلکه از کسانی گوشه‌گیری می‌کرد که دنیا دوسـت و چوکی نشـین بودند و از خودنمایی‌های دوری می‌جسـت که کمرهای زیادی را شکسته است. ولی تا زمانی‌که او را نمی‌شناختند همنشین تهی‌دستان و نیکان و همه‌ی مردم بود، همین‌که او را می‌شناختند از آنان جدا شده به جای دیگری می‌رفت.

از پرهیزگاران پوشیده:

ابونعیم به سند خود از خلف پسر- تمیم روایت کرده که گفت: ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله برایم گفت: در کنار یکی از دریاها بودم، از من کار می‌گرفتند و برای برخی کارهای شان مرا می‌فرستادند، و گاهی کودکان به دنبالم شـتافته و در پاهایم به سـنگ می‌زدند، ناگاه گروهی از یارانم آمدند، پیرامونم گرد آمده و مرا گرامی داشـتند، وقتی آنان این نوازش آنان را دیدند آنان نیز مرا نوازش کردند، ولی اگر مرا در هنگامی که کودکان به سـنگریزه‌ها می‌زدند می‌دیدی برایم خیلی شیرین‌تر از این نوازش آنان بود[2].

این را بخاطری گفت که گمنامی برایش دوسـت داشـتنی‌تر از شـهرت بود، می‌خواسـت از پرهیزگاران پوشیده حالی باشد که هرگاه بیاید او را نشناسند و چون پنهان شود جستجویش نکنند.

مشغول شدنش به عمل نه علم:

همین گمنامی و گریز از شـهرت بود که او راه عمل را برگزید نه راه علم را، او مانند یاران و استادان خود همچون سفیان ثوری رحمه‌الله، فضیل بن عیاض رحمه‌الله، عبدالله بن مبارک رحمه‌الله، اوزاعی رحمه‌الله و غیر این‌ها به جستجوی حدیث یا فقه و آموختن و آموختاندن آن نپرداخت. روزی ابوحنیفه رحمه‌الله برای ابراهیم گفت: به اندازه‌ی چشم‌گیری خدا برایت از عبادت روزی داده‌است، باید کمی

---

[1] مرجع بالا (۱۰/۸).

[2] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (۳۷۱/۷) آورده‌است.

به علم توجه کنی؛ زیرا که آن قُلّه‌ی عبادت و پایه‌ی دین است[1]. با این حال ابراهیم تنها برای عمل کوشید نه علم، و از بالانشینی برای سخنرانی و خواندن و فتوا دادن و فتنه و فریبی که در این‌ها نهفته است بر دل خود می‌ترسید.

باری پرسیده شد: چرا به جستجوی حدیث نمی‌پردازی؟ گفت: می‌ترسم که حق وی را ادا کرده نتوانم.

ابن ابی دنیا گوید: ابوربیع از ادریس نقل کرده که گفت: ابراهیم نزد برخی دانشمندان نشست، آنان با هم حدیث می‌خواندند و ابراهیم خاموش بود، سپس گفت: منصور برای‌مان حدیث گفت. دوباره خاموش شد، دیگر یک حرف ناگفته از جایش برخواست، پسان‌ها برخی یارانش وی را برای این کارش سرزنش کردند. گفت: از زیان همان مجلس تا هنوز در دلم می‌ترسم[2].

رشدین پسر سعد گوید: ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله از کنار اوزاعی رحمه‌الله که پیرامونش حلقه‌ی درس روان بود گذشت، گفت: اگر این حلقه پیرامون ابوهریره رضی‌الله‌عنه هم می‌بود، او از ادای حق آن ناتوان بود. اوزاعی از جایش برخواست و آنان‌را رها کرد.

سبب ترک حدیث:

ابراهیم پسر بشار گوید: از ابراهیم پرسیده شد: چرا حدیث را ترک گفتی؟ گفت: به جای آن سرگرم سه چیز دیگر هستم: سپاس‌گزاری نعمت‌ها، بخشش خواستن از گناهان و آمادگی برای مرگ، سپس چیغ زد و بی‌هوش افتاد. سروشی را شنیدند که می‌گفت: در میان من و دوستانم ندرایید[3].

بلکه از بزرگواری او این را دانسته‌اند که: او تنها یک حدیث را در باره‌ی پارسایی روایت کرد و خداوند او را با آن سودمند گردانید و از بسیار چیزهایی که مردم در جستجوی آن هستند بی‌نیاز شد.

ابن عساکر از طریق معاویه پسر حفص روایت کرده که گفت: ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله از منصور

---

[1] بدایه و نهایه (۱۳/٤۹۹).

[2] ابن عساکر رحمه‌الله آن‌را در تاریخ دمشق (٦/۲۹۰) از طریق ابن ابی دنیا آورده‌است.

[3] ابن عساکر رحمه‌الله آن‌را درتاریخ دمشق (٦/۲۹۰) آورده‌است.

تنها همین یک حدیث را شنید و به آن عمل کرد و سردار دوران خود شد، گفت: منصور از ربعی پسر- خراش روایت کرد که گفت: مردی نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و پرسید: ای پیامبر خدا، مرا به کرداری رهنمایی کن که خدا و مردم مرا دوست بدارند. فرمود: «اگر می‌خواهی خدا تو را دوست دارد، دنیا را بد ببین، و اگر می‌خواهی مردم تو را دوست داند، هرچیز دنیایی بیش از نیازت را به سوی آنان بینداز»[۱].

ولی گوشه‌گیری او از مردم، مانند گوشه‌گیری یکسره‌ی راهبان نبود، بلکه در مسجدها، نمازها، جمعه‌ها و جماعت‌ها با آنان یکجا می‌شد و در حد توان خدمت آنان را می‌کرد، با آنهم خشنودی آنان را بزرگ‌ترین مرام خود نمی‌ساخت؛ زیرا خشنودی مردم را پایانی نیست، و او به خدا چنان می‌نگریست که او به آنان می‌نگرد، و برای خشنودی او می‌کوشید اگرچه مردم خشمگین می‌شد. شعارش این بود:

هرگاه تو مرا دوست بداری، هرچیز دیگر آسان است

و هرچه بالای خاک است خاک می‌شود[۲].

می‌گفت: از مردم چنان بگریزید که از درنده‌ی زیانکار می‌گریزید، ولی از جمعه و جماعت باز نایستید[۳].

۱۱- پرستش و کردار نیکو تنها برای خدا:

و از نشانه‌های پارسایی یا باید گفت: از نشانه‌های راهی که او رفته است: سرگرم پرستش خدا و کردار نیک و ناب برای او بودن و دوری از هر کس و از هر چیز منهای او می‌باشد. پس هیچ چیزی منهای پرستش خدا و بندگی او وی را سرگرم ساخته نمی‌توانست. بیشترین نیایش او این بود: خدایا مرا از خواری نافرمانی‌ات به سوی نوازش بندگی‌ات برگردان[۴]!

سردی چشم او در خداپرستی بود؛ به ویژه آنگاه که دور از دید مردم می‌بود.

یارانش گویند: خفتن را با ما خواند سپس تا سپیده دم در رکوع و سجده و اندیشه فرو رفته

---

[۱] ابن عساکر رحمه‌الله آن‌را در تاریخ دمشق (۲۹۰/٦) آورده‌است.

[۲] از سروده‌ی عبدالغنی نابلسی

[۳] بدایه و نهایه (۵۰۳/۱۳) و آن در تاریخ دمشق از ابن عساکر رحمه‌الله (۳۱۳/٦) آمده‌است .

[۴] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (۳۱/۸-۳۲) آورده‌است.

بود، سپس با ما نماز بامداد را با وضوی خفتن خواند[۱].

بزرگترین خواسته‌ی او اندازه‌ی پرستش نبود، بلکه کیفیت آن بود که از چه اندازه اخلاص و اندیشه برخوردار است. یکی از یارانش به نام علی پسر- بکار را پرسیدند: آیا ابراهیم بن ادهم نماز زیاد می‌خواند؟ گفت: نه، بلکه صاحب تفکر بود، شبها نشسته و می‌اندیشید[۲].

در خلوت کردن با خدا و دور از چشم مردم آسوده بود، گفتند: ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله را دیدند که از کوه بیرون می‌آید، پرسیدند: از کجا آمدی؟ گفت: از انس با خدای متعال[۳].

می‌گفت: خوراکت را پاک کن، ایرادی بر تو نیست اگر شب‌ها بیدار نمانی و روزها روزه نگیری[٤].

عبادت او در رمضان:

در ماه رمضان شب‌هایش را با نماز و یاد خدا سپری می‌کرد و روزهایش را در دروگری.

ابونعیم با سند خود از اسحاق فزاری روایت کرده که گفت: ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله در روزهای رمضان درو می‌کرد و شب ها نماز می‌خواند، در سی روز نه شب خوابید و نه روز!! می‌گفتم: آیا انسان توان این را دارد؟ یا از مبالغه‌هائی است که کسانی چون ابن ادهم رحمه‌الله به آن عادت کرده‌اند؟

ابونعیم در(حلیه) با سند خود از موسی پسر- عبدالله طرسوسی روایت کرده که گفت: از ابویوسف غسولی یعقوب پسر- مغیره شنیدم که می‌گفت: در ماه رمضان ما با ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله درو می‌کردیم، برایش گفته شد: ای ابواسحاق اگر با ما به شهر بروی و دهه‌ی آخر را در شهر بگذرانی شاید شب قدر را دریابیم؟ گفت: همینجا بمانید و درست کار کنید هر شب تان شب قدر خواهد بود[٥]!.

---

[۱] مرجع بالا (۳۸۵/۷-۳۸٦).

[۲] مرجع بالا (۱۷/۸).

[۳] مرجع بالا (۲۰/۸).

[٤] مرجع بالا (۳۱/۸).

[٥] این دو اثر را ابونعیم رحمه‌الله در حلیه (۳۷۸/۷) روایت کرده‌است.

فصل پنجم

عبدالله بن مبارک (۱۱۸-۱۸۱هـ)

دومین بزرگواری که در کنار ابراهیم ادهم رحمه الله همچون الگوی نخستین پارسایان مسلمان برگزیدم، عبدالله بن مبارک رحمه الله است، کسی‌که از گذشته‌ها شیفته‌ی او هستم و آرزومندم که خداوند متعال مرا از قطره‌های باران رحمتش بهره مند بگرداند[1].

نکات همسان و ناهمسان شخصیت ابن مبارک و ابن ادهم رحمهم الله:

این شخصیت در پرهیزگاری و پارسایی، در جوانمردی و فداکاری، در خداپرستی و اخلاص‌مندی، در خدمت یاران و دوستان و در اشتراک ورزیدن در جهاد با ابراهیم بن ادهم همسان است، ولی در بازرگانی و رهسپار شدن در روی زمین برای دریافت روزی خداوندی و اندوختن دارایی و ثروت و خرچ کردن آن در راه‌های نیک و هزینه کردن آن بر دانشجویان و کسانی‌که سرگرم احادیث هستند، در آمیزش با مردم، آموزش دانش و فقه دین، یاد گرفتن حدیث و سپس یاد دادن آن به مردم و دادن آموزش دینی برای آنان، در شناخت قرآن کریم و حدیث پیامبر ﷺ، خیرخواهی برای امت، گردآوردن ویژگی‌های خوب و خوی نیک با وی ناهمسان است، او از کسانی بود که بزرگان وی را ربانی نامیدند و او کسی بود که می‌آموخت، عمل می‌کرد و به دیگران آموزش می‌داد. و افزون بر این او مرزبانی کرده و در راه خدا به جهاد می‌پرداخت.

پیشوایی او در چندین میدان:

او دارای شخصیت چند بعدی و برخوردار از نیروهای گوناگون بود، همچون باران بخشنده و سرشار از خوبی‌ها. او در چندین میدان پیشوای امت شد، پیشوا در حدیث، پیشوا در فقه، پیشوا در پرهیزگاری، پیشوا در پارسایی، پیشوا در عبادت، پیشوا در جوانمردی، پیشوا در

---

[1] از کسانی‌که زندگی‌نامه‌ی وی را به نگارش گرفته‌اند، علامه‌ی ادیب شیخ علی طنطاوی رحمه الله، شیخ ابو الوفاء مراغی رحمه الله، و استاد ما عبدالحلیم محمود در کتاب خود "الإمام الرباني الزاهد عبدالله بن مبارک رحمه الله"، و دانشمند فرزانه شهید محمد عثمان جمال در کتاب خود: "عبدالله بن مبارک رحمه الله الإمام القدوة" و این از گسترده‌ترین کتاب‌هایی است که در باره‌ی او نوشته شده‌است.

جهاد، پیشـــوا در ادبیات و خوبی‌های اخلاق. و این بخشـــایش خداســـت که به هر که خواهد ارزانیش دارد.

زندگی‌نامه‌ی ابن مبارک رحمه الله از نگاه ذهبی و ابن کثیر رحمهماالله:

حافظ ذهبی رحمه الله در (السیر) زندگی‌نامه‌ی وی را چنین نگاشته است: پیشوا، شیخ الاسلام، دانشـــمند و سردار پرهیزگاران وقت خود بود. ابوعبدالرحمن حنظلی مولازاده‌ی ترکی ســـپس مروزی، حافظ غازی و یکی از الگوها بود. مادرش از خوارزم بود. وی در سال ۱۱۸ هـ زاده شد. و در بیست سالگی به دانشجویی پرداخت.

و پس از آنکه از اســـتادان خود حدیث آموخت، به تدریس آن پرداخت و شـــاگردانش از وی روایت کردند. می‌گوید: او کتاب‌های پرباری را نوشته است.

همچنان ابن کثیر در کتاب خود البدایة و النهایة بر نگارش زندگی‌نامه‌ی وی چنین تمرکز کرده‌اســـت: عبدالله بن مبارک ابوعبدالرحمن مروزی، پدرش ترک بود و نزد یکی از بازرگانان بنی حنظله از مردمان همدان برده بود، چون مبارک نزد آنان می‌رفت، آنان فرزند برده‌ی خود را گرامی می‌داشتند، مادرش خوارزمی بود، در سال ۱۱۸ زاده شد و از اسماعیل پسر ابوخالد، اعمش، هشام پسر عروه، حمید دراز و دیگر پیشوایان تابعین حدیث شنید. مردمان بسیاری از وی حدیث روایت کردند، او در حفظ، فقه، زبان عربی، پارســـایی، جوانمردی و دلیری سرامد روزگار خود بود، تصـــنیف‌های زیبا و سروده‌های آکنده و سرشـــار از حکمت‌ها دارد، به جهاد و حج بسیار می‌پرداخت، سرمایه‌ی در حدود چهارصد هزار در گردش داشت که با آن در شهرها بازرگانی می‌کرد، چون دانشـــمندی را در یک شـــهر می‌یافت، او را گرامی می‌داشـــت. ســـالانه درامدش بیشتر از صدهزار می‌شد که همه‌ی آن‌را بر دانشجویان و خداپرستان هزینه می‌کرد، و گاهی هم از سرمایه‌اش خرچ می‌کرد[1].

ســـفیان پسر عیینه گوید: او را با صـــحابه رضی الله عنهم مقایســـه کردم، آنان جز هم‌نشـــینی پیامبر ﷺ هیچ برتری دیگری بر او نداشتند[2].

اسماعیل پسر عیاش گوید: کســـی مانند او در روی زمین نبود، و هرچه سرشت نیکو که من

---

[1] بدایه و نهایه (٦١٠/١٣)

[2] تاریخ بغداد (١٦٣/١٠) و تاریخ دمشق (٣٢١/٣٨) و المنظم (٥٨/٩-٥٩).

می‌دانستم خداوند آن‌را در ابن مبارک رحمه الله گردآورده بود، یارانم برایم گفتند که از مصر تا مکه وی را همراهی کردیم، او همه را حلوا توزیع می‌کرد و خودش پیوسته روزه‌دار بود[۱].

ابن مبارک دروازه‌های خیر:

برده‌ی ابن مبارک رحمه الله گوید: گروهی مانند فضل بن موسی و مخلد بن حسین گردآمده و گفتند بیایید ویژگی‌های ابن مبارک رحمه الله را بشماریم، گفتند: دانش، فقه، ادب، نحو، زبان، پارسایی، شیوایی، شعر، شب زنده داری، خداپرستی، حج، جهاد، دلیری، اسپ سواری، نیرومندی، پرهیز از سخنان بیهوده، انصاف و اختلاف اندک با یارانش[۲].

جایگاه او در میان دانشمندان:

نام بلند و جایگاه برتری را که عبدالله بن مبارک در میان دانشمندان امت در خاور و باختر کمایی کرد، هیچ دانشمندی بدان دست نیافته است، با آنکه پدرش ترکی و مادرش خوارزمی و از برده زادگان بود اما هیچ محدث، فقیه، ادیب یا مورخی از وی پیشی گرفته نتوانست.

اوزاعی برای عبدالرحمن پسر یزید جهضمی گفت: ابن مبارک رحمه الله را دیدی؟ گفت: نه، گفت: اگر او را ببینی چشمانت آرام می‌گیرد[۳].

عبدالعزیز پسر ابورزمه گوید: شعبه برایم گفت: ابن مبارک رحمه الله را می‌شناسی؟ گفتم: آری، گفت: از دیار شما کسی مانند او نزد ما نیآمده‌است[۴].

اسماعیل پسر عیاش گوید: مانند ابن مبارک کسی در روی زمین نیست[۵].

ابواسامه گوید: ابن مبارک رحمه الله در میان دانشمندان حدیث مانند امیرالمؤمنین در میان مردم بود[۶].

---

[۱] تاریخ بغداد (۱۵۷/۱۰)، تاریخ دمشق (۳۳۲/۳۸) و المنظم (۵۸/۹).

[۲] سیر اعلام النبلاء (۳۹۷/۸)

[۳] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (۱۶۲/۸) آورده‌است.

[۴] خطیب رحمه الله آن‌را در تاریخ بغداد (۱۵۷/۱۰) و ابن عساکر رحمه الله در تاریخ دمشق (۴۱۳/۳۲) آورده‌اند.

[۵] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ دمشق (۴۲۶/۳۲) آورده‌است.

[۶] خطیب رحمه الله آن‌را در تاریخ بغداد (۱۵۶/۱۰) آورده‌است.

محمد پسرِ عبدالوهابِ فرّاء گوید: خراسان مانند این سه نفر بیرون نیاورد: ابن مبارک، نضر بن شمیل و یحیی پسر یحیی[۱].

ابن مهدی رحمه‌الله گوید: مردی را دانشمندتر از ثوری رحمه‌الله در حدیث، خردمندتر از مالک رحمه‌الله، سخت‌گیرتر از شعبه رحمه‌الله و خیرخواه‌تر از ابن مبارک رحمه‌الله ندیدم[۲].

و می‌گفت: ابن مبارک رحمه‌الله دانشمندتر از ثوری رحمه‌الله بود[۳].

باری برای ابن مهدی گفتند: کدام یک بهتر است، ابن مبارک رحمه‌الله یا سفیان ثوری رحمه‌الله؟ گفت: ابن مبارک رحمه‌الله، گفته شد: مردم با نگاه تو مخالف‌اند. گفت: مردم تجربه نکرده‌اند[٤].

ابن مهدی برای فروش خانه‌اش به بغداد رفت: دوست داران حدیث کنار او گردآمدند و برایش گفتند: تو هم با سفیان ثوری رحمه‌الله نشستی و از وی حدیث شنیدی و هم با عبدالله، کدام یک بهتر است؟ گفت: شما چه می‌گوئید؟ اگر سفیان همه کوشش خود را بکند که برابر یک روز مانند عبدالله باشد نمی‌تواند[٥].

خود سفیان گفته‌است: آرزو دارم که تمامی عمرم مانند یک سال عبدالله بن مبارک باشد، ولی نه توان آن‌را دارم و نه حتی توان سه روز آن‌را[٦].

ابواسحاق فزاری گوید: ابن مبارک رحمه‌الله پیشوای همه‌ی مسلمانان است -ذهبی رحمه‌الله گوید: یعنی در زمان خود- مسیب بن واضح گوید: ابواسحاق را دیدم که پیش روی ابن مبارک رحمه‌الله نشسته و از وی مسئله می‌پرسید[۷].

می‌دانی که ابواسحاق کیست؟ اوزاعی کیست که در باره‌ی او می‌گفت: سوگند به خدا که

---

[۱] خطیب رحمه‌الله آن‌را در تاریخ بغداد (۱۵۵/۱۰) آورده‌است.

[۲] ابن عساکر رحمه‌الله در تاریخ دمشق (٤۲۱/۳۲) آورده‌است.

[۳] تاریخ اسلام (۲۲۳/۱۲) را بنگرید.

[٤] ابن عساکر رحمه‌الله آن‌را در تاریخ دمشق (٤۱۹/۳۲) آورده‌است.

[٥] مرجع بالا (٤۲۰/۳۲).

[٦] همان مرجع (٤۱۲/۳۲).

[۷] همان مرجع (٤۱۷/۳۲).

او بهتر از من است، ابوداود طیالسی گوید: در روی زمین کسی بهتر از وی نیست[۱].

ابن عیینه از مرگ ابن مبارک رحمه الله آگاه شد، گفت: به راستی که او فقیه، دانشمند، خداپرست، پارسا، جوانمرد، دلیر و سراینده بود[۲].

فضیل بن عیاض رحمه الله هم وقتی از مرگ او آگاه شد گفت: خدایش بیامرزاد، اما افسوس که پس از خود کسی را مانند خودش به جای نگذاشت[۳].

شعیب بن حرب گوید: ابن مبارک رحمه الله با کسی بهتر از خودش ملاقات نکرده‌است[٤].

حاکم رحمه الله گوید: او پیشوای زمان خود در روی زمین و بهترین آنان در دانش، پارسایی، دلیری و جوانمردی بود[٥].

نسائی گوید: در زمان ابن مبارک رحمه الله ، بزرگ و بلندپایه‌ای چون او را بیاد نداشتیم و هیچ کسی چون او برخوردار از همه ویژگی‌های پسندیده نبود[٦].

ابوعمر بن عبدالبر گوید: دانشمندان بر مورد پذیرش بودن، بزرگی، پیشوایی و عدالت او همرأی‌اند[۷].

اسود بن سالم گوید: هرگاه کسی را دیدی که از ابن مبارک رحمه الله خورده‌گیری می‌کرد، در اسلام او شک کن[۸].

خلیلی در "الإرشاد" گوید: ابن مبارک رحمه الله پیشوایی است که بر او اتفاق شده است، و کرامات بی‌شماری داشت[۹].

---

[۱] تاریخ الاسلام ذهبی رحمه الله (۵۸/۱۲) را بنگرید.

[۲] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ دمشق (٤١٥/٣٢) آورده‌است.

[۳] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ دمشق (٤١٧/٣٢) آورده‌است.

[٤] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ دمشق (٤٢٥/٣٢) آورده‌است.

[٥] تهذیب التهذیب (۳۳۷/۵) را بنگرید.

[٦] همان مرجع (۳۳۸/۵).

[۷] بدایه و نهایه (٦١٣/١٣) را بنگرید.

[۸] تهذیب التهذیب (۳۳۸/۵) را بنگرید.

[۹] همان مرجع (۳۳۷/۵).

امام ذهبی رحمه الله در "تذکرة الحفاظ" گوید: پیشوای حافظ و علامه، شیخ الاسلام، افتخار مجاهدان و الگوی پارسایان بود، و در زندگی‌نامه‌اش گوید: سوگند به خدا او را برای این دوست دارم که خداوند برایش پرهیزگاری، عبادت، اخلاص، جهاد، دانش فراوان، استواری، یاری رسانیدن، رادمردی و ویژگی‌های پسندیده‌ای ارزانی داشته است و با دوست داشتن او آرزوی خیر دارم[1].

و من (قرضاوی) همان سخن امام ذهبی رحمه الله را می‌گویم که: سوگند به خدا او را دوست دارم و با دوست داشتن وی آرزوی خیر دارم و کسانی‌که او را دوست دارند؛ نیز دوست دارم و دوستی آنان‌را ابزار نزدیک شدن به خدا می‌گردانم و از خدا می‌خواهم ما را با او در زیر بیرق حضرت محمد صلی الله علیه وسلم گردآورد.

پادشاه بی‌تاج:

یک بار او به رَقّه که هارون الرشید آنجا بود تشریف آورد، وقتی او درامد، مردم با شتاب و دوان دوان به سوی ابن مبارک رحمه الله روان شده پیرامونش گرد آمدند، یکی از کنیزان هارون الرشید از آن سوی کاخ دید که مردم شتابان روان هستند، پرسید: مردم را چه شده؟ برایش گفتند: از خراسان مردی به نام عبدالله بن مبارک آمده‌است و مردم به بدرقه‌ی او شتافته‌اند، گفت: پادشاه راستین اوست نه هارون الرشید که مردم با زور تازیانه و چوب و با بیم امید پیرامونش گرد می‌آیند[2].

سروده‌ی ابن مبارک رحمه الله:

امام ذهبی رحمه الله گوید: ابن مبارک رحمه الله سراینده‌ی شیرین سخن بود و همیشه از زبانش حق می‌تراوید. به راستی که او همین‌گونه بود. سروده‌هایش سرشار از حکمت و اندرز است، آسیب‌های نفس و راه‌های ورود اهریمن به آن‌را برشمرده است، سروده‌هایش را صوفیان و صاحبان سلوک روایت کرده‌اند، از جمله:

رأيتُ الذنوب تميت القلوب و قد يورث الذل إدمانها

---

[1] تذکرة الحفاظ (٢٥٤/١).

[2] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ دمشق (٤٤٧/٣٢) آورده‌است.

و ترک الذنبوب حیاة القلوب　　و خیر لنفسک عصیانها
و هل أفسد الدین إلا الملوک　　و أحبار سوء و رهبانها
وباعوا النفوس فلم یربحوا　　ولم تغل في البیع أثمانها
لقد رتع القوم في جیفة　　یبین لذي اللب أنتانها

دیدم که گناهان، دل را می‌میراند　　به راستی که پشیمانی‌اش خواری به ارمغان آورد
گریز از گناهان حیات دل است　　به نفست همان به که سرپیچی‌اش

دین را کسی جز پادشاهان و دانشمندان بد، فاسد نساخته است.

خود را فروختند ولی سودی نکردند و در این فروش بهای آن افزایش نیافت.

مردم از مرداری‌ها تغذیه می‌کنند ولی این خردمندان هستند که بوی بد آن‌را می‌دانند!

اسحاق بن سنین این سروده را از ابن مبارک رحمه الله روایت کرده‌است:

من آنم که در برابر دین خود هیچ چشم‌پوشی ندارم و نه بر اسلام خرده می‌گیرم

نه ابوبکر را دشنام می‌دهم و نه عمر را، پناه می‌برم به خدا و نه عثمان را

و نه پسر کاکای پیامبر را دشنام می‌دهم تا آنگاه که کفن پوشیده زیر خاک شوم

نه زبیر یار پیامبر را دشنام می‌دهم و نه دشنام کم و بیش را نثار طلحه می‌کنم .

نمی‌گویم که اینک علی بر ابرها سوار است؛ زیرا که در این صورت ستم‌گری و تجاوزگری کرده‌ام

و نیز گفته‌ی جهم را نمی‌گویم؛ زیرا وی را سخنی است که گاهی از مشرکان هم پیشی می‌گیرد

این را هم نمی‌گویم که خداوند از آفریدگانش کناره گیری کرده و امور را به اهریمن سپرده است

این سخن را نه فرعون در برابر موسی گفته‌است و نه هامان از روی سرکشی‌هایش

خداوند از روی مهربانی و خشنودی خویش دشواری‌های فراراه دین‌مان را با قوت دفع می‌کند

اگر پیشوایان نمی‌بودند راه ما آسوده نبود و ناتوان‌ها زیر پای نیرومندان ساییده می‌شدند.

می‌گویند که هارون الرشـید از این سروده‌ی او خوشـش آمده بود و چون از مرگ ابن مبارک رحمه الله در "هیت"[1] آگاه شـد گفت: إنا لله و إنا إلیه راجعون. ای فضـل به مردم اجازه بده که به کاخ آمده و برای مرگ ابن مبارک رحمه الله با ما سوگواری کنند. و گفت: آیا این سروده‌ی او نبود:

خداوند به واسطه‌ی پادشاه دشواری‌های فرا راه دین را بر می‌دارد....

پس کیست که این را از ابن مبارک رحمه الله بشنود و قدر ما را نداند[2]؟

نشانه‌های پارسایی نزد ابن مبارک رحمه الله:

پارسـایی و رفتن در راه آخرت، از نگاه ابن مبارک رحمه الله نشـانه‌های داشـت که راه او را از دیگران جدا می‌سـاخت، او -چنانچه که پیشـتر گفتیم- با ابراهیم بن ادهم رحمه الله در چیزهای زیادی همسویی داشت، و در برخی چیزها با او تفاوت داشت.

اینجا به نشـانه‌های راه او در پارسـایی و رهروی راه خدا اشـاره می‌کنیم تا چکیده‌ای از پایه‌های این راه و این شخصیت ربانی برای‌مان روشن گردد.

این نشانه‌ها عبارت اند از:

١. سخت‌گیری او در پرهیزگاری؛
٢. ترس از خدای متعال و بازپرسی رستاخیز؛
٣. تلاش زیاد در عبادت‌های پنهانی؛
٤. جوانمردی و بخشندگی بر اهل دانش؛
٥. جوانمردی او در جهاد و حج؛
٦. آزمندی او بر جهاد و مرزبانی؛
٧. برخورد و تربیه‌ی نیک او با یارانش؛
٨. دانایی در دین و دانش افشانی؛
٩. دوری از بدعت‌گران و درباریان.

---

[1] شهری است در نزدیکی فرات از نواحی بغداد. معجم البلدان (٤٢٠/٥) را بنگرید

[2] سیر اعلام النبلاء (٤١٤/٨).

١. سختگیری او در پرهیزگاری:

ابن مبارک رحمه الله در پارسایی روشی داشت که بر خود در جستجوی حلال خیلی سختگیر بود، و اندکترین فروگذاشتی نمی‌کرد تا مبادا به زیاد بکشاند، اگر چیزی اندکترین شبهه‌ای می‌داشت نمی‌خواست، با دانستن اینکه هرکه از شبهات بپرهیزد دین و آبروی خود را نگهداشته است و او از چیزهای بیهوده دوری جسته و به کارهای سودمند همت می‌گماشت.

برگردانیدن باغی که پدرش آن‌را بدون خواهرانش ویژه‌ی او ساخته بود:

چنانچه پدر عبدالله بن مبارک باغی در مرو داشت که آن‌را برای عبدالله بخشیده بود. وقتی‌که عبدالله بزرگ و جوان شد و با دانشمندان و دانشجویان همنشین شد، نزد خواهران خود رفت و گفت: پدرمان کاری کرد که نباید می‌کرد، این باغ را بدون اینکه به شما چیزی بدهد به من هدیه داد، و هیچ کسی دیگری جز من نمی‌تواند پدرم را از این تنگنا بیرون آورد، من این باغ را برگردانیده و بر پایه‌ی حکم کتاب خداوند متعال در میان‌مان میراث گردانیدم، پس شما پدرمان را از گناهی که کرده حلال کنید، گفتند: هم برای تو حلال باشد و هم برای پدرمان و باغ همانگونه که پدرمان برایت بخشیده بود از تو باشد. گفت: نه؛ زیرا این میراث در میان همه ما می‌باشد، شما هم حق خود را گرفته و او را حلال کنید، آنها حق خود را گرفتند، عبدالله عروسی کرد و دارای پسری شد، خواهران عبدالله سهم شانرا برای پسر عبدالله بخشیدند، پس از چندی پسرش درگذشت و عبدالله سهم وی را به ارث برد و باغ همان‌گونه که پدر برایش بخشیده بود دوباره از خودش شد[1].

در این پندی است برای اندیشمندان، همین‌که انسان حق خدا را بشناسد و از چیزهای شبهه برانگیز دوری گزینند، دیگر از روزی او نمی‌کاهد.

از شگفتی‌های پرهیزگاری او:

از شگفتی‌های پرهیزگاری‌اش این‌که: قلمی را در سرزمین شام از کسی وام گرفت، از یادش رفت که آن‌را به صاحبش برگرداند، هنگامی‌که به شهر خود (مَرو) برگشت، دید که خامه را با

---

[1] ابن ابی حاتم رحمه الله آن‌را در جرح و تعدیل (٢٦٨/١) آورده‌است.

خود آورده‌است، دوباره به شام برگشت و آن‌را به صاحبش برگردانید[١].

مردی برایش گفت: این نامه‌ی را همرای بارهایت تا آنجا برایم برســـان، گفت: باش تا از جوالی اجـازه بگیرم؛ زیرا تنهـا انتقـال بـارهـایم را برای او بـه اجـاره داده‌ام. ببینیـد چگونـه از برداشـــتن نامه‌ای که هیچ وزن ندارد پرهیز کرد، و این راه دور اندیشـــی در پرهیزگاری اســـت، هرگاه او روزنه‌ی کوچکی را بگشاید این کم کم به بزرگ‌تر می‌کشاند[٢].

روایت شـده که او به جهاد رفته بود، کنار نهری فرود آمد، نیزه‌اش را در زمین فرو برد و اسـپ خود را بست، سپس وضـو گرفته به نماز پرداخت، همین‌که سلام داد دید که اسپ افسـارش را گسـیخته و به خوردن حاصـلی پرداخته اسـت، گفت: این حرام خورده و نشـاید که بر آن جهاد کرد، آن‌را برای صاحب کشت‌زار گذاشت و اسپ دیگری خریده به راه افتاد[٣].

از درامـد برده‌اش نمی‌خورد، چون او در هنگـام فروش بر پیـامبرﷺ درود می‌فرســـتـاد. می‌گفت: تو با درود فرستادن بر پیامبرﷺ در ستایش از مبیعه زیاده‌روی کردی و با این شیوه به توصـــیف آن پرداختی تا مردم آن‌را خریدند[٤]. او حتی درود فرســـتادن بر پیامبرﷺ را که عبادت است، شایسته نمی‌داند که ابزار فریب مردم برای فروش کالا و اجناس خود سازند.

در مسجد جامع مرو غیر از نمازهای جمعه نماز نمی‌خواند و نمی‌خواست در آن نفل بخواند؛ زیرا که ابومسلم اندکی از آن‌را به غصب گرفته بود[٥].

حســـن گوید: بر فراز خانه‌ی ابن مبارک رحمه‌الله کبوتری را دیدم که در پرواز اســـت، ابن مبارک رحمه‌الله گفت: در گذشـــته از چوچه‌های این کبوتر می‌خوردیم ولی در این روزها نمی‌خوریم. گفتم: چرا؟ گفت: دیگر کبوتران با وی یکجا شـده و با وی آمیزش کردند، از همین‌رو نمی‌پسـندیم که از چوچه‌هایش بهره بگیریم[٦].

---

[١] خطیب رحمه‌الله آن‌را در تاریخ بغداد (١٦٧/١٠) آورده‌است.

[٢] احیاء علوم الدین (٢٣٨/١).

[٣] کنوز الأولیاء صـ١٨٦.

[٤] تنبیه المغترین صـ١٢١.

[٥] احمد رحمه‌الله آن‌را در ورع صـ٢٥ آورده‌است.

[٦] صفة الصفوه (١٣٦/٤) را بنگرید.

برگردانیدن چیزهای شبهه برانگیز بهتر از چند برابر صدقه دادن است:

از سخنان وی در پرهیزگاری این است که: اگر یک درهم شبهه برانگیز را برگردانم، برایم دوست داشتنی‌تر از آن است که صد هزار و صد هزار تا به ششصد هزار را صدقه بدهم[۱].

می‌گفت: اگر یک درهم از حلال را صدقه بدهم برایم دوست داشتنی‌تر از آن است که شصت درهم اشتباهی را صدقه دهم[۲].

از پرهیزگاری گوید: اگر کسی صد چیز را صدقه داد ولی از یک چیز پرهیز نکرد، نمی‌توان او را پرهیزگار گفت، و کسی که یکی از نادانی‌های جاهلان در او بود، او از جاهلان است، آیا نشیدی که نوح علیه السلام گفته بود: «پسوم از خاندان من است» هود: ٤٥، الله متعال برایش فرمود: «من به تو اندرز می‌دهم تا مبادا از نادانان باشی» هود: ٤٦[۳].

روش او در پارسایی:

علی پسر فضل گوید: شنیدم که پدرم برای ابن مبارک رحمه الله گفت: تو ما را به پارسایی، کم‌خوری و بسنده کردن به کمترین‌ها دستور می‌دهی ولی می‌بینیم که خودت کالاها را از سرزمین خراسان به سرزمین حرم تجارت می‌کنی، این چه کاری است؟ ابن مبارک رحمه الله گفت: ای ابوعلی! چنین کاری را برای این می‌کنم که رسوخم را نگهدارم و آبرویم را گرامی بدارم و از آن در پرستش پروردگارم یاری بگیرم. هرجا که حق خدا را دیدم به ادای آن می‌شتابم، فضل برایش گفت: ای ابن مبارک رحمه الله! اگر آن کامل باشد این چه زیباست[٤].

از دانش او در پارسایی این بود که هرگاه دلش چیزی می‌خواست، آن‌را بر خود حرام نمی‌گردانید، بلکه آن‌را همراه با برادرانش می‌خورد و آنان‌را با خود شریک می‌ساخت، تا آنچه دلش خواسته را تنها نخورد.

---

[۱] ابن ابی دنیا رحمه الله آن‌را در ورع (۲۰٦) آورده‌است.

[۲] ابن ابو حاتم رحمه الله آن‌را در جرح و تعدیل (۱٦۷/۸) آورده‌است.

[۳] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (۱٦۷/۸) آورده‌است.

[٤] بیهقی رحمه الله آن‌را در الشعب (۱۲٦٦) آورده‌است.

بازرگانی و سفر او در زمین:

ابن مبارک رحمه‌الله بازرگان بود، چنانچه کسانی از صحابه مانند ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان و غیر این‌ها رضی‌الله‌عنهم بازرگان بودند، اسلام بازرگانی را نکوهش نکرده ولی از این هشدار داده‌است که او را از بازرگانی زیان‌ناپذیر باز ندارد، چیزی که در این فرموده‌ی الله متعال یاد شده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ، لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ ۚ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾ (فاطر: ۲۹-۳۰).

[آنان که کتاب خدا را می‌خوانند و نماز می‌گزارند و از آنچه به آنها داده‌ایم پنهانی و آشکارا انفاق می‌کنند، امیدوار به تجارتی هستند که هرگز زیان نمی‌بینند، تا خداوند پاداش‌شان‌را پوره بدهد و از فضل خود چیزی بر آن بیفزاید که او آمرزنده‌ی حق شناس است].

به باور من عبدالله بن مبارک اگرچه مصروف بازرگانی بود، ولی با آنهم او را از بازرگانی آخرت باز نداشت. او از مردانی است که قرآن در باره‌اش می‌فرماید: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ ۙ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾ (نور: ۳۷)

[پاک‌مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا و نماز گزاردن و زکات پرداختن بازشان ندارد، از روزی که دل‌ها و دیدگان دگرگون می‌شوند هراسناک‌اند].

به ویژه بازرگانی دنیا، سودای سودمند دنیا و آخرت را از یاد او نبرد، این همان چیزی است که خدای متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ، تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (صف: ۱۰-۱۱).

[ای اهل ایمان، آیا شما را به تجارتی رهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک نجات می‌دهد؟ به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید، و در راه خدا با مال و جان خویش جهاد کنید و این برای شما بهتر است، اگر دانا باشید].

سرمایه‌ی ابن مبارک رحمه‌الله چهارصد هزار درهم اندازه شده بود، و این مبلغ هنگفتی برای توان خرید نقدی می‌باشد و صد هزار درهم مفاد سالانه برایش می‌رسید. همه‌ی آن‌را بر کسانی که سرگرم فراگیری دانش و حدیث بودند هزینه می‌کرد، و با آن نیاز نیازمندان را براورده می‌ساخت

و گاهی هم از سرمایه‌اش هزینه می‌کرد.

فضیل بن عیاض رحمه الله برایش گفت: اگر تو و برادرانت نبودی من بازرگانی نمی‌کردم[۱].

برایش گفته شد: چرا دارائی‌ات را در شهر خودت هزینه نمی‌کنی و بیشترین آن‌را به شهرهای دیگر می بری؟ گفت: من قدر کسانی را می‌شناسم که از فضل و راستی برخوردارند، در جستجوی حدیث برامده‌اند و در فراگیری آن خوب تلاش ورزیدند؛ زیرا مردم به آنان نیاز دارند، و در نتیجه خودشان نیازمند ماندند، اگر آنان را به حال خود واگذاریم، دانش آنان ضایع شود و اگر آنان را یاری برسانیم، دانش را در میان امت محمد ﷺ می‌گسترانند، پس از نبوت کاری بهتر از گسترش علم را سراغ ندارم[۲].

۲. ترس از خدای متعال و بازپرسی رستاخیز:

از نشانه‌های پارسایی او: ترس از خدا و ترس از بازپرسی، یاد مرگ و سرای آخرت بود.

نُعیم پسر حماد گوید: هرگاه ابن مبارک رحمه الله کتاب رقائق و تزکیه را می‌خواند، هق هق گریه‌اش را که همچون مادران داغ دیده بود همه می‌شنیدند و اگر کسی از ما جرئت پرسیدن چیزی را از وی می‌کرد او را عقب می‌راند[۳].

ابواحمد محمد پسر عبدالوهاب رحمه الله گوید: از ابواحمد رحمه الله خلیل شنیدم که گفت: هرگاه عبدالله بن مبارک رحمه الله به سوی مکه بیرون می‌شد می‌گفت:

مرا بدبینی زندگی و ترس خدا و فروش نفسم در برابر چیزی که نفس ارزش آن‌را ندارد بیرون کرده‌است. آنچه پایدار است را وزن کردم تا آنچه که پایدار نیست با آن برابری کند، ولی سوگند به خدا که ارزش وزن کردن را نداشت[٤].

برای ابن مبارک رحمه الله گفته شد: مردی قرآن را در یک رکعت ختم کرد! ابن مبارک رحمه الله گفت: ولی من مردی را می‌شناسم که در یک شب کامل نتوانست از (أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ) بگذرد!

---

[۱] ثقات ابن حبان (۸/۷) را بنگرید

[۲] خطیب رحمه الله آن‌را در تاریخ بغداد (۱٦۰/۱۰) آورده‌است.

[۳] بیهقی رحمه الله آن‌را در الشعب (۹۸٦) آورده‌است.

[٤] خطیب رحمه الله آن‌را در تاریخ بغداد (۱٦٦/۱۰) آورده‌است.

منظورش خودش بود[۱].

ابونعیم در حلیه از ابن وهب روایت کرده که: مردی سهیل پسر علی را در خواب دید، از او پرسید: پروردگارت با تو چه کرد؟ گفت: تنها با یک کلمه‌ی که عبدالله بن مبارک برایم یاد داده بود نجات یافتم. پرسیدم: آن کلمه چه بود؟ گفت: این گفته‌اش که: پروردگارا! آرزوی عفو تو را دارم،! آرزوی عفو تو را دارم[۲].

با سند خود از طریق شداد بن اوس رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت کرده که: «زیرک کسی است که نفس خود را بازپرسی کند و برای پس از مرگ خود کار کند»[۳].

همچنان از وی حدیث ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که: «مانند بهشت چیزی را ندیدم که جویندگانش بخوابند و مانند دوزخ چیزی را ندیدم که گریزندگانش بخوابند»[٤].

از قاسم بن محمد روایت شده که گفت: ما با ابن مبارک رحمه الله به سفر می‌رفتیم و در بسیار جای‌ها با خود می‌گفتم: این مرد با چه چیز بر ما برتری دارد که در میان مردم بدین ناموری رسیده است؟ اگر او نماز می‌خواند ما هم نماز می‌خوانیم، اگر روزه می‌گیرد ما هم روزه می‌گیریم، اگر او جهاد می‌کند ما هم جهاد می‌کنیم و اگر حج می‌کند ما هم حج می‌کنیم. می‌گوید: در راه به سوی شام روان بودیم، شب در یکی از خانه‌ها پائین شدیم، هنگام نان خوردن، چراغ خاموش شد، یکی از ما برخواسته چراغ را برداشت و بیرون شد تا آن‌را روشن کند، پس از اندکی چراغ را آورد، به چهره و ریش ابن مبارک رحمه الله نگاه کردم که از اشک تر شده بود، با خود گفتم: این مرد با این‌چنین خداترسی از ما پیشی گرفته است. شاید همین‌که چراغ خاموش و فضا تاریک شد، به یاد تاریکی رستاخیز افتاده باشد[٥].

---

[۱] ابن عساکر رحمه الله آن‌را در تاریخ دمشق (٤٣٥/٣٢) آورده‌است.

[۲] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (۱۷۱/۸) آورده‌است.

[۳] احمد رحمه الله آن‌را در مسند (۱۷۱۲۳) آورده و تخریج کنندگانش گویند: اسنادش به دلیل ابوبکر بن مریم ضعیف است و باقی رجال اسناد رجال ثقه هستند، ترمذی رحمه الله در صفة القیامة و الرقائق و الورع (۲٤٥۹) آورده و گوید: حدیث حسن است، ابن ماجه رحمه الله در زهد (٤۲٦۰)، حاکم رحمه الله در مستدرک کتاب توبه (۲۸۰/٤) و ابونعیم رحمه الله در حلیه (۱۷٤/۸) آورده و گوید اسنادش صحیح است ولی آن‌را تخریج نکردند و ذهبی رحمه الله با وی موافق است.

[٤] طبرانی رحمه الله آن‌را در اوسط (۱٦۳۸)، بیهقی رحمه الله در الشعب (۳۸۹) و ابونعیم رحمه الله در حلیه (۱۷۸/۸) آورده‌اند.

[٥] صفة الصفوه (۱٤٥/٤) را بنگرید.

فضیل بن عیاض رحمه الله گوید: ابن مبارک رحمه الله گفت: دانشمندترین شما باید خداترس‌ترین تان باشد، ابن مبارک رحمه الله برایم گفت: برای مرگ و پس از مرگ آمادگی بگیر. فضیل رحمه الله گوید: سپس به آواز بلند چیغ زد و در طول شب بی‌هوش بود[۱].

در کتاب زهد او این سخن ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که: برای ترس از خدا دانش بسنده است و برای غفلت از خدا، نادانی[۲].

۳. تلاش زیاد در عبادت‌های پنهانی:

ابن مبارک رحمه الله در عبادت خدای متعال خیلی کوشا بود، سردی چشم و آرامش دل خود را در آن یافته بود، زندگی راستین نزد او همانا زندگی روحی بود که جان زندگی است، نه زندگی شکم و شهوات.

در باره‌ی پادشاهان و ثروت‌مندان می‌گفت: این درویشان بدون بهره‌مندی از پاکیزگی‌های دنیا رفتند! برایش گفته شد: پاکیزگی‌های دنیا چیست؟ گفت: شناخت خداوند سبحان.

شب‌ها را زنده می‌داشت و روزها روزه بود ولی کسی گمان نمی‌کرد که او روزه‌دار باشد.

قطن بن سعید گوید: هرگز ابن مبارک رحمه الله افطار نکرد و هرگز روزه دار هم دیده نشد[۳]! یعنی روزه‌داری خود را نمایان نمی‌کرد و کسی هم به آن پی نمی‌برد.

فضیل بن شعرانی روایت کرده که عبده پسر سلیمان گوید: شنیدم که مردی از ابن مبارک رحمه الله در باره‌ی مردی پرسید که یک روز را روزه می‌گیرد و یک روز را افطار می‌کند. گفت: این مردی است که ندانسته نیم عمر خود را تباه می‌کند. یعنی چرا آنروز را هم روزه نمی‌گیرد[٤].

امام ذهبی رحمه الله گوید: به گمانم در آن لحظه حدیث: «بهترین روزه، روزه‌ی داود بود»[٥] و حدیث: نهی از روزه‌ی دهر از یاد ابن مبارک رحمه الله رفته باشد.

---

[۱] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (۱٦۸/۸) آورده‌است.

[۲] زهد (٤٦).

[۳] هر دو را ابونعیم رحمه الله در حلیه (۱٦۷/۸) آورده‌است

[٤] سیر اعلام النبلاء (٤۰٦/۸) را بنگرید.

[٥] تخریج آن در صـ۲٤۸ گذشت.

من (قرضاوی) می‌گویم: این هویداست که از بزرگان کسانی بودند که جز روزهای عید همیشه روزه می‌گرفتند و در این باره برای خود تأویل‌هایی داشتند.

نعیم گوید: خردمندتر و کوشاتر در عبادت از ابن مبارک رحمه الله ندیدم[۱].

عبدالکریم سُکَّری گوید: چون عبدالله قرآن را ختم می‌کرد، خوش داشت که نیایش‌هایش در هنگام سجده‌اش باشد[۲].

با این همه او بندگی و خداپرستی خود را در برابر حقی که خدای متعال بر او داشت ناچیز می‌شمرد و از خودستایی بر خود در هراس بود و آن‌را بدترین گناه می‌دانست، ابووهب مروزی گوید: از ابن مبارک رحمه الله پرسیدم: تکبر چیست؟ گفت: ناچیز شمردن مردم. باز از خودستایی پرسیدم، گفت: اینکه بپنداری تو چیزی داری که دیگران ندارند، برای نمازگزاران هیچ چیزی را بدتر از خودستایی نمی‌دانم[۳].

٤. جوانمردی و بخشندگی او بر برادران اهل علم خود:

از نشانه‌های پارسایی وی: جوانمردی اوست که بدان شهره بود، به ویژه بر برادرانش که اهل حدیث و طالب‌العلم بودند. نزدیکی خود با خدا را در نوازش آنان می‌دید و می‌کوشید بهترین خوراکی‌ها و شیرینی‌های خوش‌مزه را که آنان در خانه‌های شان نمی‌یافتند برای‌شان فراهم سازد، به ویژه هنگامی که با آنان برای دانش یا حج یا جهاد هم‌سفر می‌شد.

حبان پسر موسی گوید: دسترخوان ابن مبارک رحمه الله را دیدم که بر ارابه‌ای بار شده بود.

ابواسحاق تالقانی گوید: دیدم که بر دو شتر مرغ‌های بریان برای سفره‌ی ابن مبارک رحمه الله بار شده بود.

عبدالله بن وهاب از محمد پسر- عبدالرحمن پسر- سهم روایت کرده که گفت: با ابن مبارک رحمه الله بودم، در جریان روز او پیوسته خورده روان بود، برایش بزغاله بریان می‌کردند و حلوا آماده می‌کردند، در این باره برایش گفتند، گفت: به وکیل خود هزار دینار پرداخته و دستور داده‌ام

---

[۱] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (۳۵۹/٦) آورده‌است.

[۲] بیهقی رحمه الله آن‌را در شعب (۲۰۸۸) آورده‌است.

[۳] سیر اعلام النبلاء (٤۰۷/۸).

که بر ما هزینه‌ی فراوان کند.

حسن پسر حماد گوید: ابواسامه نزد ابن مبارک رحمه الله رفت، ابن مبارک رحمه الله در چهره‌ی او آثار ناداری را دید، همین‌که او بیرون شد، برایش چهار هزار درهم فرستاد و نوشت:

جوانی تهی از دارایی و برخوردار از جوانمردی

پیش از سوال برایت می‌دهم و همین برایت بسنده است که گدایی را نپسندیدی

مسیب پسر واضح گوید: ابن مبارک رحمه الله چهار هزار درهم را برای ابوبکر پسر عیاش فرستاد و گفت: با این، خود را از گزند قوم خود نگهدار.

علی پسر خَشرَم گوید: از عیسی پسر یونس پرسیدم: با آنکه ابن مبارک رحمه الله بزرگ‌سال‌تر از شما نبود، چگونه بر شما برتری یافت؟ گفت: او با غلامان خراسانی و رخت‌های قشنگ می‌آمد و نزد دانشمندان رفته و از آنها برایشان می‌بخشید و ما توان آن‌را نداشتیم.

نعیم پسر حماد گوید: ابن مبارک رحمه الله به ایله نزد عیسی پسر یونس آمد و با او برده‌ای بود که تنها وظیفه‌اش آماده کردن فالوده برای محدثین بود[1].

یک بار گدایی از او سوال کرد و او برایش یک درهم داد، کسی از یارانش گفت: این‌ها در نان چاشت شوروا و فالوده می‌خورند، برای همین یک پارچه نان برایش کافی بود. گفت: سوگند به خدا من گمان کردم که او نان و سبزیجات می‌خورد، وقتی‌که او شوروا و فالوده می‌خورد باید برایش ده درهم داد! ای غلام: او را برگردان و برایش ده درهم بده[2].

۵. جوانمردی او در حج و جهاد:

اوج جوانمردی او هنگامی بود که با یاران خود برای حج یا جهاد بیرون می‌شد، آنان را بر خود برتری می‌داد و در نوازش آنان و یاری رسانیدن شان در به جای آوردن فرمان الله متعال مبالغه می‌کرد. تنها دسترخوان او بر یک شتر بار بود و پر از خوردنی‌های گوناگون؛ مانند: گوشت، مرغ، حلوا و غیر این‌ها بود، آن‌را در میان یارانش توزیع می‌کرد و خودش در گرمای سخت، برای خشنودی خدای متعال روزه‌دار بود.

---

[1] سير أعلام النبلاء (٨/٤٠٩-٤١٠)

[2] بدايه و نهايه (١٣/٦١٢).

هرگاه می‌خواســت به حج برود، به یارانش می‌گفت: کی می‌خواهد حج برود؟ از هر یکی مخارج‌شــان را می‌گرفت و روی هر توبره نام صــاحبش را می‌نوشــت و همه را در یک صــندوق می‌گذاشــت و با بهترین خوراکی‌ها و ســواری‌ها با آنان روانه می‌شــد، با آنان بهترین رفتار در پیش می‌گرفت و ســهولت‌های لازم را برای شــان فراهم می‌ســاخت، هنگامی که حج را برگزار می‌کردند برای‌شــان می‌گفت: آیا خانواده‌ی تان از شــما خواســتار هدایا شــده بودند؟ برای هر یک شــان هر هدیه‌ای را که خانواده‌های شــان ســفارش داده بود از هدایای مکی، یمنی و غیره خریداری می‌کرد. همین‌که به مدینه پای می‌گذاشــتند از هدایای مدینه برای‌شــان می‌خرید و هنگامی‌که رهســپار خانه‌های خود می‌شــدند، در میانه‌ی راه کســانی را می‌فرســتاد تا خانه‌های شــان را ترمیم کند و دروازه‌های خانه‌ها را ســفید کند و ویرانی‌های آن‌را درســت کند، وقتی به سرزمین شان بر می‌گشتند، مهمانی ترتیب می‌داد و آنان‌را به خوردن غذا فرا می‌خواند و سپس برای هر یکی یک جوره لباس هدیه می‌داد و پس از آن صدا می‌کرد تا همان صندوق را بیاورند، آن‌را گشــوده و توبره‌ها را که نام هر کدام‌شــان روی آن نوشــته بود بیرون آورده و برای شــان می‌داد. هریکی توبره‌ای را که نامش بر روی آن نوشته بود را برداشته و با دنیای از ستایش و بر افراشتن پرچم سپاس نیکو به خانه‌های شان بر می‌گشتند[1].

امام ذهبی رحمه‌الله در "ســیر أعلام النبلاء" گفته‌های عمر پسرـ حفص صــوفی در مَنبِج را چنین بازگفته‌است: ابن مبارک رحمه‌الله از بغداد به سوی مصیّصه بیرون شد، گروه از صوفیان با او همراه شدند، برای شان گفت: شما نفس‌های دارید که نمی‌خواهند دیگران بر شما هزینه کنند، ای غلام تشت را بیاور، و بر روی آن چادری را انداخت و گفت: هرکسی چیزی با خود دارد را در زیر این چادر بیندازد، کســی ده درهم و کســی بیســت درهم می‌انداخت، پس از آن تا مصــیصــه هزینه‌ی آنان را پرداخت، ســپس گفت: این سرزمین جهاد اســت، باید آنچه باقی مانده را میان خود تقسیم کنیم، برای کسی بیست دینار می‌داد و او می‌گفت: ای ابوعبدالرحمن من بیست درهم داده بودم، او می‌گفت: بعید نیست که خداوند در جیب‌خرچی غازیان برکت اندازد.

٦. آزمندی او بر جهاد و مرزبانی:

همچنانی که ابن مبارک رحمه‌الله برای خشــنودی خدا، شــیفته‌ی گســترش دانش و هزینه کردن

[1] بدایه و نهایه (٦١١/١٣) را بنگرید.

دارایی برای نیازمندان بود، به ویژه دانشجویان و حدیث پژوهان خداجو؛ همین‌گونه با هزینه‌ی جان خود برای بر افراشتن کلمه‌ی خدای عزّو جل خو گرفته بود، برای همین، مرزبانی و جهاد کاری جدایی‌ناپذیر از زندگی او بود.

او در جهاد شهکاری‌های داشت که می‌سزد حکایت و روایت شود و آشکار گردد، با آنهم او می‌خواست این همه را پنهانی و تنها برای خدای یگانه انجام دهد و کسی بدان پی نبرد تا جهاد او ناب برای خدا باشد. دولت روم بیزانس مسلمانان را پی هم تهدید می‌کرد، برای همین، بسیاری از دانشمندان و نیکان در مرزهای سرزمین اسلامی در برابر رومیان در سنگر نشسته بودند، به ویژه در سنگرهای هراسناک، و در آنجا برای رویارویی با دشمن پهره‌داری می‌کردند و همین‌که منادی صدا می‌کرد، عاجل به رویارویی دشمن می‌شتافتند.

کشتن شش پهلوان و تلاش برای پوشیده نگهداشتن آن:

محمد پسر مثنی گوید: عبدالله پسر سنان گفت: من با ابن مبارک رحمه الله و معتمر پسر سلیمان در طرسوس بودیم، مردم بانگ جهاد سر دادند، ابن مبارک رحمه الله با مردم روانه شد، هنگامی که دو صف در برابر هم قرار گرفتند، یک رومی برامد و مبارز طلبید، مردی به سویش رفت، او بر سرش تاخت و وی را کشت تا جایی‌که شش نفر از مسلمانان را کشت، و در میان هر دو صف می‌خرامید و مبارز می‌خواست ولی کسی نمی‌خواست با او روبرو شود، ابن مبارک رحمه الله به سویش رفت، برایش گفت: اگر کشته شدم چنین و چنان کن و سپس سواری خود را راند و به سویش تاخت یک ساعت با او جنگید تا اینکه آن پهلوان را کشت و مبارز خواست، پهلوان دیگری به سویش آمد، آن‌را نیز کشت تا اینکه شش پهلوان را کشت، باز مبارز خواست ولی گویا آنان از وی ترسیدند، او هم اسپ خود را راند و در میان دو صف ناپدید شد و ما چیزی ندانستیم، ناگاه در همانجایی که بودیم پیدا شد و برایم گفت: ای عبدالله اگر تا من زنده هستم و این داستان را به کسی گفته بودی، واژه‌ای را به کار برد[1] که نشان‌دهنده‌ی خشم او از برملا شدن این راز بود.

می‌بینیم که او تنها تماشاگر نبرد نبود که سیاهی لشکر باشد و دیگران را تشویق کند، بلکه دیدیم که او یکی از قهرمانان و یکی از بزرگترین سواران بود و با این حال نمی‌خواست انگشت

[1] سیر أعلام النبلاء (٨/٤٠٨-٤٠٩).

نشان باشد، برای همین سوارکاری را یکی از فضایل وی می‌دانستند.

داستان دیگری از داستان‌های قهرمانی او در جهاد که می‌کوشید پنهان بماند و کسی نشناسد را ذهبی رحمه الله در إعلام آورده و آن‌را ابوحاتم رازی روایت کرده که گفت: عبده پسر سلیمان مروزی گفت: ما در یکی از جنگ‌ها با ابن مبارک رحمه الله در سرزمین‌های روم بودیم، با دشمن برخوردیم و همین‌که صف‌ها در برابر هم قرار گرفت، مردی از میان دشمن بیرون شد و مبارز خواست، مردی به سویش رفت ولی کشته شد، یکی دیگر رفت آن‌را هم کشت، دیگر رفت این را هم کشت، باز مبارز خواست، مردی بیرون شد و یک ساعت با هم درگیر شدند تا اینکه آن‌را با نیزه زد و از پای دراورد، مردم پیرامونش گردآمدند، نگاه کردم دیدم عبدالله بن مبارک است که روی خود را با آستین پوشانیده است، از گوشه‌ی آستینش گرفته کشیدم دیدم که خودش هست! گفت: ای ابوعمر آیا تو هم از کسانی هستی که می‌خواهی ما را رسوا بسازی[1]!!

درخواست او از فضیل بن عیاض رحمه الله برای پیوستن با وی در جهاد:

هنگام جهاد برای مردم حدیث می‌گفت و آنان‌را یاد می‌داد و بر کسانی‌که در کنارش بودند جوانمردی می‌کرد، باری او به برادر دینی و پرهیزگار و پارسا و خداپرست نامدارش فضیل بن عیاض رحمه الله نامه نوشت و او را برای جهاد بر انگیخت. ذهبی رحمه الله گوید: عبدالله پسر محمد قاضی نصیبین روایت کرده که محمد بن ابراهیم بن ابوسکینه گفت: ابن مبارک رحمه الله سال یکصد و هفتاد و هفت، این نامه را نگاشت و برایم داد تا آن‌را با خود از طرسوس به فضیل بن عیاض رحمه الله برسانم:

يا عابدَ الحَرَمينِ لوْ أبصرْتَنا ... لَعلمْتَ أنّك في العبادةِ تَلْعبُ
مَنْ كان يَخْضِبُ خدَّهُ بدموعِهِ ... فَنُحُورُنا بِدمَائِنا تَتَخَضَّبُ
أو كان يُتْعِبُ خيلَهُ في باطلٍ ... فخيولُنا يومَ الصَّبيْحَةِ تَتْعبُ
رِيْحُ العَبيْرِ لكمْ ونحنُ عبيرُنا ... رَهْجُ السَّنابكِ والغبارُ الأطْيبُ
ولقد أتانا مِنْ مَقالِ نبيِّنا ... قَوْلٌ صحيحٌ صادقٌ لا يُكْذَبُ
لا يَسْتَوِي وغُبارُ خَيْلِ اللهِ في ... أنْفِ امرئٍ ودُخَانُ نارٍ تَلْهَبُ
هذا كتابُ اللهِ ينطِقُ بَيْنَنا ... ليس الشَّهيدُ بميِّتٍ لا يُكْذَبُ

[1] سير أعلام النبلاء (٣٩٤/٨).

ای که در میان هردو حرم سرگرم عبادتی! اگر ما را ببینی می‌دانی که تو با عبادت بازی می‌کنی

اگر کسی گونه‌هایش را با اشک‌هایش تر می‌کند، اینجا گلوهای ما با خون‌های مان رنگین است.

یا اگر اسپ‌های آنان در سرگرمی خسته می‌شود، اسپ‌های ما در روز پیکار خسته می‌شود

آنجا بوی عبیر به مشام شما می‌رسد و عبیر خوشبوی ما گردهای برخواسته از سم ستوران است.

از گفته‌های پیامبر به رسیده‌است، سخن درست از شخص راستگویی که دروغ نمی‌گوید.

غبار برخواسته از اسپ‌های خدا و دود شعله‌های آتش در بینی انسان یکسان نیست.

این کتاب خدا که در میان ما می‌گوید: شهید مرده نیست، دروغ نگفته‌است.

با این نامه در حرم نزد فضیل ﷺ رفتم و آن را به او سپردم. نامه را خواند و اشک‌هایش جاری شد و گفت: ابوعبدالرحمن راست گفته و پند خوبی داده‌است[1].

۷. برخورد و تربیه‌ی نیک او با یاران و شاگردانش:

او الگوی برتری در برخورد با یارانش بود، بزرگش را گرامی می‌داشت و خوردش را نوازش می‌کرد، دست ناتوانش را می‌گرفت، از دانشمندانش می‌آموخت و اگر از آنان کسی خواهان دانش بود برایش می‌آموخت و اگر از کسی لغزشی سر میزد آن‌را با نرمی درست می‌کرد.

عبید پسر جناد گوید: کسی را چون ابن مبارک ﷺ ندیدم، هرگاه از یارانش یاد می‌کرد آنان را به بزرگی یاد می‌کرد، می‌گفت: کی مانند فلانی باشد؟ سپس می‌گفت: بلند پایه کسی است که خدا او را با طاعتش بلند دارد و فرومایه کسی است که خدا او را خوار کرده باشد[2].

رفتار او با حمّاد بن زید:

برای استادانش ارج می‌گذاشت و جایگاه شان را بلند داشته و به گونه‌ی شایسته حق‌شان‌را

---

[1] سیر أعلام النبلاء (٤١٢/٨) و یادآوری این ابیات و رد بر کسانی‌که نسبت این سروده را به ابن مبارک ﷺ نادرست می‌دانند در صـ۱۹۰گذشت.

[2] ابونعیم ﷺ آن‌را در حلیه (١٦٩/٨) آورده‌است.

می‌پرداخت. تاریخ نگاران ادب، هنگام دیدار حماد بن زید با وی را نگاشته‌اند. اسماعیل خُطَبی گوید: برایم چنین رسیده که چون نزد حماد بن زید رفت، کسانی‌که درس حدیث می‌خواندند، به حماد گفتند: از ابوعبدالرحمن بخواه که برای‌مان حدیث بگوید. گفت: ای ابوعبدالرحمن این‌ها از من خواستند، برای شان حدیث می‌گویی؟ گفت: پاکی است خدا را، ای ابواسماعیل در حضور شما حدیث بگویم؟! گفت: تو را سوگند می‌دهم که باید حدیث بگویی. گفت: بگیرید. حدیث گفت برایم ابواسماعیل حماد بن زید... جز حماد از هیچ کسی حدیث روایت نمی‌کرد[1].

باری پرسیده شد: پیشوایان کدام‌ها هستند؟ گفت: سفیان و یارانش.

و گوید: من دانش دانشمندان را گردآوردم، ولی در میان گردآوردهایم، دوست داشتنی‌تر از دانش فضیل بن عیاض رحمه الله نیست[2].

ابن حمید گوید: مردی در حضور ابن مبارک رحمه الله عطسه زد ولی الحمد لله نگفت، ابن مبارک رحمه الله گفت: اگر کسی عطسه زد چه می‌گوید؟ گفت: می‌گوید: الحمد لله. پس برایش گفت: یرحمک الله! ابن حمید گوید: همه‌ی ما شگفت‌زده‌ی این خوی نیک او شدیم[3].

در مجلس مالک رحمه الله بن انس:

یحیی پسر- یحیی اندلسی گوید: نزد مالک رحمه الله نشسته بودیم که برای آمدن ابن مبارک رحمه الله اجازه خواسته شد، برایش اجازه داد، دیدم که مالک رحمه الله در کنار خود برای او جای داد و در پهلویش نشاند. ندیده بودیم که او هیچ کسی دیگری را در کنار خود نشانده باشد. یکی از حاضرین احادیث را بر مالک رحمه الله می‌خواند، گاهی بر چیزی می‌گذشت مالک رحمه الله از وی می‌پرسید: نظر شما در این باره چیست؟ عبدالله پنهانی برایش پاسخ می‌داد، مالک رحمه الله از خوی نیک او شگفت زده شد و سپس برای ما گفت: این ابن مبارک رحمه الله دانشمند خراسان است[4]. و گفت: ابن مبارک رحمه الله نزد ما از سفیان رحمه الله هم با ادب‌تر است.

---

[1] خطیب رحمه الله آن‌را در تاریخ بغداد (۱۵۵/۱۰) و ابن عساکر رحمه الله در تاریخ دمشق (٤٤٤/۳۲) آورده‌اند.

[2] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (١٦٨/٨) آورده‌است.

[3] خطیب رحمه الله آن‌را در تاریخ بغداد (۱۵۵/۱۰) آورده‌است.

[4] سیر أعلام النبلاء (٤٢٠/٨) را بنگرید.

ابن مبارک رحمه‌الله گوید: نزدیک است که ادب دو سوم حصه‌ی دین باشد[۱].

و نیز گوید: هنگامی به جستجوی ادب برامدیم که ادب آموزان را از دست داده بودیم[۲].

پرورش و رفتار نیک او با شاگردانش:

ابن مبارک رحمه‌الله مانند دیگر محدثین همه کوشش و تلاش او این نبود که روایت زیاد داشته باشد و در جستجوی بالا بردن إسناد حدیث باشد، بلکه همزمان هم محدث بود و هم مربی، به اصلاح لغزش‌های شاگردان و یارانش همت می‌گماشت و آنان‌را متوجه خطاهای شان می‌کرد و گاهی آنان را تنبه می‌کرد.

یک بار سی روز با یکی از آنان سخن نگفت؛ زیرا او از سفره‌ی یکی از بدعتیان نان خورده بود. و این روی گردانیدن او و تأدیب به قطع رابطه گونه‌ای از سرزنش بود. وقتی ابن عُلیه قاضی شد، چنان با او جدال کرد که ناچار شد استعفا داده ترک وظیفه گوید و دو باره به نزد وی بشتابد[۳].

از نگاه او پرورش به مردمان اندک سود می‌رساند، ولی تعداد زیاد و حلقه‌ی گسترده شایسته‌ی آن نیست.

و می‌گفت: سخن را با دو یا سه یا چهار نفر بگو: همین‌که حلقه بزرگ شد یا خاموش شو یا بیرون رو[٤].

بشر بن حارث حافی رحمه‌الله گوید: مردی ابن مبارک رحمه‌الله را که در راه روان بود از حدیثی پرسید، گفت: این بی احترامی به دانش است. بشر گفت: این کارش خیلی خوشم آمد[٥].

کسی از ابن مبارک رحمه‌الله پرسید و گفت: ما با این لحن قرائت می‌کنیم! گفت: این برای شما ناپسند است، ما قاریانی را دیدیم که مردم برای شنیدن قرائت نزد آنان می‌رفتند، اکنون شما

---

[۱] صفة الصفوه (١٤٥/٤) را بنگرید.

[۲] ابن عساکر رحمه‌الله آن‌را در تاریخ دمشق (٤٤٥/٣٢) آورده‌است.

[۳] ابن ابی یعلی رحمه‌الله در طبقات حنبلیه (١٠٠/١) را بنگرید.

[٤] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (١٦٩/٨) آورده‌است.

[٥] همان مرجع (١٦٦/٨).

همانند آواز خوانان فرا خوانده می‌شـوید[۱]. آنان را سرزنش کرد که باید حق بزرگداشـت قرآن و ارج‌گذاری به آن‌را ادا کنند. اگر قاریان زمان ما را می‌دید چه می‌گفت؟!

۸. دانایی در دین و جستجو و نشر دانش:

از نشانه‌های راه او: دانش دین بود و در راه کسب آن سعی و تلاش می‌کرد تا پاسخ مثبت برای این فرموده‌ی الله متعال داده باشـد: ﴿ فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴾ (توبه: ۱۲۲).

[چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشـتند مردم خود را بیم دهند، باشد که از زشت‌کاری حذر کنند؟].

و برای دسـت‌یابی مژده‌ی پیامبر ﷺ «برای هرکه خداوند اراده‌ی خیر داشـته باشـد او را دانشـمند دین می‌گرداند»[۲]، سـپس برای گسـترش آن و آموزش برای مردم و تلاش برای دانش آموزی و دانش پژوهی کوشید و پس از آن در پی حدیث کوشید و در راه آن کرانه‌های گوناگونی را پیمود تا نزد اسـتادان زانو بزند و از آن بیاموزد، چنانچه خودش گوید: علم را از چهار هزار استاد آموختم و سپس از هزار نفر آن روایت کردم. عباس بن مصعب گوید: نزد من استادان وی به هشت صد تن می‌رسند[۳].

یارانش گویند: کسی را چون او کوشا در پی دانش ندیدیم. و چنان بود که در خانه‌اش زیاد می‌نشست، گفتند: نمی‌ترسی؟ گفت: وقتی با پیامبر ﷺ و یارانش باشم چگونه بترسم[۴]؟!

علی بن حسین بن شقیق گوید: در یکی از شب‌های سرد برخواستم تا با ابن مبارک رحمه الله از مسجد بیرون شوم، بر درب مسجد در باره‌ی حدیثی او با من یا من با او به بحث پرداختیم، ما در بحث خود روان بودیم که مؤذن برای آذان گفتن نماز بامداد وارد شد[۵].

---

[۱] همان مرجع (۱٦۹/۸).

[۲] متفق علیه: بخاری رحمه الله آن‌را در علم (۷۱) و مسلم رحمه الله در زکات (۱۰۳۷) و همچنان احمد رحمه الله در مسند (۱٦۸۸۳) از معاویه رضی الله عنه آورده‌اند.

[۳] تاریخ الاسلام (۲۲٤/۱۲) را بنگرید.

[٤] خطیب رحمه الله آن‌را در تاریخ بغداد (۱٥٤/۱۰) آورده‌است.

[٥] سیر أعلام النبلاء (٤۰۳/۸-٤۰٤) را بنگرید.

نوشتن علم:

با آنکه وی از حافظه‌ی بالایی برخوردار بود، با آنهم آنچه می‌شنید را می‌نوشت. و گویند: دانش شکار است و نوشتن دام. حتی از کسانی کوچک‌تر از خود نیز یادداشت گرفته است.

و از میان آنچه از وی روایت کرده‌اند این اســـت که او در راه روان بود که این سروده را از کسی‌که مست و نشه بود شنید:

خواهش‌هایم مرا خوار کرد و اکنون من حقیرم، و دیگر به سوی کسی‌که خواهان وی هستم راهی نیســـت. عبدالله کتابچه‌ی خود را بیرون آورد که این سروده را بنویســـد، برایش گفتند: سروده‌ی یک مســـت را هم یادداشـــت می‌کنی؟ گفت: آیا این ضرب المثل را نشـــنیدید که می‌گوید: بسا گنج‌ها زیر ویرانه‌هاست! این گنجی بود که از این ویرانه برامد[۱].

او به جستجوی حدیث، سیرت، فقه، زبان، ادبیات، تاریخ و رخدادها می‌پرداخت.

ذهبی رحمه الله گوید: مردمان بی‌شـماری از سرزمین‌های گوناگون از وی حدیث روایت کردند. او از آوان کودکی از سفر خسته نمی‌شد[۲].

او پیوسـته به دانش پژوهی می‌پرداخت و جایگاهی که در میان مردم داشـت او را از این کار باز نداشـت، از او پرسـیده شـد که تا کی به فراگیری دانش می‌پردازی؟ گفت: شـاید تا هنوز واژه‌ای که از آن سود ببرم را ننوشته باشم[۳].

آموزش فقه از ابوحنیفه رحمه الله:

او فقه ابوحنیفه را آموخت و از شاگردان وی شمرده می‌شد. و این سخن از وی روایت شده که: ابوحنیفه رحمه الله فقیه‌ترین مردم است[٤].

طحاوی این سـخن را از ابن مبارک رحمه الله روایت کرده‌اسـت که گفت: ابوحنیفه رضی الله عنه را در باره‌ی کسـی پرسیدم که زکات خود را از شـهر خود به شـهر دیگری می‌فرسـتد! گفت: اگر از شـهر خود

---

[۱] مستطرف في كل فن مستظرف از ابشیهی رحمه الله (۳۲۰/۲) را بنگرید.

[۲] تذكرة الحفاظ (۲۰۲/۱) را بنگرید.

[۳] ابن ابو حاتم رحمه الله آن‌را در جرح و تعدیل (۲۸۰/۱) آورده‌است.

[٤] سير أعلام النبلاء (٤٠٣/٦).

به شـهر دیگری برای نزدیکانش بفرسـتد باکی ندارد. این سـخن را برای محمد بن حسـن ﷺ گفتم، گفت: این خوب است و از سخنان ابوحنیفه است ولی ما این را از ابوحنیفه ﷺ نشنیده بودیم. می‌گوید: پس آن‌را از من نوشت که: محمد بن حسن از ابن مبارک ﷺ از ابوحنیفه ﷺ[1].

ابن مبارک ﷺ گوید: ابوحنیفه ﷺ فروش قرآن[2] را نمی‌پسندید.

و ابن مبارک ﷺ گوید: پس از نبوت هیچ کاری را بهتر از نشر علم نیافتم[3].

اندوختن دانشی که بر فهم قرآن یاری می‌رساند:

این از دانش وی بود که مردی پرسید: لحظات بی‌کاری‌ام را در چه سپری کنم، در آموزش قرآن یا در جسـتجوی علم؟ گفت: آیا از قرآن همان اندازه یاد داری که نمازت را خوانده بتوانی؟ گفت: آری. گفت: پس لحظات بی‌کاری خود را در جسـتجوی دانشـی هزینه کن که با آن قرآن شناخته شود[4].

جمع میان رأی و روایت:

او با آن که نزد ابوحنیفه ﷺ، آن پیشوای رأی، فقه آموخت، جمع میان روایت و رأی را می‌ستود، می‌گفت: باید چیزی قابل اعتماد همین روایات باشـد و از رأی هم به قدری‌که حدیث را برای شما تفسیر کند سود ببرید.

این چیزی است که ابویوسف ﷺ و محمد ﷺ شاگردان ابوحنیفه ﷺ از آن سود بردند، آنان روایت را با رأی یکجا کردند و همین‌که حدیث و روایت برای‌شـان آشـکار شـد، از بسـیاری دیدگاه‌های پیشوای بزرگ خود برگشتند.

با آنکه روایت، سخنان صحابه و تابعین را در بر می‌گیرد و آن خالی از رأی و اجتهاد نیست.

مذهب او در حدیث:

به اعتراف شماری از پیشـوایان حدیث، ابن مبارک ﷺ یکی از پیشـوایان حدیث بود و پیش از

---

[1] طبقات الحنفیه از ابن ابی الوفاء ﷺ (۲۸۲/۱).

[2] جواهر المضیئه (۲۸۲/۱) را بنگرید.

[3] بیهقی ﷺ آن‌را در شعب (۱۷٦۱) آورده‌است.

[4] ابونعیم ﷺ آن‌را در حلیه (۱٦٥/۸) آورده‌است.

اینکه علم مصطلح الحدیث یا اصول حدیث به میان آید او در حدیث دیدگاه و مذهب خود را داشت.

غیر از حدیثی را که إسناد آن از آغاز تا انجام پیوسته می‌بود را نمی‌پذیرفت، مسلم در مقدمه‌ی صحیح خود از ابواسحاق تالقانی روایت کرده که گفت: از ابن مبارک رحمه الله در باره‌ی مردی پرسیدم که به عوض پدرش و مادرش نماز می‌خواند، گفت: این را کی روایت کرده‌است؟ گفتم: شهاب بن خراش. گفت: این ثقه است ولی از کی روایت کرده‌است؟ گفتم: از حجاج بن دینار. گفت: این هم مورد اعتماد است، او از کی روایت کرده‌است؟ گفتم: از پیامبر ﷺ. گفت: میان او و پیامبر ﷺ بیابان خشکی است که گردن شتر در آن بریده می‌شود[1]!

او تنها به اتصال سند بسنده نمی‌کرد، بلکه ثقه از ثقه روایت کند. مسیّب بن واضح روایت کرده که شنیده است مردی از ابن مبارک رحمه الله پرسید: حدیث را از کی می‌گیری؟ گفت: گاهی مردی با شخص ثقه‌ای بر می‌خورد که وی از غیر ثقه حدیث روایت می‌کند و گاهی یکی با مرد غیر ثقه بر می‌خورد که وی از ثقه روایت می‌کند، ولی شایسته این است که ثقه از ثقه روایت کرده باشد[2].

اعتماد زیاد او بر نوشتن نسبت به حفظ:

او با آنکه از هوشمندترین مردمان بود و داستان‌های شگفت‌آوری از هوشمندی او در آوان کودکی‌اش روایت شده چنانچه وی سخن‌رانی‌ای را شنید و آن‌را به خاطر سپرد و سپس همانگونه که شنیده بود بازخواند، ولی بیشتر از حفظ، بر نوشتن باور داشت.

وقتی از نوشتن علم پرسیده شد، گفت: اگر کتاب نباشد به خاطر سپرده نتوانیم[3].

و می‌گفت: لباس نو عطر دانشمندان است (یعنی آن مانند خوشبویی برای آنان می‌باشد)[4]

امام احمد رحمه الله گوید: ابن مبارک رحمه الله از روی کتاب حدیث می‌گفت، از همین‌رو سقط[5] وی

---

[1] مسلم رحمه الله آن‌را در مقدمه‌ی صحیح خود (١٦/١) آورده‌است.

[2] سیر أعلام النبلاء (٤٠٤/٨)

[3] خطیب رحمه الله آن‌را در تقید علم صـ١١٤ نوشته است.

[4] سیر أعلام النبلاء (٤٠٩/٨).

[5] سقط: حذف کردن یکی یا چند راوی در سلسله‌ی روایت را گویند.

بیش نیست، ولی وکیع از حفظ می‌گفت و برای همین دارای سقط بود.

نفرت وی از تدلیس در حدیث:

او از تدلیس[۱] در حدیث سخت بی‌زار بود، عبدان گوید: ابن مبارک رحمه‌الله تدلیس را یادآوری کرد و سخن سختی به زبان آورد و سپس سرود:

احادیث پیامبر ﷺ را برای مردم تدلیس کردند و خداوند تدلیس را نمی‌پذیرد[۲]

با داشتن احادیث صحیح نیازی به احادیث سقیم نیست:

و می‌گفت: با داشتن این احادیث صحیح نیازی به احادیث سقیم نیست[۳].

این روشی است بسیار ارزشمند، ما نزد خود ثروت فراوانی از احادیث صحیح و حسن داریم که ما را از روایت احادیث ضعیف، بی‌نیاز می‌سازد اگرچه برای بیم و امید و فضایل اعمال باشد. در مقدمه‌ی کتاب خود (المنتقی من الترغیب و الترهیب) به تفصیل در این باره گفتم و این مذهب یحیی بن معین، بخاری و غیر این‌ها رحمهم الله می‌باشد.

اگرچه نباید از حق گذشت که: ابن مبارک رحمه‌الله در بخش پارسایی و یاد آخرت مانند دیگران احادیث ضعیف را روایت کرده‌است. اما در برابر احادیث منکر و موضوع در کمین نشسته بود.

روزی برایش گفته شد: مردم از انتشار این احادیث ضعیف نگران هستند، گفت: در برابر آن دانشمندانی قرار دارد! و بی‌گمان خود او یکی از همین‌هایی بود که توان جداسازی پلید از پاک و درست از نادرست را داشت.

---

[۱] تدلیس: آن است که روای از شخصی معاصر خود چیزی را روایت کند که از وی نشنیده باشد و آنهم به صیغه‌ای که شنیدن را افاده نکند، یا شیخی را که از آن حدیث روایت کرده با ویژگی‌های توصیف کند که شناخته نشود که این مطلقا کار بد است، و حتی پیشوای جرح و تعدیل شعبه بن حجاج مبالغه کرده گوید: اگر من زنا کنم برایم بهتر از آن است که تدلیس کنم، و گوید: تدلیس برادر دروغ است، ولی سخن درستی که پیشوایان و قافله‌سالاران حدیث گفتند این است: حدیثی را که شخص موصوف به تدلیس با لفظ محتمل روایت کرده باشد و به گونه‌ی آشکار از شنیدن یاد نکرده باشد پذیرفتنی نیست، و اگر از شنیدن آشکارا یاد کرد، پذیرفتنی است. این در حالی است که مدلِّس در روایت خود ثقه باشد.

[۲] ابن عساکر رحمه‌الله آن‌را در تاریخ دمشق (٤٤٣/٣٢) آورده‌است.

[۳] ابن عساکر رحمه‌الله آن‌را در تاریخ دمشق (٤٤١/٣٢) آورده‌است.

فقه اولویات:

باری به سوی حج روان شد. هنگام عبور از یک شهر، یکی از پرندگانی که با خود داشتند مرد. دستور داد که آن‌را در ذباله‌دانی بیندازند، یارانش از وی پیش افتادند و او از آنان عقب ماند، همین‌که از کنار ذباله‌دانی گذشت، دید که دختری از خانه‌ی نزدیک آن بیرون شد و همین پرنده‌ی مرده را برداشت، رفته از وی جویای معلومات شد و پرسید، گفت: من و خواهرم اینجا جز همین تنبان چیزی با خود نداریم و خود مرده برای ما روا گشته است، اگرچه پدر ما ثروت‌مند بود اما در حق وی ستم شد، دارایی وی را گرفته و خودش را کشتند. ابن مبارک رحمه‌الله دستور داد که همه‌ی بارها را برگردانند، برای وکیل خود گفت: چند روپیه خرچی داری؟ گفت: هزار دینار. گفت: بیست دینار آن برای برگشت مان به مرو بسنده است، باقی آن‌را به این دختر بده، امسال این کار برای‌مان بهتر از حج است. سپس از سفر برگشت[1].

فقه راستین همین است، فقه مراتب اعمال یا دسته‌بندی نیکی‌ها با یکدیگر یا آنچه که من آن‌را فقه اولویات نامیدم. ای کاش مسلمانان در این زمان از آن بیاموزند که: گشودن یکی از گره‌های مسلمانان یا دور کردن دشواری یکی از خانواده‌ها، در ترازوی اسلام بهتر از حج نفلی و همه‌ی فضایل آن می‌باشد.

پسندیدن خلوت و پنهان ماندن از چشم مردم:

ابن مبارک رحمه‌الله با آنکه زبان‌زد مردم بود و در میان فقها، محدثین، جوانمردان و مجاهدان جایگاه برتر داشت و همه به پیشوایی و پیشتازی او بر همقطارانش گواهی می‌دادند که پیش‌تر برخی‌هایش را گفتیم، او با این حال دوست داشت از چنین زندگی گوشه‌گیری کند و به دور از دید مردم طوری زندگی کند که اگر بود شناخته نشود و اگر نبود کسی جویای احوالش نشود.

ابن جوزی رحمه‌الله از حسن روایت کرده که گفت: ابن مبارک رحمه‌الله در مرو حویلی بزرگی داشت، صحن حویلی‌اش پنجاه گز در پنجاه بود و در مرو هرچه دانشمند و عبادت‌گزار یا مرد دارای نام و نشان بود همه روزه در حویلی وی گردآمده درس می‌خواندند و همین‌که ابن مبارک رحمه‌الله می‌برامد همه در کنار وی جمع می‌شد. اما زمانی‌که ابن مبارک رحمه‌الله به کوفه رفت، در خانه‌ی کوچکی زندگی می‌کرد و تنها وقت نماز بیرون می‌شد و دوباره به خانه بر می‌گشت، به ندرت از

---

[1] المنظم (٦٢/٩).

خانه می‌برامد و هیچ‌گاه مردمان زیادی هم نزد وی نمی‌آمد، برایش گفتم: ای ابوعبدالرحمن! از این روزگاری که اینجا داری در برابر آنچه در مرو داشتی وحشت نمی‌کنی؟ گفت: من از مرو از چیزی گریختم که تو دیدی و آن‌را دوست داری، و حالتی را که اینجا می‌بینی و تو نمی‌پسندی را من دوست دارم، در مرو هیچ روزی نبود که مردم نزد من نیایند و هیچ پرسشی نبود مگر اینکه می‌گفتند: از ابن مبارک رحمه‌الله بپرسید، ولی این‌جا در آرامش کامل به سر می‌برم[۱].

همنشینی صحابه و تابعین بهتر از همنشینی مردم است:

از اولویت‌شناسی وی چیزی است که شقیق بلخی روایت کرده که: از ابن مبارک پرسیده شد: وقتی نماز را با ما می‌خوانی چرا با ما نمی‌نشینی؟ گفت: با صحابه و تابعین می‌روم! گفتیم: صحابه و تابعین کجاست؟ گفت: رفته به کتاب‌هایم نگریسته و به آثار و کردار آنان پی می‌برم. با شما که سرگرم غیبت کردن مردم هستید چه کنم[۲]؟

گفت: روزی با ابن مبارک رحمه‌الله بودم از کنار سردابه‌ای گذشتیم که مردم از آن آب می‌نوشیدند، او هم نزدیک رفت که آب بنوشد، مردم که اورا نشناخته بودند ممانعت کرده و وی را پس زدند، وقتی بیرون شد برایم گفت: زندگی جز این نیست، یعنی نه شناخته شویم و نه ارج‌گزاری شویم[۳].

مروزی روایت‌گر کتاب زهد از او حکایت کرده که او گفت: دوست‌دار ناشناس ماندن در میان مردم باش و بدبین زبان زد مردم شدن، وانمود هم مکنی که تو ناشناس ماندن را دوست داری که با این کار برای خود برتری ببخشی، همان وانمود کردن به پارسایی، تو را از پارسایی بیرون می‌سازد؛ زیرا تو بر خود آفرین گفتن و ستایش را می‌کشانی[۴].

ببینید که او چگونه درون نفس را نوردیده و آن‌را می‌پالاید و از آفات آن که گاهی هم فریبنده است هشدار می‌دهد.

---

[۱] صفة الصفوه (۱۳۵/٤) را بنگرید.

[۲] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (۱٦٤/۸-۱٦٥) نوشته است.

[۳] صفة الصفوه (۱۳۵/٤) را بنگرید.

[٤] همان مرجع ۱۳۷/٤).

۹. دوری از بدعت‌گران و درباریان:

او با آنکه در میان مردم می‌زیست و با دانش و دارایی و تلاش خود برای بهبودی آنان می‌کوشید، روی هم رفته از دو گروه مردم دوری می‌جست:

نخست: بدعت‌گران و منظور وی: بدعت‌های اعتقادی و فکری بود که برخواسته از مردمان و گروه‌های گوناگون بت پرست و منحرفان اهل کتاب می‌باشد. او اسلام را ناب و پاکیزه از همه آلودگی‌ها می‌خواست.

از گفته‌هایش این که: باید همنشینی تو با درویشان باشد و ازهمنشینی بدعت‌گران دور باش[۱].

حارث یکی از یارانش گوید: غذایی را نزد یکی از بدعتیان خوردم، این کارم به ابن مبارک رحمه‌الله رسید، گفت: سی روز با تو سخن نمی‌گویم[۲].

روزی نزد وی جهم بن صفوان بنیان‌گزار نام آشنای بدعت شدید اعتقادی یاد شد، این را سرود:

در شگفتم از اهریمنی که برای دعوت مردم به سوی آتش آمده‌است و نامش هم بر گرفته از جهنم است[۳]!

احمد بن یونس رحمه‌الله گوید: از ابن مبارک رحمه‌الله شنیدم چیزی از قرآن را خواند و سپس فرمود: هرکه گمان کند که این مخلوق است، او در واقع به خدای بزرگ کفر ورزیده است[٤].

ابن مبارک رحمه‌الله در برابر مرجئه که نگاه شان این بود: ایمان تفاوت ندارد، این روایت را به سند خود از ابن عمر رضی‌الله‌عنهما دلیل آورد که گفته‌است: هرگاه ایمان ابوبکر با ایمان باشندگان زمین پیمانه شود، او سنگین‌تر خواهد بود[٥]. ذهبی رحمه‌الله گوید: منظور عمر رضی‌الله‌عنه باشندگان زمان

---

[۱] بیهقی رحمه‌الله آن‌را در شعب (۹٤۸۱) آورده‌است.

[۲] ابونعیم رحمه‌الله آن‌را در حلیه (۱٦۸/۸) آورده‌است.

[۳] سیر أعلام النبلاء (٤۱۱/۸) را بنگرید.

[٤] ابن عساکر رحمه‌الله آن‌را در تاریخ دمشق (٤۱۰/۳۲ آورده‌است.

[٥] بیهقی رحمه‌الله آن‌را در شعب (۳٦) آورده‌است.

خودش بوده است[۱].

عمر رضی الله عنه این سخن را به مناسبت ایستادگی ابوبکر رضی الله عنه در هنگام درگذشت پیامبر ﷺ و ارتداد عرب و نپرداختن زکات و پافشاری وی بر جنگ با آنان تا هنگام پرداخت حق خدا گفته بود.

دومین گروه: درباریان: از آنان دوری می‌گزید و از آمیختن با آنان و یاری رسانیدن آنان در ستم‌گری‌های شان هشدار می‌داد.

حمّادان گوید: ابن مبارک رحمه الله بازرگان بود و می‌گفت: اگر پنج نفر نمی‌بود بازرگانی نمی‌کردم: دو سفیان، فضیل، ابن سماک و ابن عُلَیَه. به آنان کمک می‌کرد، یک سال زمانی که تشریف آورد برایش گفتند: ابن علیه قاضی تعیین شده است، او نه نزد وی رفت و نه به او همکاری کرد، ابن علیه اسپ خود را سوار شده نزد او رفت، ولی او سر خود را بلند نکرد، برگشت همین‌که فردا شد نامه‌ای برایش فرستاد که نوشته بود: از شما توقع نیکی داشتم و نزد شما آمدم ولی با من سخن نگفتید، از من چه دیده‌اید؟ ابن مبارک رحمه الله گفت: این مرد جز اینکه عصا بر فرقش شکسته شود چیزی دیگری نمی‌خواهد، سپس این را نوشت:

ای کسی‌که دین را ابزار شکار دارایی مردم ساخته‌ای
و برای دنیا و شیرینی‌هایش نیرنگی ساختی که دین را از میان می‌برد
پس از آنگاه که دوای دیوانگان بودی اکنون خودت دیوانه شدی
کجا شد آن روایاتی که در باره‌ی دوری از دروازه‌ی پادشاهان می‌گفتی
کجاست آن روایاتی که از ابن عون و ابن سیرین نقل می‌کردی؟

اگر بگویی که مجبور شدم، این عجب سخنی بیهوده‌ایست، خر دانش در گِل گیر مانده است.

هنگامی‌که این بیت‌ها را شنید از مجلس قضا برخواست و شتابان خود را به دربار هارون الرشید رساند و گفت: از خدا بترس، از خدا بترس و به ریش سفیدم رحم کن که من بر چوکی قضا آسوده مانده نمی‌توانم، گفت: شاید این دیوانه تو را فریفته باشد، و استعفایش را پذیرفت،

---

[۱] سیر أعلام النبلاء (٤٠٨/٨) را بنگرید.

و ابن مبارک رحمه الله او را نزد خود پذیرفت[۱].

گفته شده که ابن مبارک رحمه الله این بیت‌ها را هنگامی سرود که او مسؤول زکات در بصره گماشته شده بود، و درست همین است[۲].

حسن بن ربیع گوید: با ابن مبارک رحمه الله در سفر بودیم که بیمار شد و در بستر مرگ افتاد، گفت: دلم تلخان می‌خواهد، جستجو کردیم پیدا نتوانستیم جز نزد کسی‌که کارمند پادشاه بود و در کشتی با ما همراه شده بود، قضیه را به عبدالله گفتیم. گفت: بگذارید. جان سپرد ولی آن‌را نخورد[۳].

ابونعیم در حلیه گوید: از ابن مبارک رحمه الله پرسیده شد: مردم کی‌ها هستند؟ گفت: دانشمندان. گفته شد: پس کی‌ها پادشاهان‌اند؟ گفت: پارسایان. گفته شد: گمراهان کی‌ها هستند، گفت: خزیمه و یارانش (اشاره به یکی از فرماندهانی کرد که برای ستم‌گران کار می‌کرد). گفته شد: فرومایگان کی‌ها هستند؟ گفت: کسانی‌که دین خود را ابزار تجارت ساختند[٤]!.

داود پسر ـ رشید گوید: ابن مبارک رحمه الله نزد ابواحوص نشسته بود که فرستاده‌ی یکی از فرمانروایان هاشمی آمده گفت: فلانی برایت سلام رسانیده و می‌گوید: ای ابواحوص! این ماه رمضان است و ما بر خانواده‌های خویش فراوانی آوردیم، این هزار درهم را بگیر و تو هم بر خانواده‌ی خویش هزینه کن، ابواحوص گفت: خدا او را چنین و چنان کند، و گفت: برایش بگو آن‌را نزد خود نگهدارد، هر گاه بدان نیاز پیدا کردیم کسی را فرستاده آن‌را می‌گیریم.

گوید: ابن مبارک رحمه الله پنهانی برامد و به خانه‌ی خود رفت، هزار درهم آورد و گفت: ای ابواحوص! این هزار را گرفته هزینه کن، من نگران این هستم که این قضیه به گوش خانواده‌ات برسد و برایت درد سر بسازند، این از راهی است که امیدوارم پاکیزه باشد. او هم پذیرفت[۵].

---

[۱] خطیب رحمه الله آن‌را در تاریخ بغداد (٦/٢٣٥-٢٣٦) آورده‌است.

[۲] تهذیب التهذیب (١/٢٤٢-٢٤٣) را بنگرید.

[۳] سیر اعلام النبلاء ٨/٤١١) را بنگرید.

[٤] ابونعیم رحمه الله آن‌را در حلیه (٨/١٦٧-١٦٨) آورده‌است.

[٥] صفة الصفوه (٤/١٤٦) را بنگرید.

نکوهش پول گرفتن از فرمان‌روایان:

کُدیمی گوید: عبده پسر عبدالرحیم برای‌مان گفت: نزد فضیل بن عیاض رحمه الله بودم و ابن مبارک رحمه الله کنار وی بود، یکی گفت: راستی زن و فرزندانت خیلی نیازمند و درمانده‌اند و بدین پول نیاز دارند، پس از خدا بترس و از این مردم آن‌را بگیر! ابن مبارک رحمه الله او را سرزنش کرد و سرود:

آسیاب دستی و برنج را از کومه‌ی جو بردار و این‌ها را حلال بگردان، از گرمای آتش سوزان می‌رهی

خدا تو را هدایت کند تا می‌توانی از دروازه‌ی فرمان‌روا بگریز، آن‌را ناچیز بشمار و از آن دوری گزین که آن بدترین زیارت‌گاه است

دنیا تو را نکوهش کرده و پیش از آنکه در گودال چاه بیفتی به گناه بزرگ نزدیک می‌سازد

وای بر تو! از دنیایت به روزی اندک خشنود باش که این سرای آزمون و نابودی و فریب است می‌بینی که چه زود پیش از تو کاخ نشینان به زیر خاک رفتند[1].

خودداری وی از دیدار هارون الرشید:

ابراهیم بن نوح موصلی گوید: هنگامی که رشید به عَین زُربه تشریف آورد، ابن مبارک رحمه الله را نزد خود خواست، ابوسلیمان گوید: با خود گفتم: ابن مبارک رحمه الله مرد خراسانی است نگران این هستم که پاسخ امیرالمؤمنین را طبق خواسته‌ی او ندهد و او را بکشد که با این کار هم امیرالمؤمنین را تباه کردم، هم ابن مبارک رحمه الله را و هم خودم را! برای همین از آوردنش منصرف شدم. دوباره خواستار وی شد، گفتم: ای امیرالمؤمنین ابن مبارک مرد تند زبان و درشت خوی است... هارون الرشید هم دست کشید. ابن مبارک رحمه الله هم که با خوی رشید بلد بود پنهان شد. پس از سه روز پیدا شد، پرسیدند که پنهان شدی و باز پیدا شدی؟ گفت: از نفسم خواستم که بمیرد ولی نپذیرفت، همین‌که پذیرفت دوباره پیدا شدم[2]. از نفس خود خواسته بود بمیرد؛ زیرا ترسیده بود که هارون از وی چیزی مانند قضاوت و مانند این‌ها را از وی بخواهد و او نپذیرد.

---

[1] سیر أعلام النبلاء (٤١٥/٥).

[2] تذکرة الحفاظ (۲۰۳/۱-۲۰٤) را بنگرید.

پایان

پس از این گشت و گذار در باغ قرآن و سنت و رهنمایی صحابه و تابعین و کسانی‌که از آنان به نیکی پیروی کردند، این دو منزل از منازل رهروان راه خدا یعنی پرهیزگاری و پارسایی آشکار شد، اهداف زندگی دنیا را شناختیم و فرق میان پرهیزگاری و پارسایی هویدا گردید و اینکه هردو در بخش دست برداشتن و خودداری کردن همسویی دارند، ما هم با دل‌چسپی خواستیم مفهوم پرهیزگاری و پارسایی را از آلودگی‌ها و نوآوری‌های ناروا پاک سازیم.

۱. در نخستین فصل باب نخست: پرهیزگاری را در لغت و در اصطلاح معرفی کردیم و سخنان زیبای بزرگان را پیرامون تعریف آن آوردیم؛

۲. در دومین فصل: از پله‌ها و درجات پرهیزگاری سخن گفتیم و بیان کردیم که پائین‌ترین مرتبه‌ی پرهیزگاری: خودداری از گناهان کبیره است، گناه کبیره را تعریف کردم و از بسیاری از گناهان بزرگی که اکثر مردم از آن ناآگاه مانده‌اند، هشدار دادم و این را هم یادآور شدم که گناهان کبیره‌ی ترک مأمورات، زیان‌بارتر از گناهان بزرگ انجام دادن کارهای منع شده است؛

۳. سپس از دومین پله‌ی پرهیزگاری سخن گفتم که آن خودداری از محرمات کوچکی است که حرمت آن قطعی است، و بسیاری از حرام‌های رایج در زندگی مردم را گوش‌زد کردم و از پافشاری و زیاد کردن آن هشدار دادم؛

و این دو مرتبه یعنی پرهیز از گناهان بزرگ و کوچک به گفته‌ی غزالی پرهیزگاری عادلان است.

٤. اما مرتبه‌ی سوم: دست برداشتن از شبهات است که این به گفته‌ی غزالی پرهیزگاری نیکان است. از چیزهایی که شامل این مرتبه می‌شود، پرهیز کردن از مکروهات تحریمی می‌باشد؛

٥. مرتبه‌ی چهارم، پرهیز از برخی حلال‌ها می‌باشد که غزالی آن‌را مرتبه‌ی متقین نامیده است، و این مرتبه پرهیز از مکروهات تنزیهی و خلاف اولی را نیز در بر می‌گیرد که نمونه‌های از بزرگان را برای نیل بدین مرتبه‌ی والا آوردم؛

٦. و اما مرتبه‌ی پنجم روی گردانیدن از همه چیزهایی است که از خدا و روز رستاخیز به خود سرگرم می‌سازد و این مرتبه‌ی راستان است؛

۷. دومین باب کتاب را ویژه‌ی پارسایی گردانیدم و در آن پیشگفتار ارزشمندی را پیش‌کش نموده و این را بیان کردم که واژه‌ی پارسایی (زهد) با آنکه خیلی زبان‌زد شده و کتاب‌های زیادی پیرامونش نگاشته شده و این واژه را بر پیشوایان گذشته به کار برده‌اند، اما آن نه در قرآن آمده‌است و نه در سنت صحیح. این را هم گفتم که کاربرد این واژه به همان معنی شناخته شده نزد دانشمندان سلوک روا می‌باشد؛ زیرا اگرچه مضمون آن با این واژه در قرآن و سنت صحیح به کار برده نشده ولی قرآن و سنت از دل کندن از دنیا و دل بستن به سرای آخرت پذیرایی می‌کند؛

پس از این پیشگفتار یازده فصل را به نگارش گرفتم:

۸. نخستین فصل در باره‌ی هشدار قرآن و سنت نبوی از دنیا می‌باشد و بیش از پنجاه حدیث صحیح گلچین شده از کتابم المنتقی من الترغیب و الترهیب منذری را آوردم؛

۹. در دومین فصل، هدف از دنیای نکوهیده در قرآن و سنت را نگاشتم و اینکه این نکوهش به زمان و مکان و داشته‌های دنیا بر نگشته و بلکه به کردار فرزندان آدم که در آن به سر می‌برند مربوط می‌شود.

و به این پرداختم که اگرچه دنیا بهره‌ی اندک و ناپایدار پنداشته شده است، اما از آن‌جایی که کشت‌زار آخرت می‌باشد، سرایی است برخوردار از ارزشی بس بزرگ. و سخنان اهل بصیرت را در نکوهش و ستایش دنیا آوردم؛

۱۰. در فصل سوم پیرامون آنچه اسلام از دنیا نکوهش می‌کند روشنی انداختم؛ مانند: سخت شیفته و آزمند آن شدن و برتر دانستن دنیا در هنگام تقابل با دین، و وزن کردن مردم بر پایه‌ی دنیا و همچنان کردارهای آخرت را ابزار درامد دنیا ساختن؛

۱۱. در فصل چهارم واژه‌ی پارسایی را از نگاه دانشمندان سلوک بیان کردم و تفاوت دیدگاه‌های شان را در تعریف و حدود مفهوم آن باز گفتم و شماری از تعریف‌های بزرگانی را آوردم که هر یکی از آنان یکی از ستون‌های پارسایی شمرده می‌شوند و از مجموع آن تعریف‌ها کنه ایمانی مورد نظر درست به میان می‌آید؛

۱۲. چیزی که بر خیلی‌ها پوشیده است را روشن ساختم و آن اینکه کنار رفتن از مردم که از برخی بزرگان نقل کردم به معنی گوشه‌گیری نیست. اسلام دین اجتماعی بوده و مسلمان را آموزش می‌دهد که در میان جماعت زندگی کند، با مردم کار کند و اینکه پیروز سازی

اسلام بدون کار جمعی دست یافتنی نیست و اینکه هدف از کناره‌گیری از مردم: دوری از زبان‌زد شدن و ستایش و آفرین گفتن است؛

۱۳. در پی آن به روایتی که از عامر بن عبد قیس در باره‌ی دست کشیدن از پول و زنان و بی‌نیازی وی از آن دو آورده شده بود پرداختم که این دو چیز از خواسته‌های سرشت بشری می‌باشد و سخن ابوسلیمان دارانی که همسر- گرفتن و سفر کردن و نوشتن حدیث را دل‌بستگی به دنیا می‌داند را واکاوی کردم؛

۱٤. و در پایان این فصل پاسخ پرسشی را دادم که رهروان راه خدا آن‌را می‌پرسند که: آیا پارسایی در این زمان‌ها در سده‌های چهارم و پنجم و پس از آن دست یافتنی است؟ پژوهش ابن قیم رحمه‌الله را در باره‌ی موجودیت حلال در دنیا آوردم؛

۱۵. پاسخ کسانی را دادم که ترک دنیا را برتر دانسته و کسانی را که به دنیا دست یافتند و با آن صله‌ی رحم می‌کنند را رد کرده‌اند، و بیان کردم که سنجش بر پایه‌ی سپاسگزاری و ناسپاسی است و احادیثی را هم آوردم که بیان‌گر همین موضوع است؛

۱٦. در پنجمین فصل به کنه دل‌بریدن از دنیا و پایه‌های آن پرداختم و اینکه آن وابسته به دو موضوع بنیادین می‌باشد که یکی: خواستن آخرت و برتری دادن آن بر دنیا، و دوم: روی گردانیدن از پیروی خواهش‌ها.

و هنگام پرداختن به نخستین موضوع بنیادین از پایه‌های پارسایی پیامدهای زیانبار دل‌چسپی به دنیا و بهتر دانستن آن از آخرت را بیان کردم، از این میان: برهم خوردن معیارها، تغییر سنجه‌ها در ارزش‌گذاری مردم، ناتوان شدن امت و پیدایش سستی در میان آن می‌باشد؛

۱۷. دومین موضوع از پایه‌های پارسایی پسندیده: روی برتافتن از پیروی خواسته‌های دنیا می‌باشد، نباید خواسته‌های آن بزرگترین مقصد و اوج دانش او باشد و خواسته‌های شکم و شهوت و شهرت او را برده‌ی خود سازد و از خواسته‌های حسی و معنوی دنیا هشدار دادم که تبهکاران فرد و ملت همین‌ها هستند؛

۱۸. در فصل ششم از موقف مردم در باره‌ی دل‌بریدن از زندگی دنیا گفتم و در آغاز این فصل گفتم که دنیا به خودی خود نکوهیده نیست؛ زیرا خدای متعال آن‌را برای بندگانش آفریده و برای سودجویی آنان رام گردانیده و از آنان خواستار آبادی زمین شده است.

و از امام غزالی نگاه مردم در باره‌ی دنیا را نقل کردم، سپس نگاه مردم به دنیا را بیان کردم که آن به دو گونه است: یکی: منکر آخرت، و دوم: باورمند به آخرت و اینکه آنان در دانستن کنه دنیا و برخورد با آن تفاوت دارند.

برخی بر خود ستمگر، برخی میانه‌رو وبرخی هم به خواست خدا پیشتازان در نیکی‌ها. و پیشتازان دو گونه‌اند: کسانی‌که از دنیا به زندگی بخور و نمیر بسنده می‌کنند و کسانی‌که گاهی در خوردن خواهش‌های مباح آسانگیر هستند.

سپس از حافظ بن حجر نگاره‌های را که دل‌بریدگان از دنیا گواه آن هستند را نقل کردم و اینکه خاصان این طبقه بیم دارند که دنیا آنان‌را از خدا دور سازد؛

۱۹. در فصل هفتم از پیامدهای زیان‌باری هشدار دادم که انسان را از پارسایی در دنیا باز می‌دارد و در میان او و روی آوردن به آخرت پرده می‌شود.

و از چهار پیامد زیانبار یادآوری کردم، نخست: ناآگاهی از خدا، از مرگ و پس از مرگ و از سرنوشت گذشتگان. دومین پیامد زیانبار: آرزوهای دراز. سوم: فرمان‌روایی ارزش‌های مادی و چهارمین پیامد زیانبار: نبود پیشوا می‌باشد.

به گوشه‌های از پارسایی پیامبرﷺ، یاران گرامی او و تابعین پرداختم و از آثار همنشینی با مربیان پارسا و ربانی سخن گفتم؛

۲۰. در فصل هشتم انگیزه‌های دلربا برای پارسایی را روشن ساختم و بر این چهار انگیزه‌ی بنیادین بسنده کردم:

الف- یاد مرگ و راه سود بردن از آن‌را بیان کردم.

ب- دومین انگیزه پند گرفتن از سرنوشت دنیادوستان و دل‌بستگان آن و داستان قارون و سرنوشتی که بدان گرفتار شد را برگزیدم و به نمونه‌های از سرنوشت فریب خوردگان دنیا نیز پرداختم.

ج- سومین انگیزه: در نظر داشتن رستاخیز، منظره‌های هول‌ناک و حالات آن می‌باشد.

د- چهارمین انگیزه: شناختن بهای دنیا که مردم برای آن به جان هم افتاده‌اند و بهترین ویژگی‌های آن‌را بر شمردم که عبارت اند از: بهره‌ی اندک، بهره‌ی نابود شدنی، زودگذر، سرای خستگی و درماندگی: آغازش گریه کردن، میانه‌اش خسته شدن و پایانش نابود شدن است و اینکه شیرینی آن آمیخته با رنج‌ها و خوبی‌هایش آمیخته با بدبختی‌هاست؛

۲۱. میان ارزش دنیا و آخرت مقایسه کردم و این را گوش زد کردم که بهای آن هم از نگاه زمانی و مکانی اندک است؛

۲۲. در فصل نهم: از چیزهایی پرده برداشتم که برخی مردم آن‌ها را از پایه‌های پارسایی می‌شمارند، در حالی که نه آن از حقیقت پارسایی است و نه هم از بایسته‌های آن. مانند: خودداری از همسر گرفتن، گوشه‌گیری از جامعه و دوری از دستاوردهای فکری، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و روی گردانیدن از کسب و کار و داشتن پول و اینکه مسلمان باید تهی‌دست زندگی کند و از زندگی پاکیزه روی برتابد؛

۲۳. و در این فصل بسیاری از مفاهیم نادرست در میان مردم را درست کردم، از جمله: نگاه اسلام به زن، که آن‌را یکی از نعمت‌های دنیا و یکی از گوارائی‌های زندگی می‌داند و اینکه منع شده در باره‌ی زن دو چیز است: بهره‌گیری حرام و کناره گیری از واجبات دین و ملت در پی سرگرم شدن با زن؛

۲٤. از این میان نیز: کار برای درامد زندگی، و اینکه کار مشروع و روا اگر نیت درست در آن باشد، و به درستی و خوبی انجام شود و حدود خدا و حقوق مردم رعایت شود و کار دنیا او را از کار دین باز ندارد و لذت نفس او را از حق پروردگارش باز ندارد، خودش گونه‌ای از عبادت و جهاد است؛

۲۵. همچنان: ثروت و داشتن دنیا منافی پاکی و پرهیزگاری نیست، سخن ابن قیم رحمه‌الله را در پاسخ کسانی آوردم که ثروت را نکوهش کرده و پول را بد شمردند؛

۲٦. نگاه امام غزالی را به بررسی گرفتم که برای برتری تهی‌دستی در کتاب زهد دو آیت را دلیل آورده بود، یکی فرموده‌ی او تعالی در سوره‌ی حشر: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (حشر: ۸).

[نیز غنایم از آن مهاجران فقیری است که از سرزمین‌شان رانده شده‌اند و آنها در طلب فضل و خشنودی خدایند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند، اینان راستگویانند].

و این آیه: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ﴾ (بقره: ۲۷۳).

[این صدقات از آن بي‌نوایانی است که خود را در راه خدا محصور کرده‌اند و در طلب روزی ناتوانند و آنچنان در پرده عفافند که هرکه حال ایشان را نداند پندارد که توانگرانند].

و از برداشت نادرست وی از این دو آیه‌ی کریمه پرده برداشتم که آیت نخست تنها در باره‌ی فیء در میان مردم و ویژگی‌های برخوردار شوندگان آن بوده که همانا تهی‌دستی است، با بیان علتی که به تهی‌دستی کشانیده است که هجرت و بیرون رانده شدن ناحق آنان از سرزمین و دارایی‌های شان می‌باشد.

آیه‌ی دوم: در بیان سزاوارترین مردم به دریافت صدقه و هزینه‌ی مورد پسند خدا می‌باشد و آنان همان تهی‌دستانی‌اند که پنج ویژگی دارند: نخست: تهی‌دستی، دوم: بند شدن در راه خدا. خاتمه‌ی این آیه همین معنی را با این فرموده‌اش می‌رساند: ﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۷۳) [و هر مالی که انفاق می‌کنید خدا به آن آگاه است].

۲۷. پول زمانی نکوهیده است که دل‌بستگی به گردآوری و افزودن آن یگانه دلواپسی دارنده‌ی آن باشد و هیچ نگران این نباشد که از کجا بدست می‌آید: از راه ناپاک یا از راه پاک؟

و هنگامی بد بوده می‌تواند که مالک خود را به غرور و سرکشی و ستم بر دیگران بکشاند، آخرت را از یاد مالک خود ببرد و یا اینکه مال را در راه ناروا هزینه کند و از پرداخت حق آن در جایش تنگ چشمی کند، صاحب خود را از ادای واجبات دینی باز دارد و سنجه‌ی بزرگداشت و نوازش نزد مردم در دنیا شود.

۲۸. همه واجبات خواسته شده از ثروت‌مند که او را با خدا، روز آخرت، مردم و زندگی پیوند می‌دهد چیزهایی است که بر زبان مؤمنان دودمان موسی علیه السلام در پندهای پنج‌گانه‌ای آمده که برای قارون اندرز دادند و در آن آیات آمده‌است: ﴿إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ،وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ ۖ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا ۖ وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ ۖ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ (قصص/۷۶-۷۷). [آنگاه که قومش به او گفت: شادی مکن که خدا شادی‌کنندگان را دوست ندارد، و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن، و همچنان‌که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین فساد مجوی که به راستی خدا مفسدان را دوست ندارد].

۲۹. و در این فصل پندار کسانی را درست کردم که روی گردانیدن از پاکیزگی‌های دنیا را همان پارسایی دانستند که اسلام بدان فرا می‌خواند، و آیاتی را آوردم که کسانی را سرزنش می‌کند که پاکیزگی‌ها را بر خود حرام گردانیدند، قیود بهره‌گیری از روزی‌های پاکیزه‌ی

خدا را روشن ساختم، از موقف دشمنان اسلام در صحبت از زندگی پاکیزه و ترس برخی مسلمانان از فراخوانی به سوی زندگی اسلامی راستین پرده برداشتم که آنان نمی‌دانند که اسلام دین زندگی است و یادآور شدم که بهره‌گری از پاکیزگی‌ها از خواسته‌های سرشت و نیاز طبیعت انسانی است؛

۳۰. در فصل دهم حدود پارسایی پسندیده در ضروریات زندگی دنیا را از نگاه امام غزالی به عنوان یکی از پیش‌کسوتان سلوک یادآور شدم که در آن نیازهای شش گانه‌ی مهم زندگی: خوراک، پوشاک، خانه، همسر، پول و مقام را بر شمرده است.

و امام غزالی در بهره‌گیری از این نیازها چنان سخت‌گیری کرده که پارسایی را جز برای کسانی‌که خود را وقف عبادت کرده‌اند یا برای مردمانی که از چنان اراده و نیرویی برخوردارند که برای دیگران داده نشده است، ناممکن ساخته است؛

۳۱. و در واپسین فصل این باب نگاه‌های انتقادی با امام ابوحامد غزالی داشتم و همان چیزهای پیش‌تر را تاکید کردم که واژه‌ی پارسایی و پارسایان نه واژه‌ی قرآنی است و نه هم نبوی، اگرچه یک واژه‌ی اسلامی شناخته شده نزد دانشمندان سلوک می‌باشد. سپس مفاهیم و واژه‌های کاربردی قرآن را پیشکش کردم که از این میان ویژگی‌های مؤمنان، پرهیزگاران، نیکان، نیکوکاران، بندگان رحمن و خردمندان می‌باشد و پس از آن این را روشن ساختم که آنچه از پارسایان روایت شده همه‌ی آن خردمندانه نیست. و اینکه ملت نیازمند این است که نفس خود را در راه جهاد و تکاپو برای کارهای انسانی بزرگ‌تر به خدمت بگیرد و اینکه اسلام در برابر زندگی مرفه، نازپروردگی و پرخوری می‌رزمد؛

۳۲. و در این فصل تاکید کردم که تصویر زندگی پارسایی و پارسایان به جزئیاتی که در گذشته داشته در زمان ما قابل تطبیق نیست، ویژگی‌های خوراک بهداشتی مورد نیاز انسان، سطح بالای زندگی مردم در لباس و خانه‌های نشیمن در این زمان و ضرورت توجه به خانواده و فرزندان در سرپناه و آموزش آنان را باز گفتم؛

۳۳. و روش امام غزالی را در دو جهت بررسی کردم:

یکی در جهت غلو صوفیان، لغزش‌ها و زیاده‌روی‌های آنان بدون تکیه بر کدام اصل شرعی.

و در جهت تکیه‌ی او در بسیاری از استدلال‌هایش بر احادیث خیلی‌ها ضعیف، منکر و بی پایه و حتی موضوعی و دروغین. و در این فراخوانی که به سوی زیاده‌روی در سخت‌گیری و ژولیدگی و محرومیت دارد، به سنت ثابته توجه نکرده‌است؛

٣٤. با این حال می‌بینیم که ابوحامد در بسیار جای‌ها به روش میانه برگشته است؛ مانند: میانه‌روی او در تمرین سرشت‌ها و خوی‌ها و دسته‌بندی که او از مردم در رابطه به راه راست دارد؛

٣٥. و در پایان این فصلِ انتقادی و ارزشمند تأکید کردم که اسلام با زندگی در ستیز نیست و پیامبر ﷺ به سوی زندگی فراخوانده است و اینکه هستی در خدمت انسان قرار دارد. نگاه اسلام را به پول و دارایی و زندگی پاکیزه و فراخوان او به آبادی زمین تا واپسین رمق زندگی و فضیلت آزمندی به سوی نیکی‌ها بیان کردیم که تمدن اسلامی‌ای را پی‌ریزی می‌کند که میان دانش و ایمان و میان برتری روحی و اخلاقی و نوآوری مادی و آبادی پیوند می‌زند.

و این چیزی است که تاریخ نگاران غربی هنگام مقایسه میان تمدن اروپا و تمدن عرب در آن زمان اعتراف کرده‌اند؛

٣٦. و اما سومین و واپسین باب این کتاب (پرهیزگاری و پارسایی در راه به سوی خدا، و آسان سازی دانش سلوک، نمونه‌های را از پارسایی و پرهیزگاری خلفاء و دانشمندان آوردم که در آن بر سه خلیفه بسنده کردم که عبارت اند از:

عمر بن خطاب ﷺ، علی بن ابی طالب ﷺ از صحابه و عمر بن عبدالعزیز ﷺ پس از ایشان؛

٣٧. و پس از خلفاء دو نمونه‌ی اسلامی از پارسایان نخستین را برگزیدم که این دو نمونه:

ابراهیم بن ادهم ﷺ و عبدالله بن مبارک ﷺ است. پیرامون هر یکی سخنان درخور شأن شان‌را که از پارسایی و پرهیزگاری آنان پرده بردارد برگزیدم.

از بارگاه خدای پاک خواستار آنم که این کردار را از من بپذیرد و به آن سود برساند و آن‌را راه نزدیکی به درگاه خودش گرداند، نگاه‌ها و مفاهیم را درست کند، خوی‌ها و روش‌ها را استوار دارد، و ما را از جمله‌ی آن بندگان پرهیزگار و پارسایش بگرداند که مراتب پرهیزگاری را پیموده و در پله‌های پارسایی بالا رفته‌اند تا جایی که دنیا نتوانست آنان‌را از خدای عزّو جل دور بدارد. دل‌های مان را وابسته به آخرت بسازد و ما را از کسانی بگرداند که به دست داشته‌های مردم چشم ندوختند. بی‌نیازی را در نفس‌های مان بکارد، و سینه‌های مان را انباشته از بی‌نیازی گرداند. برای مان زبان سپاسگزار، دل‌های شکرگزار و تنی بر اندوه‌ها بردبار ارزانی فرماید.

وَ صَلَّى اللهُ وَ سَلَّمَ وَ بَارَکَ عَلى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلى آلِهِ وَ صَحبِهِ وَ سَلَّمَ.